تاریخ نو

شامل حوادث دورهٔ قاجاریه

از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری

تألیف

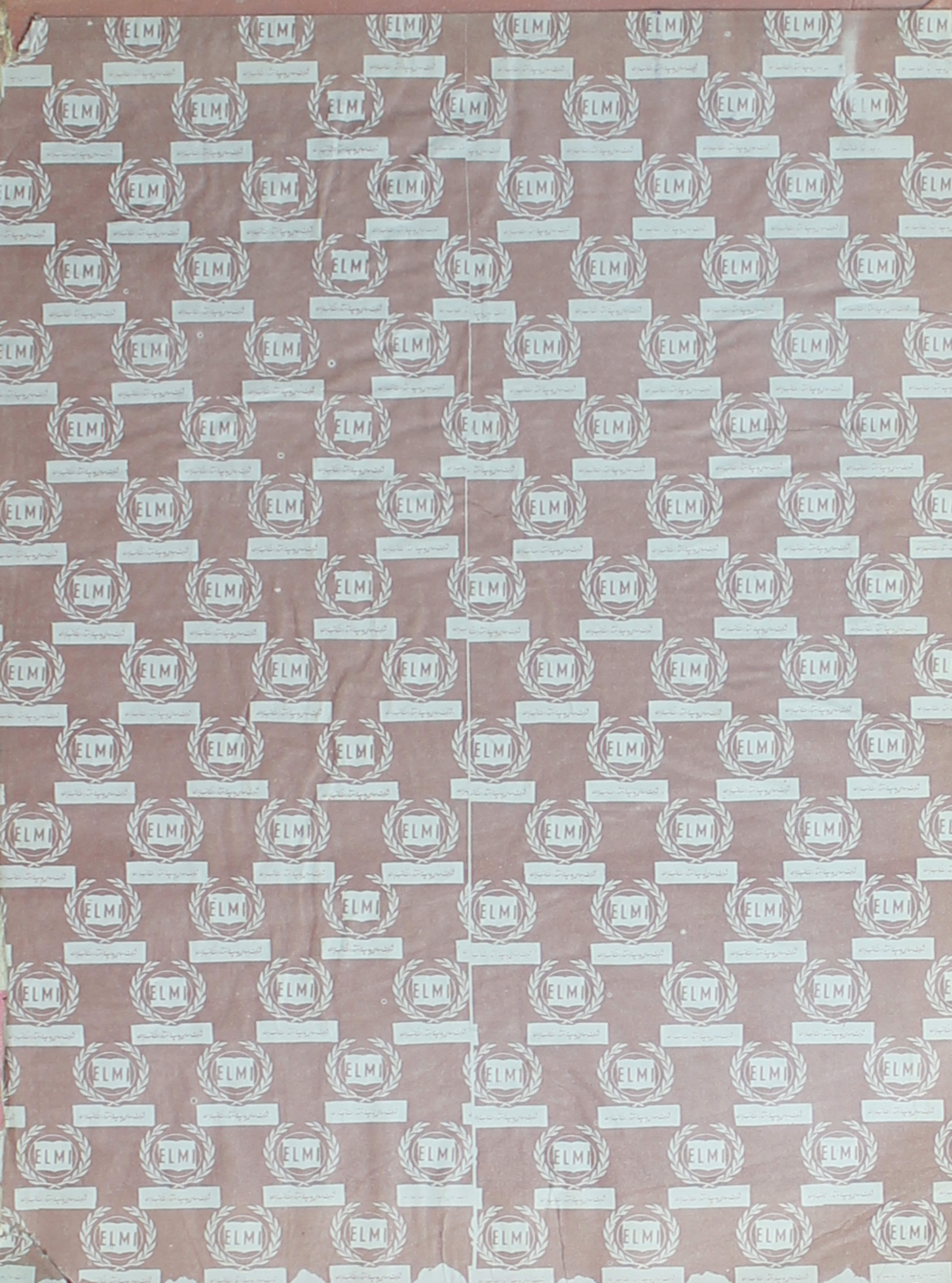
جهانگیر میرزا

پسر عباس میرزا نایب السلطنه

بسعی و اهتمام

عباس اقبال





تاریخ نو

(شامل حوادث دورهٔ قاجاریه)

از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری

تألیف

جهانگیر میرزا

پسر عباس میرزا نایب السلطنه

بسعی و اهتمام

عبّاس اقبال

ناشر

کتابخانهٔ علی اکبر علمی و شرکاء

تهران خیابان ناصرخسرو تلفن ۸۷۰۹

شهریور ۱۳۲۷ شمسی

شرکت سهامی چاپ

مقدمه

۱- مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب نفیس که نام آنرا نویسنده خود تاریخ نو گذاشته تا آنکه این لفظ از جهت حروف بحساب جمل با سال ۱۲۶۷ قمری سال تألیف آن درست در آید جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه است و بهمین مناسبت نام اوست که بعضی مثل نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز اسم تاریخ نو را تاریخ جهانگیری نیز خوانده‌اند.

مادر جهانگیر میرزا صبیهٔ یارمحمد بیك ترکمان آق‌قویونلو مقیم تبریز بوده و جهانگیر میرزا از مادر خود چهار برادر و یك خواهر داشته و از آن چهار برادر یکی خسرو میرزا پسر هفتم نایب‌السلطنه است که پس از قتل گریبایدوف چنانکه میدانیم با محمد خان امیر نظام بعذرخواهی بسن پترزبورگ رفته است.

تاریخ تولد جهانگیر میرزا بدست نیامد ولی چون او پسر سوم نایب‌السلطنه است لابد بعد از سال ۱۲۲۲ (سال تولد محمد شاه پسر اول نایب‌السلطنه) شاید دو سه سالی پس از آن تاریخ بدنیا آمده باشد.

جهانگیر میرزا در زمان حیات پدر طرف مهر و محبت مخصوص او بود و چون جلادت و بی باکی و کفایت داشت از همان جوانی بحکومت خوی و سلماس و بفرماندهی لشکریان مقیم آن حدود منصوب گردید و مکرر در جنگ با کردان یاغی و متعرضین عثمانی فایق و فاتح آمد و در دورهٔ دوم جنگهای ایران چنانکه خود در همین کتاب بتفصیل میگوید شرکت داشت و پس از ختم این جنگها بسرحد داری حدود اردبیل و طالش و سواحل بحر خزر و حفظ قلعهٔ اردبیل نامزد گردید.

پس از رسیدن خبر مرگ فتحعلیشاه که در اصفهان (بتاریخ ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۵۰ واقع شد) و حرکت محمد شاه از خراسان بتبریز جهانگیر میرزا باستقبال شاه

تازه شتافت ولی محمد شاه قبل از آنکه بتبریز برسد چون خود مردی بی تصمیم و ضعیف‌النفس و دهن بین بود بتحریك و اغوای چند تن کـه بادعای مؤلف بزرگترین ایشان میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بوده در ۱۸ ربیع‌الاول سال ۱۲۵۰ درمنزل باغ میشهٔ تبریز جهانگیرمیرزا وخسرومیرزا و دو برادر کوچکتر ایشان احمد میرزا ومصطفی قلی میرزا را محبوس نمود و بقلعهٔ اردبیل فرستاد .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام کمی بعد یعنی پس از آنکه محمد شاه را باین تصمیم وا داشت اسماعیل خان قراجه داغی فراشباشی را برای کور کردن جهانگیر میرزا و خسرومیرزا باردبیل فرستاد واو نیز درشب پانزدهم رجب ۱۲۵۰ این دوجوان رشید را کور کرد وایشان بهمان حال نابینائی درقلعهٔ اردبیل درحبس ماندند .

پس از یکسال و شش ماه یعنی بعد از آنکه میرزا ابوالقاسم قائم مقـام بقتـل رسید محمد شاه نسبت باین دو برادر نابینای خود برسرشفقت آمد و اجازه داد کـه ایشان را محترماً بتوی سرکان بفرستند و درآنجا آزادانه زندگانی کنند و از دولت مواجب وتیولی داشته باشند .

جهانگیرمیرزا وخسرومیرزا بقیهٔ مدت عمرمحمد شاه را درتویسرکان وملایر بسرمیبردندوجهانگیرمیرزا بیشترزندگانی خودرا بتحصیل‌علوم‌عربی‌وادبی‌میگذراند.

پس ازآنکه ناصرالدین شاه بسلطنت رسید وگرفتاریهای اول دورهٔ پادشاهی او بتدبیروکفایت امیر کبیررفع گردید این‌وزیر ناصرالدین شاه‌را برآن داشت که‌دوعم نابینای خود را بطهران بخواهد ومثل سابق فرماندهی دهد . ایشان در شوال ۱۲۶۶ بطهران آمدند وجهانگیرمیرزا بار دیگر درخوی فرمانروائی وفرماندهی یافت واین قضیه دوسه ماه پس ازاتمام تاریخ نو انجام گرفت .

غیر از تاریخ نو جهانگیرمیرزا در ایام اقامت در تویسرکان بکار ترجمهٔ کتاب آثارالبلاد زکریای قزوینی از عربی بفارسی نیز دست زده ونگارنده نسخه‌ای ازاین ترجمه را درکتابخانهٔ سلطنتی دیده‌ام ولی چون اکنون بآن دسترسی ندارم نمیتوانم خصوصیات آنرا ذکر کنم .

در اوایل ماه رجب ۱۲۶۹ جهانگیرمیرزا از ناصرالدین شاه اجازه گرفت که بزیارت مکهٔ معظمه واداى حج عازم شود، بهمین نیت با عدهٔ زیادی از حجاج عراق و فارس و آذربایجان در دوازدهم شعبان بخوی وارد شد و دراین سفر پسر و زنش نیز با او بودند.

جهانگیرمیرزا درتبریز ناخوش بود و بهمان حال ناخوشی راه خوی پیش گرفت چون بزرآوه منزل اول خوی رسید برعاف مبتلی گردید وآنقدر از بینی‌اش خون آمد که بحال غش افتاد و اورا بتبریز منتقل کردند ولی معالجه سودی نبخشید و دررمضان ۱۲۶۹ فوت نمود. نعشش را بقم بردند و در عمارتی که خود در حیاتش ساخته بود بخاك سپردند.[1]

۲- تاریخ نو

تاریخ نو چنانکه خود مؤلف در مقدمه گفته در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریهٔ عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی یعنی کتاب مآثرسلطانی است که بسال ۱۲۴۰ قمری ختم شده و این ذیل که تاریخ نو باشد از همین سال ۱۲۴۰ ابتدا و باوایل سال ۱۲۶۷ منتهی میگردد[2] پس آن مشتمل است بر وقایع ۲۶ سال و کسری از سلطنت قاجاریه (ده سال از سلطنت فتحعلی شاه، تمام چهارده سال سلطنت محمد شاه و دوسال و اندکی از پادشاهی ناصرالدین شاه).

---

۱ — رجوع کنید بتاریخ تبریز ص ۳۸ — ۴۰ و حقایق الاخبار ناصری وقایع سال ۱۲۶۹ و روزنامهٔ وقایع اتفاقیه شماره های ۱۱۶ و ۱۲۷

۲ - اگر چه مؤلف در صفحهٔ ۳۴۷ در سطر ۱۷ درضمن فتنهٔ حسنخان سالار که صفحهٔ آخر کتاب است چنین مینویسد: «تاحال تحریر که اواخر شهرذی الحجة الحرام هزار و دویست و شصت وشش است» ولی چون در سه صفحه قبل (ص ۳۴۵ سطر ۳) نوشته: «در حال تحریر که اوایل سنهٔ هزار ودویست وشصت وهفت است» مسلم میشود که بانجام رسیدن کتاب در اوایل ۱۲۶۷ بوده چنانکه کلمهٔ «تاریخ نو» هم بحساب جمل با همان ۱۲۶۷ برابر میشود وانگهی بین اواخر ذی الحجه ۱۲۶۶ و اوایل سال ۱۲۶۷ چند روز حتی گاهی بیش از یکروز فاصله نمیشود. یا در مورد آخری مؤلف دچارسهو القلمی شده یاآنکه قسمت راجع بفتنهٔ سالار را قبلا املا کرده بوده وبعدبآخر کتاب ملحق ساخته است.

اگرچه این کتاب که املای جهانگیر میرزاست از جهت انشاء و سبک نگارش امتیاز خاصی ندارد بلکه درغالب موارد جمله‌ها بدون فعل ارتباط و بریده بریده و پاره‌ای تعبیرات واملاءها غلط وعوامانه است ولی انصافاً ازجهت مطالب برای این ۲۶ سال و کسری از دورهٔ پادشاهی قاجاریه هیچ مأخذی باین تفصیل و اهمیت در دست نیست حتی امتیاز آن برمآثر سلطانی باین است که در ذکر مطالب هم جنبهٔ بسط و تفصیل رعایت شده وهم عبارات آن روان و خالی از تصنع وتکلف است.

مطالب بسیار مهمی که در این کتاب درخصوص جنگهای دوم ایران و روس و احوال حاجی میرزا آقاسی و محمد خان امیر نظام و شاهزاده های قاجاریه و بدایت حال میرزا تقیخان امیر کبیر و ظهور باب وغیرها میتوان یافت درهیچ مأخذ دیگر نیست.

درچاپ کتاب تاریخ نو سه نسخهٔ خطی در دست ما بود:

۱ـ نسخه‌ای که در تاریخ ۱۳۱۸ قمری در طهران تحریر شده متعلق بآقای دکترمهدی بهرامی که آنرا ازراه لطف تحت اختیار ما گذاشته‌اند.

این نسخه اگرچه بخط نستعلیق خوش و واضح نوشته ولیکن بالنسبه مغلوط است و در یك محل بقدر دوصفحه سقط دارد.

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس بشمارهٔ ۲۳۸ که مستقیماً تحت اختیارما نبوده ولی نسخهٔ اول‌را بتمامها با آن مقابله کرده‌ایم.

این نسخه که بتاریخ ۱۳۱۰ قمری کتابت شده نسخه‌ایست بالنسبه کم غلط لیکن همان سقط نسخهٔ سابق را دارد و چنین مینماید که نسخهٔ ملکی آقای دکتر بهرامی سابقاً یعنی پیش ازآنکه این نسخه بتصرف آن مؤسسه درآید از روی آن نوشته شده‌باشد.

در بعضی مواضع ازحواشی این دونسخه یاد داشتهائی‌است بامضای «نادر» و این نادر چنانکه ما در حاشیهٔ صفحهٔ ۳ از متن چاپی اشاره کرده ایم کسی دیگر

نمیتواندباشد جز نادر میرزا پسر مؤلف تاریخ تبریزصاحب اختیار و نوادهٔ محمد قلی میرزا ملك آرا.

چون ما درطبع تاریخ نو تا حدود یك ثلث از آن غیر از دونسخهٔ مذکور در فوق نسخهٔ دیگری نداشتیم متن را از روی همان دو نسخه بچاپ رساندیم و درطی عمل چنانکه در ذیل صفحهٔ ٤٤ اشاره کرده‌ایم ملتفت شدیم که از هر دونسخهٔ اساس کار ما مقداری (اما چه قدرمعلوم نبود) افتاده است و آنچه کوشش کردیم با اینکه میدانستیم که نسخه یا نسخه‌هائی از تاریخ نو در کتابخانهٔ سلطنتی موجود است نتوانستیم بآنها یابنسخهٔ دیگر راه وصول بیابیم.

خوشبختانه روزی صحبتی از چاپ تاریخ نو با دوست مهر پرور فاضل ارجمند خودآقای جعفرسلطان القرائی که عشق بجمع و مطالعهٔ کتاب را با لطف و کرم توأم دارند بمیان آوردیم ایشان فرمودند که ازاین کتاب نسخه‌ای در کتابخانه‌ای برای فروش سراغ دارند. بلا تأمل رفتند و از کیسهٔ فتوت خود آنرا خریدند و برای تکمیل کار ما آنرا کریمانه یعنی بی مزد و منت تحت اختیار ما گذاشتند.

این نسخهٔ نفیسه که ما آنرا ذیلاً معرفی میکنیم در دو ثلث اخیر این چاپ بهترین مأخذ واساسی‌ترین وسیلهٔ کار ما شد. ما ازصمیم قلب ازاین‌عنایت مخصوص آقای سلطان‌القرائی که خدمتی بی شائبه بنشر علم ومعرفت است تشکر میکنیم و توفیق کامل معظم له را درراه این قبیل خدمات ازخداوند مسألت مینمائیم.

۳ـ نسخهٔ سوم همین نسخهٔ مرحمتی آقای سلطان القرائی است که درآخرآن چنین نوشته شده : «تم بعون‌الله تعالی فی‌سنة تحریر اصل نسخه که بعد ازتحریر نسخه جز این جلد جلدی کتابت نشده»

همین عبارت میفهماندکه این نسخه در همان سال تحریر نسخهٔ اصل که همان سال ۱۲٦۷ قمری است تحریر یافته و اول نسخه‌ای بوده است که ازروی اصل برداشته شده.

این نسخه بموجب شرحی که در پشت ورق اول آن نوشته است بعدها بدست نادرمیرزا مؤلف تاریخ تبریز افتاده و آن حواشی که بامضای «نادر» در دو نسخهٔ مذکور در فوق نقل شده دراین نسخه هم هست با زیاداتی بااین تفاوت که تمام آنها دراین نسخه بخط خود نادرمیرزاست. درپشت این نسخه چنین مذکور است:

« بتاریخ غرهٔ رجب المرجب سنهٔ یك هزار و دویست و نود وهفت هجری در دارالسلطنهٔ تبریز که بیست روز از خرداد ماه پارسی گذشته و سه روز باول تابستان و آخرجوزا ودو روزباول حزیران ماه رومی مانده‌است درمحلهٔ سرخاب تبریز بحمدالله تعالی در کمال دلخوشی بمطالعهٔ این تاریخ که‌دراین چند روزه باین عبد ضعیف منتقل شده بود اشتغال داشتم.

« مورخ مرحوم جهانگیر میرزا فرزند غفران مآب عباس میرزا نایب السلطنه است. والدهٔ ماجدهٔ او صبیهٔ مرحوم محمد یار بیك ترکمان آق قوینلو ساکن خیابان تبریزاست، زنی معروفه بعصمت وعفت ... مورخ شوهرعمهٔ این ضعیف وعم زادهٔ‌والد ماجد است همچنین مرحوم مصطفی قلی میرزا همسر عمهٔ دیگر است که همشیرهٔ اعیانی زوجهٔ مرحوم جهانگیر میرزاست. جهانگیر میرزا امیر زادهٔ جسور ومقدام و شایسته وطرف میل ولیعهد مغفورخاقان وبشاش ودلاور وزبان‌آور بود، خسرومیرزا برادرش نیز مردی مردانه و امیر زادهٔ فرزانه مگر اندك ماجن و بی باك بود. »

عین همین مطالب را نادر میرزا در باب جهانگیر میرزا و خسرو میرزا در کتاب تاریخ تبریز که قریب‌سه سال بعد ازتحریر این‌سطور تألیف شده با اندك اختلافات عبارتی نقل نموده است.

این‌نسخه قبلا با نسخهٔ اصل مقابله شده و هرجا سقطات یا اغلاطی‌داشته‌بدقت تمام تکمیل وتصحیح گردیده است.

تنبیه

در همین مقدمه گفتیم که دو نسخهٔ ۱ و ۲ که درحین چاپ ابتدا همانها منحصراً

در دست ما بود سقطی داشته ، پس از تحصیل نسخهٔ اخیر و مقابلهٔ آن با دو نسخهٔ سابق معلوم شد که کاتب نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس درحین استنساخ از روی همین نسخه سوم یکی از اوراق را دو صفحه‌ای ورق زده یعنی دو صفحه از این نسخهٔ اخیر را ننوشته است وسقط آن و نسخهٔ اول درهمین جاست ، بعلاوه چندین صفحه در حین استنساخ پس و پیش شده .

اینک‌ما ابتدا آن دوصفحه را درآخر این مقدمه چاپ میکنیم‌بعد بآن قسمت که پس‌وپیش شده اشاره مینمائیم تا خوانندگان محترم قبلاً ملتفت این نقیصه باشند و در رفع آن بکوشند .

صفحه ۴۴ سطر ۹ : از بعد از عبارت : « امیر خان سردار نیز که همراه بودند ... » این عبارات افتاده :

[او را گذاشته فرارکرده بودند و چنان مسموع شدکه بعضی از لشکرروس که بسردار مرحوم رسیده بودند بطمع رخوت او او را مسلوب نموده بودند و از مهر و نشان او معلوم شده بود که مقتول امیرخان سرداراست ، بحکم ینارال‌مده‌دوف بآیین اسلام در همانجاها مدفون شده است و پادشاه مرحوم در همان سر سواری که روی بگنجه تشریف میبردند دستخط بنظر علیخان مرندی صادر فرمودند و حقیقت میدان مصاف را اعلام داده او را برتوقف قلعهٔ گنجه و حصاری شدن تا رسیدن حکم فرموده بودند و اخبارات جنگ را با دو نفر سوار زیرك و زبان فهم نوشته بخدمت نایب‌السلطنه فرستاده بودند وخود با بقیهٔ سپاه از گنجه یك دو منزل گذشته اقامت فرموده بجمع لشکریان پراکنده مشغولی داشتند ولشکریان روس و ینارال مده دوف بهمین فتح قانع شده در زکم درمحل اردوی شاه مرحوم نشسته خیال آمدن گنجه و گرفتن‌قلعه را درآئینهٔ ضمیرنقش پذیرنمیدیدند وانتظار رسیدن ینارال بسقویچ را میداشتند .

« از این طرف نظر علیخان مرندی را جبن و واهمه گرفته سه چهار روز بعد

از این شکست بیقرار و آرام شده اصلا بماندن قلعه و قلعه داری تمکین نمی‌نمود قلعهٔ مستحکم گنجه را خالی کرده بی‌جهت وسبب برخلاف حکم ولی‌نعمت با وجودی که میدانست که قریب چهل پنجاه هزار لشکر در قراباغ که پنج منزلی گنجه است نشسته است و بهرنوع باشد امداد او را خواهند نمود قلعه را گذاشته بیرون آمد و این بیرون آمدن او از قلعهٔ گنجه مایهٔ خرابیها شد چنانکه از کلام آینده بوضوح خواهد رسید .

« ینارال مده دوف بعد از استماع تخلیهٔ گنجه خود را بقلعهٔ گنجه رسانید و اهل اسلام که ساکنین بلدهٔ گنجه بودند هرقدر از نظر علیخان خواهش کرده بودند و اقرلو خان هرقدر التماس نموده بود که این رفتن تو باعث مفاسد کلیه است قبول نکرده بود لابد و ناچار مسلمانان گنجه که با روسیه دوماه قبل در گنجه قتال و جدال کرده بودند، متوهم شده دل از جان و مکان کنده مال ومنال را ریخته از شهر کوچ نموده بطرف اردوی شاه مرحوم وقراباغ روانه شدند وینارال مده دوف از این‌گونه امورات که از لشکر ایران دیده جری شده بی‌تحاشی وارد بلدهٔ گنجه شده واخبارات تصرف قلعه وگریختن نظرعلیخان وقتل امیرخان سردار وحکایت اردوی گنجه را بینارال بسقویچ نوشته مستدعی شده بود که بی توقف ملحق شوند و ینارال بسقویچ نیز بعد از شنیدن این اخبار سرعت در آمدن کرده سه روز قبل از رسیدن اردوی نایب‌السلطنه بحوالی گنجه وارد گنجه شده بود .

ذکر حرکت اردوی نایب‌السلطنهٔ مرحوم از قلعهٔ شوشی و رسیدن بحوالی گنجه و واقعاتی که قبل از مصاف با ینارال بسقویچ روی داد

از گنجه تا قراباغ قریب بیست و پنج فرسنگ راه است وباحرکت اردو و لشکر کمتر از شش روز نمیتوان رفت مگر بطور ایلغار .

شاه مرحوم پانزده فرسخ از گنجه گذشته در دو فرسخی اردوی نایب‌السلطنه

توقف فرموده بودند و بجمع آوری لشکرهای متفرقهٔ خود اشتغال داشتند و نظر علیخان چهار روز بعد از جنگ قلعهٔ گنجه را خالی کرده بیرون آمده بود و مسلمانان و رعایای گنجه بالتمام قلعه و شهر را خالی کرده باردوی شاه مرحوم آمده بودند و شاه مرحوم خبر کشته شدن سردار و برهم خوردگی اردوی گنجه و ورود خود را بمابین گنجه و قراباغ بعرض نایب السلطنهٔ مرحوم رسانیده بود و حکایت خالی شدن قلعهٔ گنجه و بیرون آمدن نظر علیخان اصلا معلوم امنای دولت نبود بلکه هرگز احتمال نمیرفت و نوشتجات شاه مرحوم که پیش از خالی شدن گنجه که بنایب السلطنه نوشته بود در پیش میرزا محمد علی مستوفی الممالك بود ، بغیر از خالی شدن گنجه مشعر براحوالاتی بود که مذکور شد.

بعد از این قسمت که بین دو قلاب گذاشته‌ایم باید سطر ۱۵ از صفحهٔ ۳۱ را خواند که چنین شروع میشود : « میرزا محمد علی نوشتجات شاه مرحوم را بآصف الدوله داد ...» از همین محل تا سطر ۱۶ ازصفحهٔ ۳۹ یعنی تا عنوان : « ذکر رسیدن لشکر روس الخ ...» دنبال هم است . غیر از این دو اصلاح دیگر متن چاپی عیبی ندارد .

در خاتمه نگارنده از آقای علی اکبر علمی که با سعهٔ صدر وهمت مخصوص پیشنهاد اینجانب را درقبول مخارج گزاف این کتاب پذیرفته‌اند صمیمانه تشکر مینماید.

طهران ۰ ـ ۱ مهرماه ۱۳۲۷ شمسی

عباس اقبال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین .

اما بعد چون اثبات حوادث روزگار در دفاتر اخبار و آثار امریست مرغوب برای آنکه عبرتی از گذشته در آینده حاصل آید و بصیرتی برای مطالعه نمایندگان فزاید لهذا این بندهٔ درگاه الهی و دعاگوی دوام دولت پادشاهی امیر زاده جهانگیر میرزا خلف مرحوم نایب‌السلطنه عباس میرزا طاب ثراه را دراین تاریخ که اوایل سنهٔ هزار ودویست وشصت وهفت هجری است درقصبهٔ تویسرکان من محال قلمروهمدان که بحکم پادشاه مرحوم محمد شاه غازی طاب ثراه از سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و یك هجری متوقّف است بخاطر فاتر رسیدکه وقایعی را که از سنهٔ هزار و دویست چهل هجری الی حال تحریر[1] از وقایعات کلیه درمملکت ایران صانها الله عن الحدثان روی داده برشتهٔ تحریر درآورد که برخوانندگان و مطالعه نمایندگان تجربه حاصل آید وچون تاریخ مآثر سلطانی که از ابتدای دولت علیهٔ بهیهٔ قاجاریه می باشد واکثر آن در احوالات و گذارشات نایب السلطنهٔ مرحوم است که در ضمن سلطنت خاقان مغفور برشتهٔ تحریر کشیده شده‌است وازمحرّرات آقا عبدالرزّاق بیك تبریزی‌المسکن من طایفهٔ دنبلی میباشد تا سنهٔ هزار و دویست و چهل و یك است از آن جهت این داعی دوام دولت پادشاهی ابتدای احوالات را از تاریخ هزار ودویست وچهل هجری گذاشته احوال ده سال آخر سلطنت خاقان مغفور را که محتوی است بر وقایعات کلیهٔ ایران با تمام وقایع ایام سلطنت پادشاه مرحوم که مدّت چهارده سال میباشد ووقایع اوایل زمان دولت این پادشاه گردون جاه ناصرالدوله والدین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه بنحوی

---

۱ — یعنی ۱۲۶۷ چنانکه درآخر کتاب بیاید .

برشتهٔ تحریر میکشد که انشاءالله تعالی خوانندگان را بهجت افزاید ومطالعه نمایندگان را از حوادث زمان آگاهی حاصل آید وچون عدد لفظ [تاریخ] نو مصادف با سال اختتام این کتاب آمد مسمی بتاریخ نو گردید .

ذکر سنهٔ هزار ودویست وچهل هجری که یك قرن از سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار منقضی شده بود و ما بعد ها

چون مملکت ایران بفرّ دولت پادشاه جهان محل امن و امان شد همسایگان قوی دست از قوّت بازوی این دولت ابد مدّت در سرحدّات گوشمال کلی یافته و از تطاول لشکرها که بدستیاری اشبال خلافت آماده و مستعد شده بود آرام گرفتند از آن جمله دولت علیهٔ روم بود که در سنوات سابقه در سرحد ارزنة الرّوم و بغداد بسرداری چپان اوغلی با صد هزار لشکر سواره و پیاده و پنجاه عراده توپ بطرف سرحدات خوی روان شده تاب صدمات لشکر منصور خاقان مغفور را نیاورده شکست کلی از نایب السلطنهٔ مرحوم یافته و بمرحلهٔ ادبار شتافت و از طرف بغداد نیز داود پاشا که حاکم بغداد بود سلیمان پاشای کهیا را با بیست هزار سوار روانهٔ طرف کرمانشاهان نموده از صدمات لشکر خاقانی بدست شاهزادهٔ مرحوم محمد میرزا حاکم کرمانشاهان شکست فاحش خورد و سلیمان پاشا گرفتار و مغلول روانهٔ دربار خاقان شد وهمچنین فتی خان افغان که ازطرف قندهار و کابل باپنجاه هزارسوار بهرات آمده و روانهٔ مملکت خراسان بود بسرداری ذوالفقار خان سمنانی که در ظل رایت شجاع السلطنه حسنعلی میرزا ازطرف پادشاه مأمور شده بود در مابین تربت وهرات بین الجانبین مصاف عظیم دست داده گلولهٔ تفنگ بدهان فتی خان خورده روانهٔ دیار عدم و مقتول آمد ،همچنین از طرف گرگان و اترك شخصی که خود را حضرت ایشان لقب داده و ادعای کرامات و معجزات می نمود با سی چهل هزارسوار روانهٔ استرآباد و از بخت مساعد پادشاهی بسعی و اهتمام شاهزاده محمد قلی میرزا ملقب بملك آرا منکوب ومغلول بل مقتول شد .

[واقعهٔ حضرت ایشان را از لفظ مبارك غفران مآب صاحب اختیار پدرم شنیدم که این جنگ درساحل رود اترك روی داد وبسیارصعب بود، امتداد حرب ده ساعت بودجدّم ملك آرا ثباتی بس بزرگ نمودند، پس ازشکست سوارهٔ ترکمان ازصدمهٔ لشکر مازندران واسترآباد ناچار بآب زدند که خلاص شوند، رنگ آب ازخون کشته قریب هزار ذرع رنگین بود]۱

بعد ازاین گوشمالها مصالحه با دست نایب السلطنه طاب ثراه در ارزنةالرّوم بدستیاری عالیجاه میرزا محمدعلی مستوفی‌الممالك آشتیانی بطوردلخواه شد وسلطان مملکت روم در مقام وداد و اتحاد برآمده پا از دایرهٔ زیاده روی پس کشیده بود و همچنین آلکسندر پاولویچ امپراطور روس بمصالحهٔ که درسنه هزار ودویست وبیست وهشت شده بود قانع وبارسال تحف وهدایا وفرستادن سفیران چرب زبان ساز دوستی را در مقام یکرنگی می نواخت و خاقان مغفور مملکت ایران‌را بنصب هریك از شاهزادگان در ولایتی و مملکتی مضبوط فرموده بودند.

مملکت آذربایجان بوجود نایب السلطنه طاب ثراه که در دارالسلطنهٔ تبریز بودند مزین شده بود وسی هزار نفرلشکرنظام از سرباز و توپچی درآن سرحد از اهل آذربایجان مشغول خدمت بودند و همچنین سرحدات کردستان وکرمان شاهان بلشکرهائی که درکرمانشاهان بسعی و اهتمام شاهزادهٔ مرحوم محمد علی میرزا از لشکرنظام وغیره مرتب شده بود و دراین تاریخ حکومت آنجا بولد او محمد حسین میرزا ملقب بحشمة الدّوله مفوض بود قوام واستحکام پذیرفته بود، همچنین دارالمرز

۱- درحاشیهٔ یکی ازنسخ چنین مرقوم است: «این مطلب دخلی باصل کتاب ندارد» وهمین هم صحیح است زیرا که نه صاحب اختیار پدر مؤلف کتاب بوده نه ملك آرا جد او، بنابراین باید یقین کرد که این قسمت الحاقی که ما آنرا بین دو قلاب گذاشته‌ایم از طرف یکی ازنوادگان محمد قلی میرزا ملك آرا یعنی پسرسلطان بدیع‌الزمان میرزا که صاحب اختیارلقب داشته باصل کتاب افزوده شده‌است. چون درزیر بعضی ازحواشی لحاقی این کتاب کلمهٔ «نادر» دیده میشود باید یقین کرد که این‌حواشی ازنادرمیرزا مؤلف تاریخ تبریز است که پسر صاحب اختیار ونوادهٔ ملك آرا بوده است.

وکنار فرضه ۱ و مازندران بلشکرهای مازندران وقراجوق بحکومت شاهزاده محمد قلی میرزا ملقب بملك آرا محفوظ آمده بود و همچنین مملکت خراسان وکرمان و فارس در دست حسنعلی میرزا ملقب بشجاع السلطنه وحسینعلی میرزا ملقب بفرمانفرما و عباسقلی میرزا پسر ابراهیم خان قاجار که درکرمان بود منسق ومنظم آمده.

خاقان مغفور دردار الخلافهٔ طهران بفرّ سکندر وشوکت سنجر مشغول حکمرانی و فرمان روائی بودند وچند سال بودکه رأی پادشاهانه چنان اقتضاء می نمودکه در اواسط جوزا ازمقرّ خلافت حرکت بچمن سلطانیه می‌نمودند وفصل تابستان را درآن چمن بهشت آئین بسر برده با حضار لشکرهای اطراف و شاهزادگان و حکام فرمان میدادند وچنان انجمنی درهرسال درآن چمن ازاعیان وبزرگان اطراف وجندی و رعیت و اهل سوق حاصل می‌آمد که درکمتر عصری از اعصار چنان اجتماع حاصل میشده وخاقان مغفور بعرض لشکریان و داد خواهی رعایای مملکت ایران درمدّت ایام توقف آن سامان می پرداختند و بعیش و سرور مشغولی نموده بمقرّ سلطنت عود میفرمودند و درآن چند سال که آن قانون مستمرّ آمد از این نزول و ارتحال قوام کلی در امورات مُلك وملت پیدا شد وضعف سایردول نسبت باین دولت قوی بنیاد در نظر ارباب هوش وخرد ظاهر وهویدا آمد.

ذکر مقدماتی که سبب جنگ با دولت روس شد

مقدمهٔ اول

خوانین ذوی الاحتشام قبه و دربند و شیروان و بادکوبه و شکی و سالیان وگنجه وقراباغ و طوالش ولنکران و ولاة گرجستان و اعیان داغستان که در مصالحهٔ که براین اصل قراریافته بودکه بزبان روسی « اسطاطس کو اپرزندم » که ترجمهٔ آن بعبارت فارسی چنین است که آنچه دردست تو است دردست تو وآنچه در دست

۱ — در اصل نسخه : فریضه.

من است در دست من درد ست کفرهٔ فجرهٔ روسیه مانده بود و بعضی از اعیان را که
طاقت مهاجرت بود مثل سلطان احمد خان قبهٔ ولد شیخعلی خان و مصطفی خان
شیروانی وحسینقلی خان بادکوبهٔ و مهدیخان ولد ابراهیم خلیل خان قراباغی واقرلو
خان گنجهٔ ولد جواد خان قاجارحاکم گنجه و الکسندر میرزا ولد ارگلی خان والی
ولایت گرجستان و سرخای خان و نوح خان والی ولایت داغستان وسلیمخان حاکم
شکی که سابق بر این در ایّام جنگ ونزاع بتوهمات بیجا که از این دولت
ابد مدّت کرده بودند پشت بدولت و اقبال و روی بنکبت و نکال نموده هر
یك فوجی از لشکر روس را بولایت خود برده بر رعایای اسلام و بر جان و مال
خود مسلط نموده بودند از رفتارهای ناهنجار روس که مشاهده نموده بودند پریشان
و پشیمان شده مهاجرت اختیار نموده در سنوات سابقه روی باین دولت علیه آورده
بودند و حضرت نایب‌السلطنه باذن و اجازهٔ پادشاه جهان هریك ازایشان را باکسان
و توابع خود در ولایات قریبه بولایات ایشان جای گیر و ساوری و سیورغال مرحمت
فرموده بودند و نظر بمصالحهٔ که با دولت روس درمیان بود ازتعرّض ولایات یکدیگر
خود داری می‌نمودند ولیك همیشه درفکر اسباب مفسده جوئی بودند .

مقدمهٔ دیگر

آنکه چون مملکت ایروان از طرف پادشاه جهان سپردهٔ حسین خان که از
قاجاریهٔ قزوین وازخدمتکاران قدیم وازمرتبهٔ غلامی برتبهٔ سرداری رسیده بود مفوّض
شده ودرسنوات جدال که فیمابین دولت علیهٔ ایران وروس برقرار بود سردارمذکور
مداخل مملکت مزبور را بمخارج لشکرکشی آن سامان درنزد امنای دولت علیه
قلمداد مینمود در این سنوات که مصالحه فیمابین دولتین برقرار شده بود و رعایای
طرفین در امن و آسایش مشغول زراعت وفلاحت بودند بتوّهم اینکه مبادا کار گذاران
نایب‌السلطنهٔ علیه که درتبریز مشغول خدمات دیوانی‌اند ازمداخل مملکت ایروان که
متجاز ازدویست هزارتومان نقداً و جنساً میباشد مستحضر آمده مطالبهٔ مخارج آنرا
نموده بروفق قانون دولت بزیاد وکم آن رجوع نمایند چنانکه درسنوات سابقه نیز
بهمین خیال افتاده انگیز فتنه میان دولت ایران و روم نموده کار بنزاع و جدال قوی

کشیده اگرچه بنیروی دولت بیزوال ویاری خداوند متعال غلبه برای دولت روزافزون حاصل شده ولیکن سردار مذکور درآن سنوات بفراغت هرچه تمامتر گریبان خود را ازچنگ محاسبین دیوانی و ازاین طورمطالبات خلاصی داده بود و چون مصالحه فیمابین دولت روم و ایران واقعشده سردارمزبور باز بخیال سابق افتاده طالب انگیز فتنه وآشوب میبود تا باز امنای دولت علیه راکاردیگر پیش آید واز رسیدن بامورات او غافل مانند بهانه جوئی پیش گرفته چون تعیین حدود فیمابین دولتین بهمان کلمه سابقه که مرقوم آمده مجمل و مهمل مانده بود سردار مذکور ازطرف ایروان کـه بگرجستان متصل است زمینی را که در هشت فرسخی ایروان است و مشهور است بگنی یعنی آفتاب رومطرح اغتشاش قرارداده وچنان بدولت علیه مینمود که آن قطعهٔ زمین محل مرتع ایلات دولت علیهٔ ایران میباشد وایلات گرجستان بخلاف حساب آنجاآمده قشلاق میشی مینمایندو این سرزمین در عرض نیم فرسخ و درطول دوفرسخ میبود ۱.

مقدمهٔ دیگر

آنکه چون مهدیخان قراباغی که همشیر اش درسلك ازدواج خاقان مغفور برقراربود و درقصبهٔ گرگر که متصل بولایت قراباغ است مسکن و مقرداشت و از محال قراباغ محال مقری وچغندرچائی دردست امنای این دولت بود مهدیخان چنان بدولت علیه مینمود که ازدولت روس تعدی شده وامنای آن دولت برخلاف حساب آنجا دخل کرده اند.

مقدمهٔ دیگر

آنکه ابراهیم خان بادکوبهٔ که از نوکرهای حسینقلی خان بادکوبهٔ بود در جنگ سابق سی سیانوف سردار روس مشهور در ایران بایش پختر که درکنار قلعهٔ بادکوبه بضرب گلولهٔ او مقتول شده بود وسر او را بریده بخدمت خاقان مغفور برده بود قریب باین تاریخ در ولایت اردبیل حاکم وحسینقلی خان بادکوبهٔ نیز درولایت

---

۱ - درحاشیهٔ یك نسخه چنین نوشته شده است که : « ازحضرت والدم علیه الرحمة و الرضوان شنیدم که علل اربعهٔ جنگ روس وخسارت ایران حسینخان سردار بود » .

اردبیل جایگیر داشت ،او نیز درسرحد اردبیل وطوالش درباب محال اوجا رود وقصبهٔ گرمی درخدمت امنای دولت گفتگو می‌نمود و تصرّف دولت روس را درآن محال و درآن قصبه بخلاف حساب وانمود میکرد .

خوانین مفصلهٔ مهاجر درخدمت نایب‌السلطنه علیه یك دوسال بود که گفتگوی نقض عهد را با روس در میان آورده واین نحو امورات را در نظر نایب‌السلطنهٔ علیه اسباب نقض عهد از آن طرف وانمود میکردند و از آنجائیکه نایب السلطنهٔ مرحوم از احوال دولت روس که بعد از شکست دادن بناپارت مشهور بناپلئون و استقلال امپراطور در ولایات محروسهٔ خود مستحضر واز کثرت جنود و نظام او واقف بودند اصلاً باین‌قسم حکایات‌التفات نمی‌فرمودند ودرمقام اظهاراین نوع مطالب درخدمات خاقان برنمی آمدند .

خوانین مهاجر که از ولایت خود دور شده بودند وحسینخان سردار بعلتی که مذکورشد درجزو این نوع امورات که درسرحد واقع می شد بنوعهای دیگر درنظر خاقان مغفور جلوه میدادند و انگیز فتنه کرده عرایض از زبان رعایای اسلامی که در آن طرف آب ارس و کر بودند ساخته بخدمت نایب السلطنه و بخدمت خاقان مغفور و بخدمت علما و مجتهدین بلاد آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب می فرستادند ، مضمون عرایض اینکه برجمیع اسلام و اسلامیان از علما و مجتهدین و ارباب حکم و سلاطین بخصوص بر پادشاه اسلام لازم است که بیضهٔ اسلام را محفوظ نموده راضی بتسلط کفار برعرض و مال وجان مسلمانان نباشند و خود رعایا وخوانین‌آن طرف متعهد میشوندکه بمحض حرکت پادشاه اسلام‌وعلمای اعلام اهل‌هربلد دفع کفارآن بلد را کرده باسهل وجهی ممالك اسلام را باز بتصرّف پادشاه اسلام درآورند ونایب‌السلطنهٔ علیه ازمآل بینی و دولتخواهی در یك دو سال سابق‌که خاقان مغفور ایشان را ازتبریز بسلطانیه احضارفرموده بودند ودرباب تعدیات دولت ررس در سرحدات و تعهدات خوانین مهاجر و عرایض رعایای ولایات مذکوره فرمایشات فرموده بودند نایب‌السلطنه سخنهای مصلحانه بعرض رسانیده درباب تعدیات سرحد بخصوص درباب‌گنی و ایروان که حسین خان سردار درنظرخاقان مغفورچنان

جلوه داده بود که اگر آن خاك از دست رود محافظت قلعهٔ ایروان مقدور و میسور نخواهد بود تعهدات نموده بودند باین جهت نایب‌السلطنه بیرملوف که سرداراعظم وصاحب اختیار ازطرف پادشاه روس ودرشهرتفلیس نشسته بود اظهارداشته که مهندسی امین ازطرف دولت علیهٔ روس تعیین شود و از این طرف نیز مهندسان تعیین شده سرحداترا ازتفلیس تاآلنکران طالش و کناردریای خزر وجب بوجب تعیین وتشخیص نموده امنای دولتین نوشته بهم سپارند که باعث استحکام مودت شده تعدی ازطرفین ننمایند و رفع مایقال شود .

ازطرف دولت روس ینارال بزرگ با مهندسین کاردان برای انجام این‌مهم‌تعیین شد و از طرف نایب‌السلطنهٔ مرحوم نیز محمد باقرخان پسر پیرقلیخان قاجار که در آنوقت بمنصب امیرنظامی‌آذبایجان سرافراز بود با مهندسین کامل مأمور بانجام این خدمت شدند .

چون آشوب طلبان سرحد نشین درچنین اوقات باظهار دولت خواهی سخنهای بی دولتانه میگویند و تفتینات دور از کار مینمایند که بالمآل منجر بنزاع و جدال می‌شود نایب‌السلطنهٔ مرحوم نظربااین کیفیات که مبادا نزاعی حادث شود ازلشکرهای نظام فوج فوج از سرحد طوالش تا سرحد ایروان بمقتضای هرمکان تعیین فرموده بودند و از طرف سردار روس نیز بهمین ملاحظه و بهمین قانون لشکر های نظام نشسته بودند ، نایب‌السلطنهٔ مرحوم برای اظهار این مطلب که خواهش این تعیین در سرحدات برای بهانه گیری نزاع وجدال نیست بلکه برای قوام دوستی و وداد میباشد از دارالسلطنهٔ تبریز بعزم شکار با جمعی ازخواص حرکت فرموده تاکنار قلعهٔ عباس‌آباد که درآن طرف آب ارس در کنار رودخانه و از بنای خود آن حضرت و محمد باقرخان امیرنظام نیز در آن اوقات با مهندسین درآنجا ها بودند روانه شده و ینارال روس را که درمقابل امیرنظام نشسته بود احضار وبدعوت ومهمانی سرافراز فرمودند .

ازملتزمین رکاب آن سفر پادشاه مرحوم وشاهزاده ملك قاسم میرزا و امیرزاده بهرام‌میرزا بودند واین دعاگوی دولت‌پادشاهی نیز همرکاب شاهزادگان مزبوربود .

نایب‌السلطنهٔ مرحوم بعد از ورود بکنارآب ارس و آمدن ینارال روس طوری اظهار التفات بینارال فرمودند وسخنان مصلحانه وحکمت‌آمیز بیان نمودند ، بعد از مرخصی ینارال همه جا شکارکنان درکنار ارس تا پل خدا آفرین که در محال قراجه داغ و بر رودخانهٔ ارس بسته شده و بنیان آن از سنگ بقدرت‌آفریدگار جهان از میان‌آب بالا آمده تشریف فرما شدند و درآنجا نیز ینارال مده دوف را که حاکم قراباغ و مستحفظ آن سرحدات بود بخواهش دوستانه احضار و او نیز با دو هزار صالدات روس و پانصد سوار نظام و هزار نفر سوار قراباغی وگنجهٔ از پل عبورکرده بخدمت نایب‌السلطنهٔ مرحوم رسیده سه روز او را با جمیع صالدات و سواره مهمانی داده وخلعتها ونشانها مرحمت فرموده از وخامت فتنه وآشوب تحذیرفرموده و میل خود را در استقامت مصالحه و استحکام بنیان قواعد دوستی اظهار فرمودند ونصیحتها نموده مرخص داشتند وخود از راه اهر و قراجه داغ روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز شدند .

حضرات مفسدین چه از سردار ایروان و چه از خوانین مهاجر وچه از امنای دولت علیه که درخدمت خاقان مغفور بودند واخلاصی بنایب‌السلطنهٔ مرحوم نداشتند این جورحرکات حکیمانه را که در دولت داری از نایب‌السلطنهٔ مرحوم سرمیزد در نظر خاقان مغفور بطریقی جلوه میدادندکه‌گویا نایب‌السلطنهٔ مرحوم‌را با امپراطور روس صداقتی دیگر در میان است‌که مثمر ضرر دولتی العیاذ بالله خواهد بود و در زمستان این سال بعد از معاودت نایب‌السلطنه ازسلطانیه وتفرس از رأی امنای دولت علیه و ارادهٔ خاقان مغفور برمنازعه ومجادلهٔ پادشاه روس نایب‌السلطنه باحتیاط سرحد داری و ملاحظهٔ ذخایر و عساکر و انضباط قلاع سرحدات بعزم شکار روانهٔ محال کوردشت قراجه‌داغ شده بعد از ملاحظهٔ قلعهٔ‌کوردشت وساختن بروج مستحکمه‌در بالای کوههای مقری روانهٔ اردو باد شده و قلعهٔ نظاره را که دربالای قصبهٔ اردو باد

واقعست ومشرف بآن قصبه میباشد استحکام داده از آنجا روانهٔ نخجوان شده واین دعاگوی دولت شاهی و امیر زاده بهرام میرزا و امیر زاده فریدون میرزا از ملتزمین رکاب نایب‌السلطنهٔ مرحوم بودیم و از نخجوان بقلعهٔ عباس آباد که سه فرسخی نخجوان است تشریف برده بعد ازانتظام امور توپخانه و قورخانه و ذخیرهٔ مایحتاج واستمالت تفنگچیان دماوندی که هزار نفر بودند و بسرکردگی عبدالله خان پسر اشرف خان دماوندی ازطرف خاقان مغفور مستحفظ آنجا بودند روانهٔ ایروان شدند و قبل از ورود بایروان از ارس عبور فرموده درقریهٔ ارتلی که سابق براین حکم بساختن چند دست عمارت درآنجا فرموده بودندتشریف برده. این قریه قریب بولایت بایزید میباشد که از ولایات روم است و درکوههای این قریه چندان شکار قوچ و میش بهم میرسد که از شمار وحساب بیرون است و در دامنهٔ کوه آقری واقع است که ازجبال عظیمه است . درآنجا چند روزی مشغول بعیش و نشاط وشکار شده باز از ارس عبورفرموده و بقلعهٔ سردارآباد تشریف آوردند و این سردارآباد قلعه‌ایست که حسین خان سردار احداث نموده قریب بهفت فرسخی ایروان و نهری که از رودخانهٔ ارس احداث کرده بصحرای سردارآباد جاری ساخته و در ایام منازعهٔ دولت علیه ایران و روم ارامنهٔ بسیارازرعایای بایزید ودیادین وقارص وآخسقه کوچانیده بمیان آن قلعه آورده سکنی داده است .

درآن زمان که نایب السلطنهٔ مرحوم وارد آن مکان شده قریب بپانصد جفت از کتان وغیره درمیان آن قلعه مشغول بزراعت بودند وقلعهٔ بسیار مستحکم ساخته شده بود ، نایب‌السلطنهٔ مرحوم استحکام آن قلعه را نپسندیده میفرمودندکه با وجود قلعهٔ ایروان این قلعه باین استحکام ضرورنبود ومقتضی صلاح دولت نیست و بالآخره صدق مضمون ارباب الدول ملهمون ظاهر گردید چنانکه از سیاق کلام آینده معلوم خواهد شد . ازآنجا کوچ فرموده بتماشای اوچ کلیسا که در سه فرسخی قلعه و شهر ایروان است تشریف بردند و این کلیسائی است که معتقد ارامنه و نصاری آنست که حضرت

عیسی علی نبینا وعلیه السلام بسه روز بعد از رفع نزول بآن زمین فرموده اند و بعد از بیت المقدس معبدی عظیمتر ازاین معبد برای ملت نصاری در هیچ مکان نیست و این کلیسا سیصد سال بعد از رفع عیسی ساخته شده است که حال هزار و پانصد سال متجاوز است وچنان حجاری و وصالی نموده اند که گویا دراین مدت مدید فتوری باین بنیان راه نیافته وعلمای بزرگ نصاری از رهبانان وقسیسان در آن کلیسا مقام دارند وچندان ازنذر وصدقات ونیاز دراین سنوات بدانجا آورده اند که ازحساب بیرون است ، صور پیغمبران وحواریون وصورت حضرت عیسی ومریم بنوعی در آنجا مکرر نقش کرده اند که هیچ نقاشی مثل آنرا نمی تواند تصویر نماید وچندان اسباب و زینت ازطلا ومرصع آلات بخصوص خاجهای مکلل بالماس بنظر آمد که خیرگی در ابصار و انظار حاصل شد وعمل ساختن موم کافوری در میان کارکنان آنجا بود ومعمول میداشتند .

بعد از سه روز اقامت و تماشای آن مکان روانهٔ قلعه ایروان شدند ، بعد از ورود بقلعه حسین خان سردار تمارض نموده از رسیدن خدمت نایب السلطنه بعذر مرض درد پا متعذّر ومتقاعد شد ، نایب السلطنة استفسار توهم اورا نموده نظر بصلاح دولت استمالت خاطر اورا فرموده درضمن طرق استمالت صبیهٔ او را نامزد امیر زاده مصطفی قلی میرزا فرمودند وقلعهٔ ایروان از متانت و استحکام مکان محتاج بتوصیف و بیان نیست و ازکثرت ذخیره وآذوقه و وفور جبا خانه و قورخانه که قدیماً و جدیداً درآنجا موجود شده هرچه نویسد کم نوشته است .

بعد از ملاحظه و اطمینان از قلعهٔ ایروان از معبر جلفا از رودخانهٔ ارس عبور فرموده بمحال گجلرمن تومان نخجوان نزول اجلال فرمودند ومحال مزبور مشحون است بشکار بسیار ودر دو منزلی شهرخوی واقعست و نایب السلطنه عمارت وحمام در آنجا برای نزول ساخته اند بعد از ورود بآنجا وتوقف دوسه روز میرزا انبورگر ۱ که از مصلحت گذاران دولت روس و بعبارات روسی قونسول بودو در دارالسلطنهٔ تبریز

۱- Amburger

اقامت داشت وارد منزل مذکور شده تعزیت مرگ امپراطور روس آلکسندر پاولیچ را داده زبان بتهنیت جلوس قسطنطین و تهنیت جلوس امپراطور اعظم نکلای پاولیچ گشوده و ازاین اخبار چنان مستفاد میشد که گویا دردولت روس تزلزلی بهمرسیده و بجهت غرابت اجمالی ازاین حکایات بیان میشود :

آلکسندر پاولیچ اولاد نداشت و بقاعدهٔ روس برادر کهتر او قسطنطین ولیعهد بود و این قسطنطین مایل بزنی متهمهٔ غیر نجیبه میشود که بقانون آن دولت ازاولاد آن قسم زنان برتبهٔ سلطانی سزاوار نمیشوند ، قسطنطین نظر بمیلی که داشت خواست آن زن را بعقد خود در آورده همسر خود گرداند ، آلکسندر پاولیچ بتوسط مادر خود ببرادر اعلام نمود که اگر این زن را بعقد خود درآوری منافی منصب ولیعهدی این دولت است یا باید دست ازاین زن بر داری یا بعزل از ولیعهدی خط سپاری ، قسطنطین از غایت محبت بآن زن خط عزل خود را از ولیعهدی بمادر سپرد ، در این وقت که آلکسندر پاولیچ وفات یافت اکثر اهالی روس که ازاین حکایت آگاهی نداشتند دل برسلطنت او نهاده بعضی دیگر ازخواص که مخبر بودند بخدمت نکلای پاولیچ برادر کوچکتر شتافته اورا امپراطور دانستند .

چند روز این قیل وقال دردارالسلطنهٔ پطرزبورغ بر پا بود ومیانهٔ هواخواهان طرفین کار ازمقاوله بمقاتله انجامیده ، درمیدان دارالسلطنهٔ پطرزبورغ آغاز انداختن توپ و تفنگ کرده جمعی کثیر کشته شدند . دراین بین مادر قسطنطین او را احضار کرده خط اورا باو اظهار کرد و قسطنطین تمکین سلطنت برادر را نموده بخدمت او شتافت و بمیان لشکریان هوا خواه خود آمده اظهار خدمتگزاری کرده ایشان را از این معامله مانع آمد و سلطنت روس بر این پادشاه که حال تحریر صاحب اختیار ممالك روس است مقرر شد .

در این تاریخ امیرخان سردار قاجار حاکم مملکت خوی بود ، نایب السلطنهٔ مرحوم ولد او نصرالله خان را که پیوند مصاهرت این دولت سرافراز فرموده بودند

بخواهش سردار مزبور انجام و اتمام آن امر را دراین وقت مقرر داشتند وقریب بدو ماه ایام توقف خوی می کشید ، از آنجائی که همت مرحوم نایب السلطنه بتربیت اولاد خود مصروف بود تا این زمان قریب بدو سه ماه بود که امیر زاده بهرام میرزا واین داعی دوام دولت پادشاهی و امیر زاده فریدون میرزا که در این سفر از ملتزمین رکاب بودیم از درس و مشق بیگانه شده و هیچیك از سن شانزده متجاوز نداشتیم حکم مطاع صادر شدکه معلمی مهذب الاخلاق را سردار مزبور پیدا نموده بعد از عرض وقبول مشغول بتدریس مادام توقف درخوی آید .

چون میرزا عیسی قایم مقام مشهور بمیرزا بزرگ درایام حیات خود حاج میرزا آقا سی ماکوئی را که بعد از فراغت از تحصیل کربلای معلی بخدمت حاجی ملا عبدالصمد همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور در فتنهٔ وهابی از کربلای معلی عیال حاجی را بر داشته بهمدان آمده و بعلاوه مسلك ملائی ارادت بحاجی مشارالیه پیدا کرده خود را درطریقهٔ سیر وسلوك ومعرفت وحید عصر و قطب دهر میدانست بعد ازچندی باگیسوان پریشان بهیئت درویشان ودر لباس ایشان وارد تبریزشده ودر طریقی بطریقی بمیرزا بزرگ قایم مقام برخورده بود ومیرزا بزرگ مردی کامل الاخلاق بوده و با هر طایفه انسی داشته اورا بمنزل برده و با او طریق محبت پیش گرفته واز لباس درویشی بلباس ملائی درآورده و او را تکلیف بترتیب میرزا موسی خان نمود حاجی نیز قبول این معنی نموده مشغول تدریس بود وگاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ میرسید و فی الجمله معروف بود .

بعد از وفات میرزا بزرگ و وقوع نزاع در میانهٔ برادران میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی خان پسران میرزا بزرگ درمنصب وزارت و تسلط میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او باکسان میرزاموسی خان نقار ورزیده و مایهٔ ترغیب وتحریص میرزا موسی خان در امروزارت حاجی مزبور را دانسته بدستیاری حاجی علی عسکرخواجه بسبب علاقهٔ که حاجی مزبور در قریتین گروس وقرا آغاج من محال سراب تبریز پیدا کرده

بود سیصد تومان مال دیوان برحاجی باقی نویسانده و محصل مطالبه بر او گماشته بود . چون امیر خان قاجار از امرای بزرگ و خال نایب السلطنهٔ مرحوم بود و بحکومت مملکت خوی سرافراز و با میرزا ابوالقاسم قائم مقام درکمال بی صفائی میبود حاجی مشارالیه خود را از چنگ محصل گریزانده بخوی رفته بود و بخدمت سردار رسیده یك دوسال بود که درآن ولایت می بود . دراین وقت که نایب‌السلطنهٔ مرحوم بسردار حکم تعیین معلمی فرمود سردار حاجی مشارالیه را معروض خاطر مبارك ساخت و بجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرموده درآن اوقات مشغول بتدریس وتعلیم امیر زادگان ملتزمین رکاب گردید و بعلاوه مواجب مرحمت شده در سلك معلمان برقرارآمد .

بعد از انجام عروسی و انضباط امور قلعهٔ خوی روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز شدند در بهار این سال که سنهٔ یکهزار و دویست وچهل و یك هجری بود خاقان مغفور باز در سلطانیه نزول فرموده رونق فرمای نظام ممالك شده از هرطرف عساکر بیشمار دز اردوی پادشاهی جمع آمد و نایب‌السلطنهٔ مرحوم را نیز از تبریز احضارفرمودند نظر بمقدمات سابقه علامة‌العلمائی مجتهد العصر والزمانی جناب آقا سید محمد مرحوم ولد علامة العلمائی مجتهد العصر والزمانی آقا سید علی مرحوم که مستغنی از تعریف وتوصیف میباشند ازکربلای معلی با سایر علما و فضلای عراق عرب بعزم رزم دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور باین کار بفتوای عقل وشرع روانهٔ عراق عجم شدند و بجمیع علمای عراق وآذربایجان نوشته نوشته حکم بوجوب این یورش و شورش دادند وعلمای عراق وآذربایجان کلاً مثل جناب آقا عبدالحسین رحمةالله علیه وجناب مجتهد العصر والزمانی حاجی ملا احمد تبریزی وسایر علما وفضلا وسادات را کلاً در این عزم باخود شریك ساخته و امنای دولت شاهی نیز بعلتهای سابقه بسخنهائی که ظاهراً صلاح دولت مینمود تقویت فتوای علما را درخدمت خاقان مغفور مینمودند و نایب‌السلطنهٔ مرحوم غافل ازآن نوع حکایتها که درخدمت خاقان مغفور امنای دولت

ذکر می نمودند بهیچوجه صلاح دراین جنگ و جدال نمیدید و درخدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی نمود و امنای دولت شاهی مثل عبدالله خان امین‌الدوله و سایرین درخدمت علما ومجتهدین ازطرف نایب‌السلطنهٔ مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند وعلما ومجتهدین را وا داشتند که فتوی براین نوع صادرشود که هر که براین مصلحت و براین جنگ انکاری نماید ازجملهٔ کفار وملحدین میباشد.

نایب السلطنهٔ مرحوم ازاین خیال آگاه شده و اجماع خواص وعوام را دراین باب مشاهده نموده علاوه براین خاقان مغفور نیز تصریحات دراین باب فرمودند، نایب‌السلطنهٔ مرحوم ازآنجائی که جانشان را در راه این دولت وقف نموده بودند و رضای خاقان مغفور را برهمهٔ امور ترجیح میدادند لابد تمکین این مسئله را کردند وجز تمکین وتسلیم چارهٔ ندیدند وچون فرستادگان دولت روس که در دارالسلطنهٔ تبریز می نشستند ویك دوسال بود که ازاین نوع سخنهابمیان افتاده ودراین نزدیکیها هم که امپراطور روس وفات یافته بود مستشعر بودند که دولت علیهٔ ایران درمقام نزاع وجدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اسلام را که درتصرّف ایشان است خواهند نمود و بدولت خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند وموافق قانون دولتی نیز دردوستی آن بود که سفیری ازجانب این دولت علیه برای تعزیت امپراطور گذشته وتهنیت امپراطورنشسته روان شود و بسبب این گونه امورات بعهدهٔ تعویق افتاده بود واین تعویق نیزعلامتی برای نزاع وجدال مینمود با وجود این تعویق امپراطور روس که درآن وقت قریب بسن بیست سالگی بود خود را درمقام فرزندی خاقان مغفور نامیده پرنس‌منچیکوف[1] را که ازاعاظم دولت روس بود بسفارت فرستاده وگله‌مندی دوستانه نموده بود وتحف وهدایا ارسال داشته.

بعد از ورود سفیر بسرحد و اعلام سرحد داران بدولت علیه چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود ومصلحت کل منعقد نشده بود اذن آمدن او را باردوی همایون

---

۱ - Mentschikoff

مرحمت فرموده بودند او نیز در این اوقات بسلطانیه وارد شده بود و هنوز بشرف آستان بوسی مشرف نشده بود ازاین اجتماع کل مستحضر شده وبسیار درمقام اتحاد و دوستی برآمده وبامنای دولت سخنهای چرب وشیرین وبکار نزدیك میگفت.

این دعاگوی دولت شاهی ازنایب‌السلطنهٔ مرحوم استماع نمود که سفیرمزبور متعهد واگذاشتن مملکت طالش و مغان تاکنارسالیان و قزل‌آغاج شده بود، از این نرمیها تهاون‌دردولت روس امنای این دولت استنباط‌مینمودند وبالاخره سفیرمذکور را بعد از انعقاد مصلحت کل برجنگ و نزاع رخصت داده بدون شرفیابی حضور پادشاهی با بار بستهٔ تحف و هدایا روانه داشتند ودراینجا حکایتی شیرین بود گذشتن ازآنرا انصاف ندانست وبرای بعضی ازمطالعه کنندگان نیز استبصاری میباشد.

حکایت - شخصی‌را از اهل قلم ازولایت انجدان با جمعی مهماندارسفیرمزبور نمودند که او را صحیحاً سالماً بخاك روس رساند، این دعاگوی دولت شاهی در وقتی که لشکر روس غلبه‌کرده تا اردبیل آمده بودند چه خود ازسردارهای آنها استماع نموده چه ازکسانی که درقصبهٔ دهخوارقان از سردارهای دولت روس شنیده بودندکه بطورگله میگفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار مزبور را که درمنازل با او نموده‌بودند بیان میکردند. از آنجمله بیان نمودندکه درمنزل میانج مهماندار مزبوردربین راه‌که با سفیرمذکورمیرفت کاغذی سربسته بدست یکی ازملازمان خود داده بودکه درحضور سفیرمزبور کاغذ را بدست مهماندار بدهند و چنان نمایند که حکمی است ازدولت پادشاهی رسیده است.

سفیرمزبور می‌گفته است که بعد از رسیدن کاغذ و مطالعه مهماندار مزبور سر خود را می‌جنبانید و دستها را بهم می‌مالید و اظهار تأسف و تحسرمینمود، سفیرمزبور میگفته که چندان ازاین حرکات بفعل‌آورد که مرا واهمه گرفت وبترجمان گفتم که از مهماندار بپرس که چه واقعه واقع‌شده؟ مهماندارجواب داده بودکه بعد از ورود بمنزل معلوم میشود و انگشت سبابهٔ خود را بطورکشش بزیرحلق برده بود، بیچاره سفیر

دراحوالات خود حیران مانده میگفته که دیدم مهماندار ترجمان را بکناری کشیده و باو گفته است که بمن حکم رسیده و مأمورم که سفیر مزبور را درعرض راه تلف نمایم ودرهرمنزل که صلاح دانم او را مقتول نموده نگذارم بسلامت بخاك روس رفته اخبار ایران را برساند، سفیرمزبور میگوید که بکمال وحشت افتاده درغایت خوف بمنزل رسیدیم و دراین منزل منتظرصدمهٔ قتل نشستیم که ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که چند نفر پوستینها را وارونه پوشیده وشمشیر ازبالای پوستین بسته بعضی آرد و بعضی زغال و برخی گل سرخ بسر و صورت خود مالیده و هریك دم روباه و شغال برکلاهٔ کلاه خود بندکرده و زنگوله ها نیزآویزان نموده با شمشیرهای کشیده بمیان منزل ما آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر اینها آمده بترجمان میگوید که این اشخاص قانون‌است که باین‌هیئت‌بمنصب میرغضبی‌پادشاه ایران‌مشغولی می‌نمایندوچون حکم شده‌که سفیررا بقتل برسانند تعجیل مینمایند که درهمین منزل سفیر را مقتول نمایند،اگرهزار باجقلو۱ بمن‌بدهند یك‌دوسه منزل مهلت داده ایشان را مانع میشوم، درآن شب مبالغی باسم رشوه گرفته و درهردوسه منزل ازاین نوع اداهای لغو برای اخذ وجّر بعمل می‌آورده است.

پرنس مزبور می‌گفته است‌که شش هزار باجقلوی نقد وقریب بچهارهزارتومان جنس‌که برای مخارج خود وتحفه برای پادشاه همراه داشتیم مهماندار مزبور ازما باز یافت نمود و درمنزل آخر معلوم شد که اینهمه انگیختهٔ خود او بود و دخلی بدولت نداشته.

القصه بعد از عزم و تصمیم رزم دولت روس خاقان مغفور نایب‌السلطنهٔ مرحوم را نوازشات بسیارنموده و فرامین مطاعه باسم خوانین مهاجر و میرحسن خان طالش پسر میرمصطفی خان‌که در طالش توقّف داشت و درجزو عریضه نگاری کرده و

۱-[ ]باجقلو یعنی اشرفی[ ]یا تومانی طلا که درعهد فتحعلیشاه رایج بوده ودرآذربایجان و قفقازیه بآن باجقلو میگفتند.

دولتخواهی نموده بود صادر شد، مضمون احکام آنکه هریك ازخوانین خود را صاحب
اختیار ولایات قدیم خود دانسته روانهٔ ممالك خود شوند و برای تقویت هریك فوجی
ازلشکریان منصور مأمور فرمودند که بهمراهی خوانین مذکور روانه شده ایشان را
بادوفوج شقاقی ازافواج نظام بسرداری سهرابخان گرجی مأمورفرمودندکه ازاردبیل
بطالش رفته بصلاح و صوابدید میرحسن خان طالشی ولشکر آن سامان قلعهٔ لنکران
را ازدست لشکر روس انتزاع نموده بعد از اتمام کارقلعه باردوی شیخعلی میرزا ملقب
بشیخ الملوك ملحق شوند وشاهزاده شیخ‌الملوك را که ازفرزندان صلبی خاقان مغفور
بود وحاکم ملایر و تویسرکان با فوج نظام ملایر ودو فوج دیگر از افواج عراقی و
هشت عراده‌توپ وچهارهزارسوار ازلشکریان خاصه مأمور فرمودند که از راه مغان
روانه شده مصطفی خان شیروانی را در شیروان و حسین خان و حاجی خان ولدان
سلیم خان‌حاکم شکی را که خود وفات یافته بود درولایت شکی وسلطان احمد خان
قبهٔ را درولایت قبهٔ ودربند وحسینقلی خان بادکوبهٔ را درقلعهٔ بادکوبه مستقل نموده
و مقوّی ایشان باشد وحاجی محمد خان قراگوزلو که ریش سفیدی کامل و ازنوکر
های دربخانهٔ نایب‌السلطنه بود بمصلحت گذاری درخدمت شاهزاده معین فرمودند
وبحسین خان سردارحکم مطاع صادرشد که آلکسندرمیرزای والی را برداشته روانهٔ
ممالك گرجستان شود و قلعهٔ لری را که در محل پلنك و شوره‌گل که از محالات
گرجستان و در سر راه تفلیس است از دست لشکرگرفته روانهٔ تفلیس شوند و
نایب‌السلطنهٔ مرحوم را مأمورفرمودندکه با لشکرهای آذربایجان بقراباغ رفته قلعهٔ
شوشی را از تصرّف گماشتگان دولت روس گرفته بمهدیخان سپارند و همچنین قلعهٔ
گنجهرا گرفته به‌اقرلوخان‌سپارند وبجمیع‌شاهزادگان وسرداران سپرده شدکه اردوی
نایب‌السلطنه را چون نقطه دروسط دایره دانسته واز فرمان و صلاح ایشان تجاوز
ننمایند وعلمای بلاد که دراردوی همایون جمع شده بودند و آقا سید محمد مرحوم
و صلحا و فضلا روانهٔ آذربایجان و در هر اردو جمعی از ایشان برای وعظ و ترغیب

و تحریص غازیان مأمورشدند و اردوی خاقان مغفور مقرر شدکه از بعد ازگذشتن
جمیع عساکرمأموره ازرودخانهٔ ارس و کر ازسلطانیه بآهستگی درحرکت آمده از راه
خلخال باردبیل نزول اجلال فرمایند و بعد ازاین کنکاش و اصدارفرامین نایب‌السلطنهٔ
مرحوم ازسلطانیه مرخّص شده روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریزشد وشاه مرحوم محمد شاه را
که درآن اوقات درمملکت همدان فرمانروا بودند بدارالسلطنهٔ تبریزاحضارفرمودند
ومقارن ورود نایب‌السلطنه محمد شاه مرحوم نیزوارد دارالسلطنهٔ تبریزشدند وسرکار
نایب‌السلطنه حکم فرمودندکه امیرخان سردار با چهار فوج نظام دنبلی و افشار از
ارس عبورنموده بنخجوان رفته نظام‌کنگرلو را برداشته از راه چیچکلو بقراباغ رفته
درآنجا باردوی همایون ملحق شود و اردوی نایب‌السلطنهٔ علیه از تبریز با افواج
نظام مقدم و فوجهای تبریز و دوفوج قراجه داغ و سواران غلام تفنگچی و غلامان
خاصه با چهل عراده توپ وخمپاره از قراجه داغ از پل خدا آفرین عبورفرموده واز
آنجا سرخایخان و نوح خان را با دویست نفر از غلامان خاصه و چهل هزارتومان
نقد وجنس و استمالت نامه ها روانهٔ داغستان نموده و خود بعون و قوهٔ الهی ازآب
ارس عبورنموده درخاك قراباغ بآن طرف‌آب نزول فرمودند.

دراین بین خاقان مغفورشاهزاده اسمعیل میرزا را که ازاولاد صلبی ایشان بود
وحاکم‌ترشیزخراسان با دوفوج نظام سمنانی و دامغانی و دوعراده توپ و هزارسوار
خراسانی بامداد نایب‌السلطنهٔ مرحوم فرستاده بودند رسید و ازآب عبورنموده ملحق
باردوی همایون شد و دراین سفرشاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی
دولت شاهی در رکاب نایب‌السلطنه مشغول خدمت بودیم و درمیان فوج خاصهٔ تبریز
امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت شاهی دردستهٔ بهادران و دردستهٔ مخبران
سردسته وصاحب منصب بودیم و بقانون نظام چادردرمیان نظام زده حرکت می‌نمودیم
دراین بین خبر رسیدکه دو پلك از فوج روسی که هرپلکی هفتصد نفرمیباشد با دو
عراده توپ ازقریهٔ گرسی حرکت کرده اند و روبقلعهٔ شوشی میروند و مرور ایشان

ازطریقی است که فیمابین اردوی همایون و آن طریق زیاده از یك فرسنگ ونیم نیست ولامحاله میباید ازرودخانهٔ برگشاد عبور کرده روانهٔ قلعهٔ شوشی شوند . نایب‌السلطنهٔ مرحوم از شنیدن این خبر مسرور شده شاه مرحوم و اسمعیل میرزا و سیف‌الملوك میرزا برادرزادهٔ خود پسرظل‌السلطان را با چهارفوج ازلشکر برگزیده بخیال اینکه مبادا روسیه ازشنیدن آمدن اشکرایران خوف کرده عود بقریهٔ کرسی نمایند وخود را بآن مکان محکم اندازند بنفس همایون بتعجیل تمام از راهی که ازپشت سر روسیه باشد و مابین روسیه وکرسی را قطع نماید روانه شدند.

امیرزاده بهرام میرزا را با این دعاگوی دولت شاهی با محمد خان امیرنظام ولد حاجی علیخان زنگنه که در این روزها بمنصب امیرنظامی سرافراز بود مأمور فرمودند که همه جا ازکنار رودخانهٔ برگشاد روانه شده محل عبور روسیه را که لامحاله ازآنجا بایست بگذرند مسدود ومضبوط نمائیم وبنه وآغروق را بامنا سپرده ازهردوطرف لشکر درحرکت آمد. نایب‌السلنطه طاب ثراه با شاه مرحوم و اسمعیل میرزا با افواج قاهره بلشکر روس رسیده لشکر روس بخیال اینکه از اهل قراباغند ویاغی شده‌اند باسوارهای قراول بجنگ مشغول شده بانداختن توپ دست‌گشودند و دراین بین از افواج قاهره فوج سمنانی که اکثرآن سواره بودند و از فوجهای پیاده پیش افتاده بودند با دو سه عراده توپ جلو بلشکر روس رسیده بنای انداختن توپ گذاشتند .

لشکر روس از شنیدن صدای توپ یقین کردند که لشکرسلطانی رسیده بفکر خود افتاده ازمحل مصاف که صحرائی صاف و تا بآب قریب بدوفرسخ مسافت داشت و درمیان لشکر روس زیاده ازدویست نفر سوارقزاق نبود و اشکریان دیگر پیاده بایست اینقدرمسافت را طی نموده بآب رسند وآب هم منحصر بهمان معبر رودخانهٔ برگشادبود که امیرنظام وامیرزاده بهرام‌میرزا واین دعاگومأموربقطع آن‌شده بودیم و صاحب منصبان اشکرروس بیخبر ازآنکه در سرمعبرآب اشکرایرانی ایستاده اند بتعجیل تمام روی براه نهاده با لشکریان نایب السلطنهٔ علیه که پیش جنگ آنها شاه

مرحوم بود بنای جنگ گریز گذاشته این دو فرسخ مسافت را مشغول بزد وخورد بودند ومأمورین کنار رودخانهٔ برگشاد که درمیان دره ومحل پست حرکت میکردند و مصافگاه مشهود ایشان نمیشد ازصدای توپ وتفنگ مستشعرشدندکه لشکرطرفین بهم رسیده و هنوز روسیه از آب نگذشته‌اند لهذا بتعجیل تمام خود را بجاده ومعبر آب رسانیده طریق عبوررا قطع کرده هنوز درست نظام نبسته وجا بجانشده بودندکه طلیعهٔ لشکرروس از بالای بلندی مشرف برودخانه وفی الجمله مشتمل بر بیشه ودرخت بود ظاهرشده ایشان نیز ازآن بلندی لشکر ایران را درکنارآب دیده طریق نجات را مسدود یافته و بقدر نیم ساعتی درآن بلندی ایستاده با نایب السلطنه وشاه مرحوم فی الجمله ستیزوآویز کرده بالأخره تشنگی برایشان غلبه نموده توپخانه وعراده های بنه را دربالای بلندی گذاشته بهیئت اجتماع مثل سیل منحدر خواستند که لب آب ریخته لشکر اسلام را از لب آب برخیزانند ،فوج خاصه و فوج دویم تبریز باشارهٔ امیرنظام دست بانداختن تفنگ کرده و درهمین بین شاه مرحوم نیز بسر توپخانه های ایشان که درآن بالا بود رسیده ازعقب ایشان فی الفور سرازیر شده دست بانداختن تفنگ گشادند .

لشکرروس از توپخانه سوا شده وتشنگی برایشان غلبه کرده و ازدوطرف هدف گلولهٔ غازیان اسلام شده باندك کرّ وفری سلك جمعیت ایشان ازهم گسسته تفنگهای پادشاهی را بقانون نظام بر زمین ریخته بامان خواهی برخاستند و بالتمام سواره و پیاده و صاحب منصب اسیرشده بقید اسر درآمدند الّا دو نفرسوار قزاق که از معرکه جان بدربرده بودند برای احدی خلاصی میسر نشد ،قریب یکساعت بغروب مانده دراوایل ذی الحجة الحرام این فتح میسرشده طرازفتوحات پادشاهان گردید وپس ازاحتیاطات تمام درگرفتن وبستن مخالفان که احدی با اسلحه و یراق درمیان آن بیشه وجنگل نمانده باشد نایب السلطنهٔ مرحوم با شاهزادگان و خواص بکنار رودخانه رسیده محل نزول برای اقامت تعیین نموده نصب خیام فرمودند و ازهمان ساعت نزول تا دوثلث از شب گذشته مشعلها برافروخته عطا و بذل و انعام واحسان میشد و درهمان شب

محمد حسین خان ایشیك آقاسی باشی مأمور شد که با هزار نفر سوار اسرای روس را که قریب بهزار نفر زنده مانده بودند با دو عراده توپ که از ایشان گرفته شده بود برداشته روانهٔ اردوی خاقان مغفورشده خاطر خاقان مغفور را ازاین فتح مبین آگاهی دهند و عریضهٔ ضراعت آمیز با تعهدات خدمات دیگر نوشته شده و فتحنامهٔ دیگر باسم شاه مرحوم که درحقیقت عمدهٔ سعی وتلاش ازایشان ظاهرشده بود نوشته بدربارخاقان مغفور ارسال فرمودند.

چون این دعاگوی دولت پادشاهی را غرض ازاین تحریر آنست که مطالعه کنندگان را هر کس باندازهٔمنصب و کارخود تجربه ازاین تحریرحاصل آید بنا برملایمت غرض بعضی حکایات را که بعضیعقلا آنرا صواب وخطاب نامیدهاند متعرض میشود.

ازاین منزل تا قلعهٔ شوشی قراباغ قریب چهارفرسنگ راه است و از همینجا بقریهٔ گرس نیزچهارفرسنگ راه است وقریهٔگرس ومحال خنزیرك متعلق بحاجی آقا بیك لرکه یکیازاعیان قراباغ بوده میباشد. فضلعلی بیك وبخشعلی بیك برادران او که درآن وقت ازجملهٔ مهاجرین و درقراجه داغ متوقف و دراین سفر ازملتزمین رکاب بودند ببرادر بزرگ خود حاجی آقا بیك لر برهم خوردن مصالحه و گذشتن لشکر ایران را ازآب ارس اظهارکرده بودند او نیز در همین روز جنگ با قدری سوار و پیاده تبعهٔ خود ازدهات بیرون آمده ازدورسیاهی مینمود و منتظر بود که صورت کار ازپردهٔ خفا بچه نوع ظاهرخواهد شد.

دراین وقت که صورت فتح را درآئینهٔ مراد غازیان ایران جلوه گر دید وعساکر روس را در دست سربازان جان فشان خسته و بسته مشاهده نمود با دویست سیصد نفری که از آن محالات جمع آوری کرده بود خود را بخدمت نایب‌السلطنهٔ علیه رسانیده و اظهار خدمتگزاری و جان نثاری نموده مراتب خلوص عقیدت خود را در مرآت خاطر مبارك جلوه گر ساخت و سرکار نایب السلطنه نیز بمقتضای جلب قلوب ومردم داری زبان بمرحمت و التفات گشوده او را بنوازشات و التفات مخصوص

داشت و این حاجی آقا لربیك از نوکر های مهدیخان ولد ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ بود و در این اوقات که مهدیخان و ابوالفتح خان برادرش در دولت ایران مشغول بخدمتگزاری بودند اودرقراباغ مانده بود ، خودرا بامنای دولت روس بسته و باموراتی که خلاف رأی مهدیخان بوداقدام مینمود ، برادرانشان فضلعلی بیك و بخشعلی بیك که همراه مهدیخان مهاجرت کرده بودند ازمهدیخان فرار کرده بقراجه‌داغ رفته در پیش سیف‌الملوك میرزا که در آن وقت حاکم قراجه داغ بود باذن نایب السلطنهٔ مرحوم مشغول بخدمتگذاری بودند[1]. در این وقت حاجی آقا لربیك که باین نوع وارد خدمت نایب‌السلطنه شدخواست که دخلی درمزاج نایب‌السلطنه کرده درمملکت قراباغ که یقین میدانست که بعد از فتح قلعهٔ شوشی مهدیخان صاحب اختیار آن بلد خواهد شد خود را از جزو مهدیخان خارج کرده باشد باین جهات اصرار بسیارنمود وسر کار نایب‌السلطنه را که در آنوقت مصلحت چنان‌بود که بلاتأمل برسرقلعهٔ‌شوشی رفته وقبل ازآنکه بزرگان لشکرروس که با لشکر درقریهٔ چناقچی دو فرسخی قلعهٔ شوشی بودند مستحضرشده خود را بقلعه اندازند کار قلعه بانجام رسیده باشد وعدهٔ مهمانی بقریهٔ‌گرسی گرفته فردای آنروز که مأموریت عالیجاه محمد حسین‌خان بانجام رسید وبا پانصد سرازسرهای مقتولین و قریب بیکهزار وصدنفر صالدات قزاق زنده روانهٔ اردوی خاقان مغفور گردید اردوی نایب‌السلطنه نیز از جنك گاه کوچیده روانهٔ قریهٔ‌گرس شدند. دونفر قزاق که از این‌جنك خلاص‌شده بودند خودرا بقریه چناقچی رسانیده وبزرگان لشکرروس را ازکیفیت آمدن لشکر ایران وگرفتن‌لشکری که‌در گرس داشتند خبرداده ایشان بتعجیل هرچه تمامتر آغروق وسنگینی بار خود را در قریهٔ چناقچی ریخته روانهٔ قلعه شوشی شدند و نایب‌السلطنهٔ مرحوم یك روز درقریهٔ گرسی مهمان حاجی آقالربیك‌شده فردای آن روز باز کوچ فرموده بهمان‌منزلی که‌جنگ

۱- درحاشیهٔ نسخه ها چنین مرقوم است :

« درمجازات این‌خیانت بزرگ فضلعلیخان ونجفقلیخان دروزارت حاجی میرزا آقاسی بسیارمعتبرشدند ، فضلعلیخان بحکومت مازندران واصفهان و کرمان و منصب امیرتومانی و برادرش اسماً یوزباشی و رسماً سر کردهٔ معتبری شدند ، پسر حاجی آقاسی لر بیك قاسم خان سرتیپ بود تا دراین اواخر وفات کرد » .

واقع‌شده‌بود نزول فرمودند واز آنجا لشکریان رکاب را کوچ داده وارد کنار قلعهٔ شوشی شدند وبزرگان لشکرروس دراین‌چهار روزکه فرجه برای ایشان شده بود دست وپا کرده جمیع اهالی دهات حول‌وحوش راکوچانیده وآذوقه بقدردسترس جمع کرده بقلعه برده ودروب قلعه‌را بسته آمادهٔ قتال وجدال‌نشسته بودند.

ذکر قلعهٔ شوشی و وقایعاتی که در کنار قلعه برای اردوی همایون روی نمودو اخباراتی که در ایام توقف از لشکرهای مأمورین بگرجستان وشیروان و لنکران میرسید

قلعهٔ شوشی‌مکانی است‌که بنوع گاو دنبال واقع شده و سربالا رفته و از آن طرف که منتهای ارتفاع قلعه است منتهی‌بسنگ‌شده چنانکه صعود از آن‌طرف بربالای این سنگ‌محال وممتنع است واین سنگ‌یك‌طرف قلعه رابطور دیوار احاطه کرده و ازطرف دیگر همین سنگ منتهی شده بدرهٔ که موسوم است بخزینه دره سی و این دره بغایت عمیق است‌لیکن از این‌طرف دره پیاده می تواند پائین رفته واز آن طرف بالا رفته بقلعه داخل‌شود امّا درکمال صعوبت واشکال ورودخانهٔ‌ازین درهٔ جاریست وچند آسیاب دراین دره ساخته شده است‌که امور اهل‌قلعه از این‌آسیابها میگذرد ولیکن درهٔ‌مزبورچندان عرضی ندارددو گلولهٔ توپ وتفنگ‌ازاین طرف دره بآن‌طرف دره خوب میرسد واین زمین گاودنبال ازطرف دیگر منتهی است ببلندیهائی از زمین که ازآن طرف زمینی که مقابل این زمین گاودنبال باشد نیست مگریك تپه که آن هم موسوم است بداوطلب تپه سی وازطرف دیگر این زمین گاو دنبال بسیار تندسر ازیررفته وباریك وکم عرض‌شده وقدیماً این زمین جنگلستان و بایر بوده وقریهٔ در ربع فرسخی این زمین موسوم بقریهٔ‌شوشی واقع بوده است.

پناه خان قراباغی‌پدر ابراهیم خلیل خان قراباغی[1] بعد ازقتل‌نادرشاه ازاردوی نادری بقراباغ آمده بود، این زمین‌گاودنبال را زمین قابل ومحکم دیده‌رعایای‌قریهٔ

١- درحاشیهٔ نسخه ها دراین موردچنین نوشته شده: «پناه خان ازجملهٔ جارچیان پادشاه قهارنادرشاه افشاربود، درفترت دولت ایران بقراباغ و اران مستولی شد، چون درآن‌آشوب درایران دارالضرب معینی نبود درقلعهٔ پناه‌آباد سکهٔ‌ازنقرهٔ تمام عیار اختراع نمود که اکنون پناه‌آباد گویند و او ازطایفهٔ مشهور بجوانشیراست نادر».

شوشی راکوچانیده باین زمین آورده و جنگل این زمین را تراشیده بصورت آبادی انداخته بود و بمرور دوطرف این زمین رادیوار کشیده و برج ساخته وپسرش ابراهیم خلیل خان دراستحکام آن کوشیده قلعهٔ متین ومضبوط ساخته آمده است و در این مرور بزرگان قراباغ و اهل سوق وتجار بآن بلدجمع آمده معموروآبادان شده و این سینهٔ کوه که باین نوع گاو دنبال آمده وسعتی دارد که بقدرچهار پنج جفت‌زراعت درمیان قلعه میشود ودر این مدت مدید سکنهٔ آنجا اکثر بلکه همه‌متمول شده‌اند و بجهت متانت‌مکان‌اکثر متمولین خارج اموال مرغوبهٔ خود راآورده درآن قلعه بامنا میسپارند واز این تحریر معلوم‌میشود که دو طرف این قلعه دیوار و برج دارد ودو طرف دیگر احتیاج بساختن برج‌ودیوار ندارد ، یك طرف‌منتهای این سینه‌کش‌است که بسنك چسبیده بدیوار محتاج نیست ویك‌طرف دیگر طرف خزینه دره‌سی که‌آن دره مانند خندق برای این سینه‌کشی شده است.

نایب السلطنهٔ مرحوم درنیم فرسنگی این قلعه زمینی مسطح پسند فرموده اردوی همایون را نزول‌دادند و خود باجمعی از خواص بکنار قلعه رفته‌اطراف‌قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند ومعین شد درمیان قلعه زیاده از دوهزار نفر لشکر روس نیست وبقدر دوهزارنفرهم ازتفنگچی ارامنه وغیره جمع شده‌اند.

چون هنوز امیرخان سردار با لشکرهائی که باید باردوی همایون برسند نرسیده بود بالکلیه محاصرهٔ قلعه از همه طرف مقدور نبود وقراباغیان که‌دراین وقت بخدمت نایب‌السلطنه رسیده بودند بخصوص حاجی آقا لر بیك فتح قلعه را بسیارسهل وآسان بنظرجلوه میدادند و خیال میکردند که‌اهالی قراباغیان که‌درقلعه هستند باشارهٔ اینها لشکر روس را ازقلعه‌گرفته و قلعه بدون زحمت جنگ وجدال بتصرف خواهدآمد و چندان مال بدست امنای دولت خواهدآمدکه ازو هم وقیاس بیرون خواهد بود و درایام محاصره هروقت‌که مصلحت در یورش وگرفتن قلعه بقهر و غلبه مقتضی میشد فی‌الجمله قراباغیان باین خیال مانع می‌آمدند و وعدهٔ انجام تسخیر قلعه را بامروز

و فردا می‌انداختند و در این وقت امیرخان سردار با لشکر های ابوابجمعی خود باردوی همایون ملحق شد و چون اثری از این مواعید قراباغیان و حاجی آقا لربیك بظهور نرسید و هرروز درخلف وعده بتعلیلات موهومه متمسك میشدند رأی مبارك بمحاصرهٔ قلعه شوشی وضبط مملکت قراباغ قرار گرفت .

چون مهدیخان قراباغی بجهاتی که مذکورشد ازدخل حاجی آقا لربیك درامر قراباغ دلتنگ شده بود ترك و سایرطوایف قراباغ که بمهدیخان ارادت تمام داشتند و ازدلتنگی او مأیوس میشدند لهذا نایب‌السلطنهٔ مرحوم ضبط و ربط امور قراباغ‌را بالکلیه باومفوض فرموده او را امیدوار ومستمال ساختندوقرارشدکه حاجی آقا لربیك از سخن وصلاح مهدیخان بیرون نباشد و مهدیخان را با اهل قراباغ مقرر داشتندکه بآن طرف از قلعه‌که سنك احاطه کرده رفته راههائی که بلد میباشند و احتمال تردد مضبوط و محفوظ نمایند و سیف‌الملوك میرزا و منصورخان فراهانی ونظام قراجه داغ و احسان خان کنگرلو را با فوج کنگرلو وجمعی از لشکریان دیگر و دوازده عراده توپ بداو طلب تپه‌سی فرستاده تپهٔ مزبور را گرفته سنگرها بسته نشستند واز این طرف فوج خاصه را با چند فوج دیگر و قاسمخان سرتیپ ویوسف خان گرجی توپچی باشی آذربایجان باچهارعراده توپ‌بطرف خزینه ده‌رسی فرستاده سنگرها بسته نشستند و از طرف پائین که اردوی مبارك افتاده و یك راه بقلعه بیش نداشت جمعی را درسر راه قلعه گذاشته ازچهارطرف بمحاصرهٔ قلعه اشتغال نمودند وازآن طرف محمد حسین خان با عریضه و فتحنامه در چمن شام اسبی که دریك فرسنگی شهر اردبیل است باردوی خاقان مغفور رسیده کیفیت واقعه را بعرض مبارك رسانید و خاطرخاقان مغفورمسرورشده بنواختن نقاره وکرنا برای شادیانه امرفرمودند و سرهای مقتولین را دربالای تپهٔ که درکنار پلی که بر رودخانهٔ شام اسبی بسته‌اند واقع است عبرة للناظرین مناری ترتیب دادند و امرای سالدات را مأمور بتوقف دارالسلطنهٔ اصفهان فرمودند .

چون خاقان مغفور میخواستند که قلعهٔ قراباغ زود تر از همهٔ قلاع مفتوح شده و با اردوی نایب‌السلطنه بعد از فتح روانهٔ گرجستان شده اردوی خاقان مغفور از آب ارس گذشته درمملکت قراباغ این زمستان قشلامیشی نمایند وچنان درخاطر همایون مرکوز شده بود که مفتوح شدن قلعهٔ قراباغ بسیارسهل و متوقع اینقدر توقف وتأخیر نبودند بنا براین اللهیارخان ولد میرزا محمد خان قاجار را که خال پادشاه مرحوم و دراین اوقات که عبدالله خان امین‌الدوله معزول شده بود او را بلقب آصف‌الدولگی سرافرازفرموده بودند با غلامحسین خان سپهدار عراق که بشرف مصاهرت خاقان مغفور سرافراز بود با لشکر نظام عراق که درآن وقت موسوم بجانباز بودند بقدر پانزده هزار لشکر ابوابجمع الله یارخان آصف الدوله فرموده وحبیب‌الله خان توپچی باشی افشار را با دوازده عراده توپ درخدمت آصف‌الدوله بمدد اردوی نایب‌السلطنه روان فرمودند وصدهزارتومان اشرفی یکمثقالی برای مدد خرج نایب‌السلطنهٔ مرحوم بمحمد حسین خان ایشیك آقاسی باشی تحویل شد و خلعت و نوازش نامه برای شاه مرحوم مرحمت فرمودند ومحمد حسین خان اخبارات مذکوره را بتوسط چاپار بعرض نایب‌السلطنهٔ مرحوم رسانید ودرهمین ایام خبررسید که قلعهٔ لنکران را که سهرابخان وسلیمخان ومیرحسنخان طالش که مأمور بتسخیرآن شده بودند لشکرروس که درآن قلعه متوقف بودند بعد از رسیدن لشکر ایران بکشتیها نشسته از راه دریا بقلعهٔ بادکوبه رفتند و مأمورین قلعهٔ لنکران و ولایت طالش را بمیرحسین خان سپرده بحکم و مأموریت سابقه درکنار رودخانه که ملحق باردوی شیخ‌الملوك شدند وقصبهٔ سالیان را متصرف شده و اسباب جسر بندی معبری که مشهوراست بمعبرجواد حاضر کرده و جسری محکم بسته ومستحفظین برای جسر تعیین کرده لشکر را بآن طرف رودخانهٔ کرگذرانیده‌اند وباز خبر رسید که لشکرهای روس که درشکی وشیروانات بوده‌اند ولایات را خالی کرده بطرف ولایت قبه رفته‌اند وحسین خان و حاجی خان در ولایت شکی استقلال تمام یافته‌اند و نیزخبر رسید که حسین قلیخان بادکوبهٔ نیز

جمیع محال بادکوبه را متصرف شده باغات لشکریان که بحکم شیخ‌الملوك بهمراهی او رفته بودند و باعانت‌اهل بادکوبه بمحاصرهٔ بادکوبه که درلب دریای خزر واقع بلکه یك طرف آن قلعهٔ در میان دریاست اشتغال دارند و باز خبر رسیدکه سلطان احمد خان قبهٔ جمیع محال قبه‌ را متصرف شده و برسرقصبهٔ قودیال رفته بمقابله و قابلهٔ لشکر روس که درآن قصبهٔ باینارال بزرگ متوقفند اشتغال دارند و ایضاً خبر رسید که خوانین داغستان بداغستانات رسیده و آن ولایت بهم برآمده اکثرآن محالات را متصرف شده‌اند ولکزیه بسیار برسد ایشان جمع شده مشغول امورات‌آن طرف میباشند و چون برای قلع مادهٔ روسیه قصبهٔ قودیال سلطان احمد خان مدد خواسته بود همچنین حسین قلیخان بادکوبهٔ برای‌گرفتن بادکوبه خواهش مددکرده بود و درآن صفحات از لشکر روس سوای این دومکان اثری باقی نبود حکم همایون صادر شد که شیخ‌الملوك حرکت بسمت قودیال قبه نموده بمدد سلطان احمد خان مشغول شود و دو هزارنفر از ابوابجمعی خود بمدد حسین قلیخان ببادکوبه روانه فرماید.

از اتفاقات حسنه دوفروندکشتی از تجارحاجی ترخان‌که قریب پنجاه هزارتومان از اقمشهٔ فرنگ داشت بادمخالف ورزیده عنان اختیار ازدست سکان‌کشتی رفته بکنار بادکوبه رسانید و بدست غازیان اسلام افتاد سرکار شیخ‌الملوك بعد از استماع مهرعلیخان قاجار را که درآن وقت بمنصب وزارت ملایر و تویسرکان منصوب بود و خان مختارش مینامیدند بضبط آن اموال رواند فرمود وخود بآهستگی اردو را کوچ داده روانهٔ ولایت قبه شدند و خان مختار ببادکوبه رسیده بانواع مختلف‌آن اموال را از دست‌کسان حسین قلیخان‌گرفته باردوی شیخ‌الملوك رسانید و درینوقت مسموع نایب‌السلطنهٔ مرحوم‌گردیدکه روسیه گنجه قلعهٔ گنجه را خالی کرده روانهٔ تفلیس شده‌اند وجمیع اعیان‌گنجه باردوی مبارك‌آمده شرف دستبوسی حاصل‌کردند و باز خبر رسیدکه حسین خان سردار حاکم ایروان‌که با آلکسندر میرزای والی

گرجستان بسمت گرجستان حرکت نموده بودند در قرا کلیسا با ینارال روس مقاتله کرده وینارال مزبور از او گریزان شده وبقلعهٔ لرُی رفته در آن مکان نشسته وسردار مزبور نیز با لشکریان ابوابجمع خود در مقابل آن نشسته بتاخت و تاز محالات گرجستان اشتغال دارد و ولایات گرجستان نیز باین سبب بهم بر آمده واغتشاش کلی روی نموده است .

پس ازورود این اخبار رأی نایب السلطنهٔ مرحوم بر آن قرار گرفت که شاه مرحوم را با سرداری امیرخان قاجار با هشت هزار لشکر نظام وغیر نظام روانهٔ محال گنجه فرمایند ونظرعلیخان مرندی را که هم سرتیپ فوج مرند وهم حاکم آنجا بود مأمور فرمودند که با دو هزارنفر ابوابجمعی خود بقلعهٔ گنجه رفته نه عراده توپ را که ازلشکر روس درقلعهٔ گنجه مانده تعمیر نموده مستقلاً مستحفظ قلعهٔ گنجه بوده خود را درامر کوتوالی قلعه محکوم حکم احدی نداند واز قلعهٔ گنجه مأذون نیست بهیچوجه قدم بیرون گذارد و اقرلوخان را نیز حاکم مملکت گنجه فرموده با اهالی گنجه دراردوی شاه مرحوم روان فرمودند وشاه مرحوم با امیرخان سردار و لشکر ابوابجمعی خود از اردوی نایب السلطنه بیرون آمده با ده عراده توپ روانهٔ گنجه شدند ونظرعلی خان نیز بافوج مرند روانه شده داخل گنجه گردید .

اقرلوخان ولد جواد خان نیز در ولایت مستقل شده و اردوی پادشاه مرحوم با امیرخان سردار ازبلدهٔ گنجه گذشته دررودخانهٔ زگم خیام اقامت را نصب فرموده متوجه امور آن سامان شدند ونایب السلطنهٔ مرحوم ازمکانی که سابق اردو انداخته بودند یك فرسخ کوچیده روی بطرف گنجه درصحرائی وسیع تر ازصحرای اول فرود آمدند وبرای اینکه جا ومکان تنگی ننماید وبجت لشکریان عراق که باآصف الدوله می آمدند درجنب اردوی همایون محلی مناسب تعیین فرمودند و درهمین چند روز آصف الدوله بالشکرمأمور رسیدند و درمحل معین رحل اقامت انداختند وچون ماه محرّم هزار و دویست وچهل دو داخل شد برای تعزیهٔ جناب سیدالشهداء علیه السلام

تکایا بسته علمای اعلام و مجتهدین ذوی الاحترام مثل جناب آخوند حاجی ملا احمد نراقی وجناب آخوند ملا محمد ممقانی بعدازذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء لشکریان منصور را بجهاد ترغیب فرموده شوری در میان لشکر منصور می‌انداختند ودسته دسته وفوج فوج لشکریان اسلام از مجلس وعظ برخاسته بخدمت نایب السلطنه آمده اظهار شوق وتعهد یورش و بیباکی رااز کشته شدن و کشتن میکردند وچون هنوز سنگرهای لشکر منصور ازطرف داوطلب تپه‌سی چندان نزدیك نرفته بود که وقت یورش رسیده باشد وهنوزاز توپهای قلعه کوب فتورچندان دردیوار و بروج قلعه حاصل نیامده بود غازیان را بصبر وسکون اشارت میفرمودند ،ناله ونفیر از غازیان باوج آسمان میرسید و چندان میگریستند که از این شوق وذوق در راه دینداری تعجبها حاصل می شد و لشکریان روس نیز با ارامنه که درقلعه بودند دست ازجان شسته همه روزه و همه شب مشغول حفظ و خود داری وانداختن توپ وتفنگ بودند .

ازغرایب اتفاق اینکه روزی فوج کنگرلو که درسنگرخود مشغول پیش بردن سنگر بودند و ازجانب قلعگیان نیز توپ وتفنگ انداخته می‌شد گلولهٔ توپی میان‌پر بمیان سنگر انداختند وهفده نفر ازسربازانرا که بنظام ایستاده بودند شربت شهادت چشانیدند و روز بروز بسعی وتلاش لشکر اسلام سیبه ها ولشکرها پیش رفته ورخنه‌ها ازصدمات گلولهٔ توپ دردیوار بست قلعه پدیدآمده ویك دوروزمانده بود امر یورش بنحو دلخواه انجام پذیرد تا آن مقام که برای یورش بروج و دیوار بست قلعه و رخنه و راههائی که ازطرف خزینه دره سی غازیان اسلام بلد شده بودند همه را درااردوی معلی نایب السلطنه جا بجادسته بدسته فوج بفوج بلشکریان تقسیم فرموده و با میرزاده بهرام میرزا و باین دعاگوی دولت شاهی از دیوار بست قلعه قسمتی معین و مرحمت شده بود و میفرمودند که در راه دین ودولت اول اولاد خود را مأمور بیورش خواهم کرد و علامات اعلام یورش درمیان غازیان معین شده و نردبانها ترتیب یافته بود .

این دعاگوی دولت شاهی و امیرزاده بهرام میرزا رخت نظام پوشیده و طبل

احضار سرباز را زده عازم انجام خدمت مأموره بودیم که ازطرف محمد خان امیرنظام آجودانهای افواج حکم توقف بلکه موقوفی یورش را رساندند .

این دعاگوی دولت شاهی سرباز را بوکلا سپرده خود بمنزل آمده روانهٔ چادر نایب‌السلطنهٔ مرحوم شده که از چگونگی مخبر آید.چون وارد خیمهٔ مبارکه شد الله یار خان آصف‌الدوله را دید که سبب موقوف شدن عزم یورش را درحضور نایب‌السلطنه ازمیرزا محمد علی مستوفی‌الممالك که درآن وقت خود را وزیرّمجادله و وکیل معامله می‌نامید میپرسید واو درگفتن جواب تهاون وتکاهل مینمود ومنتظر اذن نایب‌السلطنهٔ مرحوم بود .

آصف‌الدوله بزبان‌آورد که چند نفر بنه پای اردوی ما که برای آذوقه بیرون رفته بودند در دماغهٔ عسکران که دردوفرسخی اردوی همایون است جمعی از سوار های مأمورین اردوی گنجه را پریشان دیده‌اند مگرحادثه‌ای برای اردوی شاه مرحوم و امیرخان سردار که درگنجه‌اند حادث شده است؟چون سخن آصف‌الدوله باینجا رسید نایب السلطنه بمیرزا محمد علی فرمودند که نوشتجات شاه مرحوم را بآصف‌الدوله بده تا بخواند .

میرزامحمد علی نوشتجات شاه مرحوم را بآصف‌الدوله داد واین دعاگوی دولت شاهی ملاحظه مینمود که‌آصف‌الدوله ازخواندن این‌نوشتجات مختلف‌اللون ومتغیرالأحوال میشد .

بعد ازتمام شدن نوشتجات معروض نایب‌السلطنهٔ مرحوم‌نمود که نبایست یورش قلعهٔ شوشی موقوف شود ونبایست لشکرهائی که سنگرها را بآن نوع نزدیك برده‌اند باردو احضارشوند تاآنکه مجلس مصلحت منعقد شده ازماندن وکوچیدن هر یك که مصلحت شود بروفق‌آن معمول‌آید .

نایب السلطنهٔ مرحوم فرمودندکه ما مشاوره کرده و مصلحت درکوچ کردن دیده‌ایم و بیان مصلحتی را که شده‌بودباآصف‌الدوله در میان گذاشته تقریرفرمودند

واین دعاگوی دولت شاهی استماع مینمود.حاصل مصلحت این است که تحریر میشود و چون این دعاگوی دولت شاهی را غرض از اغراض تحریراین تاریخ بیان اموراتی است که خوانندگان از استماع آنها تجربه بردارند لهذا عنان قلم را از بعضی کیفیات جزئیه بازنمیکشد.

فرمودند که چون قلعهٔ متین گنجه در تصرّف گماشتگان ما میباشد و در قلعهٔ قراباغ ازلشکرروس چندان لشکری نیست که اینقدر ازلشکررا که دررکاب همایون است مشغول بامر اینها نمائیم و واضح است که اگراردوی همایون از کنار قلعهٔ قراباغ رو بگنجه حرکت ننماید و متوّجه دفع لشکرروس نشود لشکرروس قلعهٔ گنجه را محاصره نموده واهالی ممالك قراباغ و گنجه وشیروانات که تازه ایل ورعیت این دولت شده‌اند از اقامت ما درکنار قراباغ وعدم استخلاص محصورین گنجه وتلافی شکست اردوی گنجه وقتل سردار استنباط سستی وتهاون نموده ضعف لشکرما ظاهرمیشود و باین سبب بفکرمآل بینی افتاده احتمال کلی میرود که ازین صداقتی که درخدمتگزاری دولت‌ایران ظاهر کرده‌اند پشیمان شده و باموراتی که منافی صداقت است اقدام‌نمایند وکارلشکریان ما که درمیان این جنگل و بیشهٔ قراباغ افتاده‌اند ازجهت خلاف اهل قراباغ مختل شده‌آذوقه وسیورسات که ازصحرا وقرای نزدیك ودور تحصیل میشود کمیاب شده در هرگوشه برجاله وضعفای اردو که بیرون میروند دست درازی نمایند و اهل ولایت بلد مملکت خود میباشند واضح است که کار بلد ونا بلد در میان این جنگل و بیشه چگونه خواهد بود و ظاهر است که اگرده روز باردوی باین عظمت باین نوع بگذرد پریشانی وفقرکلی حاصل خواهدآمد و زبدهٔ لشکرایران همین‌لشکر است که درخدمت ما میباشد و دراردوی خاقان مغفورچندان اجتماعی نیست که اگر کسری باین لشکرراه یابد جبرآنرا توانند فرمود پس اقرب بصلاح دولت‌آنست که راضی نشویم که شکست خوردگان گنجه باردوی همایون وارد شده لشکریان اردوی همایون را ضعف قلب و بد دلی حاصل شود وواضح است که دراین تمادی ایام که خبر

بامنای دولت روس رسیده است مدد برای لشکریان خود خواهند فرستاد وتا حال احتمال کلی دارد که مدد ایشان رسیده باشد پس مصلحت چنان مینماید که اگر بعون‌الله چشم زخم دیگر بلشکریان روس که بهمراهی ینارال مده دوف است رسانیم هم تلافی قتل سردار وشکست اردوی گنجه شده وهم مستحفظین قلعهٔ شوشی مأیوس ازامداد دولت خود می شوند وقلعهٔ شوشی بآسانی بتصرف خواهدآمد و اگر العیاذ بالله امر لشکر روس که در سر گنجه میباشند بطور دلخواه نگذشت امرقلعهٔ گنجه و شهررا مضبوط نموده تدارك زمستان وقشلامیشی این لشکررا درولایت گنجه که قریب بایروان و نخجوان است حاضر کرده ولشکر حسین‌خان‌سردار رانیز باردوی همایون ملحق مینمائیم و اردوی خاقان مغفور را نیز از اردبیل حرکت داده بجت قشلامیشی در قشلاقات قراباغ ساکن مینمائیم و واضح است که با اتفاق رعایای اسلام که ساکن این ولایت میباشند و کثرت لشکر نامعدود ایران لشکرروس در هر جا که هستند یا باید عود بتفلیس نمایند یا باید که از بی‌آذوقگی و بی‌آرامی متفرق شده بالمره دستگیر ونابود شوند .

دراین بین خبر رسید که خاقان مغفور از اردبیل حرکت کرده در قراجه داغ در چمنی که موسوم بطویله شامی است نزول اجلال فرموده و قریب برود ارس رسیده اند .

الله یارخان آصف الدوله از استماع این فرمایشات دانست که رأی نایب‌السلطنهٔ مرحوم بمقابله و مقاتله قرار گرفته حرکت خواهند فرمود حکم برفع وحمل خیام اردوی همایون نموده مقرر شد که بدماغهٔ عسکران که دوفرسخی اردوی همایون بود پیشخانهٔ اردوی همایون کشیده شود و دوفوج از لشکر نظام باهزار نفرسوار و چهار عراده توپ بچنداولی لشکرهمایون مقررشد که اینقدر توقف نمایند که جمیع ضعفای لشکر از میان این بیشه و جنگل بیرون‌آمده بصحرای عسکران رسند و مهدیخان قراباغی را مقرر شد که بااهالی قراباغ و با یك هزارنفر ازسواران خاصهٔ رکابی درپیش

مهدیخان مانده بقدر امکان درتضییق قلعگیان‌شوشی وضبط مملکت قراباغ خود داری ننموده اشتغال نمایند و موکب نایب‌السلطنه نیز با لشکرهای نظام و لشکرهای عراق حرکت نموده روانهٔ گنجه شدند و دراین کوچ جمعی از ارامنهٔ قراباغ ازقلعهٔ شوشی پائین آمده خواستند که دستبردی ببازماندگان اردو نموده باشند لشکرچنداول بایشان برخورده جمعی ازایشان را بقتل رسانیده و بعضی را اسیر نموده بخدمت نایب‌السلطنه آوردند و در روز سیم ازکوچ که برای اردوی همایون واقع میشد خبررسید که نظر علیخان‌سلامتی خود را درخالی نمودن قلعهٔ گنجه دانسته وحکم وفرمان ولی نعمت خودرا کأن لم یکن انگاشته درزمرهٔ متفرقات اردوی گنجهٔ باردوی شاه مرحوم ملحق شده است ورعایای شهر ومحال گنجه را ازاین احوالات تاب اقامت نمانده بالکلیه زن ومرد کوچیده با اقرلوخان حاکم خود رو باردوی همایون می‌آیند.

ازشنیدن این اخبار نایرهٔ غضب نایب‌السلطنه درحرکت‌آمده حکم باحضارنظر علیخان فرموده عبرةً للناظرین اورا بالاغ وارونه سوارنموده بدست شاه‌گلدی نام‌لوطی که از الواط قصبهٔ مرند و درفوج نظام سرباز بود سپردند و بهیئتهای مختلف اورا در اردو بازارگردانیده محبوساً بقصبهٔ مرند فرستاد و مصلحتی که درکوچ کردن از قلعهٔ قراباغ بتصوراتی که برآن مصلحت چیده شده بود ومبنای آن بنا برتصرف قلعه وشهر گنجه بود بسیارسست‌آمده بطرح مصلحت دیگر وانعقاد مجلس‌مشاوره با اهل شور پرداختند و درین کنکاش آصف الدوله وغلامحسین خان سپهدار با سرکردگان عراقی وسرتیپان و سرهنگان آذربایجان ومحمد خان امیرنظام و ابوالفتح خان ولد ابراهیم خلیل خان قراباغی حاضرآمده و امیر زاده بهرام میرزا واین دعاگوی دولت شاهی را نیز بآن مجلس احضارفرمودند و بنای مصلحت را بر یکی ازین سه امرقرارگذاشتند که هر یك راجح واقرب بصلاح دولت باشد معمول شود :

اولاً اگرصلاح باشد توقف در مکانی مناسب کرده وحقیقت واقعه را بخاقان مغفور عرض نموده هرچه مصلحت دانند معمول دارند.

ثانیاً اگر عود بمحاصرهٔ قراباغ و یورش کردن وگرفتن قلعه مصلحت باشد در همین ایام اقدام شود ٠

ثالثاً با وجود بودن قلعهٔ گنجه و شهر در تصرّف روسیه پیش رفته اگر لشکر روس بعزم مقابله بیرون آمدند جنگ روبرو کرده آنچه ازمشیةالله در پردهٔ تقدیراست بظهور آید واگرروسیه پای دردامن قلعه‌داری کشیدندآنها را محاصره نموده ازاردوی خاقان مغفور و از اردوی ایروان جمعیت و امدادآورده کار را بروسیهٔ گنجه تنگ نموده امر ایشان‌را باتمام رسانند وظاهر و هویدا بودکه کار هر یك ازاین دو لشکر روس و ایران که درگنجه جمع شده‌اند اختلال پذیرد اغراض دولتی که بجت آن اغراض این جنگ وشورش واقع شده از پیش نخواهدرفت باین معنی که اگردرلشکر روس اختلال حاصل آید ولایتی که از اسلام گرفته‌اند بالمره بی منازعه بتصرف لشکر ایران قرارخواهدگرفت و راههائی را که در سنوات سابقهٔ مصالحه ازکوه البرز برای تردد ازدشت قبچاق بگرجستان تراشیده وصاف نموده‌اند لکزیهٔ داغستانات باجتماعی که حال دارند مسدود کرده بالمرّه این ولایات از تصرّف دولت روس بیرون خواهد آمد و اگرشکست بر لشکر ایران افتد چون زمستان نزدیك است و برای قشلاق لشکر یورتی مشخص نشده وآذوقه جمع آوری ننموده‌اند بالمرّه باید ولایاتی را که بتصرف آمده گذاشته ازآب ارس عبورکرده بولایت آذربایجان عود نمایند ولیکن اهالی آن بلاد وخبرگیران این طرف جمعیت لشکرروس را زیاده از ده هزار نفرسوار و پیاده و توپچی بهمه جهت نمی گفتند وآصف الدوله فی الجمله پیش رفت امور نایب‌السلطنهٔ مرحوم را باین سیاق که دراین دوماه حاصل شده بود طالب نبود و مصلحتی که درآنوقت صالح بود همان بود که ازاردوی خاقان مغفورلشکری بمحاصرهٔ قراباغ مأمور شده لشکر نایب السلطنهٔ مرحوم درمحل مناسبی که برای آب وعلف و آذوقه تنگی حاصل نشود درمقابل سردار روس نشسته درچنین وقتی که غلبه فی الجمله از لشکر ایران محسوس سردار روس بود اغراض دولتی را بمیان آورده بگفتگوی

صلح و جنگ پرداخته از کم و کیف لشکر روس اطلاع کامل حاصل آید و بعد از استحضار از کم و کیف اوضاع روسیه ازروی بصیرت برجنگ وصلح هر یك که مصلحت باشد اقدام شود ولی چون اکثراوقات تقدیرات یزدانی موافق تدبیرات انسانی نیست آصف‌الدوله اظهاردلیری نموده بغیرازحرف جنگ بحرف دیگر نمیپرداخت وبمصلحتی دیگررضا نمیداد و نایب‌السلطنه مرحوم نیز بسبب فتح گرسی قدری بجنگ آن طایفه جری شده بودند و از اتهام در تهاون جنگ روس درخدمت خاقان مغفور خوف کلی داشتند لهذا تصدیق این مصلحت را نموده راضی بجنگ ورفتن بگنجه شدند .

هرچند سرتیپان و سرهنگان و محمد خان امیر نظام لشکر آذربایجان عرض کردندکه مصلحت توقف نمودن درمحل مناسب وحرکت کردن از روی استبصاراست ازنیش طعنهٔ سرکردگان عراق خسته خاطرشده اعتنائی بحرف ایشان نشدآخرالأمر ایشان را نیز باین مقدمات متفق برحرکت گنجه وجنگ با روس نمودند .

پس ازحصول این نوع اتفاق لشکرها را تقسیم فرموده آصف‌الدوله را با سپهدار ولشکرهای عراق درمیمنه مقرر داشتند وسیف‌الملوك میرزا را با افواج قراجه‌داغی ومرند وگروس وقدری‌ازلشکریان مازندران بریش‌سفیدی میرزاعلی کرایلی وطهماسب قلیخان لاریجانی ولد میرزا محمد خان که از معتقدین این دولت بوده در میسره با دوازده عراده توپ تعیین فرمودند وخود نایب‌السلطنهٔ مرحوم باپادشاه مرحوم لشکر قلب را بوجود مبارك مزین داشتند و ابراهیمخان بادکوبهٔ سرتیپ را با دوهزارسوار بقراولی روانه فرمودند و فوج خاصه را که از لشکرقلب بود بامیرزاده بهرام میرزا سپردند وفوج افشار را با صاحبمنصبان آن طایفه بمحمدحسین میرزا ولد ظل‌السلطان که بمصاهرت نایب‌السلطنهٔ مرحوم سرافراز است سپردند وفوج مراغه را که بسرتیپی جعفرقلیخان ولد احمد خان مقدم و سرهنگی حسین پاشای برادرش مقرر بود باین دعاگوی دولت سپرده درقلب قرار دادند وچنان مقرر شدکه پشت بند و محافظ این دعاگوی دولت شاهی و افواج مراغهٔ افشاریه و محمد حسین میرزا باشد و محافظت افواج افشاریه بفوج خاصه و امیرزاده بهرام میرزا مقررشد و نایب‌السلطنهٔ مرحوم و

محمد شاه وفوج تبریز وهمدان و غلامان تفنگچی وغلامان خاصه و پیشخدمتان و و سواران زبدهٔ عراق و آذربایجان در عقب این لشکر بوده بامر ونهی تمام لشکر پردازند ومحمد خان امیر نظام با بیست وچهار عراده توپ بتوپچی باشی گری یوسف خان گرجی درقلب ایستاده مشغول خصم افکنی باشند.

بعد از ترتیب لشکر وصدور احکام از این منزل کوچ کرده بنه وآغروق را بمیرزا محمد خان قاجار ولد حسینقلی خان قاجار برادر زادهٔ خاقان مغفور سپرده رستمخان قراگوزلو را باسوارهٔ قراگوزلو بریش سفیدی او مقرر فرمودند و از این منزل بنهٔ بسیارسبکی با قورخانه بقدر احتیاج برداشته روانهٔ سمت گنجه شدند وقریب یك فرسخ ونیم گنجه رسیده منزل گزیدند و روز ورود بمنزل مذکور لشکریان را مأمور بتوقف آن مکان فرموده خود نایب السلطنه با دویست و سیصد سوار خاصه پیش رفته بابراهیمخان بادکوبهٔ که با دو هزارسوار بقراولی مأمور و قریب بسه ربع فرسخ بگنجه مانده توقف داشت رسیده بتماشای لشکر روس واستحضار ازکم وکیف ایشان پرداختند.

کسانی که در پیش ابراهیمخان بودند معروض داشتند که سواران قراول لشکر روس الآن قریب بگنبدی که شیخ نظامی در آن مدفون است و بیش از ربع فرسخ از این مکان دورنیست ایستاده‌اند وچنان مینماید که لشکرروس درهمین روز از اردوی خود که در پهلوی گنجه است فوج فوج بیرون آمده تا نزدیك گنبد شیخ رسیده و دو سه ساعت توقف کرده‌اند اندك زمانی است که عود باردوی خود کرده‌اند.

ابراهیمخان بادکوبهٔ سرتیپ منکر این عرایض شده عرض مینمود که هرگز لشکرروس را قدرت مقاتله ومقابلهٔ روبرونیست ومیگفت که همهٔ خوف من این است که لشکر روس پای بمیدان مقاتله نگذاشته خود را در کوچه باغات محفوظ نموده بآنجهة کار بر ما دشوار گردد و یکدونفر از سواران قراول که با این دعاگوی دولت آشنائی داشتند و از مردمان کار دیده بودند باین دعاگوی دولت در خفیه گفتند که

امروز لشکرروس از قراریکه ملاحظه کردیم قریب ببیست هزار نفرسواره و پیاده میباشند وقریب بسی عراده توپ دارند و بی احتیاط تا قرب گنبد شیخ آمده جا ومکان برای جنگ تعیین نموده فی‌الجمله پناهی هم برای صالدات خود ساخته‌قدری صالدات وسوار وتوپ درآنجا گذاشته عود کردند.

درهمین بین بنایب السلطنهٔ مرحوم عرض شدکه جمعی از صالدات سه روز قبل از این بکمك ینارال‌مده دوف از تفلیس رسیده‌اند و چنان مذکور است که ینارال یرملوف ازسرداری معزول و ینارال بسقویچ بجای او منصوب شده بتفلیس آمده است و احتمال داردکه سردار جدید با همین صالدات که سه روز قبل آمده‌اند باین اردو وارد شده باشد دراین بین قراولان لشکر نایب‌السلطنه بگنبد شیخ نظامی بسیار نزدیك شده بقراولان روس چنان قریب شدندکه احتمال کلی بدستبردو نزاع‌داده میشد. این خبر باردوی روس رسیده فی‌الفور اثرگرد وغبار حرکت لشکردر اردوی روس پیدا شد، چون‌زیاده از یکساعت بغروب آفتاب نمانده‌بود نایب‌السلطنهٔ مرحوم مقررداشتند که قراولان جلو کشیده مراجعت وکارجنگ را بفردا اندازند.

از مشاهدهٔ این اوضاع فی‌الجمله احتیاط در امرجنگ برای نایب السلطنهٔ مرحوم حاصل شد و این دعاگوی دولت شاهی نیزمقدماتی را که شنیده بود معروض خدمت نایب‌السلطنه مرحوم کرد، نایب‌السلطنهٔ مرحوم حکم بتوقف و تیقظ سواران قراول و ابراهیمخان درهمان مکان کرده مراجعت باردوی همایون فرمود و درهمین شب که شب سیزدهم ماه صفر بود بجهة احتیاطی که داشتند لشکر همایون را که جریده وسبای تا باین مکان آمده بودند و بنهٔ بسیار کمی همراه بود مقررشدکه بطرف سینه کشی که در پهلوی لشکرهمایون واقع بود لشکریان فوج فوج بآنجا رفته تغییری در مکان لشکرحاصل آید تالوازم احتیاط مرعی شده باشد و مادهٔ احتیاط آنکه در جنگهای سابق که با دولت روس داشتند سرکردگان روس بملاحظهٔ بی نظامی لشکر ایران بعضی اوقات با فوجی ازلشکرنظام خود شب برسراردوی ایرانی رانده بانداختن

توپ و تفنگ دست گشوده لشکر ایران خود بخود بهم برمی‌آمدند چنانکه در مقدمهٔ شبیخون اصلان دوز و سایر اوقات که در کتاب مآثر سلطانی بتفصیل مرقوم شده است واقع شده بود ، در این وقت نیز بسبب بودن لشکر عراق درمیان لشکر آذربایجان و بی نظامی عراقیان سرکردگان آذربایجان وغیره راه احتیاط را پیش گرفته بتغییر دادن مکان لشکر مصلحت دیدند و از منزلگاه لشکر تا بسینه کش کوهی که معین شده بود قریب بنیم فرسنگ راه بود واکثر این راه زراعت شلتوك ونهر آب و رودخانه و گل ولای بود ولشکریان که روز راه آمده بودند ودرشب درچنین جائی که بسبب ملاحظهٔ این احتیاط مأمور باین حرکت شدند درمیان لشکر ونظام عراق بعد ازحرکت قیامتی بر پا شده های وهوئی درمیان لشکر افتاده و ابرهم درهوا پیداشده بنای بارش گذاشت درآن شب تاریك و زمین گل و هوای باران سه دفعه توپخانهٔ بآن عظمت از نظر مستحفظین سربازان نظام غایب شده محشری درمیان لشکر بر پا شد و تا دمیدن صبح در میان آن گل و لای و بارش بوده و احدی را مجال یك لحظه خواب نبود و باچنین احوال رزم چنان خصمی فردای آن روز در نظر بود خلاصه آن شب درآن صحرا تا طلیعهٔ صبح با این احوال بودیم وغایت آمال لشکریان آن بود که صبح دمیده شود و ازاین تاریکی و باران وظلمت خلاصی حاصل آید تا اینکه سفیدهٔ صبح دمیده ولشکر متوجه امورحرب وجدال شدند .

ذکر رسیدن لشکر روس ازدارالسلطنهٔ پطرزبورغ بدارالملك تفلیس وعزل ینارال یرملوف ونصب بسقویچ که بمنصب ینارال فلدت مارشالی سرافراز بود و حرکت او ازمملکت تفلیس و از عقب اردوی ینارال مده دوف رفتن

چون فتنه و دوهوائی لشکر پطرز بورغ بتمکین و تصدیق قسطنطین پاولیچ چنانکه سابقاً مذکور شد فرونشست و لشکریانی که بهواخواهی قسطنطین حرکت

کرده بودند مقصر دولتی بودند رأی امنای دولت چنان قرار گرفت که این لشکریان را برای تنبیه و تغریر بسرحدات دول خارجه فرستند که مدتی در سرحدات مانده خدمتی نمایند که باعث رفع روسیاهی شود ازجملهٔ تقسیم سرحدات که کرده بودند هشت هزار نفر قسمت سرحد ایران شده بود و این لشکر در راه بودند که اخبار برگردانیدن پرنس منچیکوف سفیر دولت روس و گذشتن لشکر ایران ازسرحدات بمسامع امنای دولت روس رسید، سردار یرملوف را که امپراطور جدید چندان وثوق باو نداشت عزل فرمود و ینارال بسقویچ را که از معتمدان خاص بود بمناصب بزرگ سرافرازی داشت، لشکرهای حاجی ترخان و ولایت غازان و ممالک قرم و قزلر و لشکرهای این طرف کوه قفقاز را که بعبارت ایرانی البرزکوه است باو سپرده واختیار جمیع لشکری و کشوری این ممالک را که صد وبیست هزار لشکر نظام با یکصد و بیست عراده توپ بود تفویض نموده مأمور بدفع حادثهٔ لشکرایران و مختار بجنگ وصلح ازطرف خود نمودند و ینارال بسقویچ بتعجیل راهی شده وارد دارالملک تفلیس شد وهشت هزار صالدات مأمور نیز درآن چندروز وارد تفلیس شده بودند و دراین ایام نیز ازمستحفظین لشکرروس که درسرحدات بودند و بحکم یرملوف بتفلیس آمده بودند قریب بده هزارنفرسواره و پیاده حاضر بود و ینارال مده دوف درسه منزلی تفلیس درمقابل شاه مرحوم و امیرخان سردارچادر زده نشسته بود دراین بین ینارال بسقویچ انعقاد مجلس مشورت ومصلحت داده مصلحت گذاران امنای دولت روس که درتفلیس بودند چنان مصلحت دیدند که همین قدر ازلشکررا که حاضر و آماده شده است وقریب بهجده هزارنفرمیباشند ینارال بسقویچ برداشته التفات بطرف لشکرهای ایران که ازطرف ایروان آمده‌اند و بلشکرهائی که ازطرف شیروانات متوجه‌اند ننموده وهمین مایه واستعداد را متوجه دفع اردوی ایرانی که در گنجه‌است نموده باستخلاص محصورین قلعهٔ شوشی پردازد.

ینارال بسقویچ رأی امنارا صواب شمرده حکم بحرکت اردوی ینارال مده دوف

نمود که بطرف گنجه روان شوند وخود نیز با لشکرهائی که ازپطرزبورغ رسیده بودند
با بقیهٔ لشکرتفلیس با بیست وچهار عراده توپ ازتفلیس بیرون آمده از عقب اردوی
ینارال مده دوف روان شد .

رسیدن ینارال مده دوف بگنجه وشکست اردوی ایرانی وتصرف نمودن لشکرروس قلعهٔ گنجه را وملحق شدن ینارال بسقویج باردوی ینارال مده دوف

چون بحکم ینارال بسقویج اردوی لشکرروس که در سه منزلی تفلیس نصب
خیام اقامت نموده بودند رحل اقامت را بسته حرکت نموده بسرداری ینارال مده دوف
بطرف گنجه روان شدند و اخبارات ایشان را طایفهٔ شمس الدینلو قزاق که ازچادر
نشینان مملکت گنجه و ولایت گرجستان میباشند بسمع امیرخان سردار و بعرض شاه
مرحوم رسانیدند و چنان وا نمودند که جمعی از ارامنه و گرجیان ولایت تفلیس را
امنای دولت روس که درتفلیس نشسته‌اند ملبس بلباس صالداتی روانهٔ میدان رزم
نموده اند وچون طوایف تراکمهٔ آن بلاد ظاهراً بسیار صادق و بی دروغ و شیطنت
مینمایند از سخنان ایشان که بعنوان خبرگیری میرفتند و می آمدند رسیدن این لشکر
را امیرخان سردار ازقبیل صید را چون اجل آید سوی صیاد رود شمرد و چون سردار
مزبور در رسیدن باردوی قراباغی در اول مأموریت درخدمت نایب‌السلطنهٔ مرحوم
فی‌الجمله متهم بتهاون وجبن شده بود دراین مأموریت بطرف گنجه نیزخدمتی ظاهر
نکرده بود بدون تأمل و بدون تحقیق از حقیقت احوال خصم زبردست عزم رزم را
جزم نموده بتهیه و تدارك جنگ مشغول شد و پادشاه مرحوم نیز بمقتضای شجاعت
فطری اختیار رزم فرموده اردوی مبارك را حرکت دادند و بنه وآغروق و بی دست
و پای لشکررا در اردو گذاشته و بترتیب میمنه و میسره پرداخته پادشاه مرحوم با
سردار درقلب قرارگرفته درکمال بی پروائی روانه شدند و رزم لشکرروس درنظرها

چنان سهل و آسان نموده شده بود که اکثر بزرگان ایرانی چنان احتمال میدادند که بمحض ملاحظه نمودن لشکر روس سواد لشکر ایران را متفرق خواهند شد و از آن طرف نیز ینارال مده دوف وسایر لشکریان روس از شنیدن جنگ لشکر ایران با لشکر روس در محال کرسی و گرفتار شدن جمیع لشکر ایشان بنحوی که مذکور شد مخوف شده بودند و بهیچگونه پا ازجادهٔ احتیاط بیرون نمی گذاشتند و با احتیاط تمام حرکت مینمودند .

چون قراول هر دو لشکر در صحرای زگم وشمکور بهم رسید جمعی از سوار قزاق را که بقراولی لشکر روس می آمدند قراولان لشکر پادشاه مرحوم ازهم شکسته و ریخته وچند سر بریده بخدمت پادشاه مرحوم و امیرخان سردار آوردند و ینارال مده دوف سردار روس احتیاط خود را بیشتر نموده بسبب ملاحظهٔ که در زمین مصافگاه نموده بود از راه آب رودخانه و سیلی که در آن سرزمین سابقاً جاری شده و گود شده بود و در کنارهٔ لشکر ایران واقع شده بود دوهزار نفر صالدات وچهار عراده توپ از آن محل روان نمود که غفلةً بعد از رسیدن بمحاذات لشکر ایرانی از کنار لشکر بیرون آمده لشکر ایران را بانداختن توپ و تفنگ متزلزل نمایند و ینارال مده دوف خود با سایر لشکر باحتیاط تمام بمقابلهٔ شاه مرحوم پرداخته و امیرخان سردار غافل ازاین منصوبه با همان لشکر روبروشده بانداختن توپ وتفنگ مشغولی داشتند وسوارهای لشکر ایرانی بهمان قاعدهٔ بی نظامی دارند سر بسر جمعی ازسواران لشکر روس که از ارامنه و اهل ولایت گرجستان بهمراهی لشکر روس آمده بودند و سردار روس ایشان را داخل در لشکر نظام نکرده بود در کناری ایستاده بودند. اسب انداخته ایشان را از پیش برداشتند و سرباز توپخانه که درقلب لشکر در خدمت شاه مرحوم وسردار ایستاده بودند آغاز انداختن توپ و توپچیان زبردست بقانون نظام آناً فآناً توپخانه را پیش میکشیدند وسرباز نظام ازعقب توپخانه حرکت نموده پیش میرفتند و ازآن طرف نیز لشکر روس بانداختن توپهای آتش فشان اشتغال داشتند و سردار

روس همه جا خود داری کرده لشکر ایران را روی بآن آب کنی که دوهزار لشکر چنانکه سابقاً مذکورشد مأمور ومخفی نموده بود میکشید وچنان خود را مینمود که گویا احتیاطی دارد یا پریشانی ازصدمات لشکرایران برای او حاصل شده تاآنکه صالدات مأمورطرف رودخانه وآب کنی نزدیك بقلب لشکرایران آمده دست بانداختن توپ و تفنگ گشادند و امیرخان سردار بعد از ملاحظهٔ این حال جمعی از سرباز و سواره را برداشته روانهٔ دفع این غائله میشود و سردار روس بهیأت اجتماعی لشکر نظام را حرکت داده روی بقلب لشکرایران که محل ومقر پادشاه مرحوم بود می‌آرند و رأی پادشاه مرحوم چنان قرارمیگیرد که خود بنفس نفیس پیاده شده با سرباز نظام وتوپخانه‌ئی که همراه داشت متوکلاً علی الله میان لشکرروس یورش برند .

چون تقدیرخداوند جهان در هرحال بر استعلاء واستقامت امر پادشاه مرحوم مادام الحیاة قرار گرفته بود و اگر برچنین امری در چنین حال اقدام میفرمودند بی شائبهٔ خطر نبود لهذا جمعی از دولت خواهان که درخدمت پادشاه مرحوم بودند و پریشانی لشکر ایران را برأی العین مشاهده کردند در مقام عرض و استدعا برآمده باصرار تمام پادشاه مرحوم را ازاین خیال مانع می‌آمدند و دراین بین ملاحظه شد لشکریانی را که امیرخان سردار برای رفع و دفع لشکری که ازآب کنی وکمین گاه بیرون آمده بودند برده بود بهم برآمده تاب صدمات لشکر روس را نیاورده بالمرّه ازهم پاشیده وعلمهائی که درخدمت سردار علمداران برافراشته بودند سرنگون شده لشکریان راه گریز گرفته راه گنجه و قراباغ را پیش گرفتند و از مشاهدهٔ این حال ینارال مده دوف لشکریان روس را که حکم بسکون نموده بود حکم بحرکت داده روی بقلب لشکرایران آورد و ازگرد لشکر ودود توپ وتفنگ چشم بینندگان خیرگی پذیرفت .

هرچند شاه مرحوم خواستندکه جلوگیری لشکریان را نمایند مقدور و ممکن نشد و درهمین بین خبر رسیدکه دو نفرسوار قزاق درمیان مغلوبه بامیرخان سردار رسیده و امیرخان سردار از فرارلشکریان برخود عار فرارقرار نداده و درمیان جنگ

گاه تن بقضا داده ایستاده بوده است که قزاقان مزبور رسیده طپانچه بر پهلوی سردار مزبور میزنند و سردار که مردی عظیم‌الجثه بود ازاسب در غلطیده و انجام حال او معلوم نیست .

بعد از استماع این خبرچند نفر از معتمدین نایب‌السلطنهٔ مرحوم که بحفظ و حراست وجود پادشاه مرحوم مأمور بودند ورشتهٔ کار را ازهم گسسته دیدند پادشاه مرحوم را ازاین تلاش بیفایده مانع آمده توپخانه را با قدری از سربازکه باقی مانده بود برداشته بطرف گنجه درحرکت آمدند ودر این مصاف دوعراده توپ از لشکریان در رزمگاه ماند وقریب بهزار و پانصد نفر اسیر ومقتول شدند ومعتمدین ومخصوصان امیرخان سردار نیز که همراه‌بودند ...[۱]

ذکرمصاف لشکرنایب‌السلطنهٔ مرحوم با ینارال بسقویچ درموضعی که موسوم بود بگنبد شیخ نظامی از ولایت گنجه ومراجعت از آنجا وگذشتن از آب ارس

چون صبح سیزدهم ماه صفرطالع شد ولشکر ایرانرا خلاصی از آن گل و لای و ظلمت شب حاصل آمد و آفتاب طالع گردیدآتشها روشن کرده بخشك کردن اثواب خود مشغولی نموده وآلات حرب را مثل تفنگ ها و شمشیرها ونیزه ها که از صدمهٔ باران شب فاسد شده بودند فی‌الجمله باصلاح آوردند و بترتیب وآئینی که مذکور شد میمنه و میسره و قلب آراسته شده و لشکرهـای نظام منتظم آمده مستعد حرب ایستادند و ازآنطرف نیز ینارال بسقویچ سردار روس ازاردوی خود بالشکرهای نظام ازسواره و پیاده دسته فوج فوج درحرکت آمده مرئی ومشهود نایب‌السلطنه و سایر لشکرمیشدند و محقق شدکه قریب ببیست هزار لشکرمستعد در پیش سردار روس موجود میباشد ولشکرایران نیزدراین روزکه درمیدان رزم ایستاده بودند قریب

---

۱ — واضح است که ازاینجا چیزی افتاده اما چقدرمعلوم نشد ،هردو نسخه بهمین شکل است .

بسی و پنجهزار از نظام وغیر نظام بودند ، لشکریان روس بآهستگی پیش آمده در پناه سنگرها و گودالها وجا های پستی که توپ گیر نبود و مهندسین ایشان دو سه روز پیش تعیین کرده بودند ایستادند و قدری ازسوار نظام وغیر نظام آنها در مقابل میسرهٔ لشکر ایران درصحرا ایستاده بود .

درمقابل میمنهٔ لشکر ایران ازمیسرهٔ لشکرروس کسی نبود وچنان اتفاق افتاده بود که جمیع توپخانهٔ لشکرروس وصالدات نظام ایشان درمقابل قلب لشکرایران ایستاده بودند وسر پنجهٔ علم بصورت شیر و خورشید که بنشان پادشاه ایران منقش است در بالای سر نایب‌السلطنه وشاه مرحوم افراخته شده‌بود و بحفظ آن اعلام محمد امین خان قاجار سرکشیکچی باشی ولد محمد حسن خان قاجار با غلام پیشخدمتان وغلام تفنگچیان وغلامان خاصه مأمور بودند و بمحافظت وجود نایب‌السلطنه وشاه مرحوم اشتغال مینمودند و درقلب جای داشتند بسردار روس محقق‌شده بود که جا ومقرّ نایب‌السلطنهٔ مرحوم در زیر آن علمهای معین است و باین‌جهت جمیع قوهٔ خود را از توپخانه وصالدات متوجه دفع و رفع آن اعلام کرده منتظرفرصت ایستاده بود .

دراین وقت معلوم شدکه لشکرروس از محل و مقامی‌که معین ومشخص کرده ایستاده‌اند پا پیشتر نخواهند گذاشت ولشکر ایران نیز که صفوف خود را آراسته و نظام خود را بسته و ایستاده‌اند یا باید برسرلشکر روس روند یا باید ازمقام خود حرکت ننموده منتظر باشند تا ازلشکرروس چه خواهد ظاهرشد واحتمال کلی میرفت که اگر ده روز هم ازلشکرایران اقدام بمصاف نشود از لشکرروس حرکتی واقع نگردد .

بنابراین حکم از نایب‌السلطنه بحرکت لشکرها برسرلشکرروس صادر شد و لشکرهای نظام بنواختن طبلهای بزرگ و شیپورهای جنگ و توپخانهٔ مبارکه نیز بنواختن شیپورحرکت درحرکت آمده وصدای نقاره وکرنا ودهل ازلشکرهای بی‌نظام برخاسته بآهستگی روی بلشکر روس در حرکت آمدند و از توپخانهٔ مبارکه که در قلب بود دوازده عراده توپ که در پیش روی فوج نظام مراغه حرکت میکرد وحفظ

آن موکول باین دعاگوی دولت وفوج مراغه بود قریب بتوپ رس لشکرروس رسیده وتوپهای میمنه ومیسره نیز نزدیك رسیده ودوازده عراده توپ بزرک دیکردرخدمت نایب‌السلطنه وشاه مرحوم با محمدخان امیرنظام وسایر افواج نظام ایستاده بود مقرر شده بودکه‌تا اذن ازنایب‌السلطنهٔ مرحوم نرسد ازهیچ جا دست باستعمال‌آلات حرب نکشایند .

دراین وقت‌که لشکرطرفین اینقدر نزدیك بهم رسیدند و ازطرف لشکرروس اصلاً حرکتی و اضطرابی مشهود نمی شد حکم از طرف نایب‌السلطنهٔ مرحوم صادر شدکه ازتوپخانهٔ مبارکه از همه جا بانداختن توپ غلوله درمیدان مصاف اندازند و بیك دفعه ازاطراف توپچیان‌آتش فشان دست بانداختن توپ‌گشایند وازطرف میسره لشکر ایران میرزا علی کرایلی با سوار هائی‌که داشت هجوم بر سواران میمنهٔ لشکر روس نموده سوار نظام و بی نظام‌ایشان‌را بالکلیه ازهم پاشیده از پیش برداشت و از طرف لشکر روس نیز بیك دفعه توپخانهٔ خود را آتش داده همه جا اعلام مبارکه را که بر بالای سرنایب‌السلطنهٔ مرحوم افراشته شده بود هدف‌گلولهٔ توپ ساختند وهمهٔ همت را بدان مصروف داشتندکه لشکری را که درظل رایت نایب السلطنه و شاه مرحوم است از محل خود زایل نمایند و دراین بین حکم نایب السلطنه بتوپخانهٔ مبارکه و باین دعاگوی دولت شاهی رسیدکه توپخانه را پیش کشیده بقدرساچمه رس بلشکر روس رسانند و نظام سرباز توپخانه را در ساچمه رس گذاشته بشلیك تفنگ دست‌گشوده بنیزه پیچ بسنگرمقابل لشکر روس ریخته بدفع خصم وکشش وکوشش اقدام نمایند .

این دعاگوی دولت با صاحب‌منصبان‌لشکر نظام‌ازاسبها‌پیاده‌شده بمأموریت خود اقدام نموده همه جا توپخانه را کشیده وفوج افشار وفوج خاصه نیزکه پشت بند هم بودند در حرکت‌آمده‌گرد وغبار و دود توپ وتفنگ و ریختن‌گلوله و ساچمهٔ توپ بقدر یك ساعت‌چنان شدکه‌گوشها وچشمها ازکار ماند .

این دعاگوی دولت شاهی وقتی که خبردار شد و مشاهده نمود دید که سرباز از گلوله رس وساچمه رس توپ گذشته بانداختن تفنگ مشغول ودست و گریبان با صالدات شده‌اند و گلوله های توپخانهٔ روس از بالای سر این توپخانه و سرباز که در پیش این دعاگوی دولت است گذشته بافواج خاصه و سوارهای قلب میرسد و چون نایب‌السلطنهٔ مرحوم این نوع سختی جدال را ملاحظه فرمود و دانست که در مقابل لشکر آصف‌الدوله لشکری از لشکریان روس نیست وقلب بمدد لشکر میمنه احتیاج دارد از آصف الدوله استمداد نمود. آصف الدوله تهاون درآمدن کرده خود نایب السلطنه بنفس نفیس بآوردن کمك ومدد متوجه میمنه میشوند وشاه مرحوم را با محمد خان امیر نظام درجای خود درقلب میگذارند.

بعد از رفتن نایب السلطنه بطرف میمنه لشکر روس افراط در انداختن توپ کرده نظام و سواری که در قلب بود بهم برآمده و فوج خاصه نیز از رساندن کمك بافواج افشار ومراغه عاجز آمده وفوج افشار که پشت بند فوج مراغه‌بود بسبب تهاونی که از امداد لشکر پشت بند خود ملاحظه نمودند تهاون از امداد فوج مراغه و توپخانه نموده پا پس کشیدند وسرداران روس که این احوال را درلشکریان پشت بند وکمك ملاحظه کردند فوج دیگر از صالدات را بامداد فوجی که در پیش روی فوج مراغه وتوپخانه بود روانه کرده و بگرفتن توپخانه واستیصال فوج نظام مراغه مأمور نمودند وقریب بدوهزار نفر ازلشکرروس بیك دفعه دست بدهنها زده و بعبارت خود ار"ای کشیده بمیان نظام مراغه ریختند و در همین بین سواری بجعفر قلیخان سرتیپ رسیده بازوی او را بضرب شمشیر مجروح کرد و گلولهٔ تفنگی در زیر پستان حسین پاشای سرهنگ مراغهٔ رسیده درغلطید وصالدات روس هجوم برسرعلمدارفوج مراغه نموده جمعی کثیر ازطرفین مقتول آمد.

صاحبمنصبی که بحفظ این دعاگوی دولت شاهی مشغول بود معلوم نمود که لشکرهای پشت بند پا ازمدد پس کشیده بلکه بسیار پس نشسته‌اند وبا این فوج قلیل

این سعی و کوشش بیفایده مینماید وشش عراده توپ را نیز ازدوازده عراده توپ که همراه بود توپچیان دلم بردان کرده یعنی حلقهٔ توپ را بحلقهٔ دیگر انداخته بسیار پس کشیده‌اند وشش عرادهٔ دیگر را هم در کارند که پس بکشند و اگرتوپخانه برود این فوج بالکلیه اسیر ومفقود خواهند شد.

این دعاگوی دولت شاهی بعقب ملاحظه نموده دیدکه گرد لشکر رو بقراباغ خوابیده ونصف توپخانه فرار کرده ونصف دیگردرکارفرارند واسب خاصهٔ این‌دعاگوی دولت را نیزجلو دارسوارشده وفرار کرده است، لابد حسین پاشا را برداشته وبالای اسب یکی ازصاحبمنصبان گذاشته کلمهٔ العود احمد وعلیکم بالجماعة را برزبان رانده با بقیهٔ فوج که زیاده ازچهارصد نفر باقی نمانده بود بجنگ گریزمشغولی کرده خود را بتوپخانه رسانید و صالدات و صاحبمنصبان روس پای بتعاقب دراز کردند و اگر سوارلشکر روس را سوارمیسرهٔ ایرانی منهزم‌نساخته بود ودراین حالت مستعدکار بودند یك نفرسرباز پیادهٔ ایرانی ازآن معرکه خلاص نمیشد.

باری این دعاگوی دولت با سربازبتوپخانه رسید وتوپخانه‌با اینکه درکارفرار بودند چون صالدات روس بسیارنزدیك رسیده وخیرگی میکردند توپها را فی‌الجمله اقامت داده بطرف لشکر روس چند توپ ساچمه انداخته شد و اندکی جلوگیری از صالدات فاصلهٔ کمی بهم رسانده پای بگریز نهادند و دو عراده توپ درمیدان جنگ مانده وسایرتوپخانه بسلامت بیرون رفتند و در این بین نایب‌السلطنهٔ مرحوم می‌بینند که اسب سواری این دعاگوی دولت را جلو دار سوار شده ومیبرد، بیست نفر غلام تفنگچی را با یك رأس اسب یدك مأمورمیفرمایند که آمده این‌دعاگوی دولت را زنده یا مرده درهرجا یابند بخدمت نایب‌السلطنهٔ مرحوم رسانند.

خلاصه‌آنکه اسب یدك باین دعاگوی دولت رسیده روانه شده شاه مرحوم را را دربالای بلندی دیدکه باجمعی ازسواران ایستاده اند، غرض از توقف را پرسید فرمودندکارجنگ بهر نوع که گذشت گذشت ولیکن ازنایب‌السلطنه خبری ظاهرنیست

و بانتظار خبر او ایستاده‌ام و از آن بلندی ملاحظه میشد که با لشکر ایرانی که فرار کرده‌اند لشکر روس چه سلوك مینمایند و تأسف و تحسر بجائی نمیرسید و دراین توقف قریب بدویست سیصد نفر از لشکر متفرقه جمع آمده بودند و جمعی از سواران لشکر روس باچهار عراده توپ که مأمور بودند که نگذارند درهیچ جا اجتماعی حاصل آید و هرجا اجتماعی ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده دست بانداختن توپ گشودند و شاه مرحوم از بلندی سرازیر شده و ایستادن را بیفایده دیده روانهٔ طرف اردو و آغروق شدند ودرهمین بین نایب‌السلطنه و شاهزاده بهرام میرزا نیز که بطرف بنه و آغروق میرفتند ظاهر شده ازخبر سلامتی یکدیگر مسرور شدند و از آنجا روانهٔ اردوی بزرگ شده قریب بدوساعت از روز مانده بود که باردو رسیدند.

اردوچه اردو، ریخته‌وپاشیده، ضعفا و اقویا همه گریخته همه‌کس بهول جان افتاده میرزا محمد خان قاجار و رستم خان قراگوزلو با صد وپنجاه سوار الکنته مانده منتظر ورود نایب‌السلطنه میباشند.

نایب‌السلطنهٔ مرحوم که اردو را بآن هیأت دیده ولشکررا باین‌احوال مشاهده فرموده دانستند که ماندن در اردو و اجتماع متفرقه ممکن و مقدور نیست. دراین بین آصف‌الدوله باغلام‌حسین خان سپهدار باجمعی ازسوارهای عراقی پیدا شدند و واضح‌بود که بجز گذشتن‌وگذاشتن چاره نیست لهذاقورخانهٔ‌عظیمی را که‌در اردوی همایون بود آتش زده ودرهمین بین سواران تعاقب چی لشکر روسی با چهار عراده توپ رسیده ازدیدن دود قورخانه وصدای او دانستند که کسی دراردو اقامت نخواهد نمود جری شده دست بانداختن توپ گشاده قریب باردو رسیدند و نایب‌السلطنهٔ مرحوم اردو را خالی کرده وازچادر و تجیر آنچه مقدور بود آتش زده بعزم گذشتن ازآب ارس روانه شدند و حادثه‌ایکه دربین راه حادث شد همین بود که دو عراده توپ درمیان گل ولای مانده بود.

نایب‌السلطنهٔ مرحوم اقرلوخان را با محمد حسین خان قراغانی وجمعی سوار

گذاشته بودند که توپها را از گل ولای درآورده باردو رسانند، شب جمعی از ارامنهٔ قراباغ برسر ایشان ریخته اقرلوخان را اسیرکرده با توپهائی که مانده بود بخدمت سردار روس بردند و نایب‌السلطنهٔ مرحوم وپادشاه مرحوم با امیرزادگان رکاب و الله یارخان آصف‌الدوله‌وغلام‌حسین‌خان سپهدار وجمیع‌توپخانه سوای‌چهارعراده توپ از ارس گذشته در پیش تپهٔ که موسوم بتپهٔ بهرام لو بود. و از محال قراجه داغ است بنصب خیام اقامت فرموده بجمع‌آوری لشکرهای متفرقه قیام و اقدام فرموده حقیقت احوال را بخاقان مغفورعرضه داشت نمودند وسرداران وسرکردگان وسرتیپان هریک که بتفاریق جمع می‌آمدند یکدیگررا متهم بتقصیر وتهاون نموده زبان بطعن وتعرض هم میگشودند ودراین مصاف قریب بچهار هزار نفر مقتول و چهارپنج هزارنفر اسیر و دستگیرشدند.

ازغرایب اتفاق آنکه قریب بهزار وپانصدنفر ازجانبازان لشکرعراقی که درروز جنگ در میمنه پیش آصف‌الدوله بودند دربالای بلندی ایستاده. فارغ‌البال مشغول بتماشای رزمگاه بودند، بعد از آنکه دیدندکه شکست درلشکرایران افتاد خواستند که ازکوهی که پائین‌گنجه و نخجوان است صعود نموده بی دغدغهٔ خاطر بنخجوان روند سردار روس از این حال مستحضرشده ایشان را محاصره نمود و بعد ازجنگ و تلاش آذوقهٔ ایشان تمام شده تفنگها را ریخته بالمره اسیر و دستگیرشدند، ذلك تقدیرالعزیزالعلیم.

ذکر وقایعاتی‌که ازبرای لشکرهائی‌که درآن طرف آب‌کر بودند واقع شد و احوال لشکر ایران وحسین خان سردار

چنانکه سابقاً مرقوم کلك بیان گردید شیخ‌الملوك مأمور بودکه بقبه رفته قصبهٔ قودیال را از لشکرروس بازستاند. شیخ‌الملوك تا نزدیك قودیال رفته درموضعی که موسوم بود به بلبله‌که قریب بیك فرسنگی قصبهٔ قودیال میباشد رسیده و لشکرگاه ساخته بود و بصلاح وصوابدید ریش سفیدان محال قبه وسلطان احمد خان قبهٔ درکار

بودند که قصبهٔ قودیال را محاصره نمایند و بساختن اسباب محاصره و اوضاع مقاتله اشتغال داشتند ودرحقیقت قریب بده هزار لشکر از نظام و غیرنظام و توپخانه مستعد همراه ایشان بود و حسین قلیخان بادکوبهٔ نیز بامرمحاصرهٔ قلعه بادکوبه کمایجب و ینبغی مشغول بود و قریب هزارنفر از لکزیهٔ داغستانات را خوانین مأمورهٔ آنجا جمع آوری کرده مشغول بدفع روسیهٔ دربند وآن طرف شده بودند و حسین خان شکی ومصطفی خان شیروانی درشکی وشیروان بفراغت هرچه تمامترتکیه برچاربالش حکومت داده مشغول حکمرانی شده بودند غافل از اینکه ازپردهٔ غیب چه بظهور خواهد رسید و ذاهل از اینکه این استقلال و استبداد پرتوی است ازشعاع دیگری بلکه هریك خود را درامرخود مستقل دیده خود را سبب وعلت تامه می‌پنداشتندکه خبرشکست اردوی گنجه وگذشتن آن لشکر از آب ارس بایشان رسید،اولاً شیخ‌الملوك طبل رحیل کوبیده بلاجهت وسبب دست ازمحاصرهٔ قودیال کشیده تاکنار آب کر وجسرمعبرجواد درهیچ جا قرار وآرام نگرفته واکثرچادرهای پوش وتجیرکه از اسباب تجمل همراه بود در راه و نیم راه ریخته خود را بکنارجسرجواد رسانید وینارال قبه نیز از این عود بی‌محل جری شده با صالداتی‌که همراه داشت بتعاقب اشتغال نموده مصلحت بینان اردوی شیخ‌الملوك که اعظم ایشان حاجی محمد خان قراگوزلوبود و بنوکری نایب‌السلطنه سرافرازی داشت معروض شیخ‌الملوك نمودکه بعد از گذشتن ازآب‌کر باید کنارآب توقف کرده حقیقت را بحضرت خاقان مغفور اعلام نمود تا باذن واجازهٔ ایشان حرکت شود.فوجهای نظام آذربایجان باسهرابخان و سلیمخان در کنارآب‌کر درموضعهای مناسب چادرکشیده ونشستند وبشیخ‌الملوك اعتماد نموده اردوی او را نیزقریب باردوی خود فرودآوردند و خوانین ولایات نیز مثل حسین قلیخان بادکوبهٔ و حسین خان شکی با بعضی اهل آن ولایتها که صراحةً خیانت بدولت روس‌کرده بودندتاب توقف نیاورده باردوی شیخ‌الملوك ملحق شدند ومصطفی خان شیروانی چون مغانستان نزدیك محل شیروان است وسهل‌المؤنه میباشد

قریب بهزارخانوار ازخانه های خود را ازشهر ومحال شیروانات کوچانیده باین‌طرف آب ارس و کر گذرانیده درمحلی که موسوم باولتان و دراب آب کر و ارس واقع بود جای داده و توقف نمود و جمیع مملکتی که بدست آمده بود ازدست رفت سوای مغانات وطالش ازمحالات متصرف‌فیه روس که بتصرف ایران آمده بود محالی دیگر باقی نماند و دراین بین‌که ینارال قبه بتعاقب اردوی شیخ‌الملوك آمد وجسرجواد نیز بریده‌شده بودوقراولی‌ازلشکر ایران درآن طرف آب کر نبود غفلةً درآن طرف آب بالشکرخود ظاهرشده واردوی ایران راکه‌درکنار آب‌افتاده‌بودندمشاهده‌نموده‌دست بانداختن توپ وتفنگ گشودند و گلوله بدهن سهرابخان سرتیپ خورد و سلیمانخان با افواج نظام بلب‌آب رفته بمدافعه مشغول شدند و شیخ‌الملوك خواست‌که با اردوی خود کوچ نماید هرچند حاجی محمد خان عرض‌کرد که خندقی مثل رودخانهٔ کر فیمابین واقع است مثل سلیمانخان و افواج نظام درلب آب ایستاده بجنگ و جدال مشغولند باین تعجیل کوچانیدن اردو صلاح ولایق نمی نماید مهرعلیخان وزیر که خان مختارش می‌نامیدواسباب‌از ازکشتیهای‌حاجی‌ترخان‌و اموال رعیت بی‌اندازه‌جمع کرده‌بودو میخواست این اموال‌را بسلامت بملایر برساندمعروض‌شاهزادهٔ ساده لوح داشت‌که چون حاجی محمد خان نوکرنایب‌السلطنهٔ مرحوم میباشد و نایب‌السلطنه درگنجه شکست خورده حاجی محمد خان نمیخواهدکه باین فتح و فیروزی سرکار شیخ‌الملوك بخدمت خاقان مغفور رسیده تفوق براماثال واقران جویند .

شاهزاده‌این‌کلمه را از او باورکرده تغیر بسیار بحاجی محمد خان‌که مردی پیر و ریش سفید بود نموده چوب و فلك خواسته‌آن پیرمرد ریش سفید را چندان چوب‌کاری‌کردند که ازکار رفته و بیهوش افتاد و ریش سفیدش را نیز بمقراض قهر بریدند ، سرباز نظام و سلیمخان و سهرابخان‌را همچنان درمیان جنگ گذاشته کوچ نمودند وحاجی محمد خان بیچاره نیز بستری شده وفات یافت .

چون سخن بدینجا رسید واز این نوع شکستها که درلشکر اسلام پیدا شده

بود ذکر کرده آمدودور نیست که برای خوانندگان ملالتی حاصل شود بحکایتی ار شیخ‌الملوك در این موقع رفع ملالتی حاصل مینمائیم ، اگرچه دخل بسیاق تاریخ نداشت ولیکن برای رفع ملال حکایتی ازساده لوحی شاهزاده بی‌اختیار بتحریر آمد .

حکایت

میرزا نعمةالله بروجری مردی بود شیاد و ادعای کیمیا سازی مینمود و خود را صاحب تسخیر می‌نامید و در محافل شاهزادگان ومجالس بزرگان چنانکه معهود است گاه‌گاهی بجهت تماشا و آوردن پری وجن واین نوع ملاعبات راه داشت ، وقتی بملایر آمده ویك دومجلس بخدمت شیخ‌الملوك رسیده بود شاهزاده را بسیار ساده لوح دید ، برای فریب شاهزاده منصوبهٔ بر انگیخت ، جهت اخذ و جر نصب شبکات حیل کرده شاهزاده را بدام آورده بعد از سر کیسه و لفت و لیس چنانکه مذکور میشود شاهزادهٔ ساده دل را مذکور السنه و افواه گذاشته ببروجرد گریخت .

مجملاً دراوقات توقف ملایر هرجا که یکی از خواص شاهزاده را میدید یا بخدمت شاهزاده میرسید زبان بتوصیف حسن وملاحت ودلبری وصباحت شاهزاده میگشود وبعبارات مختلف هرعضوی از اعضاء شاهزاده را می‌ستود ،گاهی میگفت که چنین چشم جادو وش کجاست و گاهی دست بهم مالیده قسمها یاد مینمود که چنین ابروی کمانی ندیده‌ام و زمانی میسرود که ریش چه ریش از ریش الب ارسلان خوش سیماتراست ، مجلسی دیگر باز مینمود که نمیدانم این چه قامت رعناست یا این چه صورت‌زیبا آ یابقلم مصور بیچون‌چسان کشیده‌شده‌است؟بشر نیست‌وازجنس پری‌است.

با لجمله از این نوع سخنان درمجالس ومحافل میگفت و هروقت که بخدمت شاهزادهٔ ساده لوح میرسید دوچشم خود را برخسارهٔ شاهزاده دوخته چنان شخوص بصرمیکرد که مدتی مدید مژه برهم نمیزد و بواهمهٔ شاهزاده می‌انداخت که درجمال شاهزاده متحیر ومبهوت است وچون خواص خدم ازمیرزای مذکور بشاهزاده این نوع تعریفات و توصیفات را رسانیده بودند شاهزاده در مجلسی که میرزا نعمة الله بود

بغمزات عین و اشارات ابرو دلربائی آغاز نهاده وتغیر درصورت وتأنی در رفتار وتأمل درگفتار ظاهر مینمود ومیخواست که بناز وغمزهٔ دلبرانه دل میرزای مزبور را ازجای برده علم کیمیا را که صاحبان کیمیا بجز در راه محبت براه دیگر بذل نمی‌نمایند از او یاد گیرد .

دوسه ماهی باین نحو با میرزای مزبور راه رفته درقوهٔ واهمهٔ یکدیگر دخل وتصرّف میکردند ومیرزا نعمة‌الله بعدازمستعد ساختن ماده ودخل درواهمهٔ شاهزاده کردن چنان اظهارمیکرد که‌مرا مأموریتی‌است ازجائی که باید او را بخدمت شاهزاده عرض‌نمایم ولیکن ازپدروبرادران شاهزاده که سلطان‌ایران وحکام ممالك محروسه‌اند بیم وهراس‌کلی دارم واگر ازآنها نیزمطمئن شوم سرّی است که اظهار آن خلاف رأی جمیع اولاد و جمیع خادمان حرم شاهزاده‌میباشد. این نوع سخنان که بدفعات زمان از طرف میرزای مزبور مسموع شاهزاده میشد درحرمت میرزا نعمة‌الله کوشیده وتقرّب او راآناً فآناً زایدمی‌نمود تا اطلاع از این سرّ مخفی بهم رساند و میرزا بعد از تصرّف کامل درمزاج شاهزاده مشافهةً اظهارنمود که سرّی سربسته و رازی‌ناکشوده ومأموریتی ازجائی بزرگ دارم ،

بیت :

مرا سرّی است اندر دل اگرگویم زبان سوزد
وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

باید که بعد از اطمینان تام ازهمه جهت چه ازجان چه ازمال بعرض شاهزاده رسانم . شاهزاده بعد ازعهد قویم کلام‌الله قدیم را بمیان‌آورده دست بکلام مجید زده او را چنانکه میخواست مطمئن نمود ومیرزای مزبور بعد ازاین اطمینان زبان بدعا وثنا گشوده گفت :

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو — تاج شاهی را فروغ ازلؤلؤ لالای تو

عجب اتفاقی افتاده :

ندیده‌ام بچنین شکل و صورت آدمیی — مگر ز نوع بشر نیستی تو از پریی

نمیدانم کلك تقدیر دراین صورت چه تصویر کرده که آن نکتهٔ زیبائی دلربای حور و پری آمده، از طایفهٔ پریان که مسخر این دعاگوی دولت است دختری ماه پیکری که از نسل پادشاه ایشان است عاشق جمال جهان آرایت شده مدتی است که از عشقت بریان و ازاین درد بیدرمان گریان و نالان است وهرروزه باین مخلصت درنزاع که تا کی درد را از طبیب پنهان داری ومرا بنصیب خود نمی سپاری و تأملی که از برای مخلصت هست آنستکه میخواستم این مطلب را بخاطر مبارك اظهار کرده اگر رضای خاطر شریف باشد و رأی مبارك باین مواصلت قرار گیرد بوالدین آن سوختهٔ آتش فراق وگداختهٔ بوتهٔ اشتیاق نیز اظهار کرده ایشان را راضی نموده قراری درامر مواصلت گذاشته و بسور وسرور مشغولی حاصل آید وواضح است که ازابتدای آدم تا حال چنین اتفاقی نیفتاده که ازنوع پری عاشق نوع بشرشود وانگهی پادشاهزادهٔ نوع پری، و واضح است که بعدازاین مواصلت مملکت ایران سهل است بلکه سایرممالك نیزضمیمهٔ این مملکت شده دراین روزگارفانی سلیمان ثانی برتخت سلطنت تکیه ور خواهد شد ونسل بنسل و اولاد باولاد تا دامن قیامت از اتفاق آدمیان و پریان این مملکت و پادشاهی بردوام و برقرارخواهد ماند، بیت :

دولت آن است که بی خون دل آید بکنار
ورنه با سعی وعمل باغ جنان اینهمه نیست

بعد از ترتیب این مقدمات وتقریر این مزخرفات شاهزاده از ساده دلی قبول این معانی را کرده تغییردرلون و رنگ شاهزاده پدیدآمده لرزه و رعشه دراندامش حاصل شده ازلحظات عیون ودوران جفونش ظاهرمیشد که تیرتدبیرمیرزا نعمةالله بر هدف مراد کارگر آمده .دراین بین صدای غریبی ظاهرشد، میرزانعمةالله بعرض شاهزاده رسانید که این صعقهٔ معشوقه است که دراین مجلس خلوت ایستاده است و ازاستماع حکایت حال خودکه معروض خدمت میشد صیحه زده و بیهوش ایستاده است .

شیخ الملوك نیز برای تثبیت امر وجذب قلب معشوقه اظهارنمود که بنظرما هم

صورتی ظاهر وهویدا شد و غایب گردید و بچنین بلیاتی که مشهودت میشود افتاده‌ایم ودست بدامـان میرزا نعمة‌الله دراز کرده بنای عجز و التماس گذاشته طالب مواصلت معشوق شد .

میرزا نعمة‌الله حریفرا که چنین بی اختیار دید دانست که کار بمدعی است ، رخصت طلبیده بعزم اینکه اذن از والدین معشوقه حاصل نماید بیرون آمده بمنزل خود روان شد و شاهزاده بنای خواندن ابیات عاشقانه گذاشته با حضار میرزا نعمة‌الله هر کس فرستاد ، میرزا نعمة‌الله در منزل را بسته ومندل را کشیده و بملازمان خود گفته بـود کـه اگر شاهزاده باحضار من کس فرستد بگوئیدش که کاری بزرگ دارد از مندل پا بیرون نمیگذارد و از منـزل بیرون نمی آید، تا اربعین نگذرد وازامر معهود مستحضر نشود بخدمت نخواهد رسید . شاهزاده پس ازشنیدن جواب اظهار بی تابی و بیقراری کرده لابد ولا علاج تا اربعین بانتظار میرزا نعمة‌الله نشست و دراین ایام اظهار بیصبری و بیقراری مینمود واکثر اوقات این مصراع را میخواند : یك نظر دیدم وصد تیر ملامت خوردم .

هرچند ندما وظرفا و کسانی که درمزاج شاهزاده دخل داشتند بلطایف‌الحیل استفسار ازحقیقت حال میکردند جواب شافی نمی شنیدند تا ایام اربعین بسر آمد و میرزا نعمة‌الله از منـزل بدر آمده درخلوتی خاص برسیدن بخدمت شاهزاده اختصاص یافت ، ازخادمان‌حرم شاهزاده که اعظم آنها صبیهٔ میرزامحمد خان قاجار وصاحب اولاد کبار بود از وجنات احوال شاهزاده دریافته بود که این بیتابی و بیقراری اثرعشق و عاشقی میباشد وجویا بود که اثری ازاین خبر پیدا نماید و در چارهٔ آن ابواب اهتمام را گشاید. دراین وقت که خبرشنید که شاهزاده را با میرزانعمة‌الله خلوتی‌خاص حاصل است دانست کـه اگـر نشانی باید یـافت بامتحضار اخبار این مجلس باید شتافت اعتماد الملکی ایچ آقاسی باشی میرزامحمد حسین‌خان را احضار کرده بوعد ووعید اورا بیم و امید داده برای استراق سمع روانهٔ خلوت خاص شاهزاده‌اش نمود، او نیز

او نیز که خود شخص نظیف وجویای این قسم طرایف وظرائف بود سمعاً وطاعةً گفته
روانهٔ خبر گیری شد ، وقتی رسید دید که صدای شاهزاده می آید وتضرع کنان بدامن
میرزانعمةالله چسبیده میگوید ای بیمروت آخر بگو ببینم که والدین معشوقه رضابااین
کار دادند یا مرا در آتش فراق گذاشتند آخرچه‌میشد که دراین‌چهل شُب‌شبی آن‌پری
گذر بخوابم میکرد یارحم نموده بیك سخن عتابم میکرد ، میرزا نعمةالله میگفت که
ای شاهزاده کارها بصبر بر آید ومستعجل بسردرآید .

ازاین نوع حکایات اعتمادالملکی شنیده بخدمت بانوی حرم نواب عالیه آمده
سه‌گره بر پیشانی زده ایستاد ، نواب عالیه مستفسراحوال شده‌آنچه شنیده‌بود ازعشق
و عاشقی شاهزاده بمیان گذاشته نواب عالیه را مخبر گردانید و نواب عالیه که خواهر
آصف‌الدوله وصاحب قوم وخویش بود وشیخ‌الملوك در امرسلطنت خویش رضای اورا
هم دخیل میدانست بعد ازشنیدن اخبار با دیدهٔ‌گریان وموی پریشان بسروسینه زنان
تا بدرخلوت خاص دویده و بسخنهای ناگوار میرزا نعمةالله را بیرون کشیده و بشیخ -
الملوك خطاب نموده بود که ای بیوفا و ای بی‌حمیت بعد از آنکه سی سالست درخانهٔ
تو گیسوان را جارو و بازوان را پارو ساخته و پسران رشید برایت آورده ام حال مرا
ازنظر انداخته و با دخترشاه پریان نرد عشق ومحبت باختهٔ،باجتهادکلثوم نه‌نه و بعلم
بی بی شاه زینب و بتقوای دده بزم‌آرا و بورع باجی یا سمن قسم است که اگردست
ازاین کار برنداری ببلائی گرفتارت سازم که هیچ عقل وشعور درتو نماند ، شیخ‌الملوك
گفته بود که خیال میکنی عقل وشعوری درمن مانده ، شعر :

آنجا که عشق خیمه زند عقل‌گو برو	غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

القصه نواب عالیه بعد ازگفت وشنود های بسیار واصرار بیشمار مبنای سکوت
خودرا بر آن گذاشت که چون ازاین مواصلت نمیگذری باری عهد وشرط کن که دختر
شاه پریان را بعقددائمی خود درنیاوری ومثل‌سایرخدمتگاران‌متعه‌باشد .

شیخ‌الملوك را هرچند اعتقاد این بود که پادشاه پری قبول این معنی رانخواهد

نمود ولی برای اسکات نواب عالیه این شرط وعهد را ظاهراً قبول نموده او راخوشحال بحرم معاودت داد .

باری میرزا نعمةالله چون دانست که این کار از پردهٔ خفا درآمد و این حرف درمیان مردم ظاهرشد ترسید که اگرامر بتأخیر افتد و مبالغی که منظور است گرفته نشود ندما ومصاحبان شاهزاده این نقش کاذب را از لوح‌خاطر او بزدایند ،بخدمت شاهزاده رسیده عرض نمود که والدهٔ معشوقه بعد ازدیدن حرکات ناهنجار نواب عالیه دلتنگ شده رفته شوهرخود را راضی نموده وخود نیز راضی شده است که بغرض و عداوت نواب عالیه دخترخود را بعقد شما درآورد و درشب جمعه‌آینده زفاف واقع شود و بهمین غرض وعداوت خواستن تدارکات کلی را موقوف نموده صد مثقال عطر گل ونیم من عنبر سارا و دومن عود قماری وسه هزار اشرفی یك مثقالی وسه طاقه شال عبدالعظیمخانی و یك جام سه‌آئینهٔ طلا و یك جلد کلام‌الله مجید بخط میرزا احمد مرحوم و یك قبضه شمشیر مرصع که شگون است با یك اسب سواری با زین و یراق طلا راضی شده است وقرار چنان گذاشته که در باغ جنت که جای پریان است اطاق معینی را مفروش کرده با افروختن شمعهای کافوری و بگذاشتن لاله ها و مردنگیهای بلوری وروشن ساختن مشعلها باغ را رشك بهشت برین ساخته واین اشیاء را درآن اطاق چیده ورختخواب ترمهٔ‌کشمیری انداخته و باید احدی ازآدمیان چه ازمرد چه از زن درآن مکان ودر باغ جنت نباشد و بایدکه خود سرکارشیخ‌الملوك روز پنجشنبه بحمام رفته بوی خوش استعمال نموده بخواندن عزایم اشتغال نمایند و بایدکه شال وکلاه‌گذاشته وکردی زری پوشیده و چاقچور سرخ بپا کشیده و شمشیر بسته یکدست در قبضهٔ شمشیر وبیك‌دست دیگر شمع کافوری گرفته بروش دامادان شش ساعت از شب گذشته با ساز ودهل ونقاره وکرنا ومطربان خوش‌آهنگ باجمیع امرا و اعیان تا در باغ جنت‌آمده و ازآنجا آدمیان را مرخص کرده خدمتکاران پری شاهزاده را بخلوت خانهٔ خاص خواهند رسانید .

شاهزادهٔ ساده لوح بازجمیع این معانی را قبول نموده واوضاع واسبابی را که خواسته بودند تحویل میرزا نعمةالله کرده و پانصد تومـان هم برسم انعام بـاو داده بوعده‌های جمیل و بمناصب نبیل امیدوارش کرده بکارتوی وشادمانی پرداخت ومکرر بشادمانی تمام این مصرع را میخواند : عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد .

میرزا نعمةالله درشب موعود بباغ جنت رفته اطاق موعود را مفروش کـرده و رختخواب را انداخته ومتکای پری درمیان رختخواب گذاشته ولحاف را از بالای متکا کشیده ودرها را ازمیان‌اطاق بسته‌از ارسی‌پائین‌آمده اسباب واوضاع‌را که گرفته بود برداشته باسب مذکورسوارشده روانهٔ بروجردشد وشاهزاده درساعت معین با اساس و طمطراق تمام با امرا و اعیان درخانه تا بدر باغ جنت آمده از مردم و آدمیان عذر خواسته داخل باغ شد ودرحرمخانهٔ شاهزاده نواب عالیه با سایرخدام حرم مشغول بشیون وخودکشی بودند وآه و افغان باوج آسمان میرسانیدند.ازاین‌طرف شاهزاده بتأنی تمام خیابانهای باغ را پیموده متوجه حجله خانه بودند وهمه جاریش گاوگشته خیالات عجیب وغریب مینمودند ومنتظر بودندکه فوج پریان رقصان وشادان پیش رو آمده داماد را بمنزل رسانند .

هیچ آثاری ازاین‌خیالات‌ظاهرنشد، تادم‌ارسی‌اطاق‌رفته بادب‌تمام‌ایستاده‌سرفرود آورد و مدتی ایستاد باز هیچ اثری‌ازهیچ‌طرف‌ظاهرنشد،راه‌پله‌را گرفته‌بالارفتنددررا بسته دیده از روزنهٔ‌درنگاه‌کرده‌رختخواب‌را گسترده جثهٔ‌درزیرلحاف بنظرآورد،یقین نمودکه‌دختر شاه پریانست‌که بسبب‌دیرآمدن شاهزاده قهرکرده ودررا بسته درزیر لحاف رفته محل‌نمیگذارد، شاهزاده‌مضطرب شده زبان بعجز والحاح والتماس گشاد، بهیچوجه‌حرکتی‌ظاهرنمی‌شدشاهزاده دلتنگ شده دررا ازپاشنه‌کنده باشتیاق تمام خود را برختخواب رسانده گفت قربانت شوم مگرعادت دختران پری چنین‌میشود ؟ چون متکا پر قو بود و لحاف بالای او کشیده شده بود باین قوت که شاهزاده

خود را بروی لحاف انداخت متکا بالکلیه بزمین چسبید، شاهزاده چنان خیال کرد که دخترشاه پریان است و استخوانی درتن ندارد بنای چاپلوسی گذاشته و دست بزیر لحاف کرده بند متکا بدست شاهزاده آمده خیال کرد که بند شلوار است بشوق تمام لحاف را بر داشته میگفت که ای بی مروت چرا با من حرف نمیزنی که ناگاه چشم شاهزاده برمتکا افتاد خیال کرد پری که ازمجردات است پریده و درمیان اطاق ازچشم او غایب است زبان باظهار شوق و اشتیاق گشوده بیخودانه سخن میگفت.

در خلال این احوال میرزا محمد حسین خان اعتماد الملکی که بعد از رفتن مردم از در باغ جنت خود را بباغ انداخته برای خبر گیری جهت نواب عالیه ازعقب سرشاهزاده آمده بود وهمهٔ راه ملاحظهٔ احوالات مینمود دید که کار شاهزاده باینجا رسیده وهنوز ازساده‌لوحی مستحضر کار نیست، طاقت وتاب دراو نمانده داخل اطاق شد، شاهزاده که اورا دید پرسید که چرا آمدهٔ؟ معلوم است که پریان دانسته‌اند تو در باغی ازما گریخته‌اند.

میرزا محمد حسین خان زبان بدولت خواهی گشوده از عدم بودن اسباب و تنخواه که میبایست در اطاق موجود باشد شاهزاده را بمکر و تزویرمیرزا نعمةالله آگاهی داد، شاهزاده بعد ازاظهار تعجب وافکار بسیار فی‌الجمله احتمال بصدق گفتار میرزا محمد حسین خان داد، کسان پی احضار میرزا نعمةالله فرستادند معلوم شد که میرزا نعمةالله درهمان اول شب اسباب را برداشته ببروجرد رفته است عجب تر آنکه شاهزاده بمحال ملایرغدغن نموده بود که این اخبار درجائی گفته نشود واین حکایت را این دعاگوی دولت شاهی ازاکثر اهل ملایر وتویسرکان و اولاد شاهزاده استماع کرده بخصوص ازمیرزا محمد حسین خان ایچ آقاسی باشی.

القصه شاهزاده سرباز و سلیمانخان وتوپخانه را گذاشته وحاجی محمد خان را با آن صورت انداخته بعزم ملحق شدن باردوی خاقان مغفور روانهٔ قراجه داغ شدند. اما حسین خان سردار با لشکر ایروان که درمقابل لشکرروس درلری نشسته

بود بعد از شنیدن خبر گنجه ازمقابل لشکرروس بر خاسته بمملکت ایروان عود نمود و آن سال نیز حاصل مملکت ایروان را بروی اندوخته‌های دیگر گذاشته سال را بفراغت ومدّعای خود بپایان رسانید .

ذکر احضارنمودن خاقان مغفور نایب‌السلطنه را باردوی همایون ومأمور نمودن بحفظ سرحدات وعود فرمودن بدارالخلافه

چون واقعهٔ گنجه وگذشتن نایب‌السلطنه از رود ارس بطریقی که مذکور شد بعرض خاقان مغفور رسید برای دلداری و رفع حزن از نایب‌السلطنهٔ مرحوم او را احضار باردوی مبارك فرموده که قراری در امور دولتی داده شده وجبر و نقصانی که واقع شده حاصل شود. نایب‌السلطنهٔ مرحوم نیز متصرفات لشکری را که فی‌الجمله جمع شده بودند با محمد خان امیر نظام در لب رودخانهٔ ارس گذاشته و در همهٔ معبرها از معبر یدّی بلوك تامعبرجواد سوار وقراول تعیین فرمودند و بشیخ الملوك و بلشکر نظامی که همراه او بود حکم صادر شدکه در معبرجواد مانده منتظرحکم ثانی از اردوی خاقان مغفور باشند و بمیرحسن خان طالش نیزحکم شدکه با لشکرهای نظام طالش ومغان بحفظ کنار رودخانهٔ کر از معبرجواد تا جائی که رودخانهٔ کر بدریای خزر میریزد پردازد وخود نایب‌السلطنه وشاه مرحوم و امیر زاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت شاهی را همراه برداشته با آصف‌الدوله وسپهدار روانهٔ اردوی خاقان مغفورشدند ودرجنگلی که درسرراه بود نزول فرموده بودندکه بایست فردا ازآنجا باردوی خاقان مغفور ملحق شوندو چند روز بودکه پادشاه مرحوم و امیرزادگان رکاب که ازگنجه تا اینجا بطورهای مختلف آمده بودند طعام نخورده بودند ونایب‌السلطنهٔ مرحوم نیز بنان خشك که همراه بود قناعت کرده شاه مرحوم باین دعاگوی دولت فرمودکه بایست امشب بهر نحوی که باشد طبخی ساخته شود ومقرر فرمودند که هیمه حاضر و افروخته شده و اجاق بسته شده این دعاگورا برای تحصیل دیگ

و برنج روانه فرمود واین دعاگو جمعی از تفنگچیان دماوندی را دید که درکنار کوهی افتاده‌اند فی‌الجمله با تابین وسرکردگان آنها آشنائی داشت بهرطریقی که بود دیگی و برنجی از آنها تحصیل کرده بخدمت پادشاه مرحوم رساند ، دراین بین سواری بنظر رسید که رو باین طرف می‌آید ، چون نزدیك رسید معلوم شد که جناب حاجی میرزا آقاسی است جلو اسبش را دزدیده اند و ریسمانی را بطرز افسار کرده برسر اسب بسته است و یك حلقهٔ رکابش پاره شده ودوالی ازعوض رکاب گذاشته وقجری اسبش را نیز برده‌اند وگل و لای تا سینهٔ حاجی رسیده ازدور فریاد میزند ومی‌آید که ازگریبان این ملا های حلوا خورچه میخواهید ؟ باری باین هیأت رسیده دیگ را بارکرده دید،رو باین دعاگوی دولت کرده قسمها یاد نمود که اگرحال مرخصی مرا ازنایب‌السلطنه حاصل نکنید دیگرترك خدمتگزاری کرده ازخانه بیرون نخواهم آمد وسه روز است گرسنه‌ام تا ازین پلو مرا سیر نکنید شما رابحل نخواهم کرد. باری از نایب‌السلطنهٔ مرحوم مرخصی برای اوحاصل آمد و پادشاه مرحوم را فی‌الجمله الفتی ومعرفتی دراین سفر بحاجی پیدا شد .

القصه ازآن منزل کوچ کرده نایب‌السلطنهٔ مرحوم درچمن طویله شامی باردوی خاقان مغفور ملحق شده شرف پای بوس دریافته خاقان مغفور بنوازش ودلداری ایشان اشتغال فرمودند و بپادشاه مرحوم کمال مرحمت وعنایت مبذول داشتند و دراردوی طویله شامی مجلس مصلحت منعقد شده صلاح دولت را درآن دیدند که نایب السلطنهٔ مرحوم بکنار رود ارس رفته بالشکرهائی که هست درآنجا توقف فرمایند وشیخ‌الملوك ومیرحسن خان طالش نیز از معبرجواد تا کناردریا و قزل‌آغاج را محافظت نمایند وحسین خان سردار نیز با لشکری که دارد سرحد ایروان را مضبوط نماید ونصیر خان طالش را با دویست نفرتفنگچی مازندرانی بحفظ قلعهٔ النجق نخجوان فرستادند و مصلحت چنان دیده‌آمد که خاقان مغفور از راه تبریز و مراغه و خمسه روانهٔ دارالخلافه شوند و پادشاه مرحوم را درامورات تبریز استقلال دهند .

بعد از اتمام مصلحت اردوی خاقان مغفور از طویله شاهی کوچ کرده از راه قصبهٔ اهر قراجه داغ روانهٔ تبریز شدند و پادشاه مرحوم و امیر زاده بهرام میرزا و این دعاگو را نایب‌السلطنهٔ مرحوم مرخص فرموده در رکاب خاقان مغفور روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز شدیم وخود نایب‌السلطنه بکنار رود ارس رفته بحفظ سرحد مشغول شدند ومعلوم شد که شیخ‌الملوك بحرف مهرعلیخان کسان خود را برداشته و تا رسیدن حکم توقف نکرده عازم اردوی خاقان مغفورشده است.

ازآنجائی که نایب‌السلطنهٔ مرحوم مستغنی ازاین‌گونه امداد در هرحال بودند توکل بخدای تعالی فرموده بنفس نفیس فرداً وحیداً بسرحد داری بیضهٔ اسلام اشتغال نمودند وخاقان مغفور بعدازانجام امورات ضروریهٔ تبریز ازراه مراغه روانهٔ دارالخلافه شده بصحت و سلامت وارد دارالخلافه گردیدند و شیخ‌الملوك نیز بعد از چند روز بتبریز رسیده ازهمان راه بملایر وتویسرکان رفتند.

ذکراحوال لشکرروس که بعد از واقعهٔ گنجه برای آنها روی نمود

ینارال بسقویج بعد از واقعهٔ گنجه بسبب اینکه تازه بسرحد رسیده بود و بلدیت ازامورسرحد ایران نداشت وهنوز لشکرابوابجمعی او بدربند وتفلیس نرسیده بودند ینارال مده دوف را با هشت هزارصالدات بقراباغ فرستاد که درمقابل نایب‌السلطنه باشد وقدری صالدات نیز بمدد ینارال قبه فرستاده حکم نمود که قصبهٔ سالیان وشیروان وشکی را مضبوط نمایند بخصوصه در سالیان که سرحد طالش است دو پلك صالدات گذارد که هم متوجه سرحد شده وهم بفکر آذوقه که ازحاجی ترخان بکشتیهای بزرگ می‌آوردند وازآنجا بسالیان نقل خواهد شد مشغول شوند وخود عود نموده بتفلیس رفت که تا رسیدن لشکرها وگذشتن زمستان دردارالملك تفلیس مانده در بهار بهرچه مصلحت دولت باشد مشغولی نماید.

نایب‌السلطنه نیز دو ماه درکنارآب ارس بنفس نفیس توقّف فرموده چون زمستان رسید و لشکریان بسیارازدست رفته بودند بقدر هزار سواربطورقراول در

معبرها گذاشته وسیف‌الملوك میرزا را که حاکم قراجه داغ بود بحفظ وحراست آنها گماشته خود عازم دارالسلطنهٔ تبریز شدند .

ذکر ورود نایب‌السلطنه بتبریز و وقایعی که روی نمود

چون نایب‌السلطنهٔ مرحوم وارد تبریز شد و زمستان بمیان آمد بخیال اینکه آسودگی دراین زمستان برای طرفین خواهد بود زندگانی میشد.دراین‌اوقات حاجی میرزا آقاسی درخدمت شاه مرحوم راه یافته ومیرزا نصرالله اردبیلی را که معلم پادشاه مرحوم‌بود ببی ربطی و بی سررشتگی از امرتعلیم درنظر نایب السلطنه جلوه داد و نایب‌السلطنه حاجی را اذن دادند که هفتهٔ یك دو بار بخدمت پادشاه مرحوم رسیده متوجه امورتعلیم ایشان نیزشوند .

حاجی‌دراین‌اوقات‌دخل‌کلی‌درمزاج‌پادشاه مرحوم‌بهم‌رسانید و ازطریق عرفان ومعرفت وخدا شناسی و زهد و ورع چنان برآمدکه درخدمت پادشاه مرحوم محقق شدکه یکی از اولیاء الله است و ازآنجائیکه طینت مبارك پادشاه مرحوم مایل باخذ کمالات صوری ومعنوی بود حاجی مذکوررا دراین باب مصدّق داشتند وتخم محبت اورا درخاطر شریف‌کاشتند و پادشاه مرحوم نیزمبنای سلوك خود را برزهد و ورع گذاشته چنان شدکه دراکثراوقات لیل ونهار بنان وسرکهٔ قلیلی درآن ایام قناعت میفرمودند و از مأکولات وملبوساتی که از ولایت فرنگ می‌آوردند مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیاة قند روسی میل نفرمودند وملبوس ازاقمشهٔ فرنگ را بدون شستن نمی‌پوشیدند ورفته رفته این اخلاق ازایشان بظهورآمد ونایب‌السلطنه دانست که این احوالات ازاثرسلوك حاجی میباشد و بعضی امور را که با سلطنت ظاهرمنافی میدانستند مثل ترك سیاسات وسایر اسباب ملك داری از شاه مرحوم نمی پسندیدند و باین جهت گاهی بپادشاه مرحوم عتاب فرموده و با کل لحوم و دسوم پادشاه مرحوم را مضطرمی ساختند ودراین اوقات درخلوات حاجی ازاحوالات خود وعداوت بیجهت

میرزا ابوالقاسم قایم مقام و هرزگیهای حاجی علی عسکر خواجه و آقا محمد حسن برادرش را که با او کرده بودند درخدمت پادشاه مرحوم بیان می‌نمود وغالباً مشغول باین کار بود تا کی نتیجه ظاهرشود .

الحاصل سیف الملوك میرزا که حاکم قراجه داغ و مأمور بحفظ و حراست معبرهای رودخانهٔ ارس و کر بود تهاون ازخدمت مأمورهٔ خودکرده بقراجه داغ آمد و ینارال مده دوف که درقراباغ مستعدکارنشسته بود ازخالی شدن سرحد مخبرشده بجرأت وجلادت هرچه تمامتر با لشکرهای روس از آب ارس عبورکرده سیف‌الملوك میرزا وقتی مخبرآمدکه ینارال مده دوف بسه فرسخی قصبهٔ اهر رسیده‌بود ، نایب‌ـ السلطنه را ازکیفیت حال مخبرکرده نایب‌السلطنهٔ مرحوم‌باحضار افواج مراغه وتبریز ومرند فرمان دادند واین دعاگوی دولت را مأمور فرمودندکه جمیع خانوار تبریز را اسم نویس‌کرده جمیع مردم آذوقهٔ ششماهه را جمع‌آوری نمایند و هرکس را قدرت نباشد یا ازدیوان‌آذوقه‌گرفته یا ازشهر بیرون رود .

ینارال مده دوف ولشکرروس که باین جرأت پیش‌آمده بودند خبردار شدند که نایب‌السلطنهٔ مرحوم بفکرحصار داری تبریز وجمع‌آوری لشکرشده و باستحکام برج و بارو مشغولی دارند و واضح است‌که با وجود مثل نایب‌السلطنهٔ‌که در شهر تبریز نشسته باشد چگونه ممکن است‌که با هفت هشت هزارنفر بکنار تبریزآمده بجنگ روبرو یا بمحاصره اشتغال نمایند ، لابد فسخ عزیمت‌کرده از سه فرسخی اهر عود بطرف محال مشکین نمودند .

دراین وقت قلعتین اردبیل و حکومت‌آن ولایات باسکندر خان قاجار ولد فتحعلی خان بیگلربیگی مراغه مفوض بود وساخلو معقولی بجهت اینکه درکنارهٔ سرحدات‌بود نداشت‌و اسکندرخان‌بعد ازگذشتن لشکر روس‌ازآب ارس مکرر این مطلب را بامنای دولت نایب السلطنه عرض‌کرده بود چون امنای دولت تبریز لشکر روس را متوجه دارالسلطنهٔ تبریز دیدند از کار اردبیل غفلت‌کرده باموارات ضروریهٔ

دارالسلطنهٔ تبریز که اهم و الزم بود مشغولی داشتند . اسکندر خان که جوان و کم تجربه بود دلتنگ شده خود از قلعهٔ اردبیل عازم تبریز شده بود که بهر نحو باشد از تبریز مستحفظ برای قلعهٔ اردبیل برده باشد .

مقارن این حال که مده دوف از قراجه داغ عود نموده بمشکین رفت خالی ماندن قلعهٔ اردبیل را بمده دوف معلوم داشته بودند و نایب السلطنه نیز بعد از بر گشتن روسی ازقراجه داغ وخبر بیرون آمدن اسکندرخان ازقلعهٔ اردبیل بیقرارشده بفکر کار اردبیل افتادند این دعاگوی دولت شاهی را احضار فرموده وفوج شقاقی را که ابوابجمع سلیمانخان گیلك بودند با سلیمانخان ابوابجمع این دعاگوی دولت نموده بحفظ وحراست قلعه مأمورفرمودند.این دعاگو بتعجیل هرچه تمامتروارد قصبهٔ سراب شده سه چهاردسته سربازکه حاضر بودند بی خوف وهراس برداشته خود را بقلعهٔ اردبیل انداخت وسایرسربازوسواررا قرارداد که بدفعات وارد اردبیل شوند ، از آن طرف ینارال مده دوف ازشنیدن خالی ماندن قلعهٔ اردبیل و بیرون آمدن اسکندر خان طمع درگرفتن قلعه کرده بتعجیل تمام روانهٔ اردبیل شد و بکناررودخانهٔ قراسو که دوفرسخی اردبیل است رسیده خبرمحقق باو رسید که این دعاگوی دولت شاهی ازتبریزدو روز است که باسربازنظام وارد قلعه شده است قطع طمع ازتسخیراردبیل کرده ازهمانجا بطرف مغان و بمیان ایلات واحشام ایران که درآن ولایت قشلا میشی داشتند روان شد .

این دعاگوی دولت نیز سلیمانخان را با سوارهٔ شاهیسون و شقاقی و عالیجاه میرحسن خان را با جماعت طالش مأمور بتعاقب ینارال مده دوف نمود و ینارال مده دوف بمغان رفته کاری از پیش نتوانست برد ولشکرتعاقب چی رسیده اسب اخته وعرادهٔ مانده وسی چهل نفر از صالدات و قزاق اسیر کرده وتا کنار رود ارس اورا دوانیده مراجعت کردند ، اونیز ازآب ارس گذشته بقراباغ رفته قرارگرفت و بعد از رسیدن این اخبار بدارالسلطنهٔ تبریزآسایش برای نایب‌السلطنة العلیه پیداشده بتدارك کار بهار همت مصروف میداشتند .

دراین ایام محمد حسین میرزا بعرض و استدعای نایب‌السلطنه بجهت تهاونی که درامورسرحداری ازاو بظهورمی‌آمد ازسرحد داری وحکومت کرمانشاهان بحکم خاقان مغفور معزول شده امراء آن ولایت بطهماسب میرزا برادرکهتر او بعد از شرف مصاهرت نایب‌السلطنه مفوض شده روانهٔ آن مملکت گردید و سیف‌الملوك میرزا نیز بجهت سهل‌انگاری که درخدمات مأمورهٔ سرحد چنانکه سابقاً مذکورشد بعمل آورده بود از خدمت محوله معزول و احضار بدارالسلطنهٔ تبریز شد و پادشاه مرحوم با نه عراده توپ و دوفوج نظام قراجه داغ ودوهزارسوار شاهیسون وقراجه داغ و پانصد نفرغلام وغلام تفنگچی مأمور بسرحداری و حکومت قراجه داغ ومشکین شده با وزارت میرزا نصرالله اردبیلی که سابق معلم پادشاه مرحوم‌بود روانهٔ قراجه داغ گردیدند و در قصبه کلیز که مکان سخت ومحکم بود قرار گرفته و درمکانهای مناسب قراولان تعین فرموده بحفظ وحراست آن سرحد همت مصروف داشتند ومیرزا علی کرایلی نیز ازجملهٔ مأمورین رکاب پادشاه مرحوم بود .

چون امیرخان سردارچنانکه مذکورشد بقتل آمده و امرسرحد خوی مغشوش مانده بود امیرزاده بهرام میرزا را با وزارت میرزا محمد تقی آشتیانی بحکومت آن ولایت منصوب‌و روانه داشتند و باین دعاگوی دولت پادشاهی نیزحکم رسید که قلعهٔ اردبیل را بسلیمانخان سرتیپ سپرده روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز شود ، این دعاگو نیز بمأموریت خود عمل نموده وارد دارالسلطنهٔ تبریزشد .

نایب‌السلطنهٔ مرحوم خبر آمدن ینارال مده دوف ومعاودت اورا بمشکین و از آنجا بسرقلعهٔ اردبیل رفتن بنوعها وطریقی که تحریرشد بعرض خاقان مغفورمیرساند و ازاین حرکات مختلف که از ینارال مده دوف صادرشده بود بدگویان نایب‌السلطنه این عرایض و اخبار مختلفه را که از نایب‌السلطنه میرسید درخدمت خاقان مغفور بلباس خیرخواهی درآمده خاطرنشان خاقان مغفور مینمودندکه این اخبار بی اصل است و منظور نایب‌السلطنه خالی نمودن خزینهٔ پادشاهی است و ازآن طرف ینارال

بسقویج این حرکت را که از ینارال مده دوف خود سرظاهر شده بود نپسندیده او را ازسرحد داری وحکومت قراباغ معزول نموده بدارالسلطنهٔ پطرز بورغ فرستاد و شاهزاده عبدالله میرزا حاکم خمسه ملقب بدارا که از اولاد صلبی خاقان مغفور بود و بحکم خاقان مغفور با سواره ونظام خمسه تا نیم فرسخی اردبیل آمده بعد از مراجعت لشکرروس او نیز درهمان زمستان عود نموده بخمسه رفت.

ذکر آمدن لشکر روس برسر قلعهٔ ایروان بار اول وحرکت اردوی نایب السلطنه ازتبریز واخبار این اخبارات بدارالخلافه

دراوایل بهار این سال اخبارمتواتره ازحسین خان سردارمیرسید که لشکرروس که درلری وقرا کلیسا بودند عازم مملکت ایروان میباشند وازتفلیس نیزمنهیان خبر میدادندکه مصلحت بینان دولت روس چنان مصلحت دیده‌اندکه باید حکماً و حتماً مملکت وسیع الفضای ایروان ونخجوان و اردو باد وقلاع متینهٔ آنها ازتصرف دولت ایران بیرون آمده و رودخانهٔ ارس قاطع نزاع دولتین شده بسرحدّیت فیمابین قرار گیرد و باین عزم توپهای بزرگ قلعه‌کوب از دارالسلطنهٔ پطرز بورغ مأمورشده‌اند و در کار آمدن هستند و ینارال بسقویج نیز تدارك شایسته دیده از طرف ایروان عازم جنگ ایران میباشد وخبر رسیدکه لشکر پیش جنگ روسیه حرکت از مکان خود کرده وارد محال ایروان شده‌اند وحسین خان سردار حسن خان برادر خود را با تفنگچیان مازندرانی و دوفوج نظام ایروان و اهالی شهررا درقلعهٔ ایروان جای داده خود با سوار ایروان که قریب بچهارهزار نفرمیشوند ودرخارج قلعه درجا های مناسب مشغول بنزول وارتحال است و دراین حال قلعهٔ متینهٔ عباس آباد دردست معتمدان از اهل مازندران ودماوند وتفنگچیان تبریز بکوتوالی علیمردانخان تبریزی مضبوط و محفوظ بود و یحیی خان تبریزی در قلعهٔ نظارهٔ اردو باد مستحفظ وحاکم اردو باد بود ودرآن قرب زمان میانهٔ یحیی‌خان واحسان خان کنگرلو که سرتیپ نظام نخجوان

بود و بجهت قرب جوار اردو باد و نخجوان باهم مراوده داشتند درمجلسی ازمجالس یکانکی که فیمابین نوکر باب متداول است کار بنزاع کشیده و باهم بعداوت راه میرفتند و ازآنجائی که چنان مذکور بود که یحیی خان را تقربی در خدمت نایب ـ السلطنه میباشد احسان خان از وخامت عداوت او اندیشیده بفکر کارخود افتاده‌بود و با حاجی علی عسکرخواجه سرای حرمخانهٔ نایب‌السلطنه طرح آشنائی چیده او را وکیل امورخود درخدمت نایب‌السلطنه ساخته بود .

دراین بین که لشکرروسیه ازمقام خود حرکت میکردند احسان خان حاجی علی عسکر را وا داشت که درخدمت نایب‌السلطنه معروض نماید که علیمردانخان تبریزی را که مردکار دیده است و در محاصرهٔ سابق که بسرداری ینارال گدویچ در ایروان واقع شده بود و علیمردانخان میان قلعهٔ ایروان بوده باز روانهٔ ایروان شود ومحمد امین خان قاجارچون درجنگ گنجه چنانکه مذکورشد بعد از رفتن نایب ـ السلطنه برای‌آوردن مدد پای ثبات نیفشرده بود و باین‌جهت درخدمت نایب‌السلطنه فی‌الجمله بی‌آبرو بود اورا بحفظ وحراست قلعهٔ عباس‌آباد مأمورفرمایند و احسان خان را با افواج کنگرلو ابوابجمع نموده این خدمت را از ایشان ساخته و پرداخته خواهندکه تلافی تهاون در جنگ سابق بعمل‌آید وحاجی علی عسکر دراین‌گفتگو ودراین تعهد التزام ازخون خود بدیون اعلی سپرده بودکه اگرعیب ونقصی درحفظ قلعهٔ عباس‌آباد حاصل‌آید خون او درمعرض تلف باشد واحسانخان نیزدراین اوقات که درآن سرحد بود اظهارسعی وتلاش و دولتخواهی بسیارمینمود وخود را بمحل وثوق واعتماد درآورده‌بود. باین مقدمات امنای دولت راضی شدندکه علیمردانخان با مأمورین قلعهٔ عباس‌آباد بقلعهٔ ایروان رفته وقلعهٔ عباس آباد بمحمد امین خان قاجارسر کشیکچی باشی که همشیرهٔ اعیانی نایب‌السلطنه را درحبالهٔ نکاح داشت با ابوابجمعی فوج کنگرلو واحسانخان سپرده شود .

این حکم ازامنای دولت علیه صادر شد ومحمد خان امین و احسانخان با فوج

کنگرلو بقلعهٔ عباس آباد رفتند وعلیمردانخان که مردی کاردیده ومخبر ازاحوال اهل آن ولایت شده بود بحکم اول تمکین بسپردن قلعهٔ عباس آباد بمحمد امین خان و احسانخان نکرده آنچه در راه دولتخواهی معلوم باو شده بود معروض نایب السلطنه گردانید .

حاجی علی عسکر ودستیاران او درخدمت نایب السلطنه عرایض علیمردانخان را بی پا وانمود کردندواو را بدوستی یحیی خان وهم ولایتی بودن با اومنسوب نمود عرض اورا ازدرجهٔ اعتبارساقط ساختند .

لهذا حکم ثانی بسپردن قلعهٔ عباس آباد بمحمد امین خان و احسانخان صادر شده علیمردانخان با نوکر ابوابجمعی خود بایروان رفته وقلعه بمحمد خان واحسان خان و افواج کنگرلو سپرده آمد و اخبارحرکت روس را بسمت ایروان نایب السلطنهٔ مرحوم بتفصیلی که ذکرشد معروض خاقان مغفور گردانیده خود درنیم فرسخی تبریز درکنار رودخانه موسوم بآجی نصب خیام اقامت نموده بجمع لشکر فرمان داد واین دعاگوی دولت پادشاهی را مأمور فرمودند که باردبیل رفته افواج نظام شقاقی را با سوارهٔ شاهیسون اردبیل وسوارهٔ خلخال برداشته بطرف مغان رفته میرحسن خان را باجمعیت طوالش باردو حاضر و بعد از استماع بآنچه حکم ثانی رسد معمول دارد .

این دعاگوچنانکه درجای خود مذکورمی‌نماید بخدمات مقرره اشتغال نمود ، نایب السلطنه بعد از بیست روز توقف و رسیدن سوارهٔ بابان و اردلان ورسیدن سوارهٔ شاهیسون و دویران عراق وافواج نظام خمسه روانهٔ خوی شدند و درخلال این احوال خبر رسیدکه ینارال روس با جمعیت مأموره باوچ کلیسا رسیده بعد از دو سه روز وقف بکنار ایروان آمده مشغول محاصرهٔ ایروان شده‌اند .

نایب السلطنه اخبارات را بدارالخلافه عرض کرده خود بتعجیل روانهٔ کنار ارس و محال گچلر شده بمحصورین ایروان خبر آمدن خود را رسانیده امر بصبر و ثبات فرمودند و بحسین خان سردارنیز که درخارج ایروان بود حکم شدکه ازحوالی

اردوی روس دور نشود . دراین بین خبر رسید که سرداراعظم ینارال بسقویچ نیز با سی هزار صالدات و چهل عراده توپ کوچ بر کوچ از تفلیس حرکت کرده وارد مملکت ایروان شده.

نایب‌السلطنه این اخبار را بعرض خاقان مغفور رسانیده استدعا کرده بود که خاقان مغفور بسلطانیه آمده در آن مکان توقف فرمایند و از آنجا بفرستادن کمك و تدارکات جنگ بتقویت لشکر آذربایجان پرتو التفات اندازند چه اگر موکب همایون وارد آذربایجان شود باید این مشت رعیت مشغول خدمتکاری اردوی همایون بوده از رسانیدن سیورسات، وتدارکات باردوی نایب‌السلطنه عاجز خواهند آمد و در این سال که غله فی‌الجمله تسعیری دارد برای لشکریان سرحد کار تنگ خواهد شد .

بعد از وصول این عرایض امنای دولت خاقان مغفور جمیع آنچه را که از نایب‌السلطنه درخدمت خاقان مغفور بدفعات معروض داشته بودند بدست آویز این طرز استدعا واظهار مصلحت بینی که ازطرف نایب‌السلطنه دراین مقام شده بود بصورت صدق و راستی جلوه داده و درمقام اثبات مستدعیات کاذبانهٔ خود بر آمدند و اردوی خاقان مغفوررا حرکت داده وقتی نایب‌السلطنه خبردارشد که موکب همایون بچمن اوجان که هشت فرسخی تبریزاست رسیده بود استدعای توقف درآن مکان را نمودند ، بازمسموع نیفتاده کوچ برکوچ از کنار تبریز گذشته روانهٔ دارالصفای خوی شدند ونایب‌السلطنه ازخوی اردوی خودرا حرکت داده بمحال چرس وصحرای قراضیاءالدین برده خود باخواص واعیان باستقبال خاقان شتافتند وازمعتمدین این دعاگوی دولت شاهی استماع نمودکه از خاقان مغفور پرسیده بودندکه باین تعجیل از دارالخلافه تاخوی چه مصلحت دولتی مقتضی شدکه تشریف فرما شدید؟فرموده بودندکه یقین کردیم که عباس میرزا با دولت روس ساخته و محرك سردار روس او میباشد باین تعجیل آمدیم که اگرعباس میرزا را چنین خیالی باشد بعد ازورود موکب همایون دفع خیالات او شود .

نایب‌السلطنهٔ مرحوم که این چنین امور هرگز از مخیلهٔ ایشان نگذشته بود بصداقت ودولت خواهی تمام باستقبال موکب همایون شتافته بعدازظهورجیقهٔ پادشاهی خود را بخاك انداخته کمال نیازمندی و پوزش بجای آورده در موکب شاهی روانه شدند و درآن طرف قلعهٔ خوی که چمن شهرمیگویند اردوی همایون نزول نموده بانعقاد مجلس مصلحت وقرار ومدار کارجنك پرداختند .

درخلال این احوال معلوم شدکه ینارال بسقویچ بعد از ورود بایروان چند روزی بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان پرداخته بعد ازچند روز دست ازمحاصره برداشته کوچ برکوچ وارد محال نخجوان شده دردامن کوهی که مابین گنجه و قراباغ و نخجوان و ایروان واقع است اردو زده وقدری ازنظام صالدات بشهرنخجوان فرستاده درشهر نخجوان که درآن وقت ازحلیهٔ آبادی عاری بود نشانده است وظاهراً چنین مینمود که این حرکت ازینارال بسقویچ و دست از محاصرهٔ ایروان کشیدن بجهت نزدیك رسیدن اردوی نایب‌السلطنه واردوی خاقان مغفوراست که ازسر ایروان برخاسته و خود را بجائی که گنجه و قراباغ درپشت اردوی او واقع است کشیده ومحل مزبور موسوم است بجیجك لو که‌ازآنجا تا شهرنخجوان کمترازدوفرسخ است ولیکن آنچه بعد معلوم و واضح شدآن بود که احسان خان کنگرلو که درقلعهٔ عباس آباد بود و در خفیه معتمدین پیش ینارال بسقویچ فرستاده اورا بهرنوع که بود ازخود مطمئن نموده وخود نیز ازاو مطمئن شده بگرفتن محمدامین خان وسپردن قلعهٔ عباس آباد بدست لشکرروس وعده وامید داده است و ینارال بسقویچ باین جهت عازم ولایت نخجوان شده‌است وبازخبررسید که قریب بدوهزارنفرسوارهٔ قزاق که دوسه روزاست که جسارت کرده نزدیك آمده ازنیم فرسنگی قلعهٔ عباس آباد ازآب ارس که درآن فصل که دراول تابستان بود فی‌الجمله نقصان داشت معبری پیدا کرده باین طرف آب ارس عبور می‌نمایندوتا حوالی غروب آفتاب دراین طرف آب ایستاده و قریب بغروب بآن طرف آب میروند ودراین‌وقت قریب بپانزده هزارسوار زبده‌دراردوی خاقان مغفور و اردوی

نایب‌السلطنه حاضر بود سوای سرباز نظام وتفنگچی مازندران که قریب ببیست هزار نفرمیشدند .

خاقان مغفور از شنیدن این خبر که سوار قزاق جرأت کرده باین طرف رود ارس بی پروا میگذرند امر ومقرر داشتند که نایب‌السلطنه با رکن‌الدوله علینقی میرزا وآصف الدوله وسایرسرکردگان عراقی وآذربایجانی با ده هزار سوار وچهار عراده توپ بمحال گچلر رفته در محلهای مناسب سوار را پنهان کرده وقلیل سواری بمقابلهٔ قزاق روس که باین طرف آب میگذرند فرستند وسوارقزاق را بفریب وفنون رزم پیش کشیده نزدیك سوار کمین رسانند و پس از آن سواران از کمین درآمده این بی‌ادبان را که بچنین تهور اقدام می‌نمایند بسزا رسانده چشم‌زخمی برای ینارال بسقویچ ابتدا حاصل شود و باعث دلگرمی لشکریان و مستحفظانی شود که درآن طرف آب ارس درقلاع متینهٔ ایروان وعباس‌آباد وغیره نشسته‌اند و بعد ازصدور این حکم وفرمان نایب‌السلطنه و رکن‌الدوله وآصف الدوله با سرکردگان مأموره از خدمت خاقان مغفور مرخص شده باردوی چرس و قرا ضیاءالدین آمده مشغول انجام امرهمایون و فرمان پادشاهی شدند .

ذکر وقایعی که قبل ازجنگ نایب‌السلطنه با لشکر روس درمحال گچلر واقع شد

پادشاه مرحوم که در قصبهٔ گلیز مشغول بحفظ و حراست آن سرحد بودند گاه گاهی ازسواران طوایف قراجه داغ وشاهیسون برای دستبرد بآن طرف آب ارس بقراباغ میفرستادند وهمه روزه بعلاوهٔ خدمات مأموریه سرحدیه لشکر روس را که درآن طرف مشغول بحفظ قراباغ بودند صدمات بزرگ زده ایشانرامضطرب ومتزلزل میداشتند و از طرف اردبیل این دعاگوی دولت شاهی افواج نظام شقاقی را مرتب داشته وغلام تفنگچیان عرب را با قدری از توپچیان نظام بحفظ قلعهٔ اردبیل گماشته

با چهارعراده توپ و دوهزارسوارشاهیسون اردبیل وخلخال وموصلانلو وشاطرانلورا برداشته تا بآدینه بازارطالش رفته واز آنجا میرحسن خان را با سواره و پیادهٔ طالش احضار نموده قرارداد که درمنزل گوگ تپه وهمیشه رود مغان باردو ملحق شود ، او نیز با چهار پنجهزار سوار و پیادهٔ طالش درمنزل گوگ تپه باردو ملحق شده پس از اجتماع این لشکر محقق ومعین شدکه روسیه زیاده از بیست خروارآرد از حاجی ترخان با کشتیها بقصبهٔ سالیانآورده‌اند واز آنجا باکرجیهای بزرگ از رودخانهٔ کر همه جا کشیده برودخانهٔ ارس می‌اندازند واز ارس تاموضعی که موسرم بساری قمیش است کشیده که درآنجا جمعیتی از صالدات نشسته‌اند و از آنجا با عراده و چاروا کشیده باردوی ینارال بسقویچ وسایر اردوهای خود میرسانند ومحقق شدکه درقصبهٔ سالیان زیاده از دو پلك صالدات وچهار پنج عراده توپ نمی باشد .

خوانین طالش و ریش سفیدانی که‌در اردو بودند چنان صلاح دیدندکه بقدر پنجاه شصت فروند ناو وکرجی از قصبهٔ لنکران شب تفنگچیان طالش ازکنار دریای خزرکشیده بقزل‌آغاج رسانند ودرآنجا روز پنهان ساخته شب دیگر بمیان رودخانهٔ کر انداخته درکنار دتکه که دوفرسخ ازقصبهٔ سالیان پائین تر ومحل صیادان ماهی و حال‌کسی درآنجا نمیباشد رسانده منتظررسیدن این اردو بکنارآب باشند وچون از منزل گوگ تپه وهمیشه رود تا قصبهٔ سالیان قریب بده فرسنگ راه وهمه جا صحرای مغان‌کشیده شده است وآب دراین ده فرسنگ راه پیدا نمی شود و روسیه را از رسیدن این لشکرخبری نیست مصلحت چنان دیدندکه یك دوساعت بغروب مانده از این منزل‌آب برداشته همه جاشبانه قطع مسافت نموده قریب‌بصبح بکرجیها وناوهائی که ازقصبهٔ لنکران می‌آورند رسیده سرباز وتوپخانه وسوار را ازآب‌گذرانیده برسر قصبهٔ سالیان رفته شایدکه سالیان را تصرف نموده وروسیهٔ آنجا منکوب ومخذول‌آیند وآذوقهٔ چنین ازدست لشکرروس گرفته‌آید وچشم زخمی بایشان رسانده شود وبعد

ازترتیب ین مقدمات بمشورت ریش سفیدان سواره نظام را برداشته روانهٔ کنارآب کر شد .

رودخانهٔ کر رودخانهٔ بزرگی است و رودخانهٔ ارس که باومیریزد بسیار عظیم میشود واین دو رودخانه درموضعی که موسوم بقلعه قاین است بهم رسیده و ازآنجا همه جا صحرای مغان را قطع کرده تا پنج فرسنگی بحرخزر می‌آید و ازآنجا دوشقه شده از دو طرف ببحرخزر و دراین مابین جزیرهٔ مثلثی پیدا شده است که موسوم به محال سالیان است که یك طرف آن را بحرخزر و دوطرف آنرا آب کر احاطه نموده است وقصبهٔ سالیان درنقطهٔ انشقاق آب واقع است که ازهمه طرف برای ورود بآن قصبه احتیاج بنشستن کشتی میباشد .

القصه دعاگوی دولت شاهی امیرحسن خان وسلیمانخان وفتحعلی خان نوری اردو رابرداشته وشبانه قطع مسافت کرده یك دوساعت بطلوع صبح مانده بکنارآب رسیدیم و دراین بین صدای توپ بسمع لشکریان اردو رسیده دست و پای خود را جمع کرده منتظرشدند که ازکجا خبر انداخته شدن این توپ محقق شود ومعلوم شد که هنوز کرجیها وناوهائی که بایست بهمین مکان آمده باشند نرسیده اندکه در همین بین خبر رسید که ناوها و کرجیهائی که ازقزل‌آغاج بمیان رودخانهٔ کر انداخته شده و تفنگچیان طالش بکشیدن و رساندن آنها بمکان معین مأمور بودند بسبب رسیدن دو فروندکرجی از جزیرهٔ ساری پشته که مشحون است هر یك بچهل پنجاه نفر از صالدات و در هر کرجی دوتوپ میباشد و بجنگ و ممانعت پیش‌آمده‌اند تفنگچیان را معطلی حاصل و ازانجام خدمت مأموره عاجزآمده‌اند .

دعاگوی دولت شاهی این معنی را غنیمت شمرده سه دسته سرباز ویك عراده توپ ازکنار رودخانهٔ کر وتفنگچیان طالش برای بدست‌آوردن کرجیهای روس روانه داشت و چهارصد سوار نیز بتعجیل روانه کرد که رفته ازکرجیها گذشته عقب سر

صالدات و کرجی را گرفته باشند که اگر از پیش روی سرباز بگریزند درعقب سر سواران پیاده شده بضرب کلوله مانع آیند.

القصه بمحض رسیدن سرباز و شلیك تفنگ ده پانزده نفر از اهل کشتی بقتل آمده وشصت هفتاد نفرصالدات زنده با توپهای کوچك کشتی بدست آمد و کرجیها و ناوهائی که ازلنکران می آمد بکنار آب صحیحاً و سالماً باردورسیده معلوم شد که صالداتی که درساری بشته که یکی ازجزایر بحرخزراست درمقابل قصبهٔ لنکران روانهٔ قزل آغاج است این دو فروند کرجی را با یك نفر کپیتان که بجای سردسته است بمدافعه و ممانعت فرستاده بودند و ازاین صدای توپ وتفنگ ساکنین محال سالیان متوحش شده خبر بپول کنیك روس که درقصبهٔ سالیان نشسته بود رسانده بودند و پول کنیك روس با توپ و صالدات و سوارهٔ شیروانات که درآن سرحد مشغول بخدمت بودند متوجه دفع لشکرایران میشود و ازاین طرف دعاگوی دولت شاهی میرحسن خان و پیاده وسوارهٔ طالش را با یك فوج ازسرباز و دوعراده توپ با کرجیها وناوها درآب گذرانیده ویك فوج سرباز با دوعراده توپ وجمعی سوار دراین طرف آب نگهداشته بود که سوار لشکر روس پیدا شده دست بانداختن توپ گشادند و ازاین طرف که سلیمانخان سرتیپ ازآب گذشته بود فوج سرباز را با دوعراده ازمیان نهری که بطرف لشکرروس میرفت ودرآن وقت آب نداشت بطریق کمین برداشته روانه شد وازطرف دیگرمیرحسن خان باسواره و پیادهٔ طالش روی بسوار شیروانات وسالیان که همراه لشکر روس بودندآورده متوجه دفع آنها شد و ازاین طرف آب این دعاگوی دولت شاهی نیزبا دوعراده توپی که داشت با سرباز وسواره خود راآشکار کرده بانداختن توپ وتفنگ اشتغال نمود.

پول کنیك روس خیال نمود که لشکری سوای سواره ازآب نگذشته است و توپ و سرباز دراین‌طرف آب میباشند، سوار خود را مأمور بمقابلهٔ سوار میرحسن

خان طالش کرده خود بتعجیل بعزم ممانعت ازگذشتن آب کر بطرف این دعاگورانده نایرهٔ توپ وتفنگ التهاب پذیرفت وچنان گرم برسر این دعاگوی دولت پادشاهی راند که سلیمانخان وتوپخانه که در آن طرف آب بودند در عقب لشکرروس ماندند .

سلیمانخان فرصت را ازدست نداده با سرباز و توپخانه خود را ظاهر ساخته بافروختن آتش قتال وجدال اشتغال نموده و دراین بین گلولهٔ توپی ازاین طرف بعرادهٔ توپ روس خورده عراده شکست وتوپ ازکار ماند و بشلیك تفنگی که ازسربازان سلیمانخان واقع شد صالدات بسیاری مجروح ومقتول آمدند و ازآن طرف میرحسن خان نیزسوارشیروانات وسالیان را شکسته و از پیش برداشته بتعاقب مشغول شد واز آنجائی که این دعاگوی دولت شاهی ایستاده بود با نلوهاوکرجیها پنج دسته سرباز گذشته شلیك بسیارنزدیکی بصالدات کردند .

پول کنیك روس ازدیدن این احوالات پریشان شده فرار برقرار اختیار نمود ، توپ شکست خورده را گذاشته وهمه جا زخم خورده‌های صالدات ریخته روی بقصبهٔ سالیان روانه شد و ازاین طرف این دعاگوی دولت شاهی با بقیهٔ سرباز ازآب گذشته بتعاقب لشکرروس پرداخت وسلیمانخان ومیرحسن خان که پیشتر ازاین دعاگو ازآب گذشته ونزدیکتر بروسیه‌بودند همه جا پول کنیك را تعاقب کنان بقصبهٔ سالیان رساندند و اهل سالیان نیز با وجود اینکه سال گذشته آنها را لشکریان ایران محافظت ننموده بودند و بدستروسیه گذاشته وگریخته بودند با زحمیت دین اسلام کرده بمنازعت بر خاستند و پول کنیك روس ماندن درقصبه را محال دیده ازکرجیهائی که بنحوخاص بهم بسته وتخته بندکرده و بریسمان و قرقره که از دوطرف آب بمیخهای بزرگ کوبیده وتعبیه کرده بودندگذشته وقصبه رابا آذوقه‌هائی که‌در کنارآب کرجمع شده بودگذاشتند و خود پول کنیك با بقیهٔ صالدات وسه عراده توپ که بیرون برده بود بطرف محالات شیروان روانه شد واین دعاگوی دولت شاهی یك فوج نظام سرباز با سلیمانخان سرتیپ وجمیع سواره و پیادهٔ طالش را بمحافظت قصبهٔ سالیان گذاشته و

خود بایك فوج دیگر ازسرباز باسایرسواره ازآب بطرف مغان گذشته و در محاذی قصبهٔ سالیان اردو زده نشست وقریب بصد وپنجاه صالدات زنده و دویست سربریده باحسین قلیخان شاهیسون شایخانلو که ازنوکرهای خاقان مغفور و ابوابجمعی این دعاگوی دولت بود باعریضهٔ اخبارواقعه بخدمت خاقان مغفور ارسال داشت وبخدمت نایب‌السلطنه وبخدمت پادشاه مرحوم نیز بعرض مراتب پرداخت واموال بسیار از صامت و ناطق بدست لشکریان افتاد و این دعاگوی دولت شاهی در همانجا رحل اقامت انداخته‌مترصد احکام و اخبار اردوی خاقان مغفور و نایب‌السلطنهٔ‌مرحوم بود و توپی را که در جنگ شکسته بود ساخته باردو رساند.

ذکرجنگ نایب‌السلطنه درمحال گچلر باسوار قزاق ورسیدن ینارال‌بسقویچ بامداد سوارهٔ قزاق وگذارشاتی که واقع شد

چون نایب‌السلطنه و رکن‌الدوله وآصف‌الدوله با ده هزارسوار و چهارعراده توپ جلو بدون آوردن لشکرنظام از اردوی چرس حرکت کرده و محمد خان امیرنظام را با لشکرهای نظام و توپهای بزرك دراردوی چرس گذاشته حکم فرمود که او را بهیچوجه با فتح یا شکستی که واقع شود رجوعی نباشد و اردو را ازجای خود بهیچ عذری و بهیچ جهتی حرکت نداده منتظر حکم نایب‌السلطنه باشد و نایب‌السلطنه با سوارهای معین وبا توپهای مشخص با مأمورین وهمراهان بمحال گچلر رفته در درّه ها وکمین گاهها سوار را قسمت نموده ایستادند و بمحمد امین خان و احسانخان که درقلعهٔ عباس آباد بودندکیفیت را معلوم نموده حکم فرموده بودند که اگرسوارهٔقزاق‌ازجنگ‌دلیران ایران‌خلاصی‌یابندازآن‌طرف آب ایشان منتهزفرصت بوده جمعی را مأمورنمایندکه گریختهٔ قزاق را نگذارند راه سلامت پویند و بعد از مستحضرشدن محمد امین خان و احسانخان از کیفیت واقعه احسانخان نمك بحرام محض خیال و واهمه که مادهٔ‌آن عداوت با یحیی خان بود کیفیت واقعه را بینارال بسقویج اعلام داده ینارال بسقویج این مسئله را که لشکرایران بی‌نظام و سرباز

با سوارمجرد بچنین خیالی برای دست برد آمده‌اندو وجود نایب‌السلطنه نیز درمیان این لشکراست غنیمت شمرده سرکردگان سوار قزاق را که دراین‌طرف آب بودند ازاین‌حال آگاهی داده بایشان حکم نمودکه در مقابل لشکر ایران ایستاده راه احتیاط را ازدست ندهند ومنتظررسیدن ینارال بسقویج باشند وخود فی‌الفور باسرباز ونظام وتوپخانه و سواره وجسری‌که برای بستن برآب ارس همراه داشت بارکرده روانه شد وقریب بصبح نیم فرسنگی آب ارس رسیده برای بستن جسرفوجی ازلشکر نظام را مقدمهٔ روانه نمود وخود باهستگی طی مسافت نموده در مدت سه ساعت مهندسین و لشکرنظام‌که پیش‌آمده بودند جسر را بسته ینارال بسقویج بکنار جسر با لشکرهای خود رسید و از طرف لشکر ایران قریب بچهار صد پانصد سوار بطرز قراولی پیش رفته خود را بسوارقزاق روسیه نمودند و ازآن‌طرف‌سرکردگان سوارهٔ قزاق‌که مخبر ازحقیقت‌کار بودند قدری سوار پیش فرستاده بجنگ وجدال مشغول شدندوسوار ایرانی بخیالی‌که بودخود را پس‌کشیده‌سوار قزاق را رو بلشکری که در کمین‌گاه‌بود می‌کشیدند. سوارقزاق باطمینان رسیدن ینارال بسقویج و گذشتن او از آب ارس تند رانده بنزدیك سواره‌کمین‌گاه‌رسیدند، سواران کمین‌که بیخبر از این مقدمه بودند بی‌تحاشی ازکمین بیرون آمده داخل سواران قزاق شدند وآنها را از پیش بر داشته بخیال اینکه این سوار را مددی نیست در صحرا متفرق شدند و نایب‌السلطنه نیز با آصف‌الدوله و رکن‌الدوله با سوارانی‌که درخدمت ایشان بود ازکمین‌بیرون‌آمده آهسته آهسته پیش میراندند که ناگاه معلوم شدکه سوارهٔ قزاق که شکست خورده و فرار کرده بودند عودنموده‌مشغول‌بمقابله ومقاتلهٔ سوار تعاقب چی خودمیباشند.

نایب‌السلطنه‌که جنگ‌آزموده وپختهٔ‌کاربوداستشعار ازکیفیت حال بهمرسانیده سواره وتوپی‌که همراه بود نگذاشتندکه متفرق شوند وازجای خود حرکت نفرموده درهمان مکان ایستادند و رکن‌الدوله و آصف‌الدوله با سواران خود درمیان معرکهٔ

جنگ متفرق شده بودند که دراین بین توپخانهٔ روسیه باصالدات و سوار تازه ظاهر شده مشغول بانداختن توپ و گرفتن و بستن سواران متفرقهٔ میدان رزم شدند وهمه‌جا سوار ایرانی که مثل دانه در آن صحرا پاشیده شده بودند چون خروس برمیچیدند و نایب‌السلطنه را از مشاهدهٔ اینحال تاب نمانده با توپخانه که درجلو بود پیش رانده بمدافعه مشغول شد .

ینارال بسقویچ چون دانست که نایب‌السلطنه درمیان این سوار وتوپخانه است فوجی از سوار و پیاده را برای گرفتن سواران متفرق مأمور کرده و خود بانظام و توپخانه بهیأت اجتماع بنایب‌السلطنه حمله ور شده بانداختن گلوله های توپ میان ـ خالی وفشنگ هائی که برای تفرقهٔ سوارساخته بودند همراه‌آورده بودند مشغول شد وهمه جا پیش رانده تا بگلوله رس تفنگ رسید ،سوارنایب‌السلطنه را تاب مقاومت نمانده‌راه انهزام پیش گرفتند چه‌واضح‌است مقابلهٔ سوار بی‌سرباز باتوپخانه وصالدات ازجملهٔ محالات می‌نماید .

نایب‌السلطنه توپخانه را از راهی که مصلحت حرکت میدانستند راه انداخته خود باجمعی‌ازسواران‌خاصه از راه کوه که خود بلدآن‌سرزمین‌بودند برداشته وروانه شدند وینارال بسقویچ علمهائی‌را که بربالای سر نایب‌السلطنه افراشته شده بود بدست آورده سواران جلد بتعاقب نایب‌السلطنه مأمورنمود وچنان گرم رانده بنایب‌السلطنه رسیدند که نایب‌السلطنه لابد شده توقف نموده بوجود شریف بمقاتله مشغول شدند و دوسه نفر را بگلولهٔ جان‌گداز مقتول نمودند.چون سوارهٔ قزاق‌را متیقن شده بود که نایب‌السلطنه درمیان‌این سوار است آسان‌آسان دست ازتعاقب برنمی‌داشتند و نایب‌السلطنه ناچار باسواران همراه ازاسب پیاده شده سنگ عظیمی را که در پیش رو بود سنگر کرده ایستاده بجنگ و ممانعت مشغول شدند تا شب برسردست‌آمده نایب‌السلطنه ازآنجا که بلد آن کوهها و دره ها بودند سواران را از مهلکه بیرون برده بسلامت باردوی چرس رسیدند واگر بلدیت نایب‌السلطنه نبود وشب درمیان

حایل نشده بود همگی آن جمع بدست لشکر روس گرفتار میشدند و نایب‌السلطنه چون باردو رسیدند دیدندکه لشکرنظام و توپخانه با محمد خان امیر نظام فوج بفوج‌ودسته‌بدسته بقانون نظام ایستاده و سواران شکسته را باردو راه‌نداده منتظر نایب‌السلطنه میباشند وسوارهٔ رکن‌الدوله تا بخوی رفته باردوی خاقان مغفور رسیده بودند و آن اردو فی‌الجمله بهم برآمده‌بودنایب‌السلطنه‌با لشکر نظام‌یك‌دوفرسخ‌پیش رفته اردو زدند وبخاقان مغفور احوال خود را عرض نموده آرامشی درلشکرصاحل شد ودراین جنگ زیاده از ششصد هفتصدنفر قتیل و دستگیر نشدند، آصف‌الدوله و رکن‌الدوله ،اردوی خاقان مغفور رفتند .

ذکر بدست آوردن ینارال بسقویج قلعهٔ عباس آباد را وگرفتاری محمد امین خان و مستحفظین آنجا

ینارال بسقویج بعدازهزیمت لشکرایران‌بلافاصله علمهائی را که ازنایب‌السلطنه بدست‌آورده بود برداشته وباچندسر بریده از آب ارس گذشته پی‌درپی اخبارشکست لشکرایران وگرفتاری مرحوم نایب‌السلطنه ورکن‌الدوله را بقلعهٔعباس‌آبادمیفرستادو محمد امین خان واحسانخان و سرکردگان که دربروج قلعهٔ ایستاده و ازدورتماشای معرکهٔ رزم را میکردند و ازشکست لشکر ایران مستحضر شده بودند احسانخان فرصت را غنیمت شمرده هزارنفرسرباز کنگرلو ابواجمعی خود را حاضرساخته ببهانهٔ حفظ وحراست بروج و دروب را ازسایرمستحفظین خالی کرده ودروسط قلعه دودستهٔ سرباز بنظام نگاه‌داشت‌که دراین بین ینارال بسقویج با توپخانهٔ و صالدات و علمهای مسطور وسرهای بریده بتوپ رس قلعه رسیده ایستاد و بمحمد امین خان اعلام نمود که تو خود سرکشیکچی باشی‌آن دولت بودهٔ وعلمهای خاصه را می‌شناسی اینك‌آن علمها و اینك سر ولی نعمت شماست واحسان‌خان را طلبیده احسانخان محمد امین - خان را که مردی کم‌جرأت بوددراین احوال دل اورا درست خالی کرده اورا بسپردن قلعه وخواستن امان راضی نموده خود از قلعه بیرون آمده خدمت ینارال شتافته و

اظهار دولتخواهی نمود و برای خود چنانکه رسم مردم روزگار است امان و آسایش دائمی ازدولت روس گرفته جان مستحفظین قلعه را نیزعموماً داخل امان کرده بود بخصوص جان محمد امین خان را .

القصه احسانخان نمك بحرامی خود را ظاهرساخته بحکم ینارال بسقویج جمیع اسباب حرب را از اهل قلعهٔ گرفته ومحمد امین خان را درحجرهٔ محبوس نموده چند نفر از امنای دولت روس را بقلعه آورده بعد ازمشاهدهٔ ایشان صدق گفتار و کردار احسان خان را خبر بینارال داده ینارال با افواج و توپخانه داخل قلعهٔ شدند و این واقعه درسنهٔ هزار ودویست وچهل وسه اتفاق افتاد. بسقویج جمیع مستحفظین قلعه را با محمدامین خان محبوساً روانهٔ تفلیس ساخته بغیر از سرباز کنگرلو که آنها را از نوکری اخراج و مطلق‌العنان کرد و احسان خان را مورد نوازشات ساخته قلعه را بمستحفظین خود سپرده باز روانهٔ اردوی خود شد .

ذکر فرستادن ینارال بسقویج ایلچیان برای طلب صلح ومصالحه وقبول نفرمودن خاقان مغفور امرمصالحه را بسبب اخلال حسین خان سردار

ینارال بسقویج بعد ازفتح قلعهٔ عباس‌آباد وانتظام امور آنجا امیری چرب زبان بخدمت خاقان مغفورفرستاد وبتوسط نایب‌السلطنه معروض داشته بودکه واضح است که ازجنگ و جدال و خون ریزی سوای خرابی مملکت و نا امنی رعیت چیز دیگر ازمیان برنخواهد خاست پس بهتر آنست که پادشاه جهان این خیرخواه دولت را چنانکهٔ ازطرف امپراطور اعظم واسطهٔ صلح شده این نزاع وجدال که فیمابین عباداللّه افتاده از میان برخاسته شود و توقع آنکه برای استرضای امپراطور مملکت ایروان با صد هزارتومان اشرفی یکمثقالی ازطرف خاقان محبت و واگذار شود وامپراطور اعظم نیز از نزاع و جدال گذشته مملکت طالش و مغان را واگذار نماید و قطع مایهٔ نزاع شده آسایش و راحت ازاین‌مصالحه حاصل شود .بعدازرسیدن سفیرینارال بسقویج

نایب‌السلطنه ازاردوی خود بخدمت خاقان مغفور آمده بعرض مراتب مذکوره پرداختند وخاقان مغفور با امنای دولت خود دراین باب از رد وقبول فرمایشات فرموده نایب‌ـ السلطنه بجهاتی که سابقاً مذکور شد بهیچوجه میل خود را باحدی الطرفین صلح و جنگ درخدمت خاقان مغفور اظهار نمیکردند ولیکن سایررجال دولت باغوای حسین خان سردار که این همه مفسده جوئی برای حفظ مداخل ایروان کرده بود و حال چگونه راضی میشد که ایروان بالمره واگذار بدولت روس شود در خدمت خاقان مغفور زبان بلاف وگزاف گشوده سخنهای دور از کار میگفتند و خاقان مغفور را از جادهٔ صلح منحرف نموده بتعهدات حسین خان سردار که مثل تعهد حاجی علی عسکر خواجه بود درحفظ قلعهٔ عباس آباد مطمئن خاطر نمودند وحسین خان سردار متعهد در خدمت خاقان مغفور شد کـه از آن تاریخ که ماه عقرب بود تا اول سرطان سال آینده مملکت ایروان را محفوظ کرده وقلعهٔ عباس آباد را مسترد نماید و در ازای این تعهد خاقان مغفور پنجاه هزار تومان مدد خرج مرحمت فرمایند که درکارخدمت ملتزمه صرف نماید و خاقان مغفور تعهد او را قبول نموده بخلاع فاخره مفتخرش فرموده پنجاه‌هزارتومان‌را گرفته روانهٔ اردوی خود شد وخاقان مغفور ایلچیان را بی‌نیل مرام مراجعت دادند ونایب السلطنه نیز باردوی خود مراجعت نموده مترصد و مترقب کار جنگ وجدال شدند .

ذکر مراجعت خاقان مغفور بدارالخلافهٔ طهران وحکایاتی که مناسب است بآن اوقات

سابقاً مذکور شد کـه بعد از آنکه این دعاگوی دولت قصبهٔ سالیان را متصرف شد و حسین قلیخان شایخانلو را با عریضه و سرودیل بخدمت خاقان مغفور فرستاد در این اوقات حسینقلی خان باردوی معلی رسیده خاقان مغفور چون میل مراجعت داشتند رؤس روس را که حسین قلیخان برده بود بمیان اردو بازار ریخته و نقاره و

طبل شادمانی زده خلعت ونشان برای این دعاگوی دولت شاهی مرحمت فرموده پس
از دو روز طبل رحیل کوبیده روانهٔ دارالخلافهٔ طهران شدند. این دعاگوی دولت شاهی
درقصبهٔ سالیان نشسته بود که بخط مبارك پادشاه مرحوم که ازقراجه داغ بسرافرازی
ایندعاگو ارسال فرموده بودند اخبارات شکست کچلر و ازدست رفتن قلعهٔ عباس آباد
رامستحضرشده فرمایش فرموده بودند که ایندعاگوی دولت شاهی با این احوال که در
طرف خوی واقع شده مصلحت نیست که در ولایت مخالف بنشیند ایندعاگوی دولت
نیز بفرمایش پادشاه مرحوم طبل رحیل کوبیده و قصبهٔ سالیان را بالمره کوچانیده
بقصبهٔ لنکران فرستاده وخود عازم اردبیل شد وسلیمانخان سرتیپ را بادوفوج شقاقی
روانهٔ قلعه تبریز نمود وخود وارد قلعهٔ اردبیل شده ومعلوم نمود که اردوی خاقان
مغفور قریب بقصبهٔ محال سراب رسیده عرایض فرستاده برای محافظت قلعهٔ اردبیل
لشکریان معتمد خواست وخاقان مغفور نیز ششصد نفر ازجانبازان نظام نهاوند را
با دویست نفرتفنگچی محال نائین برای حفظ قلعهٔ اردبیل فرستاده مقررفرمودند که
امورات قلعهٔ تبریز را رکن الدوله منتظم کرده بآصف الدوله و بمیرزا محمد خان
لاریجانی که ازمعتمدین خاقان مغفور بود سپرده شود و ایشان نیز بتبریز رفته قریب
بهشت هزارنفر از سربازآذربایجان وتفنگچی مازندران وعراق درقلعهٔ تبریز گذاشته
ودوازده هزار نفرازمجاهدین تبریز ومحالات سان دیده واطمینان پیدا کرده رکن الدوله
ازتبریز روانهٔ اردوی خاقان مغفورشد وخاقان مغفورنیز بآهستگی طی مسافت نموده
وارد دارالخلافه شدند و دراین سال درممالك محروسه حسین علیمیرزا در شیراز و
حسنعلی میرزا درخراسان وعباسقلی میرزا ولد ابراهیم خان قاجار درکرمان ومحمد
ولی میرزا ولد صلبی خاقان مغفور درخطبهٔ یزد ومحمد قلی میرزا ملقب بملك آرا در
مازندران وشیخعلی میرزا درملایر وتویسرکان وعبدالله میرزا درخمسه و یحیی میرزا
در رشت وطهماسب میرزا ولدمحمدعلی میرزادرکرمانشاهان و همدان ومحمود میرزا در
نهاوند ولرستان ومحمد تقی میرزا در بروجرد و سلطان محمد میرزا در اصفهان

وحیدر قلی میرزا درکلپایکان و بهمن میرزا در سمنان و دامغان و اسمعیل میرزا در شاهرود و بسطام ورکن‌الدوله علینقی میرزا درقزوین وعلی میرزا ملقب بظل‌السلطان که برادر اعیانی نایب‌السلطنه بود بحکومت طهران ومحالات وکیکاوس میرزا در قم مشغول بحکومت وفرمان روائی بودند .

ذکر وقایعاتی که برای نایب‌السلطنه مرحوم بعد از رفتن خاقان مغفور بدارالخلافه روی داد وجنك نایب‌السلطنه با لشکر روس درمحل موسوم بآباران وشکست دادن روس ومعاودت بخوی تا رسیدن بقریهٔ شند آباد گنی

چون نایب‌السلطنه بعد ازعود ایلچیان ینارال بسقویج باردوی خود معاودت فرموده ومراجعت خاقان مغفور بدارالخلافه محقق شد بعزم رسیدن امورات لشکریانی که درقلعهٔ ایروان بودند ازآب ارس عبور فرموده از راه محال شرور روانهٔ ولایت ایروان شدند ودراین بین خبر رسید که چهار هزار نفرصالدات با هزار نفر قزاق و بیست عراده توپ که ده عرادهٔ آن توپ بسیار بزرگ قلعه‌کوبی است که یکسال است از دارالسلطنهٔ پطرز بورغ مأمورند بکوبیدن قلعهٔ ایروان‌ودراین روزها بتفلیس رسیده است باآذوقه وعراده بسیار ازمحال پنبك‌وشوره گل گذشته عازم اردوی ینارال‌بسقویج میباشند . نایب‌السلطنهٔ مرحوم از شنیدن این خبرمستبشرشده بدو مصلحت عزم رزم آن‌طایفه‌را جزم فرمودند .

مصلحت اول آنکه ینارال بسقویج بعد از استماع اینکه نایب‌السلطنه بعزم مقاتلهٔ لشکرمدد وگرفتن توپها میرود از نخجوان حرکت کرده برای چارهٔ کار لشکر مدد خود ازعقب نایب‌السلطنه روانه شود ومملکت نخجوان تخلیه شده بلکه دراین زمستان باز لشکرهای روس بتفلیس رفته آسایشی برای مملکت آذربایجان حاصل کردد .

مصلحت دوم آنکه از شکست این جمعیت و گرفتن توپها و آذوقه ها از دست لشکرروس چشم زخمی باردوی ینارال بسقویج میرسد ویحتمل که امسال بسبب این صدمه بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان نپردازند. نایب السلطنهٔ مرحوم باین عزم و باین مصلحت متوجه رزم لشکرروس شدند ودرمحلی که موسوم بود بآباران وقریب بهفت فرسنگ آن طرف قلعه وشهر ایروان بود بلشکرروس رسیده ومحاربهٔ عظیم فرموده زیاده ازدو هزارصالدات مقتول و اسیرفرمودند و ینارال دالقورکی که درآن وقت ینارال وسردا آن لشکر بود از زانو زخم گلولـه خورده با این احوال توپخانه را پیش انداخته و آذوقه وعراده های آذوقه را ریخته خودرا بچهاردیوار اوچ کلیسا رسانده متحصن شد ونایب السلطنه بعدازاین فتح باوچ کلیسا آمده درتضییق امراو کوشیدند .ینارال بسقویج که در نخجوان درمقابلهٔ نایب السلطنه توقف داشت شنیدکه نایب السلطنه رو بتفلیس رفته است او نیز از نخجوان کوچیده و ینارال ارسطوف را با چهار هزار نفرصالدات و هزار نفرسواره بمحافظت قلعهٔ عباس آباد گذاشته خود براه تفلیس ازعقب اردوی نایب ـ السلطنه روانه شد و چون ینارال بسقویج از راه دیگر رفته بود خبر بنایب السلطنه رسیدکه ینارال بسقویج ازنخجوان کوچیده بسمت تفلیس روانه شده است. نایب السلطنه مصلحت درآن دیدندکـه دست از محاصرهٔ اوچ کلیسا برداشته و امر ایروان رامضبوط کرده بطرف خوی وتبریز روانه شوند و اگردست ازاین محاصره نکشند واضح است کـه ینارال بسقویج برای استخلاص محصورین لشکرخود متوجه رزم نایب السلطنه خواهد شد و درآن صورت از پردهٔ غیب معلوم نیست چه ظاهر شود ،نظر باین مصلحت دست ازمحاصرهٔ اوچ کلیسا برداشته بایروان آمدند .در ایروان شش هزار نفرازسرباز نظام وتفنگچی بسرداری حسن خان ساروا صلان خان برادرحسین خان سردار گذاشته ازایروان حرکت فرموده درنزدیك سردارآباد حسین خان سردار را بحفظ سردارآباد وآن حدود گذاشته وخود از ارس عبورنموده بولایت بایزیدکه خاك دولت روم است داخل شده از راه قازلی گول وآواجق و چالداران بشهرخوی تشریف فرما شدند و

چون بسیاری از سرباز خسته واز کار باز مانده بودند سرباز وقشون‌را مرخص خانه فرمودند وبعضی دیگر راکه تاب وتوان داشتند باپانصد نفر سوارهٔ قاجاریه وترکمان وتوپخانه برداشته روانهٔ دارالسلطنه تبریز شدند امیرزاده بهرام میرزا را بافوج نظام خوی وفوج جانباز خلج بوزارت میرزا تقی قوام‌الدوله با هجده عراده توپ در خوی گذاشتند و باقلیل اردوئی که همراه بود با توپخانه بقریهٔ شند آ باد گنی من محال تبریز رسیدند.

ذکر آمدن ینارال ارسطوف باسه هزار نفر صالدات وده عراده توپ بدارالسلطنهٔ تبریز باغوای خوانین مرندوگریختن لشکریان از دارالسلطنهٔ تبریز وگرفتار شدن آصف‌الدوله وسایر احوالات تبریز

شهر تبریز در سنهٔ هزار ودویست وچهل وسه مشحون ببیست هزار خانوار رعیت بود وهشت‌هزار نفر لشکر نظام وتفنگچی در قلعهٔ تبریز حاضر ومستعدبودند وزیادهٔ ازیکصدوبیست عراده‌توپ مستعد دردارالسلطنهٔ تبریز موجود بود وقورخانه وآذوقه چون سی‌سال‌بود که نایب‌السلطنهٔ مرحوم درآن‌شهر توقف داشتند وهمیشه را فکر انجام تدارك حرب بودند بیرون از اندازه جمع شده بود.دراین اوقات که خاقان مغفور وارد آذربایجان شده بودند و نایب‌السلطنه در سرحد بمقابله و مقاتله اشتغال داشتند انضباط امر تبریز را چنانکه مذکور شد خاقان مغفور درحین مراجعت بدارالخلافه بآصف‌الدوله رجوع فرموده بودند واز نوکرهای نایب‌السلطنه در شهر تبریز سوای حاجی علی عسکر خواجه کسی نبود و از اولاد نایب‌السلطنه پادشاه مرحوم در قراجه داغ تشریف داشت وامیرزاده بهرام میرزا در خوی و این دعاگوی دولت شاهی بخدمات سرحد اردبیل مشغول بود وامیرزاده خسرو میرزا را هم در همان دو سه روز احضار رکاب فرموده بودندکه بقلعهٔ ایروان برای اطمینان قلوب لشکر آنجا روانه فرمایند وامیر زاده فریدون میرزا که درشهر تبریز تشریف داشتند باوجود صغرسن بدون حکم نایب‌السلطنه دخل‌وتصرف نمی توانستند کرد و

لشکریان نظام و رعایای تبریز و سایر رعایای آذربایجان با آصف الدوله چندان الفتی نداشتند
حاجی علی عسکر خواجه سرا که بدخل و تصرف امور مشغول بود معلوم است
که چه قدرها داخل و تصرف را از عهده می توانست بر آمد. خوانین مرند بجهت قتل
نظر علی خان که در سال گذشته واقع شده بود مخوف و هراسان از دولت علیهٔ ایران
بودند و درهمین روزها حاجی میرزا یوسف مجتهد تبریز برحمت خدا رفته بود و میر
فتاح پسرش که جوان و سرشار و مغرور بود و اهل تبریز کمال اعتقاد و ارادت بپدرش
داشتند باو گرویده او نیز از جوانی و غرور ادعای بزرك داشت تدبیری که در تبریز بخاطر
حاجی علی عسکر خواجه سرا رسید این بود که آقا میر فتاح را از طرف والدهٔ پادشاه
مرحوم دردرب حرمسرای مبارکهٔ تبریز ضیافت نموده و بیست هزار تومان امانت با
سپارند و چنین خیال کرده بود که بسبب سپردن این تنخواه باشم امانت آقا میر فتاح
امیدوار شده با تبعه و لحقهٔ خود بخدمتگذاری مشغول خواهند شد و آصف الدوله
نیز که اهل آذربایجان نه ازاو خوفی داشتند و نه امیدی بهمان احترامات ظاهره قانع
شده بخوش گذرانی خود مشغول بود و خوانین مرند ازقصبهٔ مرند که هشت فرسنگی
تبریز است و تا قلعهٔ عباس آباد نیز قریب بده فرسنك است با ینارال ارسطوف بنای مراوده
گذاشته درین وقت که ینارال بسقویچ از نخجوان بطرف تفلیس کوچ نمود و نایب السلطنه
از ایروان ببایزید و خوی آمد خاطر نشان ینارال ارسطوف کردند که در تبریز چندان
جمعیتی نیست و اهل تبریز خواهان شما میباشند و اگر شما هزار نفر ازصالدات را
درقلعهٔ عباس آباد بگذارید و باسه هزار نفر دیگر ازراه مرند متوجه تبریز شوید بمحض
اینکه اهل تبریز مستحضر از آمدن شما شوند غوغا و شورش کرده لشکریان و مستحفظان
ایران را مسلوب الاختیار کرده شهر تبریز را بتصرف دولت روس میدهند و عرایض نیز
دراین باب از آقامیرفتاح و منسوبان او گرفته بنظر ینارال ارسطوف رسانده بودند و
قرار داده بودند که ینارال ارسطوف از ارس عبور کرده از پشت کوه مشو که همه جا
قاطع مابین محال خوی و گنی و مرند است ازطرف مرند که خالی ازلشکر ایران است
حرکت کرده غفلة بدار السلطنهٔ تبریز رسیده و اهل تبریز که هوا خواهان دولت روس

ومخبر از این حکایت اندسر بشورش وغوغا بر آورده وکار شهر را بر وفق دلخواه صورت دهند .

چون آنچه مقدر است باید ظاهر شود ینارال ارسطوف خوف و هراس نکرده و ازخیالات دیگر غافل شده باسه هزار نفر صالدات وهزار نفر قزاق وده عراده توپ از راه مرند روانهٔ تسخیر دارالسلطنهٔ تبریز شد وتاقریهٔ صوفیان که شش فرسخی تبریز است رسیده احدی از دولت خواهان این طرف راخبری از آمدن او نبود چون گرد وغبار لشکر درصحرای صوفیان ظاهر شد همهمه و گفتگو در تبریز پیدا شده بعضی گفتند که نایب السلطنه است که ازطرف خوی می آید و بعضی گفتند که شاید لشکر روس باشد. باری آصف الدوله وحاجی علی عسکر خواجه سوارهٔ برای خبر گیری فرستاده معلوم شد که لشکر روس است می آید و بچهار فرسنگی رسیده اند . اختلاف در میان رؤسا و امنای دولت در تبریز پیدا شده بعضی می گفتند حصار داری نمائیم و نایب السلطنه را که در بیست فرسنگی است خبر کنیم و بعضی میگفتند که شهر و قلعه را گذاشته فرار نمائیم و بعضی دیگر میگفتند که هیچ یك از این دو مقدور نیست باید تسلیم دولت روسیه شد. القصه آصف الدوله بسمت دروازهٔ که مقابل لشکر روس بود موسوم بدروازهٔ کجیل رفته و بالای بروج درآمد یك دو توپ پر کرده ایستاد ولشکر روس بکنار رودخانهٔ آجی قریب نیم فرسنگی شهر ایستادند ومیرزا محمد خان لاریجانی تفنگچیان خود را برداشته با تفنگچیان سواد کوهی ومازندرانی وعراقی بدرب دولتخانهٔ همایون آمده اظهار نمود که خاقان مغفور بمن حکم فرموده که اگر لشکر روس بر سر تبریز آیند و بخواهند که شهر تبریز را محاصره نمایند باید تو حکماً عیال نایب السلطنه را برداشته از تبریز بیرون آورده بمملکت زنجان وخمسه رسانیده بمن معلوم نمائی وچون مأمورم و نایب السلطنه دراینجا نیست حکماً بمأموریت خود عمل خواهم کرد و چون پیرمرد هفتاد ساله بود باندرون آمده بخدمت والده پادشاه مرحوم رسیده عرض حال خود را نمود ودرهمان ساعت جمیع اولاد وعیال نایب السلطنه را بتخت روان ها و کجاوه ها ومحفه ها بارگیری کرده روانهٔ عراق شد و ازاین طرف آقامیرفتاح با هواخواهان و دوستان خود بعزم

استقبال ینارال ارسطوف بطرف دروازهٔ کجیل رفته و از آن طرف آصف الدوله سه توپ بطرف لشکر روس انداخت و لشکر روس از انداخته شدن توپ و بیرون نیامدن احدی از اهالی تبریز بخوانین مرند بدگمان شده بحبس ایشان امر نمودند. در این بین از طرف شهر آقامیرفتاح بدروازهٔ کجیل رسیده حکم بشکستن دروازه کرده از شهر بیرون رفت و آصف الدوله و مستحفظین بروج و بارو از بیرون رفتن عیال و اولاد نایب السلطنه با تفنگچیان عراق و آقامیرفتاح از حفظ بروج و باره دست کشیده هریك در گوشهٔ پنهان شدند و آصف الدوله خودرا از قلعهٔ تبریز بیرون انداخته درخانهٔ یکی از رعایای محلهٔ خیابان پنهان شد ودرحینی که ینارال ارسطوف خوانین مرند را گرفته ودر کار معاودت بود و استقبالچیان شهر و آقامیرفتاح رسیده کیفیت شهررا معلوم نمودند. ینارال ارسطوف از همانجا خوانین مرند را با هزار نفر سوارهٔ قزاق که همراه داشت با دو عراده توپ بتعاقب میرزا محمد خان لاریجانی و عیال و اولاد نایب السلطنه روانه کرده خود وارد دارالسلطنهٔ تبریز شده بدارالاماره نزول نمود و هزار نفر صالدات بارك فرستاده قورخانه و انبار را مضبوط نمود و دو عراده توپ با ریسمانها بربالای طاق علیشاه که از بناهای قدیم تبریز و کمال ارتفاع دارد کشیده مشغول بضبط و حراست مملکت تبریز شده و صورت حال را را بینارال بسقویچ اعلام نموده و آصف الدوله را که درخانهٔ رعیتی پنهان شده بود مخبر شده صالدات فرستاده آصف الدوله را گرفته بمحبس فرستاد.

ذکر احوال ینارال بسقویچ و فرار حسین خان سردار از قلعهٔ سردار آباد و گرفتن ینارال بسقویچ قلعهٔ ایروان را و فرار نصیر خان طالش از قلعهٔ النجق و خبردار شدن ینارال بسقویچ از تسخیر تبریز

چون ینارال بسقویچ چنانکه مذکور شد متعاقب اردوی نایب السلطنه براه

تفلیس روانه شد در بین راه معلوم شد که نایب‌السلطنه در آباران بلشکر روس رسیده چنانکه مذکور شد محار به واقع شده و لشکر روس در اوچ کلیسا متحصن آمده‌اند.

ینارال بسقویج ازراه تفلیس بطرف اردوی نایب‌السلطنه روانه شده و چنانکه مذکور شد در همان چندروز نایب‌السلطنه نیز بطرف خوی حرکت فرموده بود و حسین خان سردار با جمعیت ایروان در آن حوالی مانده بود ، ینارال بسقویج بمحض رسیدن بسردار آباد حسین خان سردار با آنهمه تعهدات که خدمت خاقان مغفور کرده بود تاب توقف یك‌روز نیاورده وسردار آباد را ازمستحفظین خالی کرده‌از مقابل ینارال بسقویج کناره گرفت و ینارال بسقویج بسردار آباد رسیده قلعهٔ‌سردار آباد را متصرف شد واز همین تصرف که‌در قلعهٔ سرآباد نمود خاطر اهل‌مملکت ایروان وخاطر لشکریانی که‌در قلعه بودند پریشان شده هریك بخیالی و واهمهٔ افتادند. ینارال بسقویج ازسردار آباد حرکت کرده باوچ کلیسا آمده بقیهٔ لشکر روس‌را که‌در آنجاخسته ومجروح مانده‌بودند با توپهای بزرك برداشته بعزم تسخیر قلعهٔ ایروان روانه‌شد و بکنار قلعه‌رسیده بمحاصره اشتغال نموده وقلعهٔ بآن‌متانت‌را بسبب یأس قلعگیان ازمدد و اختلاف ایشان باوجود بودن فوج خاصهٔ تبریز و فوج مراغه و دوفوج ایروان و دوهزار تفنگچی مازندران وقریب بصدعراده توپ درسه‌چهار روز از بدن و بروج قلعه باتوپهای بزرك کوبیده و درهمین دوسه‌روز خبر تسخیر شهر تبریز بقلعگیان رسیده یکجا دل از دست داده ودست از قلعه داری کشیده بفکرجان خود افتادند و افواج مراغه وتبریز دسته‌دسته بنای گریختن گذاشته وینارال بسقویج نیز ازحال قلعگیان مستحضر شده قلعگیان را باامان از جان امیدداده وارد قلعهٔ ایروان گردید و جمیع رؤسا را گرفته و محبوس کرده مثل حسن‌خان سردار و قاسمخان سرتیپ فوج‌خاصه وعلیمردانخان تبریزی وسایرسرکردگان عراق‌را بالتماس محبوس نموده وجمیع لشکریانرا یراق‌چین کرده بتفلیس فرستاد وخود باسی‌هزار لشکر نظام بتعجیل تمام از آب ارس گذشته ازراه مرند

وارد دارالسلطنهٔ تبریز شد و ینارال ارسطوف را باوجود چنین خدمتی معاتب نموده اورا بجنون و خودسری مقصر دولتی نموده ومعزول کرده محبوساً بدارالسلطنهٔ پطرز بورغ فرستاد و ازلشکرهائی که بجهت محافظت قراباغ و شیروان و گنجه و نخجوان وسایر ولایات گذاشته بود سی هزار نفر دیگر احضار نموده که از آب ارس گذشته بضبط ممالك این طرف آب ارس پردازند ومحقق شد که زیاده از شصت هزار نفر صالدات وصد عراده توپ از آب ارس گذشته مشغول بتسخیر وحفظ آذربایجان شدند وحسین خان سردار بطرف دارالخلافه رفت ودر قزوین که موطن اصلی او بود توقف نمود .

ذکر احوال نایب السلطنه بعداز رسیدن خبر تسخیر تبریز در قریهٔ شندآباد و چگونگی گذارشات ایشان و طلب صلح نمودن از ینارال بسقویچ

چون کیفیت تسخیر تبریز بنوعی که معلوم شد در اردوی شندآباد بسمع نایب السلطنه رسید بعضی ازلشکریان وغلامان که در تبریز ومحال تبریز صاحب علاقه وعیال بودند از خدمت نایب السلطنه فرار کرده وبعضی دیگر از حقوق ونمك خوارگی نگذشتند ودر وفاداری وجان نثاری ثابت قدم ماندند و آنروز روزی بود که مخلص از غیر مخلص متمیز میشد و امیرزاده خسرو میرزا در همان روزها بخدمت نایب السلطنه رسیده بود بالجمله اردو بهم بر آمده و تفرقگی حاصل شد سوای توپچیان نظام و سوارهٔ قاجار و ترکمان قریب نهصد نفر پیاده نظام که از فراری های صالدات روسیه جمع شده بود کسی در رکاب نماند و ازاعیان اردو جز محمدخان امیر نظام و ابراهیم خان قاجار ولد جان محمدخان ویوسف خان توپچی باشی وسهرابخان دیگر کسی در رکاب نبود.

سرکار نایب الساطنه بعد ازشنیدن این مقدمه ودیدن اوضاع توپخانه و نظام و باقی سوار را برداشته ازرفتن تبریز فسخ عزیمت فرموده ومعین بود که درولایت خوی نیز

اقامت متعسر است بعزم رفتن بمملکت ارومیه بطرف محال سلماس عود فرمودند و بامیر زاده بهرام میرزا نیز حکم فرمودند که بقدر مقدور از توپخانهٔ خوی که در راه وفا ثابت قدمند همراه برداشته درمحال سلماس وارومیه ملحق رکاب میشوند

امیر زاده بهرام میرزا پانزده عراده توپ از خوی حرکت داده با نظام خلج از خوی بیرون آمده بخدمت نایب السلطنه رسیدند و نایب السلطنه از سلماس نیز حرکت کرده وارد شهرارومی شدند وعالیجاه بیجن خان را بانوشتهٔ ملایمت و ملاطفت بنزد ینارال بسقویج که خبرورود او بتبریز معلوم شده بودفرستاده طالب صلح وصفاشدند وقرارشد که درشهرارومیه چندان توقف فرمایند که جواب ینارال بسقویج معلوم شود واهالی ارومیه بقدم اخلاص پیش آمده مشغول بجان سپاری وخدمت گزاری شدندودراین سفر مملکت خوی ومرندوتبریز وقراجه داغ ومشکین وسراب و گرمرود تامیانج و بعضی ازمحال خلخال ومراغه بهم بر آمده ازاطاعت دولت علیه ایران خارج شده وولایت ارومیه وساوجبلاغ وصائن قلعه ومرحمت آباد من محال مراغه که یك هزار نفر سوارهٔ کرمانی درآنجا ساکن بود وقلعه ومملکت اردبیل باطالش ومغان درتصرف دولت ایران باقی ماند وینارال بسقویج بولایات متصرفه و محالات حکام وصالدات و توپ فرستاده مالیات از ولایات از روی جمع ودفترایران باقبض وبرات دادوستد نموده وبجز کاه وعلف و بریدن درختهای بی ثمر که صالدات وقزاق مأذون بآوردن بودنددرسایر امتعه واموال رعایا دخل وتصرف نمیکردند ولیکن نامعقولان مملکت وقوادان رعیت با اهل نظام روس و بزرگان ایشان مراوده کرده بجهت خوش آمد بقوادی مشغول شدند وحفظ عصمت بسیارمشکل شد، بعضی ازریش سفیدان تبریز دراین باب بآقامیر فتاح درجزو گفتگو کرده بودند بزبان ترکی گفته بود که صالدات بجای فرزندان منند چگونه باذیت عزوبت ایشان راضی شوم، العیاذ بالله.

ذکر احوال پادشاه مرحوم که در قراجه داغ تشریف داشتند وچگونگی احوال این دعا گوی دولت شاهی که دراردبیل بود

پادشاه مرحوم بعداز شنیدن خبر تسخیر تبریز احول اهل قراجه داغ وشاهیسونان

مشکین‌را بطور دیگر دیده بهم برآمدگی درمیان آنها واقع‌شده اهل وعیال‌راکه همراه داشتند از راه اردبیل‌وخلخال روانهٔ عراق‌فرمودند وخودچندروز دیگر با نه عراده توپ بسر کردگی قاسم‌علیخان بهارلووسیصدنفر غلام‌ازقراجه‌داغ بامیرزا نصرالله ومیرزا علی کرایلی ازراه مشکین واردبیل عازم‌عراق‌شدند واین‌دعاگوی‌دولت شاهی بعد از شنیدن تسخیر تبریز همت بر نگه‌داشتن قلعهٔ اردبیل گماشته توپچیان نظام وجانبازان نهاوند و تفنگچیان نائین‌رادلداری داده بقدر دویست‌نفر ازسربازان‌شقاقی راکه‌ازتبریز فرار کرده‌بودند جمع آورده ازمحال هروآباد وخلخال نیز که باردبیل ورشت متصل‌بود صدنفر تفنگچی آورده‌ازمحال اسالم وکرگانرود طالش‌نیز سیصد نفر تفنگچی آورده وبا غلامان‌عرب وسایر غلام‌ونوکربابی که داشت‌دل برقلعه داری نهاده بانجام‌تدارکات این‌مهم مشغول‌شد. درهمین اوقات خبررسید که پادشاه مرحوم بیك‌فرسنگی اردبیل‌رسیده دعاگوی دولت‌پادشاهی باستقبال‌شتافته بلوازم‌جان‌سپاری وخدمتگزاری اشتغال نمودوسؤال از ارادهٔ پادشاه‌مرحوم نمود،فرمایش فرمودندکه چون ازنایب‌السلطنه‌خبری نیست‌ومملکت آذربایجان‌هم بهم‌برآمده و تبریز ازدست رفته ظاهراً مصلحت آنست‌که تاخمسه‌رفته درآنجاتوقف کنیم وآنچه ازخاقان مغفور حکم شود معمول داریم تا ازنایب‌السلطنه‌نیزخبری‌ظاهرشود این‌دعاگوی‌دولت‌شاهی معروض‌داشت که‌چون قلعهٔ‌اردبیل درکمال متانت‌است وچهل عراده‌توپ باتوپچی وقورخانه بسیاردرقلعه‌موجودو بقدر هزاروپانصدنفرعراقی وآذربایجانی درقلعه‌هستند ومملکت اردبیل بمملکت طالش ورشت متصل‌است‌اگرمصلحت باشد پادشاه‌مرحوم بقلعه‌تشریف فرماشده این‌دعاگوی دولت‌شاهی جان‌خودرا نثارخاکپای مبارك خواهد کردو دراین‌زمستان‌بعراق‌رفتن‌وشماتت اعمام‌را کشیدن‌چه‌ضروراست. پادشاه‌مرحوم نیز قبول عرایض این‌دعاگوی دولترا فرمود ومیرزا نصرالله نیزتصدیق‌عرایض این دعاگو را کرده‌رأی پادشاه مرحوم باین قرارگرفته‌باتوپخانه وغلام که‌همراه‌او بود وارد قلعهٔ‌اردبیل شدند ودر قلعهٔ‌اردبیل قریب پنجاه عراده توپ و دوهزار نفرسواره وپیاده‌حاضرشده همه‌همت برحفظ وحراست آن‌قلعه گماشتند ومیرحسن‌خان طالش

نیز پنج‌شش هزار نفر سواره و پیادهٔ طالش مستعد نموده گوش بفرمان نشست و پادشاه مرحوم کیفیت امر ولایت اردبیل و طالش را بخدمت خاقان مغفور عرضه نموده متعهد حفظ این مملکت شدند . اما احوال میرزا محمدخان لاریجانی و اولاد و عیال نایب السلطنهٔ مرحوم بعد از خروج از تبریز بتعجیل تمام روانهٔ عراق شدند و بار و بنه و اسباب این دعا گوی دولت که یکروز پیش از خروج میرزا محمدخان بعزم آمدن باردبیل از تبریز بیرون آمده بود از گدوك شبلی براه اردبیل روانه شده بودند سواران مرند و سوارهٔ قزاق تا گدوك شبلی تعاقب میرزا محمدخان را نموده و خبردار میشوند که در پیش میرزا محمد خان زیاده از سه چهار هزار نفر سواره و تفنگچی میباشد و میدانند که از دنبال رفتن او بیفایده است و خبردار میشوند که مال و اسباب این دعاگوی دولت بطرف اردبیل رفته است خوانین مرند و سوارهٔ قزاق براه اردبیل افتاده درقریهٔ ارشتیناب ببنهٔ این دعاگو رسیده مال و اموال این دعاگو را تاراج کرده عود مینمایند و عیال و اولاد نایب السلطنه بسلامت وارد خمسه شده بحکم خاقان مغفور ببلدهٔ همدان رفته در آنجا رحل اقامت انداختند .

ذکر گذارشاتی که در دار الخلافهٔ طهران بعد از شنیدن تسخیر تبریز واقع شد

خاقان مغفور بعد از شنیدن تسخیر تبریز با حضار لشکرهای مازندران و عراق وخراسان فرمان داد و شیخعلی میرزا را با لشکر ملایر و تویسرکان بخمسه فرستاد . اهل خمسه از سوء سلوك عبدالله میرزا اظهار شکایت کرده خاقان مغفور بعزل او فرمان داده بدار الخلافه احضار شد و حسین خان سردار نیز با سوارهٔ ایلیات قزوین مأمور بخمسه شده با دوهزار سوار بخمسه رسید و درخدمت خاقان مغفور بدگویان نایب-السلطنه زبان ببدگوئی گشاده بسخنهای زشت و عرضهای نالایق خاطر خاقان مغفور را فی الجمله از نایب السلطنه آزرده ساختند و میخواستند که خاطر خاقان مغفور را مایل

بتربیت حسنعلی میرزا نمایند وهمه روزه منتظر آمدن حسنعلی میرزا ازمشهد مقدس بودند وهوا خواهان نایب‌السلطنه درکمال دلتنگی و پریشانی روزگار میگذرانیدند و روز بروز بدارالخلافه ازاطراف ولایات جمعیت آمده وچون درجمیع ممالك سوای اولاد خاقان مغفور حاکم ومتصرفی نبود باین سبب درجمیع ولایات عراق و فارس و دارالمرزحرکتی برخلاف قانون دولتی از هیچ جا روی ننمود وحکایتی که در یزد و کرمـان واقع شد بسبب غیبت شاهزاده محمد ولی میرزا از یزد بجهت اختیار داری عبدالرضاخان یزدی درآن ملك واقع شده که بتفصیل برشتهٔ تحریر کشیده خواهدشد.

ذکرمراجعت بیجن خان ازنزد ژنرال بسقویج وقبول کردن ژنرال بسقویج مصالحه را بشروطی که مذکور میشود

چون بیجن خان با نوشتجات نایب السلطنه بنزد ینارال بسقویج آمد وینارال بسقویج ازکیفیت نوشتجات آگاهی بهم رساند بعد از تغیرات بسیار وگله مندیهـای بیشمار ببیجن خان اظهار نمود که دولت ما هرگز باین جنگ و غوغا راضی نبودند و همیشه طالب صلح با دولت ایران میباشند حال کـه نمرهٔ جنگ وجدال فی‌الجمله معلوم امنـای دولت ایران شده و میل بصلح وصلاح نموده اند دولت علیهٔ روس نیز با وجود غلبه واستظهار باز از مصالحه ومهاد نه سر باز نخواهند زد مشروط برآنکه نایب‌السلطنه بوکالت دولت خود ارکان مصالحه را قبول فرموده و کاغذ درقبول کردن ارکان مصالحه برای من بفرستند پس‌ازآن جائی را معین خواهم کرد کـه درآن‌مکان همدیگررا ملاقات کرده بانجام امرمصالحه اشتغال نمائیم و جزئیات امرمصالحه را در مجلس ملاقـات گفتگو کرده قرار خواهیم داد و لابد باید این ارکان مصالحه ازطرف دولت ایران قبول شود :

رکن اول - ایروان ونخجوان و اردو باد که در ید تصرف لشکر روس است بدولت علیهٔ روس واگذارشود و رودخانهٔ ارس بسرحدیت بین الدولتین مقرر گردد .

رکن دویم - طالش ومغان که حین مصالحه درتصرّف دولت علیه ایران است بدولت روس رد شود .

رکن سیم - بیست کروراشرفی یکمثقالی که درمخارج این‌جنگ دولت روس متضرر شده‌اند دولت علیهٔ ایران تسلیم نمایند .

رکن چهارم - خود نایب‌السلطنه یا پادشاه مرحوم ازطرف دولت علیهٔ ایران بعد ازانجام صلح بدارالسلطنهٔ پطرز بورغ رفته عذرخواهی نقض عهد سابق را نمایند ونوشتجات باین مضمون نوشته همراه بیجن خان بخدمت نایب‌السلطنه فرستاد وسبب قبول نمودن امنای دولت روس مصالحه را آن بود که ما بین دولت علیهٔ روم با دولت روس سه چهار ماه بود که بنقار کلی کشیده بود و مادّهٔ نزاع فیما بین ایشان مستعد شده چنانکه درهمان اوقات جنگهای عظیم واقع‌شد. و ژنرال بسقویج بعد از مصالحه با دولت ایران بتفلیس معاودت نکرده با لشکرهائی که درآذربایجان همراه داشت بخاك دولت روم رفته بجنگ وجدال مشغول شد. باری بیجن خان‌با نوشتجات مذکور در ارومیه بخدمت نایب‌السلطنه رسید و نایب السلطنه محض دولت داری و دولتخواهی قطع نظر از سخن بدگویان و بد خواهان که درخدمت خاقان مغفور میکردند فرموده بقبول مصالحه سررضا جنبانید وکاغذ قبول بژنرال بسقویج فرستاده خواهش تعیین محل مجلس ملاقات را نمود و چگونگی را بخدمت خاقان مغفور معروض داشته و نیازمندانه عرض کردندکه سوای قبول نمودن این مصالحه مصلحتی برای دولت علیه ایران نیست‌وچون مصلحت دولتی منحصر دراین بود قبول این‌معنی را نموده‌ام و با ژنرال بسقویج در باب انجام‌این مصالحه ملاقات خواهم‌کرد و واضح است که پادشاه نیزمصلحت دولت خود را کنارنخواهندگذاشت .

ذکر رفتن نایب‌السلطنه بقصبهٔ دهخوارقان و آمدن ژنرال بسقویج آنجا و انعقاد مجلس صلح

نایب السلطنه مصلحت دولت را در صلح دیده و ژنرال بسقویج را مایل بصلح

نموده ارکان اربعه را قبول فرموده ونوشته برای ژنرال بسقویج درقبول نمودن ورضا شدن بارکان مشروطه فرستاده طلب تعیین مکان ملاقات نمودند وژنرال بسقویج بعد از اطلاع بر رضا مندی نایب السلطنه بصلح مزبور قصبهٔ دهخوارقان را که در پنج فرسنگی تبریزواقع است تعیین برای مجلس ملاقات نموده ومعلوم نایب‌السلطنه داشتند که با پانصد نفر ازخواص خود بمجلس مصالحه تشریف‌آورند وزیاده‌ازاین ازملتزمین رکاب را درهر ولایتی که مصلحت باشد اقامت دهند. نایب‌السلطنه بعد از اطلاع از جواب ژنرال بسقویج حکومت ارومیه را بنجف قلیخان افشار واگذار فرموده و شاهزاده ملك قاسم میرزا را که تاحال درآن‌ولایت بحکومت مشغول بود برای اعلام این حالات بدارالخلافه فرستادند وامیر زاده بهرام میرزا را با میرزا تقی قوام‌الدوله و یوسف خان توپچی باشی وتوپخانه ونظام که همراه بود بمرحمت‌آباد بکناررودخانهٔ جغاتو که محل قشلاق ومناسب بودمقررفرمودندکه رفته اقامت نمایند وهزارنفرسوارهٔ کرمانی را که درمرحمت‌آباد اقامت‌داشتند ابوابجمع امیر زاده بهرام میرزا فرمودند و دوفوج نظام افشار را مقرر داشتندکه مستعد شده در وقت ضرورت اگر از اخلاص وحقوق نشانی دارند متوجّه اردوی معلی شوند وخود نایب‌السلطنه امیر زاده خسرو میرز ومحمد خان امیر نظام و ابراهیم‌خان سردار ومیرزا محمد علی مستوفی وحاجی میرزا مسعود را با محمد حسین خان ایشیك‌آقاسی و بعضی ازخوانین افشار باآقایان و سوارهٔ قاجارکه همراه بودند بقدر پانصد نفر برداشته و چون فی‌الجمله در مزاج نایب‌السلطنه تکسری بود بتخت روان سوار وروانهٔ قصبهٔ دهخوارقان شدند ودر راه دولت داری با وجود اینکه پشت و پناه دولت‌ایران وجود شریف ایشان بود خود را بی محابا بمیان‌آنچنان دشمنی انداخته و از برای حفظ بیضهٔ اسلام و دولت ایران ازوجود مبارك خودگذشتند وسخنان بدگویان را که دردارالخلافه میگفتند بمضمون ذرهم وما یقولون عمل‌فرموده بهیچوجه اعتنائی ننمودند و ازآن‌طرف ژنرال بسقویج باسه هزارصالدات وهزار و پانصد نفرسواره و ده‌عراده توپ با و زرا واعیان دولت

روسیه یك‌روز قبل از نایب‌السلطنه وارد قصبهٔ دهخوارقان شده بودند مهماندار و استقبال چی برای نایب السلطنه رسیده ایشان را در کمال اعزاز و احترام بقصبهٔ دهخوارقان وارد نمودند.

ذکر خبرشدن خاقان مغفور از رفتن نایب‌السلطنه بمیان لشکر روس برای انجام مصالحه

چون این خبر بدارالخلافه رسید و کیفیتهای مذکوره را بعرض خاقان مغفور رسانیدنداز یك‌طرف‌ملاحظه میفرمودند مثل مملکت آذربایجان وسی هزار اشکرنظام با سیصد عراده توپ که درقلعه های ایروان وعباس‌آباد وتبریزوسایر امکنهٔ آذربایجان بود ازدست رفته و مثل دولت روس دشمنی قوی دست تا بقاپلان‌کوه ضبط نموده‌اند و باین قناعت نخواهندکرد و البته وارد عراق خواهند شد و ازطرف دیگرملاحظه میفرمودندکه‌کو آن استعداد درعراق و فارس و مازندران که بمقابلهٔ چنین دشمنی قوی توان پرداخت و یا بممانعت ایشان توان برخاست حرفهای واهی حسین خان سردار سست تر ازتارعنکبوت است وگفتگوی شاهزادگان معاند و امنا محض خوش آمداست وازاین‌طرف‌ملاحظه‌میفرمودندکه درمیان پادشاهان جهان چگونه می‌توان باین نوع کارکه ازدشمن پیش آمده تسلیم‌صرف شد واز این‌قدرمملکت و این خزینه چگونه توان‌گذشت و ازدشمنان مذلت‌کشید و ازطرف دیگرملاحظه میفرمودندکه با وجود ظهور این غلبه ازطرف دشمن یمکن اگرمصالحه نشود باقی آنچه دردست است ازدست رفته وکار بجائی‌کشدکه تدارك آن اصلاً ممکن نباشد و نیز ملاحظه میفرمودندکه با وجود اینکه درمملکت خراسان مثل رضاقلی خانی درقوچان ومحمد خان درتربت سالهاست‌که دم از طغیان و عصیان میزنند و بارها لشکرفرستاده شده وشجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا مکرراً بمقام دفع و رفع آنها برآمده وکار بهیچ نوع تمام نشده مگر بدادن فرمان امان و ختم قرآن چگونه میسر است‌که چنین دشمن

قوی با این اوضاع واسباب مغلوب ومنکوب آیند. درهمین بین خبر رسید که عبدالرضاخان یزدی وزیر شاهزاده محمد ولی میرزا که در یزد بنیابت ایشان مشغول بود شاهزاده را که در دارالخلافه دیده و خصم قوی دست روس را بتبریز رسیده شنیده سودای استقلال دردماغ خود جای داده جمیع عیال واولاد شاهزاده را از یزد بیرون کشیده وبا یزدیان متفق شده سیصد هزار تومان زرمسکوك ودویست هزار تومان اقمشه وامتعه ازمال شاهزاده تصرف کرده ببذل وبخشش وگرفتن نوکر مشغول میباشد و باز خبر رسید که عباسقلی میرزا حاکم کرمان ولد ابراهیمخان قاجار که نوادهٔ دختری خاقان مغفور بود درکرمان باغوای قاسمخان نامی و بغرور جوانی قریب بهشت هزار نفر از طایفهٔ بلوچ وطایفه عطاءاللهی جمع کرده ازشهر کرمان درکار حرکت کردن بسمت یزد وکاشان است. خاقان مغفور باین جهات و رموز دیگر دولتی که صاحبان دولت و سلطنت از آن آگاهند جواب نایب السلطنه رابطورخوشی نوشته وصراحةً سه رکن مصالحه را قبول فرموده و درباب رکن دیگر که دادن بیست کرور اشرفی باشد تأمل فرموده بودند وپنج کرور بنایب السلطنه اذن داده بودند که طی گفتگو نماید.

ذکر گفتگوی ینارال بسقویج با نایب السلطنه درمجلس دهخوارقان ورفتن دالخسکی ازطرف ینارال بسقویج بدارالخلافهٔ طهران و آمدن میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از دارالخلافه بآذربایجان

چون نایب السلطنه و ینارال بسقویج با امنای دولت روسیه و ایران درقصبهٔ دهخوارقان مجتمع آمدند وبملاقات هم رسیده کفتگوی دولتی بمیان آوردند ازآنجا که کاغذ وکالت دولتی دردست وکلای طرفین ضروراست تا سخنانی که گفتگو میشود محل اعتبار باشد و بیفایده نشود ینارال بسقویج کاغذ وکالت نایب السلطنه را ازطرف دولت ایران خواسته ونوشتهٔ وکالت خود را ازطرف دولت خوداظهار نمود. نایب السلطنه چون کاغذی چنین دردست نداشتند درجواب فرمودند که کسان ما بدارالخلافه رفته اند

و دراین چند روز وکالت نامچهٔ دولتی خواهد رسید تا رسیدن کاغذ وکالت نامچه شروط و قرارداد های دیگر را وکلای طرفین گفتگو نموده در دفاتر مصالحه نوشته موجود نمایند که بعد از رسیدن وکالت نامه معطلی دیگر حاصل نشده صورت قرارداد را طرفین ممهور کرده بیکدیگر سپارند و بعد از انعقاد مصالحه چنانکه قانون است مصالحه نامچه بمهر پادشاه هر دو دولت مزین شده ایلچیان طرفین بهمدیگر رسانند و بجهت رسیدن وکالت نامچه دوهفته مهلت خواسته شد، ینارال بسقویج قبول اینمعنی را نموده و وکلای جزو درمجالس مختلفه گفتگو می‌نمودند در مجلس اوّل ملاقات ینارال بسقویج با نایب‌السلطنه پنج کرور از بیست کرور را بعوض تعارف وهدیه گذشت نمودند چون بر ینارال بسقویج واضح شده که تأخیر درفرستادن وکالت نامچه از طرف خاقان مغفور بجهت سنگینی تنخواه است پولکنیکی راکه موسوم بدالخسکی بود با عریضه مشتمل بترتیبات وتبیینات و ترغیبات و تزیین مصالحه بخدمت خاقان مغفور بچاپاری فرستاد وخاقان مغفور نیز فرستادهٔ مزبور را نوازشات فرموده مقرر داشته بودند که میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه ازطرف ما بخدمت نایب‌السلطنه میرسد ودر مجلس صلح او نیز باید مستمع گفتگوی مجلس باشد و ینارال بسقویج یك دوهفته بانتظار میرزا ابوالحسن خان نشسته و میرزا ابوالحسن خان نیز بعد از تأخیرات غیر متوقع وارد دهخوارقان شده وو کالت نامه همراه آورده ولی دردادن وکالت نامچه شرط شده بود که درباب کرورات گفتگوی تازه شود وقرار دیگری در میان آید. ینارال بسقویج دو کرور و نیم هم دردید و بازدید امیرزاده خسرومیرزا گذشت و تعارف کرده و باین جهت بامیرزاده خسرومیرزا «یارم عباس» میگفت ترجمهٔ فارسی آن: نصف عباس

القصه بگفتگو های بسیار و ابرامهای بیشمار و بهانه های مختلف دو کرور و نیم دیگرمعفو شده قرار بده کرور داده شد باین نوع که دروقت تحویل سه کرور عقد مصالحه منعقد شود و بعد ازتحویل سه کرور دیگر تبریز و قراجه داغ و مشکین وخلخال ومحال ثلاثهٔ سراب وگرمرود وهشت رود وشهرمراغه تخلیه شود و خوی

وارومیه درعوض دو کرور مرهون مانده برسیدن کرور هفتم ارومیه تخلیه شود وبرسیدن کرورهشتم ازخوی بیرون روند و دو کرور دیگر تمسك دولتی سپرده شود که مدتی مطالبهٔ آن موقوف باشد و پس ازآن عندالمطالبه بدون عذر کارسازی شود و سایر شروط قرارداد ها ازجزئیات تعیین محل سرحد و احترامات ایلچیان طرفین وقرارداد فراریان بنوعی که درمصالحه نامچهٔ دولتی مذکور است داده شده بود که مجلس دهخوارقان بسببهائی که مذکورمیشود بهم خورد .

ذکر اسبابی که باعث برهم خوردگی مجلس دهخوارقان شد و منعقدشدن مجلس صلح درقریهٔ ترکمانچای

شاهزاده حسنعلی میرزا از مشهد مقدس هفت صد نفر شمخالچی و چهارصد پانصد سوار و سه چهارعلم سیاه همراه برداشته میگفت که علمهای حضرت رضا صلوات‌الله علیه است که درخواب بمن مرحمت کرده وفرموده است که روس را بضرب شمشیر ازمملکت بیرون کن و با این گفتگو ها و این سخنها وارد دارالخلافهٔ طهران شد و امنای دولت خاقانی که ساز مخالفت نایب‌السلطنه را راست کرده بودند و براه عراق میزدند حسنعلی میرزا را سرمایهٔ نتیجهٔ خیالات خود ساخته و تحریك نمودند که عوام دارالخلافه فوج فوج و دسته بدسته بدیدن او رفته اظهار دوستی و خدمت نمایندواوراصاحب‌السلطنه نامیده چنین‌وانمودند که اگرفی‌الجمله‌خاقان مغفور پروبالی بحسنعلی میرزا دهند شاید که قرارمصالحه باسهل از این داده شود .

خاقان مغفور نیز باین ملاحظه حسنعلی میرزا را نواخته و سخنانی که مشعر برفی‌الجمله کم التفاتی بود نسبت بنایب‌السلطنه برزبان آورده وشاهزادگان را باحترام داشتن حسنعلی میرزا امرفرمودند و مقرّرشد که‌حسنعلی میرزا با جنود دارالخلافه ازدارالخلافه حرکت کرده تا بقزوین وخمسه برود و خاقان مغفور که همهٔ اموجهان درآئینهٔ ضمیر ایشان واضح وهویدا بود و این نوع اسباب را اسباب مقابله با لشکر روس هرگز تصور نمیفرمودند شش کرور زر مسکوك بار نموده بصحابت منوچهرخان

معتمدالدوله مأمور داشتند که بخدمت نایب‌السلطنه برساند وازاین طرف امنای دولت روسیه ازطول زمان‌اقامت دهخوارقان استشعارمکر وحیله ازطرف دولت ایران نموده وبعضی از اهل آذربایجان ازراه دولتخواهی روسیه بینارال بسقویچ ازحکایات اوضاع دارالخلافه میگفتند و چـون اثری از گفتگو های مجلس دهخوارقان ظاهر نمیشد ینارال بسقویچ فی‌الجمله احتمال خلاف داده بنایب‌السلطنه اعلام نمود که ازیك طرف امیرزاده بهرام میرزا در مرحمت آباد اردو زده میشنوم که از افشار وکردستان و کرمانشاهان بدفعات لشکر باردوی او میرسند و ازیك طرف محمد میرزا وجهانگیر میرزا درقلعهٔ اردبیل نشسته ازطالش وخلخال و رشت و شقاقی و شاهیسون جمعیت جمع می‌نمایند و ازطرف دیگرحسین‌خان سردار که باعث برافروختن این آتش است با شیخعلی میرزا در خمسه آمده باستعداد حرب و تدارك جنگ مشغولند و خود پادشاه ایـران در دارالخلافه باستجماع لشکر ایران فرمان داده‌و حسنعلی میرزا را از خراسان حرکت داده و صاحب‌السلطنه نامیده مأمور بجنگ لشکر روس نموده است و شما مرا بقصبهٔ دهخوارقان آورده قریب بدوماه است که بامروز وفردا معطل ساخته‌اید و ازکار دولتی بازگذاشته‌اید و درمدّت این اقامت مخارج کلی برای لشکر عظیم که همراه‌است کشیده شده، حال تو ازدوقسم بیرون نیست یا بادولت روس در مقام مکر و حیله میباشی یا پادشاه ایران سخنان ترا وقری نمیگذارد ، پس از انعقاد این مجلس زیاده ازاین صلاح دولت روس نمیباشد شما پنج روز دیگر درامان دولت روس میباشید که خود را بطرفی کشیده وما نیز بتبریزمیرویم وازآنجا بهرچه مصلحت دولت باشد اقدام خواهیم کرد .

نایب‌السلطنه‌ازشنیدن‌این سخن‌پریشان شده‌باوجودنا خوشی بدنی که داشتند بمنزل ینارال‌بسقویچ‌رفته‌قبول نمودند که زیاده ازپنج‌روزنمانندولیکن خواهش کردند که اگر این تنخواه مقرر در این طرف قاپلان‌کوه بقراولان لشکر روس رسید ینارال بسقویچ حکم دهد که لشکر روس ازمحلی که تنخواه رسیده قدم پیش نگذارند و در

محل دیگر دوباره مجلس صلح منعقد شود و قرارفیمابین بهمین قرار باشد که بود .

ینارال بسقویج درجواب گفته بود که این عهد را قبول نمودم و باتو قرارمیگذارم که تنخواه مصالحه تا دم دروازهٔ دارالخلافهٔ طهران درهرجا وهرمکان بقراولان لشکر روس رسد صلح برقرار خواهد بود ولیکن اگر در آن طرف قاپلان کوه هرقدر بطهران نزدیکتر بتنخواه رسیم ازتخلیهٔ ولایات و زیاد وکم تنخواه گفتگوی دیگرخواهیم کرد ومیرفتاح بینارال بسقویج نوشته بود که بپنج کرور رضا بصلح دادن عیب ندارد ودر عوض سه کرور که درتخلیهٔ آذربایجان میگیرند ما اهل آذربایجان دردوسال چهار کرور بامپراطور اعظم میدهیم.القصه نایب‌السلطنه بوعدهٔ ینارال بسقویج خرسند شد و بتدارك رفتن مشغول گردید وفی‌الفورچاپار بدارالخلافه فرستاده خاطرخاقان مغفور را ازگفتگوی مجلس مستحضرساختند وآصف‌الدوله را که بخواهش نایب‌السلطنه ینارال بسقویج بقصبهٔ دهخوارقان آورده بود وداع فرموده باز اورا مستحفظین دولت روس بتبریز بردند ینارال بسقویج نیز بتبریزعود نموده نایب‌السلطنهٔ مرحوم بمرحمت‌آباد تشریف فرما شدند .

ذکر مأمور شدن ینارال لیتنان گراف سوختلن بگرفتن قلعهٔ اردبیل واحوالات پادشاه مرحوم از ایام توقف نایب‌السلطنه در دهخوارقان تا رسیدن خبر صلح که در ترکمانچای واقع شد

چنانکه سابق ذکریافت پادشاه مرحوم درقلعهٔ اردبیل بعد از تخلیهٔ قراجه داغ توقف فرمودند وچون ازسلامتی نایب‌السلطنه وانعقاد مجلس صلح دردهخوارقان مطلع شدند رأی پادشاه مرحوم قرارگرفت که ازقلعهٔ اردبیل بمحال ولکیج که محالی است ازولایات طالش تشریف برده ولشکرطالش وشاهیسون وآن نواحی را مستعد فرمایند و این دعاگوی دولت شاهنشاهی را درقلعهٔ اردبیل گذارند واگرلشکرروس بمحاصرهٔ قلعهٔ اردبیل آیند پادشاه مرحوم از خارج بامداد قلعگیان بپردازند باین عزم درست

بادویست نفرسوار کار آمد وچهارعراده توپ بقریهٔ نمین که چهار برج داشت ازمحال ولکیج تشریف برده بعد از چندروز توقف شاهیسونان مشکین بخیالهای بیجا دوسه هزار نفر از سواره و پیاده جمع آوری نموده بمحال ولکیج رفتند و چون بی اذن و اجازهٔ پادشاه مرحوم آن اجتماع را نموده بودند و پادشاه مرحوم نخواستند که پرده از روی کار آنها برداشته شود از قریهٔ نمین توپخانه وسوار را برداشته واین دعاگوی دولت شاهی را نیزازحقیقت حال مخبر نموده روانهٔ قلعهٔ اردبیل شدند واین دعاگوی دولت بعزم استقبال با سه دسته جانباز عراقی و دوعراده توپ ازقلعه بیرون رفته در رکاب پادشاه مرحوم صحیحاً و سالماً وارد قلعه شدیم و شاهیسونان همه جا از دور سیاهی نموده بقدر دوتوپ رس نزدیك می‌آمدند تا بنیم فرسنگی اردبیل باین سیاق آمده مراجعت کردند ودراین بین نصیرخان طالش با قدری تفنگچی که ازقلعهٔ النجق نخجوان فرار کرده بود بقلعهٔ اردبیل وارد شد.

چون هرروز مبالغی جو وکاه برای سوارانی که درقلعه‌بودند واسبهای توپخانه لازم بود و احتمال کلی میرفت که اگرمصالحه منعقد نشود لشکرروسیه بمحاصرهٔ قلعهٔ اردبیل اقدام نمایند باین ملاحظه قرار شدکه پنجاه رأس اسب درقلعهٔ اردبیل مانده و هرقدر مال و قاطر زاید بر پنجاه رأس است بدست نصیر خان و بعضی از معتمدان سپرده شده روانهٔ محال کرگانرود وطالش شود که‌هم توفیری وتفاوتی درانبارحاصل وهم دوست ودشمن ودور ونزدیك متیقن شوند که برای قلعگیان‌اردبیل راهی‌سوای قلعه داری ونزاع وقتال نیست.

پادشاه مرحوم نصیر خان را با جمیع مال و دواب روانهٔ کرگانرود نمودند و دراین بین ازخاقان مغفور احکام و نوازشات بپادشاه مرحوم رسیده وهشت هزارتومان زر نقد مدد خرج مرحمت فرموده بودند و ازطرف نایب‌السلطنه نیز قاسمخان غلام تفنگچی باشی با پنجاه نفرغلام تفنگچی قدر انداز وهزارتومان نقد رسیده نوازشات بسیار بپادشاه مرحوم و اظهـار التفات باین دعاگوی دولت فرموده بود بخصوصه از

خدمتگزاری و جان سپاری که از این دعاگوی دولت شاهی نسبت پادشاه مرحوم واقع میشد کمال رضا مندی نموده بودند خلاصه آنکه درقلعهٔ اردبیل کم و کسری در هیچ باب ازتهیهٔ قلعه داری نمانده بود .

دراین مقام برای تجربهٔ مطالعه‌کنندگان چندکلمه عرض میشود ، شبی ازشبها این دعاگوی دولت بخلوتی‌که درمیان قلعه منزل یکی‌ازخوانین عمده‌بود پوشیدگی وارد شده استماع نمودکه خان صاحب منزل ببر زو بیك ولد حاتم خان جبه دار خاقان مغفور وحاتم بیك‌که سرکردهٔ تفنگچی‌نائین‌بود میگویدکه‌آخرتا کی بحرف این دوجوان‌گوش بایدکرد وخود را دراین چهاردیوار بکشتن باید داد تامیانهٔ این دوجوان اتفاقی هست ما را ازاین مهلکه خلاصی نیست و بایشان میگفت که شما نوکرخاقان مغفورید و از همه بیغرض ترشما را میدانند شما فردا در خدمت پادشاه خلوت‌کرده بعرض برسانید‌که جهانگیر میرزا مکرّر درخلوت میگویدکه من پادشاه را برای این دراین قلعه نگه داشته ام‌که ارس آمده قلعه را محاصره‌کرده‌گاه هست گلولهٔ خنپارهٔ بشاه برخورد و اولاد نایب‌السلطنه منحصر بمن باشد و بمحمد حسن خان نام سرکردهٔ تفنگچیان خلخالی نیز گفت‌که پدرسوخته ها تاکی دردور این دو جوان راه میرویدکار قجر تمام شد وفردا روس خلخال را بالتمام‌گرفته پدرشما را از گور بیرون می‌آورد ، فردا شب تفنگچیانت را بردار ازقلعه بگریز تا قدری وهم در دل اینها راه یافته ما نیز ازاین مهلکه خلاص شویم واین خان صاحب منزل‌کسی بود که محمد شاه شهید در اوایل دولت قاجاریه یکی از اقوام اورا مقتول ساخته بود .

باری چون سخن باینجا رسید این دعاگو ازآنجا بیرون‌آمده بخدمت پادشاه مرحوم رسید ، فقرهٔ اول را خجالت کشیده نتوانست بتفصیل عرض کند و باجمال پرداخته وفقرهٔ ثانی را بتفصیل عرض‌کرده اذن خواست که فردا شب متوجه امر قراول وقلعه داران باشد تا ببیندکه این حکایت چگونه خواهد شد .

پادشاه مرحوم اذن مرحمت فرمودند واین دعاگوی دولت شاهی با قاسمخان

غلام تفنگچی و بعضی از معتمدان دیگر شب بیدار مانده قدری از شب گذشته بود که صدای های وهوی ازطرف دروازه شهر بلند شد وخبررسید که تفنگچیان خلخالند که بدروازه رفته مستحفظین دروازه را مضروب ساخته میخواهند دروازه را شکسته بیرون روند این دعاگو وقاسمخان با سایرتفنگچیان که مترصد این امر بودیم بیرون دویده تفنگچیان خلخالی را گرفته و یك دونفر از سلطانهای ایشان را درهمان شب بخدمت پادشاه مرحوم رسانده سه چهار نفر را گوش بریده و دونفر دیگر را حکم فرمودند که بدهنهٔ توپ گذارند وتفنگچیان را یراق چین کرده بعملگی وخدمتگزاری سایرلشکر تقسیم ومقرر فرمودند تا عبرت سایر نوکر باب شود .

القصه چون مجلس دهخوارقان برهم خورد ینارال بسقویچ صریحاً بنایب السلطنه گفته بود که من ینارال گراف سوختلن را با هشت هزار صالدات و دو هزار قزاق و توپخانه باردبیل مأمور مینمایم و دو نفر از اولاد شما در میان قلعه میباشد بایشان بنویسید که چون گفتگوی صلح درمیان است با ینارال سوختلن که بشهراردبیل وارد میشود بطریق صلح و دوستی حرکت نماید بلکه با ینارال سوختلن راه آمد و رفت پیدا کرده وشهر وقلعه را درحکم واحد دانند .

نایب السلطنهٔ مرحوم ظاهراً قبول این معنی را فرموده محمد حسین سلطان کجوری را با گراف سوختلن روانه نموده بودند و ظاهراً حکم فرموده بودند که از جنگ وجدال احتراز نموده بصلح و صلاح کوشیده شود و بخطوط معهوده فیما بین حکم شده بود که اگرقدرت وقوت قلعه داری باقیست درجواب گفته شود که تاامروز اختیار این ممالك و این لشکر دردست نایب السلطنه بود و حال که احوال ایشان معلوم نیست اختیارجان و رعیت این مملکت با خاقان مغفور است .

القصه گراف سوختلن با لشکرمأمور ازراه قراجه داغ ومشکین وارد اردبیل شد ومحمد حسین سلطان کجوری را بقلعه فرستاده مستدعی ازشاه مرحوم شده بود که دروب قلعه را مفتوح نموده گراف سوختلن بایك پلك صالدات درقلعه منزل نماید

ازاین طرف دروب قلعه خاك ریز و مسدود شده لشکریان قلعه بحفظ وضبط بروج و بارو اشتغال مینمودند چهار پنج روز بلیت ولعل گذشته شبی ازشبها فوجی ازصالدات روس درکنار نهرآبی که از طرف دروازهٔ شام اسبی بشهر داخل میشودآمده سنگر بستند وتوپ بسنگر کشیده وقدری صالدات وقزاق بآن طرف قلعه بقریهٔ داش کن که ربع فرسنگی قلعه است فرستاده بساختن سنگردرآن طرف مشغول‌شدند وچون در این‌چهار پنج روز جوابی ازطرف قلعه بسمع گراف سوختلن نرسید گرگین نام‌گرجی را که ترجمان بود با علم سفید که علامت امان خواستن‌آورنده است تا درب قلعه فرستاده اعلام نمود که برسالت می‌آیم ، اورا تنها ازدریچه داخل کرده بقلعه‌آوردند و دو روز هم با او بامروز وفردا گذرانیده بی نیل مقصود مراجعتش دادند .

فردای‌آن روز باز گراف سوختلن کسی بدرب قلعه فرستاده اظهـار سخن و پیغام نموده بود مستحفظین دروازه جواب داده بودند که شاهزادگان در خوابند و او معاودت کرده بعد از ساعتی آمده باز همین جواب را شنیده با ر سیم آمده بـاز همین عذر مسموع شده معاودت کرده بود این دعاگوی دولت شاهی در باستیونی که مقابل‌گنبد شیخ صفی است ایستاده و تماشا می نمود که بیك دفعه از سنگر روسیه هفت هشت توپ وفشنگ بزرگ روی بقلعه خالی شده و یـکـی از فشنگها بدیوار قورخانه که زیاده از صد خروار باروت داشت رسیده قریب بروزنی که برای بادکش گذاشته‌بودند خورده نزدیك بودکه چشم زخمی بزرگ برسد . توپچیان این ظرف خواستند که بمقام مدافعه برآیند .کـه ترجمان مذکور با علم سفید بتـاخت نزدیك دروازه آمده از دروازه بانان پرسید که‌گراف سوختلن عرض مینماید کـه شاهزاد بیدارند یا درخوابند از عمل‌گراف سوختلن پادشاه مرحوم شگفته شده ترجمـان مزبور را احضار نمودند بتوپچیان و مستحفظان قلعه حکم فرمودندکـه بمجادله و مقاتله اقدام ننمایند تا قراری فیما بین داده شود و در همین روز یحیی‌خان تبریزی از خدمت نایب‌السلطنه رسیده خبررسیدن منوچهر خان معتمدالدوله را با پنج شش

کرور تنخواه و قرار انعقاد مجلس صلح را درقریهٔ ترکمانچای رسانید و ازین خبر استبشار حاصل شده ترجمان مزبور را با این خبر روانه نزد گراف سوختلن نموده و دروب قلعه را مفتوح فرموده بانداختن توپهای شادمانی امر فرمودند و فردای آن روز نیز خبر صلح از طرف ینارال بسقویج بینارال گراف سوختلن رسیده او نیز بلوازم جشن وشادمانی مشغولی نموده صاحب منصبان وصالداتان با اسلحه و بی‌اسلحه بقلعه تردد مینمودند وهمچنین ازاین طرف رفت وآمد میشد .

ذکر رفتن نایب السلطنه از دهخوارقان تا ولایت گروس و رسیدن چاپار خاقان مغفور و رساندن معتمدالدوله تنخواه مذکور را درگردنهٔ قاپلان کوه بقراولان لشکرروس وقرار انعقاد مصالحه درقریهٔ ترکمانچای

چون نایب السلطنه ازدهخوارقان روانه شده بمرحمت آباد رسید ضعف ونقاهت کلی درمزاج ایشان بهم رسید وبآن ناتوانی اردو را حرکت داده درحقیقت سرگردان کار خود بودند و امری در نظرسوای رسیدن خبر دارالخلافه نداشتند و با این بی سامانی تا بولایت گروس رفتند و درآنجا چاپار از دارالخلافه رسیده معلوم شدکه خاقان مغفور بعد از استماع برهم خوردگی مجلس دهخوارقان ومحقق شدن حرکت ینارال بسقویج از تبریز بعزم عراق خوش آمدگویان مجلس همایون را ببی اعتنائی ادب فرموده وشش کرور تنخواه همراه معتمد الدوله منوچهرخان روانه داشته‌اند و فرامین التفات آئین برای نایب السلطنه فرستاده‌اند .

نایب السلطنه را بعد از رسیدن این اخبار رفع حزن و ملال شده روی بطرف قاپلان کوه و محال گرم رود گذاشتند و چاپار نزد ینارال بسقویج فرستاده حقیقت را اعلام داشتند و ینارال بسقویج بعد از ورود بتبریز چند روزی توقف نموده بالشکر سنگین درآن زمستان سخت از تبریز بیرون آمده بعزم عراق روانه شده بودکه در منزل او جان و صومعه خبر رسیدن تنخواه رسیده ازآنجا بقریهٔ ترکمانچای آمده و

بنایب‌السلطنه مراسله نوشته استدعای وصول ایشان را بقریهٔ ترکمانچای نموده ودر همهٔ مکان لشکرهای خود را از حرکت بسمت عراق باز داشته منتظر وصول نایب - السلطنه گردید و نایب السلطنه نیز با وجود زحمت ناخوشی بهر نوعی که بود بترکمانچای نزول فرمود و امیر زاده بهرام میرزا را با اردو حکم بتوقف در محال گروس کرده و امیر زاده خسرو میرزا را از ملتزمین رکاب گردانید، منوچهر خان معتمدالدوله نیز با تنخواه رسید و آصف‌الدوله نیز ازتبریز احضارشده مجلس گفتگو منعقدگردید وشروط و ارکانی که‌در دهخوارقان تحریرشده بود بیرون نویس شده و مهمانی عظیم منعقد شده وسفرای دولت انگلیس چنانکه در دهخوارقان حاضر بودند درآنجا نیز حاضرشده صورتهای مصالحه نامه ازطرف دولت ایران بمهر نایب‌السلطنه مزین شده وازطرف دولت روس بمهر ینارال بسقویج رسیده درمجلس مهمانی باعزاز واحترام تمام تبدیل صورت مصالحه نامه را نمودند باین‌معنی که ینارال‌بسقویج صورت صلحنامهٔ ممهور بمهر نایب‌السلطنه از وکلای دولت ایران‌گرفته و نایب‌السلطنه نیز صورت صلحنامه ممهور بمهر ینارال بسقویج را از وکلای آندولت باز یافت نموده زبان بمبارك بادگشودند وسه روز وسه‌شب بانداختن توپ وآتشبازی‌عیش وشادمانی نمودند.

از اتفاقات‌آنکه درآن قریه در همان روزها گوسفندی برهٔ زائیدکه دوسر و دوگردن و یك بدن داشت ومردهٔ این بره را برای تماشا بحضورنایب‌السلطنه ینارال بسقویج‌آوردند. ینارال بسقویج گفته بودکه مطابقت دارد احوال این بره باحوال‌این قریه‌که دوسررا در یك جا جمع کرده‌است و پس ازاتمام امرمصالحه درمجلس وداع سخنی ینارال بسقویج بنایب‌السلطنه‌گفته بودکه تحریرآن مناسب است. گفته بودکه ای نایب السلطنه واضح و یقین است که رنج بسیار وکدورت بیشمار چه در جنگ سابق چه دراین‌جنگ ازدولت ما بشما رسیده وچون شما نایب‌السلطنهٔ‌ایران هستید اگر بقاعده‌ایکه در روزگار مقرر است شما برتخت سلطنت قرارگرفتید همیشه باین

فکر خواهید بود که بتلافی این غصه ها و کدورتها اقدام نمائید ولیکن من در عالم خیرخواهی ومحبت بشما میگویم که همیشه صلح امپراطور را برای دولت خود نافع‌تر ازهمه‌کار دانید وجنگ اورا باضررتر ازهمه چیز شمارید وتوقع دارم که درقلب خود مصلحت دید این محب را جای دهید و بیست روز از نایب‌السلطنه در توّقف تبریز مهلت گرفته و لشکرهای خود را که بقاپلان‌کوه توقف داشتند احضار نموده روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز شدند وچون‌گراف سوختلن از پادشاه مرحوم چهار عراده توپ که در قلعهٔ اردبیل از توپهای دولت روس بنشان پادشاه روس موجود بود خواهش کرده بودکه واگذار شود و درعوض آن هشت عراده توپ از توپهای دولت ایران درتبریز واگذار نمایند واین‌خواهش ازطرف پادشاه مقرون بقبول شده‌بود لهذا ینارال بسقویچ باین‌جهت هشت عراده توپ درتبریز گذاشته وسایرتوپخانه وقورخانه را کلاً برداشته از دارالسلطنهٔ تبریز بیرون رفت و گراف سوختلن نیز در واقعهٔ اردبیل با پادشاه مرحوم وداع کرده با لشکرهای خود از راه مشکین بقراباغ رفت و ولایت اسلام دو باره ازکفرخالی شد وولایت ایران را از نو قوامی حاصل آمد وارومیه وخوی در رهن ماند .

ذکر احوالاتی‌که دردارالخلافهٔ طهران دراین‌اوقات روی نمود

چون خبر مصالحهٔ مذکوره را نایب‌السلطنه بدارالخلافه فرستاد خاقان مغفور حسنعلی میرزا را ازقزوین احضارفرمودند وچون ازخوانین سرکش‌خراسان عریضه‌ها میرسید وطالب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا نبودند خاقان مغفور ولایت خراسان را بنواب احمد علی میرزا که ولد صلبی‌خاقان بودند مرحمت فرمودند و با میرزاموسی نایب روانهٔ آن حدودساختندو بحسنعلی میرزا حکم‌شدکه‌ازدارالخلافه‌بکرمان‌رفته بانتظام امرآنجا بپردازد و عباسقلی میرزا که دراین اوقات ازکرمان حرکت‌کرده با هفت هشت هزارنفرنزدیك بیزد رسیده بود بعد ازشنیدن خبرمصالحهٔ دولتین سلك جمعیتی‌که داشت ازهم پاشیده بکرمان فرارکرده ودرآنجا نیز تاب مقاومت نیاورده

بشیراز پیش حسینعلی میرزا خال اعیانی خود رفت وخاقان مغفوراورا ازحسینعلی میرزا طلب داشت ، وی ازآنجا نیزفرارکرده بمازندران رفت و بوساطت سرای ملك که زوجهٔ ملك آرا و مادرزن عباسقلی میرزا بود درخدمت خاقان مغفور عفو جرایم او شده مقررشد که درمازندران باشد وخاقان مغفور بشجاع السلطنه حسنعلی میرزا حکم فرمودند که ازراه یزد بکرمان رفته عبدالرضاخان یزدی را که برعلانیه دم ازطغیان میزند وکوچ و عیال محمد ولی میرزا را ازیزد بیرون کرده وخود شاهزاده را که بیزد میرفت جواب کرده وراه نداده است اگرتوانست بتدبیر رفع فساد او را بنماید و الا مشغول بامر او نشده بکرمان رود و باستعداد دفع اوکوشیده درسال آینده متوجه دفع او شود.

شجاع السلطنه ازراه یزد حرکت کرده دریزد امری برای او متمشی نشده متوجه کرمان شد وبکرمان رسیده درمقرحکومت خود قرارگرفت وهم دراین اوقات که ملك آرا با لشکر های مازندران بدارالخلافه احضار شده بود مرخصی حاصل کرده بمازندران رفتند و نواب شیخ الملوك وحسین خان سردارکه درخمسه بودند حکم خاقان مغفور صادرشد که شیخ الملوك بملایررفته وحسین خان نیزبخراسان رود درهمان اوقات حسین خان وفات یافته بمقر اصلی شتافت و چون عبدالرضاخان استقامت امر دولت ابد مدت را مشاهده نمود ومقدمات خود را که چیده بود بیقین دانست که نتیجه بعکس خواهد داد صد هزار تومان نقد از مال شاهزاده محمد ولی میرزا بدارالخلافه بخدمت خاقان مغفورفرستاد وشاهزاده ظل السلطان را واسطهٔ امرخوددر خدمت خاقان نموده ویکی ازاولاد شاهزاده ظل السلطان راخواهش نمود که باسم حکومت روانهٔ یزد نمایند . خاقان مغفور سخنان روی اندود اورا ازروی مصلحت قبول فرموده سیف الدوله پسر ظل السلطان را بیزد فرستادند او نیز بیزد رفته ازهمهٔ امور بی دخل درگوشهٔ یزد قرارگرفت ودرهمین سال شاهزاده محمدتقی میرزا ملقب بحسام السلطنه که حاکم بروجرد بودند محمود میرزا را بتهاون درخدمتگزاری دولت منسوب کرده

صد و بیست هزار تومان پیشکش داده حکومت لرستان و عربستان را بحکم خاقان مغفور از او منتزع نموده بلکه ازحکومت نهاوند نیزمعزول‌شده بدارالخلافه احضار شد ، همچنین شاهزاده عبدالله میرزا یك صد و بیست هزار تومان پیشکش درخدمت خاقان گذرانیده دوباره منصوب بحکومت خمسه شد .

ذکر ورود نایب‌السلطنه بتبریز و وقایعاتی که درآن اوقات روی داد

نایب‌السلطنه بعد از روانه شدن ینارال بسقویچ بمحال هشت رودتشریف بردند وازآنجا بساعت سعد روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریزشدند و اهل ولایت آذربایجان چنانکه عادت اهل زمان است در اوقات توقف روسیه در دارالسلطنهٔ تبریز و تسلط ایشان در ولایت آذربایجان بعضی مآل اندیشیها کرده بودند و دوگروهی در میان ایشان حاصل شده بود ، نایب‌السلطنهٔ مرحوم قبل ازورود بدارالسلطنهٔ تبریز از راه دولتداری وسرپرستی ارقام استمالت بجمیع اهل آذربایجان نوشته ودرآن احکام مرقوم فرموده بودندکه باید رعیت وخوانین و لشکریان آذربایجان بعفو دولت ما امیدوار بوده و این معنی را بدانندکه درامثال این فترات حرکاتی که از زیردستان صادر میشود آن جوره‌حرکات را درمیزان عمل وزنی نخواهد بود که بنای‌آن اعمال از روی اضطرار وعدم اختیار است و در این صورت تکلیفی برای‌کسی نیست پس باید بالطاف ما امیدوار بوده ودرخدمت ما جمیع گذشته را معفو ومغفورشمارند .

بعضی از اهالی آذربایجان‌که مخوف شده بودند و میخواستندکه از مملکت آذربایجان بولایت روسیه روندمطمئن و امیدوارشده خادم وغیرخادم متوجه‌آستان بوسی شدند و جمعیت عظیم دردارالسلطنهٔ تبریز روی داده نایب‌السلطنه درساعت معین وارد تبریز شدند و رعایا و برایا فوج فوج و دسته دسته بآستان بوسی مشرف شده التفات خود را دربارهٔ عموم خلایق مبذول میفرمودند و خاقان مغفور بجهت اینکه‌مملکت ارومیه وخوی‌را که‌دررهن دوکرور مانده بود و منظور داشتندکه این تنخواه را نایب‌السلطنه خود ازعهده برآید از پریشانی اوضاع نایب‌السلطنه مستحضر

شده کرورهفتم را نیز از راه التفات مرحمت فرموده با شاهزاده ملك قاسم میرزا و محمد طاهرخان قزوینی روانـه داشتند و تنخواه بتحویلداران روسیه تحویل شده مملکت ارومیه ازرهن بیرون آمد و سرکارنایب‌السلطنه بتدارك خرابی که از لشکر روسیه صادرشده بود میکوشیدند و تفصیل خرابی و نقصان لشکر روس از قرار مسطور است :

اولاً جمیع توپخانه و قورخانهٔ آذربایجان را برده بودند سوای پنجـاه عراده توپ کـه در قلعهٔ اردبیل مانده بود و هجده عراده توپ که بعضی را امیر زاده بهرام میرزا ازخوی بیرون آورده بود وبعضی دیگر در اردوی شندآباد همراه بود .

ثانیاً ـ آنکه جمیع تفنگهای سرباز را ازدست لشکر نظام گرفته برده بودند وتحقیقاً قریب بیست وپنجهزارتفنگ نیزه دار از دست لشکریان آذربایجـان گرفته شده بود .

ثالثاً ـ جمیع رعیت ارامنهٔ آذربایجان را که قریب شش هزارخانوار میشد و کلیهٔ آن درمملکت ارومیه وخوی بودکوچانیده بآن طرف آب ارس بردند و قلیل خانواری از ارامنهٔ درشهرتبریز وخوی ماند .

رابعاً ـ آنکه مال‌المقاطعهٔ دیوانی ولایت را موافق قبض و برات تا آخرسال از رعیت گرفته بودند و جمیع قبوض مباشرین روسیه را نایب‌السلطنهٔ مرحوم بخرج رعیت آوردند ، رعیت رفته ولایت خراب لشکریان را بالکلیه پریشان ومغلوبیت ازدشمن قوی دست حاصل شده حزن و ملالت برسرکار نایب‌السلطنه استیلا یافته پهلو بربستر ناتوانی نهادند وبرای بیرون آوردن مملکت خوی از رهن دولت روسیه که خاقـان مغفور رفع ورجوع آنرا درعهدهٔ نایب‌السلطنه گذاشته بودند سرکار نایب‌السلطنه از جمیع اولاد وخدمتکاران ولشکریان خواهش فرمودند که بمقرری ششماهه درآن سال قناعت نموده ششماههٔ دیگر را درراه استخلاص مسلمانان خوی واگذاردولت نماید وآنچه اسباب و اوضاع از طلا وآلات درمیان اولاد و عیال ایشان بود بالتمام جمع فرموده بتحویلداران دولت روس قیمت‌کرده دادند و باوجود این احوال دویست

هزارتومان از کرورهشتم باقی مانده بفکر آن افتادند و چون در سنوات سابقه کـه
ناپلئون پادشاه فـرانسه برولایت فرنگ استیلا یافته بفکر رفتن هندوستان افتـاده
بدولت ایران ایلچیان فرستاده بود دولت علیهٔ انگلیس سفیری موسوم بملکم خدمت
خاقان مغفورفرستاده متعهد شده بودند که هرساله دویست هزارتومان بدولت ایران
دهند و تقویت از دولت ایران با هر دولتی که نزاع داشته باشند بخصوص نزاع
با دولت روس نمایند ودر ضمن این خواهش نموده بودند که خاقان مغفور ایلچیان
فرانسه را بی‌نیل مقصود از ایران روانه نماید، خاقان‌تحکم بردولت انگلیس‌را راجح
بر محکومیت دولت فرانسه شمرده ایلچیان ایشان را جواب داده بـودند و تنخواه
مزبور را چند سال بود که ازدولت انگلیس گرفته بعنوان مددخرج سرحدآذربایجان
بنایب‌السلطنه میدادند و پس از مدتی دولت انگلیس تهاون در دادن تنخواه مقرری
کرده‌گفته بودند که دادن این تنخواه مشروط بسنوات منازعهٔ دولت ایران و روس
است و بلفظ مشترکی محتمل‌الطرفین کـه در این فصل مصالحهٔ دولت نامـهٔ دولتین
نوشته بودند متمسك شده تنخواه مزبور را ندادند. در این وقت این فصل مصالحهٔ
دولت انگلیس بنظر نایب‌السلطنه مرحوم آمده شروع در مطالبهٔ ششصد هزار تومان
کـه ملتزمی همه سالهٔ ایام منازعهٔ دولت ایران و روس بود از دولت انگلیس نموده
کیفیت‌را بعرض خاقان مغفور رسانید؛د. خاقان مغفور باین جهت و بجهت تدارکات
نایب‌السلطنة العلیه که موافق مصالحه نامه بایست‌بدارالسلطنهٔ پطرز بورغ بروندحکم
باحضار نایب‌السلطنه بدارالخلافه فرمودند.

در این بین اهالی تبریز در هر محله اجتماع کرده اراده کردند که سه چهار
نفر از اهل تبریز را که صریحاً درایام توقف لشکر روس‌قیادت مینمودند بقتل‌رسانند
سفرای دولت روس که در تبریز بودند از این اراده مستحضر شده چون از شروط
وعهود مصالحه آن بود که بخدمتکاران طرفین اذیت نشود از نایب‌السلطنه خواهش
کردندکه درمقام منع این اراده برآید. نایب‌السلطنه تا مستحضر شد تبریزیان‌اشخاص

معین راکه یك نفر از آنها مشهور بقا نجوق رضا بود بضرب چوب و سنگ سنگسار کرده مقتول ساخته بودند سفرای دولت روس بگفتگو درآمده برفع اعلام دولتی وکوچ کردن از دارالسلطنهٔ تبریز پرداختند ، سرکار نایب‌السلطنه کدخدایان تبریز را در دفتر خانهٔ مبارکهٔ تبریز محبوس نموده سفرا را باین نحو اعمال و طرف‌گیری بحال رضا و وداد آورده از این گفتگوها باز داشتند .

ذکر رفتن پادشاه مرحوم از قلعهٔ اردبیل بقراجه داغ و احضار ایشان بدارالسلطنهٔ تبریز

بعد از رفتن گراف سوختلن از قلعهٔ اردبیل این دعاگوی دولت شاهی که در سن جوانی بود و قریب ششماه در خدمتگزاری پادشاه مرحوم جانفشانی و سعی و تلاش مینمود و پادشاه مرحوم نیز کمال التفات و اطمینان را از خدمتگزاری این دعاگوی دولت حاصل فرموده بودند حاسدان و مفسدان که همیشه در فکر بدگوئی میباشند واز این راهها قوام زندگانی‌های خود را تصورمینمایند باین لباس در خدمت پادشاه مرحوم افساد مینمودند که قلعهٔ اردبیل قلعه ایست محکم و مشحون بتوپخانهٔ بسیار و قورخانهٔ بیشمار است وچنانکه مشهودشد درچنین ایام در مقابل دولت روس ایستاد وبکار آمد ، چه میشود که پادشاه مرحوم حکومت این ولایترا از نایب‌السلطنه خواهش نموده ضمیمهٔ حکومت قراجه داغ ومشکین فرمایند و اگر این تمنی بعمل نیاید از حکومت مشکین و قراجه داغ گذشته حکومت این ولایت را بر حکومت آنها راجح شمارند .

این دعاگو اصلاً اطلاع از این گفتگوها که در خدمت شاه مرحوم مینمودند نداشت و بصداقت مشغول خدمتگزاری بود ، ارباب فساد این مطلب رابعرض سرکار نایب‌السلطنه رسانده چنان نموده بودند که کمال خواهش پادشاه مرحوم در اینست و نایب‌السلطنه از آنجاکه اطلاع از اخلاص وخدمتگزاری این دعاگوی دولت نسبت

بپادشاه مرحوم داشتند و نمیخواستند کـه هرگز سر موئی پادشاه مرحوم نسبت
بزیردستان ومتعلقان خود در مقام بی‌التفاتی باشند باین ملاحظه نظر علیخان افشار
را ظاهراً مأمور فرمودند که باردبیل آمده اهالی اردبیل را که بخدمتگزاری دولت
اقدام نموده بودند امیدوار بالتفات دولت ساخته اظهار مراتب مرحمت نایب‌السلطنه
را بایشان نماید ودستخطی بپادشاه مرحوم فرستاده بودند که چون باید طالش بدولت
روس واگذار شود باید که آن فرزند بمحالات طالش رفته میرحسن خان را احضار
و او را از قرار داد دولتین مستحضر ساخته امیدوار بدولت علیهٔ ایران نموده قدغن
نماید که محالاتی را کـه از ولایت طالش باید از دولت ایران بدولت روس منتقل
شود خالی نموده لشکر روس را که خواهند آمد درآن محالات بلا منازعه متصرف
سازند و .ز آنجا بقراجه داغ ومشکین رفته بعد ار انتظام امر آنجا روانهٔ دارالسلطنهٔ
تبریز شوند و ضمناً پیغام داده بودند که جهانگیر میرزا را در مقام نوکری تو صادق
دیده ام بحرف صاحب‌غرضان که درباب اردبیل میگویند اعتنانکرده‌او رابایدبمرحمت
خود امیدوار نمائی ودستخطی نیز بسر افرازی این دعاگوی دولت صادر شده بودکه
بعد از انضباط امر اردبیل وشاهیسون بدارالسلطنهٔ تبریز رفته بپای بوس مشرف‌شود .

نظر باین مقدمـات پادشاه مرحوم التفات و مرحمت بی نهایت باین دعاگو
فرموده متوجه انجام خدمات مرجوعه شدند . چون بمحال آدینه بازار طالش رسیدند
میرحسنخان از رسیدن خدمت تقاعدکرده میرهاشمخان را که از کسان عمدهٔ او بود
بخدمت فرستاده متعذر بعذر ناخوشی شد . پادشاه مرحوم از آنجا بقراجه داغ و
مشکین تشریف برده بعدازانجام مهام آن ولایت عازم دارالسلطنهٔ تبریز گردیده بشرف
آستان بوسی مشرف شد .

ذکر رفتن سرکار نایب‌السلطنه بدارالخلافهٔ طهران وسایر احوالات ایشان تا ورود بدارالسلطنهٔ تبریز

چون پادشاه مرحوم وارد دارالسلطنهٔ تبریز شدند و خدمت نایب‌السلطنه

مشرف گردیدند نایب‌السلطنه امورات مملکت آذربایجان را بایشان محول فرموده و در باب جابجا کردن تنخواهی که برای کرور هشتم معین شده بود اهتمام تمام نموده امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت خوی منصوب ومقرر داشتند که بعد ازخالی شدن مملکت خوی ازلشکر روسیه روانهٔ آنجا شوند و بولایات دیگر آذربایجان نیز حکام جزو تعیین فرموده این‌دعاگوی دولت را نیز که بتبریز آمده‌بود بانجام امورات اردبیل نامزد فرموده مرخص ساختند وخود نایب‌السلطنه روانهٔ دارالخلافه شدند و بعد ازقطع منازل بدارالخلافه رسیده بشرف پای بوس خاقان مغفورمشرف گردیدند.

در باب‌ششصد هزارتومان که ازدولت‌علیهٔ انگلیس‌مطالبه‌میشدمجلس گفتگومنعقد شد و سفرای دولت انگلیس مدعی شدند که این تنخواه را وقتی بایست ما بدولت علیهٔ ایران تسلیم نمائیم که دولت علیهٔ روس بی‌جهت و بی‌سبب مقدم ومبتدی برنقض عهد ومیثاق شده بمنازعه ومقاتله پردازند ودراین‌منازعه که فیمابین دولتین شد معلوم ما شده است که مبتدی دراین منازعه دولت علیهٔ ایران بوده ودراین صورت بردولت علیهٔ انگلیس لازم نیست که این تنخواه را بدهد چه در این جنگ دولت روس را تقصیری نبوده است و پس از این سؤال و جواب خواهشمند شدند که این فصل مصالحهٔ فیمابین را که مایهٔ گفتگوی حال و مابعد هاست خاقان‌مغفور از صلحنامه بیرون آورده در ازای این‌کار دولت علیهٔ انگلیس دویست هزار تومان بدولت علیهٔ ایران تسلیم نمایند. این‌خواهش را خاقان‌مغفور ازایشان قبول فرموده ومبلغ مسطور را مددکرور هشتم ساخته بنایب‌السلطنه مرحمت فرمودند و در مدت اقامت نایب‌السلطنه در دارالخلافه مملکت خوی نیز از رهن دولت روسیه بیرون‌آمد و لشکر متوقف‌خوی از روس روانهٔ آن طرف سرحد شدند وخاقان مغفور تدارك رفتن نایب‌السلطنه را بدارالسلطنهٔ بطرز بورغ دیده تخت پادشاهانه‌ایکه‌از طلای خالص ساخته ومینا شده بود با کمرخنجر و شمشیرمرصع موسوم بجهانگشا که زیاده ازصد هزار تومان همان شمشیر قیمت داشت با نیم تاج پادشاهی و سایرتدارکات لایقه مرحمت

فرموده مأذون فرمودند که بدارالسلطنهٔ پطرز بورغ روانه شوند و مصالحه نامه را نیزمقرر داشتند که درخدمت نایب‌السلطنه بوده بامپراطور تسلیم نمایند و پس ازآن التفاتهای بیکران مجلس محاکمه برای امر الله یار خان آصف الدوله منعقد شده و گفتگوی تقصیر وتهاونی که درنگهداری تبریز از او واقع شده بود بمیان آمد و پس از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور نایب السلطنه آصف الدوله را بمیدان درب خانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده وچوب یاسا بپای زدند تامن بعد خدمتکاران بزرگ اینجوره تهاون را درامور دولتی سست نشمارند و نایب‌السلطنه را بعد ازاین مقدمات مرخص فرمودند که بهمدان آمده عیال و اولاد که درهمدان بودند بدیدار نایب‌السلطنه مشرف شوند .

نایب‌السلطنه بعد ازآستان بوسی روانهٔ همدان شده چون بهمدان رسیدند شاهزادگان اطراف مثل شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و شیخعلی میرزا حاکم ملایر وتویسرکان وهمایون میرزا حاکم نهاوند بشرف دست بوس مشرف شده وهمدان را بفرمایش خاقان مغفور بفرخ سیرمیرزا که ولد صلبی خاقان بود سپرده یك زنجیر فیل باتخت پادشاهی که بر بالای او منصوب بود از طرف خاقان مغفور بنایب‌السلطنه مرحمت شده ونایب‌السلطنه درکمال دلخوشی وسرافرازی ازمرحمت های پادشاهی از همدان از راه مراغه روانهٔ تبریز شدند واین دعاگوی دولت را نیز ازاردبیل احضارفرمودند و پس ازچند روزاز ورود نایب‌السلطنه بتبریزاین دعاگوی دولت نیز بآستان بوسی مشرف گردید .

ذکر آمدن سفیر دولت علیهٔ روس ینارال گریبایدوف و آوردن مصالحه نامه ازطرف امپراطور تا هنگام مقتول شدن او دردارالخلافهٔ طهران

نظر بمقدمات سابقه‌که تحریر شد بایست که مصالحه نامهٔ دولتین را سفرای

معتبر ازطرفین تعیین شده در دارالخلافهٔ طهران و دارالسلطنهٔ پطرز بورغ بخدمت امپراطور اعظم و بخدمت خاقان مغفور رسانند لهذا ازطرف دولت علیهٔ روس ینارال گریبایدوف بمنصب سفارت سرافرازشده و برای توقف دردارالخلافهٔ طهران و رسانیدن مصالحهٔ نامه بخاقان مغفور مأمور شد و بعلاوه ازدولت خود وزیرمختار لقب یافت وبا اعزاز واحترام تمام ازسرحد دولت علیهٔ ایران گذشته وارد دارالسلطنهٔ تبریزشدو بعد ازشرفیابی خدمت نایب السلطنه ویك ماه توقف قونسول یعنی نایب ومصلحت گذار از طرف خود در دارالسلطنهٔ تبریز گذاشته با مهمانداران دولت علیهٔ ایران روانهٔ دارالخلافهٔ طهران شد و بعد از ورود بدارالخلافه و دادن مصالحه نامه علم سفارت دولتی را چنانکه قانون سفرای دول است در دارالخلافه برافراخته متوقف دارالخلافهٔ طهران گردید .

ینارال گریبایدوف مردی بود بزرگ منش ومتکبر و بسبب غلبه ایکه از دولت علیهٔ روس نسبت بدولت علیهٔ ایران حاصل شده بود بسیار بلند پروازی از او ظاهر میشد ودقتهای بسیار دور ازکار دراجرای شروط مصالحه نامه مینمود .

چون یکی ازشروط مصالحه نامه آن بود که اسرای طرفین مطلق العنان شوند ودر ولایت ایران از عهد نواب کریمخان زند و از عهد محمد شاه شهید اسرای گرجستان بخصوص از طایفهٔ اناث بسیار و بعقد ونکاح مردم درآمده بودند آغا یعقوب نامی از خواجه سرایان خاقان مغفور که گرجستانی الاصل بود بسبب باقیی که دردولت ایران داشت خود را رعیت روسیه نامیده نزد ینارال گریبایدوف رفته بود و خاقان مغفور اعتنائی بامر او دراین باب نفرموده امنای دولت ایران درباب تنخواه باقی او با سفیر مذکور یك دو مجلس بنرمی تمام گفتگو کرده بودند و آغا یعقوب مذکور با بعضی از ارامنه که در نزد ینارال گریبایدوف راه یافته بودند سیاههٔ اسرای قدیم و جدید گرجستان را ینارال گریبایدوف داده اکثر آنها منکوحهٔ مسلمانان و صاحبان اولاد بودند ، یك دونفر را نیز اسم برده بودند که در حرمخانهٔ خاقان مغفور در سلك

خدمتگزاران دولتی منتظم بودند و یك نفر را نیز که در- نهٔ الله یارخان آصف الدوله ومنکوحهٔ او بود درسیاهه نوشته بودند.

گریبایدوف بعلاوهٔ رفتار وسلوك های زیاده ازحدوخارج از قانون که با امنای دولت مینمود در مجالسی هم که مشرف بحضور خاقان مغفور میشد بخلاف آداب حرکت میکرد و بنا گذاشت که با تجار دارالخلافه ببهانهٔ اینکه گرجستانی در خانهٔ شماست بد رفتاری نماید و بدون اذن واستحضار امنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه وروسیه بخانه‌های مسلمانان میفرستاد و ایشان خود سرداخل خانه های مردم شده اظهار میداشتند که باید نمایندگان ما جمیع اثاثیهٔ آن خانه را دیده اگر زنی از گرجستان باشد بخانهٔ ایلچی برده تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا وعدم رضا درماندن ونماندن او درمملکت ایران نماید و مکرر این حرکت ازگریبایدوف صادرشد واز اثاثیهٔ اهل اسلام باین نحوها بخانهٔ خود برده شبها نگاهداری میکرد.

این اعمال ازاو درنظر اهل اسلام ناپسندآمده بعرض امنای دولت علیهٔ ایران میرساندند وامنای دولت خاقانی بطورهای مختلف دراسکات مسلمانان سعی مینمودند و یك دوبار در مقام نصیحت گریبایدوف برآمده اصلا مفید نمی‌افتاد وخاقان مغفور محبت ویگانگی امپراطور را که بواگذاشتن مملکتها ودادن کرورها متابعه ومصالحه فرموده بودند نمیخواستند که بهیچوجه وبهیچ سبب رنجشی درمیانه پیدا شود وینارال گریبایدوف نیز ازاین جهت که ازخاقان مغفور اصلاً اظهار نارضامندی نمیدید وبغروری که داشت روزبروزدست تعدی‌را دراز ترمیکرد تا بحدی که این دست‌درازی بخانهٔ الله یارخان آصف‌الدوله رسیده بوساطت آغا یعقوب خواجه جمعی ارامنه و قزاق را بخانهٔ آصف‌الدوله که درمیان ارگ مبارکهٔ دارالخلافه بود فرستاد و ضعیفهٔ را که درخانهٔ آصف‌الدوله بود جبراً و قهراً خواست بیرون آورد. آصف‌الدوله هرچه از ایشان مهلت خواست مقدور نشد و میدانست که نظر بصلاح دولتی خاقان مغفور در این باب اعتنائی نخواهد فرمود لابد شده ضعیفه را را با بعضی ازمعتمدان خود بخانهٔ

ایلچی فرستاد که در آنجا ینارال گریبایدوف ضعیفه را دیده از رضا و عدم رضای او درماندن و نماندن پرسیده باز روانهٔ خانه آصف‌الدوله نماید.

بعد از بردن ضعیفه ایلچی معتمدان آصف‌الدوله را جواب داده وضعیفه را نگاهداشته بود باین بهانه که خود باید بدون حضور شما ازاو سؤال نمایم. آصف‌الدوله ازشنیدن این خبر آتش بجان و بی‌تاب وتوان شده بفکرچارهٔ خود افتادو بعلمای اسلام که دردارالخلافه بودند اظهار تظلم خود را نمود وسایرمسلمانان را که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند بمقام عجز و تظلم درآورده در دولت‌سرای افضل‌الفضلاء مجتهد العصر والزمان حاجی میرزا مسیح رحمه‌الله جمع آمده زبان بتظلم و تشکی گشوده وازعدم اعتنای خاقان مغفورنیز دراین باب اظهاردلتنگی نمودند وحاجی میرزا مسیح رحمه‌الله نظر بتکلیف مسلمانی کسی بنزد ایلچی مزبورفرستاده طلب اناثیهٔ اهل اسلام را که برده بود نمود، ایلچی درجواب سخنان درشت گفته مجتهدالعصر والزمانی را خائباً خاسراً معاودت داد واهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات ومحالات را خبر کرده وجمیع کسبه ورعایا اززن ومرد اسلحه پوشیده واکثرنوکرباب دولتی نیز بجهت اسلام ترك آمدن ارگ مبارکه را کرده بدولت سرای مجتهدالعصر والزمانی جمع آمدند و میرزای مجتهد را از دولت سرای خود بمسجد جامع برده دروب اسواق و خانات را بسته بمسجد جامع مجتمع گشتند وکثرت و غوغای عظیم ازعام وخواص درمسجد پیدا آمد.

امنای دولت ازشنیدن این‌اخبار ابواب ارگ مبارکه‌را بسته ومستحفظ گذاشته ازغوغای عوام محترز آمدند و مجتهدالعصر والزمانی کسان بنزد ینارال گریبایدوف فرستاده و از او دوباره خواهش استرداد اناثیهٔ اسلام را نمودند وگریبایدوف نیز کسان خود را که قریب‌بدویست نفربودندجمع آورده بحفظ خانهٔ خود مشغول شده کسان میرزای‌مجتهد را بعتابهای درشت وخطابهای سخت مخاطب ساخته معاودت داد.

اهل اسلام از شنیدن این جواب باضطراب افتادند،خاقان مغفور کس فرستاده

اهل اسلام را از این حرکت منع نمودند وعوام‌الناس فرستادگان خاقان را فی‌الجمله سرزنش کرده معاودت دادند و بار دیگر میرزای مجتهد رحمه‌الله کسان بنزد ایلچی فرستاده خواهش سابق را مکرر ساختند و دراین نوبت آغایعقوب ناپاک با یك دو نفر از کسان ایلچی درحضور گریبایدوف سخنان مرتدانه گفته و دست بتفنگ گشودند و دوسه نفر ازاهل اسلام را که جناب میرزا فرستاده بود مقتول ساخته سایرخدمتکاران ایلچی نیز ازبام ودیوارهای خانه بنای تفنگ اندازی گذاشته جمعی از اهل اسلام را مجروح ساختند.

چون عوام‌الناس که در مسجد جامع جمع آمده بودند کار را بدین منوال دیدند و دسته دسته فوج فوج از مسجد جامع روی بخانهٔ ایلچی گذاشته باستیصال وجود ینارال گریبایدوف واعوان‌او جازم شدند وخاقان مغفور بعد ازشنیدن این‌خبر ظل‌السلطان را باجمعی از ارگ بیرون فرستادند خواستند که بممانعت عوام مشغول شوند عوام‌الناس ازدیدن احوال کسان ظل‌السلطان را درکوچه ها بسنگ و چوب گرفته هجوم برسرخانهٔ ایلچی آوردند وکسان ایلچی‌نیزهفتاد هشتاد نفر ازمسلمانان را بضرب گلوله مقتول ساختند.

بالجمله مسلمانان بخانهٔ ایلچی ریخته گریبایدوف را باجمیع کسان او سوای یك نفر نایب ایلچی که بخانهٔ مسلمانی پناه برده و محفوظ مانده بود جمیعاً مقتول شدند و اسباب و اوضاع خانهٔ ایلچی را بباد تاراج دادند وپس از این اعمال بمسجد جامع رفته میرزای مجتهد را بدولت سرای خود برده اورا بمعاونت خود درصورت تعرض دولت‌ایران بایشان مطمئن ساخته متفرق شدندوخاقان‌مغفور ازظهوراین‌واقعه که منافات تمام بایگانگی دولت علیه روس داشت دلتنگ شده بفکرچارهٔ کار افتادند.

ذکر رسیدن خبر قتل ایلچی بدارالسلطنهٔ تبریز و مأمورشدن امیرزاده خسرومیرزا بعذرخواهی این عمل بدولت روسیه وبردن مصالحه نامه

نایب السلطنه از زمانی که از دارالخلافه عود فرموده وارد دارالسلطنهٔ

تبریز شده بودند درانجام تدارکات سفر دارالسلطنهٔ پطرزبورغ مشغولی داشتند واین دعاگوی دولت شاهی را که از اردبیل احضار فرموده بودند برای آن بود که دستورالعمل مرحمت شود که درتدارك خود بوده از ملتزمین رکاب تا ولایت تفلیس باشد وحکم فرموده بودند که پنجاه نفرسواره ازجوانان شاهیسون و کدخدا زادگان آن طایفه با اسبهای قیمتی و یراق و رشته های طلا با اسباب و اوضاع جلال برای آنها تدارك دیده ازملتزمین رکاب باشند ومنظورداشتند که در آن سفرسیصد نفرسواره با رشمه وبست تفنگ و شاه قطار طلا وسایر اسباب تجمل که دویست مثقال طلا در هرسوارمصروف شده باشد دررکاب باشند .

نظر باین مقدمات این دعاگوی دولت شاهی را مرخص اردبیل فرموده این دعاگو وارد اردبیل و بتدارك سفر مشغولی داشت و درهمان چند روز بنای حرکت نایب‌السلطنه از دارالسلطنهٔ تبریز بدارالسلطنهٔ پطرزبورغ بودکه خبر کشته شدن ینارال گریبایدوف را بنحوی که مذکور شد خاقان مغفور بنایب‌السلطنه رسانید و نایب‌السلطنه ازشنیدن این حکایت محزون شده بفکر های دور و دراز افتادند و در چنین وقتی که برای دولت علیهٔ ایران هیچگونه استعدادی میسر نبود و نمیشد چنین حادثهٔ عظیم واقع شده عقول عقلا درتدارك این کارمتحیرمانده جمود درآراء پیدا شده هیچیك از مصلحت بینان را مصلحتی متناسب بحال دولت بخاطر نمیرسیدسرکار نایب‌السلطنه را بالهام ملهمان غیبی بخاطر رسید که مصلحت دولت آنست که درچنین وقتی که مابین دولت روم و روس منازعه قایم و برپاست اگر بنحو خوشی عذرخواهی این عمل بشود یحتمل که امپراطور عذر پذیر شده منازعهٔ دولت ایران را درمقام دولت داری سربارمنازعهٔ دولت روم ننمایندو نایبی‌راکه در دارالخلافه سلامت مانده بود احضارفرموده او را امیدوارداشته تصدیق کیفیت دارالخلافه را دربیدخلی امنای دولت‌علیه ایران دراین امراز او گرفته باچاپار روانهٔ تفلیس بنزد ینارال مرشل بسقویچ فرستادند وخواستن عذر را ازدولت امپراطور باین نحو مصلحت دیدند که امیرزاده

خسرومیرزا را با اعاظم امرای درب خانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز را بدارالملك تفلیس بنزد ینارال مرشل بسقویچ فرستاده و بهررفتار و گفتار که ینارال مزبور مصلحت داند فرستادگان دولت علیه اقدام نمایند ومصلحت دید دولتی را بهمین مقال ختم نموده بخدمت خاقان مغفورعرضه داشت کردند و پروانه کردن امیرزاده خسرومیرزا عازم شدند و از امرا و امنای دولت محمد خان امیر نظام ومیرزا محمد تقیخان که حال تحریر بمنصب وزارت ایران و ملقب باتابیك اعظم از پادشاه جهان خلدالله ملکه سرافرازی دارند و مقرب الخاقان حاجی میرزا مسعود انصاری ومحمد حسین خان ایشیك آقاسی باشی را مقررفرمودند که بتدارك رفتن مشغول شوند و بتعجیل هرچه تمامتر تدارکات امیرزاده خسرومیرزا دیده از راه قراباغ و گنجه روانهٔ تفلیس داشتند ومقید برسیدن نوشتجات دولتی دارالخلافه نشده رساندن نوشتجات دولتی را در عهدهٔ چاپاران گذاشتند و ینارال بسقویچ نوشتجات دوستانه نوشته وبعذرهای مقرون بصواب معتذر شدند وحکم فرمودند که از مصلحت دید ینارال بسقویچ بیرون نرانند وامیرزاده خسرومیرزا با همراهان ازآب ارس گذشته روانهٔ تفلیس گردیدند .

ذکر واقعهٔ طالش و حرکت میر حسن خان که دراین بین واقع شد و رفع آن بتقدیر ملك منان

چنانکه مسطور آمد مملکت طالش وقصبهٔ انکران بایست بدولت روس واگذار شود و مدت مهلت فیمابین دولتین برای تخلیهٔ آن ولایت منظور گفتگو شده بود از قضا انقضای آن مدت معین دروقتی شد که نایب السلطنه دردارالخلافه تشریف داشتند لشکر روس بسرکردگی ینارال مایور رال بضبط مملکت طالش مأمورشده و ینارال مذکورآمدن خود را باین دعاگوی دولت پادشاهی اعلام نموده خواهش نموده بود که این دعاگوی دولت کس فرستاده میرزا حسینخان را بخوشی از محالاتی که باید واگذارشود معطوع الید ساخته بتصرف دولت روس داده شود .

این دعاگوی دولت شاهی نیز بخواهش ایشان عمل کرده میرحسن خان را بهر نحوی که میدانست ازولایت مزبوره بیرون آورده درمحال آستارا درقریهٔ موسوم بچلوند متوقف نموده بود در این وقت که خبر قتل ایلچی ازدارالخلافه شایع شد میرحسن خان بتصور اینکه منازعهٔ فیمابین دولت روس و ایران تجدید خواهد شد فرامین سابقهٔ دولتی را که در ایام منازعه فیمابین دولتین در سابق برای صادر شده بود ابراز و اظهار نمود و چنان شهرت داد که این احکام بتازگی رسیده است و تفنگچیان محالات متصرف فیهٔ خود را جمع آوری کرده قریب بشش هفت هزار نفر جمعیت کرده برسر قلعهٔ لنکران رفته لشکر روس را درآن قلعه محاصره نموده نشست ومیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام که درآن روزها کارگذار امورات آذربایجان بود دراخبار واقعهٔ ایلچی که باین دعاگوی دولت در اردبیل کرده بود اخبارنامه را مصدّر باین بیت نموده بود:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود — یکی چنانکه درآئینهٔ تصور ماست

دراین بین که اخبارنامه رسید چگونگی حرکت میرحسنخان نیز از اردبیل واضح شده این دعاگوی دولت درجواب اخبارنامه این نقش تازه را که غریب تر از حکایت دارالخلافه بود نگاشته روانه داشت.

امنای دولت تبریز و سرکار نایب‌السلطنه از شنیدن این حکایت تازه دلتنگی بی‌اندازه نموده این دعاگوی دولتشاهی را حکماً و حتماً برفع این حکایت مأمور فرمودند. این دعاگوی دولت یك نفر ازمعتمدین خود را از راه قزل‌آغاج روانه نمود که بکشتی نشسته بقلعهٔ لنکران رود و نوشتجات بینارال لنکران نوشته بیخبری دولت علیهٔ ایران را دراین حکایت وخودسری میرحسینخان را در این واقعه اعلام داده نوشت که صدق این گفتگو آنست که تا ده روز یا لشکریان ایران برسر میرحسین خان میرسد یا جمعیت او بالکلیه ازسر او متفرق خواهد شد و خواهش نموده بود که همین نوشتجات را بدارالملك تفلیس فرستاده حرکت میر حسنخان را

ازطرف دولت نداشند و خود این دعاگوی دولت نیز بمحال والکیج رفته برؤسای تفنگچیان محال اسالم و کرگانرود و آستارا واوجارود نوشتجات مؤکده نوشته حکم بتفرقگی آنها از کنار میرحسنخان نمود و بمحالات متصرف فیه روسیه نیز نوشتجات نوشته بیخبری دولت ایران را ازحرکات میرحسن خان اظهارداشت ومیرحسن خان را نیز اعلام نمودکه بیجهت خود را بمرارت نینداخته از سرقلعهٔ لنکران برخاسته بخاك ایران عود نماید وخود این دعاگوی دولت پادشاهی بلافاصله ازکنارقلعهٔ شندان گذشته بقصبهٔ آستارا وارد شده و تفرقگی در میان جمعیت میرحسنخان افتاده میرحسنخان ازسرلنکران برخاسته از راه دیگر بخاك ایران داخل شده بقریهٔ کان رود که مکانی صعب‌المسلك بود رفته واظهارخوف ازآمدن نمود .

این دعاگوی دولت از ینارال لنکران کیفیت نامهٔ آن ایام را گرفته و وضوح بی خبری دولت ایران را ینارال روس تصدیق نموده بچاپاری بخدمت نایب السلطنه فرستادکه ازآنجا بتفلیس فرستاده‌شود وخاطر نایب‌السلطنه را ازاین دغدغه وتشویش خلاصی داد و نایب السلطنه حکم باحضار میرحسن خان صادر نموده اورا حکماً خواستند .

این دعاگوی دولت شاهی لابد ولا علاج شد و نخواست که در وقتی چنین میرحسنخان را باجبار و اکراه همراه برد با چند نفر ازخواص از قصبهٔ آستارا بقریهٔ کانرود رفته او را اطمینان تمام داده بقلعهٔ اردبیل آورد وضمانت وجود او را درخدمت نایب‌السلطنه نمود ودرهمین زمان میر کاظمخان ولد اورا که سابقاً نیز بنوید مصاهرت این دولت امیدوار بود درّی از دراری اصداف سلطنت را از تبریز باردبیل آورده و طوی بزرگ داده میرحسن‌خان را مستمال‌نموده باز روانهٔ محال آستارا ساخت ودر پیش سرحد داران روسیه عذرحرکت میرحسنخان بنحو احسن خواسته آمد .

ذکر رسیدن امیرزاده خسرومیرزا بتفلیس و روانه‌شدن از آنجا بدارالسلطنهٔ پطرزبورغ تا مراجعت بدارالسلطنهٔ تبریز

چون خبر مأموریت امیرزاده خسرو میرزا بدارالملك تفلیس رسید ینارال بسقویج لشکرهای ابوابجمعی خودرا بجهت نزاع و جدال‌که با دولت روم داشتند روانهٔ سرحدات ولایات روم ساخته خود منتظر امیرزاده خسرو میرزادر تفلیس ماند، بعد از ورود امیرزاده خسرومیرزا امیرزاده را ملاقات نمود ودستورالعمل اورا داد و امیرزاده خسرو میرزا هرچند اذن صریح ازدولت ایران نداشت که ازتفلیس تجاوز نماید ولیکن نظر بمأموریتی که نوشته شدکه بایست از صلاح دید ینارال مرشل بسقویج تخلف ننماید لابد عازم دارالسلطنهٔ پطرز بورغ شدند ومحمد خان امیرنظام ومیرزا محمدتقی خان‌وحاجی‌میرزامسعود باچهل نفرازهمراهانرا درخدمت امیرزاده روانهٔ دارالسلطنهٔ پطرزبورغ ساختند و محمد حسین خان ایشیك آقاسی باشی را با اخبار وگذارشات واقعه باسایر همراهـان بتبریز مراجعت دادند و ینارال بسقویج امیدواری عفو امپراطور را از حرکت عوام دارالخلافهٔ طهران بنایب‌السلطنه نوشته وخود ینارال بعزم رزم روانهٔ روم شد وامیرزاده خسرومیرزا بدارالسلطنهٔ پطرزبورغ رسیده بشرف ملاقات امپراطور مشرف شد و امپراطور اعظم پذیرای عذر از دولت علیهٔ‌ایران شده امیرزاده خسرومیرزا را باهمراهان بعدازسه ماه توقف دردارالسلطنهٔ پطرزبورغ نوازشات فرموده و نشانها مرحمت کرده یك‌کرور از دو کرور باقی وجه مصالحه را نیز بدولت‌ایران گذشت نمودند و وعدهٔ آمدن ایلچی بزرگ برای‌استحکام دوستی داده‌امیر زاده راباعزاز و احترام تمام معاودت‌دادند. چون کیفیت سفرامیر زاده خسرو میرزا را میرزامصطفی‌افشار که ازجملهٔ‌ملتزمین خدمت ایشان بودبطریق روزنامه بتفصیل نوشته ومجلد شده است بآن جهت این دعاگوی دولت زبان قلم را از تحریر کیفیات و تفاصیل‌آن سفر کوتاه نمود وخواهشمندان مطلعین‌آن اخبار را

بمطالعه نمودن آن روزنامچهٔ مجلده رجوع نمود .

چون امپراطور اعظم خواهش نموده بودند که میرزا مسیح مجتهد باید از دارالخلافه اخراج شود بآن سبب خاقان مغفور نیز درمقام عذر خواهی ایشان از دارالخلافه برآمدندوجمیع اهالی دارالخلافهٔطهران از جماعت انائیه سپروشمشیر و چماق بدست گرفته بدولت سرای میرزای مجتهد جمع آمده درمقام عدم جریان حکم خاقان مغفور بودند وسه چهار روز این گفتگوطول کشید ، بالاخره میرزای مجتهد بعزم زیارت عتبات عالیات از دارالخلافه طهران بیرون آمده و روانهٔ کربلای معلی گردیدند .

ذکرحرکت نایب السلطنه ازتبریز باوجان واجتماع لشکر آذربایجان تا زمان معاودت بدارالسلطنهٔ تبریز ووقایعی که واقع شد

چون نایب السلطنه امیر زاده خسرو میرزا رابعذر خواهی روانهٔ دارالسلطنهٔ پطرزبورغ ساخت و ایام بهار پیش آمد بمصلحت های دولتی عازم شدندکه لشکر آذربایجان را که دو سالست بامورآنها رسیدگی نشده درچمن اوجان جمع نموده بجبر نقصان اموراتآنها بپردازند ، نظر باین مصلحت دید روانهٔ چمن اوجان شده باجتماع لشکر نظاموغیر نظام فرمان دادند وپس از یك ماه توقف پنجاه عراده توپ با توپچیان نظام وچهارده فوج لشکرنظام درچمن اوجان حاضرشده تفنگ ولباسآنها را که سرانجام شده بود بایشان دادهآب رفته بجوی باز آمد و ایلچی انکلیس و مصلحت گذاری که از دولت روس در تبریز بود باردو احضار شده درحضورآنها سان لشکردیده میشد و روزنامهٔ لشکریان را برای امیرزاده خسرو میرزا بدارالسلطنهٔ پطرزبورغ میفرستادند و در همین اوقات بصحابت آخوند ملا شریف شیروانی که از راه اسلامبول میخواست بزیارت خانهٔ کعبه مشرف شود نوشتجات دوستانه بخواندگار روم سلطان محمود خان نوشته فرستادند و سلطان محمود بعد از وصول آخوند

ملاشریف او را وزیرمختار دولت ایران نامیده دراعزاز و احترام او سعی بسیار نموده چنان وانمود کرد که دولت علیهٔ ایران لشکر خود را درچمن اوجان جمع آورده بمعاونت دولت روم اقدام خواهند کرد .

امپراطور اعظم از امیرزاده خسرومیرزا گله مندی فرستادن آخوند ملاشریف را باسلامبول در این موقع کرد و امیر زاده خسرو میرزا حقیقت امر آخوند را معروض امپراطورنموده رفع غبارخاطر ایشان را نمودند وهم دراوقات توقف اردو دراوجان فرج‌الله خان شاهیسون اردبیلی حاجی بیرامقلی نامی را از توشمالان طایفهٔ شاهیسون بغرضی از اغراض بدست خود مقتول ساخته این دعاگوی دولت او را گرفته محبوس نمود و حقیقت را بنایب‌السلطنه عرض نمود . فرج الله خان قبل از رسیدن چاپار ازمحبس فرار و چاپارحکم احضار او را از طرف نایب‌السلطنه رسانید این دعـاگوی دولت ثـانیاً حقیقت را معروض داشت و از این کیفیت میرزا نصرالله اردبیلی که کارگذارقراجهٔ داغ ومشکین درخدمت پادشاه‌مرحوم بودمستحضرشده وراث حاجی بیرامقلی‌را اعلام نمود که فرارفرج‌الله خان‌را ازمحبس‌در خدمت نایب‌السلطنه مستند باین دعاگو نمایند .

نظربعرض ایشان نایب‌السلطنه این‌دعاگوی دولت را از اردبیل باوجان احضار فرمودند ، پس از آستان بوسی این دعاگو را نظر بهمان عرض که‌فرار فرج‌الله‌خان باستحضار این دعاگوی دولت است بقراولان دربخانهٔ مبارک که سپردند که قریب بچهار ساعت درقراول مانده شفعاء شفاعت نموده اذن مرخصی بمنزل دادند و بعد ازسه روز احضارفرموده حکماً وحتماً فرج‌الله خان را از این دعاگو خواستند واین دعاگو نیز ازآنجا روانه شده غفلةً برسر فرج‌الله خان ریخته او را درجنگلهای طالش و خلخال گیرانیده دوباره معاودت بخدمت نایب‌السلطنه نموده درمحال میاندوآب و مرحمت باد باردو رسیده فرج‌الله خان محبوس شد .

این‌دعاگوی‌دولت نوازش یافته ازآن اتهام بیرون‌آمد وازخدمت نایب‌السلطنه

مرخص و روانهٔ اردبیل شد ودرهمین اوقات محمد حسین میرزای حشمةالدوله از طرف خاقان مغفور باردوی مرحمت آباد رسید . چون خاقان مغفور حکم فرموده بودندکه نایب‌السلطنه او را بایالت کرمانشاهان نامزدفرماید باین سبب نایب‌السلطنه طهماسب میرزا برادر او را از کرمانشاهان معزول و محمد حسین میرزا را بایالت کرمانشاهان منصوب فرمودند و او در آن ولایت تا ایام وفات خاقان مغفور مشغول بحکومت بود وهم در این اوقات میرزا محمد تقی آشتیانی را که از طرف نایب السلطنه وزیرهمدان و درخدمت شاهزاده فرخ سیر میرزا ملقب بنیرالدوله مشغول بخدمت گزاری بود میرزا ابوالقاسم قایم مقام بجهت عداوت سابقه که با او داشت و او را مخل بمنصب خود میدانست و چنانکه یك دو سال هم در ایام عزل میرزا ابوالقاسم کارگذار آذربایجان بود درخدمت نایب السلطنهٔ مرحوم متهم ساخته او را ببی اخلاصی و هواخواهی دیگران منسوب داشت و نایب‌السلطنه یحیی خان یوزباشی را باصد نفرغلام بگرفتن او روانه داشتند وحکم فرمودندکه اگر ازهمدان گریخته بحز دارا لخلافه بهرولایت رفته باشد اورا تعاقب کرده دست بسته باردوی همایون رسانند .

دوستان میرزا محمد تقی اورا ازکیفیت مأموریت یحیی‌خان مستحضرساختند و او یك روز قبل از ورود یحیی خان بهمدان ببروجرد گریخته بود ، یحیی خان ببروجرد رفته ازشاهزاده محمد تقی‌میرزا او را دست‌بسته گرفته باردوی مرحمت‌آباد رسانید و محبوساً بقصبهٔ مرند فرستاده‌شد. چون محمد بیك میرروانذ که از احوال او بعد ازاین گفته خواهدشد بسبب پریشانی اوضاع ایران در دادن تنخواهی‌که از بابت ولایات‌کوی وحریر و اربیل قبل از منازعهٔ دولت روس از سرکار نایب‌السلطنه قبول نموده بود که سالی ده هزار تومان بدیوان نایب‌السلطنه سپارد تهاون میورزید در این اوقات از او مطالبهٔ تنخواه سه ساله شد و قدری از افواج نظام نیز بولایت بالك وصدك مأمور فرمودند او نیز کسان بعذرخواهی فرستاده محاسبهٔ خود را با

امنای دولت نایب‌السلطنه پرداخت نمود و نایب‌السلطنه بعد از تمشیت این مهام وارد دارالسلطنهٔ تبریز شدند و پس ازدوماه توقف امیرزاده خسرومیرزا از دارالسلطنهٔ پطرزبورغ رسید، خاقان مغفور نایب‌السلطنه را با امیرزاده خسرومیرزا و وزیرمختار دولت روس که چند روز بعد از امیر زاده خسرو میرزا وارد شده بود بهمدان احضار فرمودند.

ذکر حرکت خاقان مغفور از دارالخلافه بطرف فارس و ورود بهمدان و رسیدن نایب‌السلطنه برکاب همایون و بعضی از احوالات متفرقه

چون حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بخیال اینکه خاقان مغفور را درامور دولتی چندان اعتنائی نیست قریب بیك کرور ازمال دیوانی فارس را دراین سه چهار سال بدیوان اعلی نرسانیده‌بود ومحصلین‌دیوانی را عوض‌تنخواه‌نقد لیت ولعل وامروز و فردا تحویل میداد لهذا نظر بصلاح دولتی و انداختن رعب درقلوب اهالی ایران بعد از مقدمهٔ روس خاقان مغفور باحضار لشکریان فرمان داده روانهٔ فارس شدند و در هرولایت و درهرمملکتی نظمی جدید داده تا بمملکت فارس رسیدند و امنای دولت محاسبهٔ فرمانفرما را بقانون حساب گرفته وباقی مأخوذ آمده از راه عربستان و لرستان اردوی همایون حرکت‌کرده وارد مملکت بروجرد شده و از آنجا ببلدهٔ طیبهٔ همدان آمده نایب‌السلطنه وامیرزاده خسرومیرزا با وزیرمختاردولت علیهٔ روس درهمدان بشرف پای بوس مشرف شدند و درآن اوقاتی‌که خاقان مغفور درصفحات فارس تشریف داشتند اهالی‌خمسه با شاهزاده عبدالله میرزا که حاکم‌آن مملکت بود بنای مخالفت‌گذاشتند چنانکه سابق نیز فیمابین ایشان گفتگو بود باز بنای کم‌خدمتی را گذاشته و اهالی خمسه بدارالسلطنهٔ تبریز آمده عرض و داد خود را بخدمت نایب‌السلطنه رسانیدند و نایب‌السلطنه شاهزاده امیرزاده فریدون میرزا را با مقرب الخاقان میرزا محمد علی برای این‌مراتب تحقیق بخمسه فرستاده و مقررشده بود که

مابین عبدالله میرزا با اهل خمسه صفائی داده رفع کدورت نمایند .

بعد از ورود امیر زاده فریدون میرزا بخمسه شاهزاده عبدالله میرزا از فریدون میرزا متوهم شده در ارگی که‌از بناهای خود ایشان بود و دزش میخواند نشسته ابواب وداد را مسدود ساخته بعلاوه بانداختن توپ و تفنگ بمنزل امیرزاده فریدون میرزا اشتغال نموده وامیرزاده فریدون میرزا حقیقت امر او را بنایب‌السلطنه اعلام کرد و نایب‌السلطنه چون بحکم خاقان مغفور بایست بهمدان تشریف بیاورند ازراه خمسه تشریف آورده شاهزاده‌عبدالله‌میرزا وفریدون میرزا را ازملتزمین رکاب خود ساخته درهمدان وارد اردوی خاقان مغفورشدند ودرهمین اوقات این دعاگوی دولت شاهی از اردبیل بمحال اسالم رفتم رفته وازآنجا بعزم تماشای بندر انزلیج که از قصبات رشت است بطرز خفیه و تبدیل روانهٔ آن قصبه شد و دوسه روز بتماشای آنجا پرداخت . روزی بحمام داخل شده ازقضا استاد حمامی که از اهل اردبیل بود بود این دعاگوی دولت را شناخته و باحترامات مقرره‌عمل نمود، هرقدر این دعاگو تجاهل نمود بجائی نرسید یك دونفر از نوکرهای معتمدالدوله که درحمام بودند از حقیقت مستحضرشده از حمام بیرون آمده بمنوچهرخان معتمدالدوله که در رشت نشسته بود اخبارکردند.معتمدالدوله بخیال افتاد که مبادا حکایت رشت نیز مثل حکایت زنجان خواهد بود بتعجیل کس فرستاده بنواب خود حکم نموده بود که اهالی انزلیج را جمع نموده بعزم دیدن بمنزل این‌دعاگوی دولت‌آمده ازحقیقت مستحضر شوند.این دعاگوی دولت شاهی نیز از حمام بیرون‌آمده دانست که امرمخفی نمانده است سوار شده باز باسالم رفت و فردای آنروز نایب انزلیج بمنزلی که این دعاگو بود آمده کسی را ندید و این اخبارات را منوچهرخان معتمدالدوله بامنای دولت نوشت واز نایب‌السلطنه گله مندآمد .

القصه نایب‌السلطنه بعد از رسیدن بخدمت خاقان مغفور در همدان مورد نوازشات بیکران شد و وزیر مختار دولت علیهٔ روس نیزبمراحم پادشاهانه سرافراز

شده مقرر شد که بجهت گفتگوی اهالی دارالخلافه وتحاشی فیمابین رعیت دارالخلافه و نوکر باب دولت روسیه ایلچی مختار روس در دارالسلطنهٔ تبریز ساکن باشدو نایب السلطنه بجهت حکایت انزلیچ و حکایت خمسه خواهش انضمام خمسه را بولایت آذربایجان اظهار نفرموده درباب حکومت خمسه توسط فتح‌الله میرزا ملقب بشعاع السلطنه را که ولد صلبی خاقان مغفور بوده نموده حکومت اورا در مملکت خمسه از خاقان مغفور خواهش کردند وخاقان مغفور نیز حکومت خمسه را بشعاع السلطنه واگذار فرمودند تا ایام وفات خاقان درزنجان مشغول بحکومت بود و حسن خان پسر آصف الدوله را که ملقب بسالار و نوادهٔ دختری خاقان مغفور بوو درهمدان بخدمتگزاری و کارگذرانی شاهزادهٔ فرخ سیرمیرزا منصوب نموده اردوی خاقان بعزم دارالخلافه حرکت کرد و نایب السلطنه نیزمرخص شده باوزیر مختار روس روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز شدند ، خاقان مغفور بدارالخلافه نزول اجلال فرموده آن زمستان را بعیش و شادمانی گذرانیدند .

ذکر احوالات شاهزادگان عراق و خصوماتی که فیمابین ایشان واقع شد

محمد حسین میرزا که از زمان خاقان حشمة الدوله ملقب شده و ازطرف نایب السلطنه نوازش یافته بکرمانشاهان رفت بخیال انضمام مملکت لرستان وعربستان بکرمانشاهان افتاد ووجهی که وجیه مینمود و دردست داشت آن بود که این ولایات جزو حکومتگاه شاهزادهٔ مرحوم والد من میباشد و اعمام بعد از پدر نبایست که تعدی بولایت او نموده حقوق برادری را فراموش نمایند حال که ایشان بلطایف الحیل مملکت را ازدست من گرفته اند مقتضای انصاف خاقان آنست که رفع این تعدی را از اولاد شاهزادهٔ مرحوم نمایند و این نوع تظلمات بامنای دولت خاقان مغفور نوشته و شیخعلی میرزا و همایون میرزا را که حاکم ملایر و نهاوند بودند باین جوره تظلمات ومآل نمائی باخود متفق ساخته ازخاقان مغفور نیز اگرچه اذن صریح نشنید ولیکن منع صریح نیز در استرداد ولایات ندید باینجهت قوی دل شده باجتماع لشکریان کرمان شاهان مشغول گردید و شاهزاده محمد تقی میرزا نیز که حاکم بروجرد و

متصرف مملکت لرستان و عربستان بود ازشنیدن این اخبار باجتماع متجندهٔ خود پرداخته تا بمحال خاوه که سرحد کرمانشاهان ولرستان است رفته نشست. از آن طرف حشمة الدوله با سرباز وتوپخانه که قریب بده هزارنفرسواره و پیاده بودند وده عراده توپ داشتند بعزم استرداد مملکت لرستان و عربستان بیرون آمده بمحال هرسین رسیده توقف نموده بفکرانجام امورات خود افتاد وشاهزاده شیخ الملوك را که حاکم ملایر و تویسرکان و سنقر بود بتطمیعات و تملقات از راه بـرده سرکار شیخ الملوك بلاجهت و سبب لشکرهای ولایات متعلقهٔ خود را که قریب بشش هفت هـزار نفر بودند جمع آورده با سه عراده توپ از ملایر ببروجرد که قریب بشش فرسخ لست غفلةً رفته اهالی بروجرد که از اوضاع شیخ الملوك درهمسایگی مخبر بودند و اصلا بتسلط اوراضی نبودند دروب شهررا بسته دافع مداخلهٔ شیخ الملوك شده بحسام السلطنه محمد تقی میرزا کیفیت را اخبار نمودند .

از اتفاقات روز ورود شیخ الملوك بکنار بروجرد هفتم محرّم بود واهل شهر تکیه ها بسته و منبر ها گذاشته مشغول تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند . سرکارشیخ الملوك درچنین ایام محرم آب ونان بروی اهالی شهر بسته و باین نیز کفایت نکرده توپها را بربلندیها کشیده بانداختن توپ بمیان شهر و تکایای تعزیه مشغول شد وحسام السلطنه محمد تقی میرزا ازشنیدن این واقعه دلتنگ شده از پیش روی محمد حسین میرزا برخاسته بعزم رزم شیخ الملوك روانهٔ بروجرد گردید وبایلغار ازراه نهاوند روانه شد .

شیخ الملوك ازشنیدن خبروصول او ازکنارشهر بروجرد برخاسته بقریهٔ کیکدان که ازخاك ملایر ودوفرسخی بروجرد است منزل گزید. حسام السلطنه بقریهٔ اشتربنان آمده شب درآنجا اقامت کرد وصبح آن شب صفوف خود را آراسته بدلتنگی تمام برسر اردوی شیخ الملوك راند و شیخ الملوك همه شب را درتردید وتشویش گذرانید و احتمال نمیداد که حسام السلطنه بعد از آنکه بخاك ملایرعود کرده است درمقام

مقاتله ومقابلهٔ او درآید وبهمین اعتقاد فاسد شب را بصبح رسانیده اصلا اندیشهٔ پاداش اعمال خودرا که باوخواهدرسیدنمی‌نمود و ازامداد طایفهٔ پریان در این جزء زمان نیز چندان نومید ومأیوس نبود که خبررسید که طلیعهٔ لشکرحسام‌السلطنه پیدا شد ناچار باضطراب تمام سوارشده ، بیت :

اگرچه پف بکرنا تف بنی کرد　　　ولیکن مرکب اقبال پی کرد

بمحض رسیدن لشکرحسام‌السلطنه لشکرشیخ‌الملوك که نصفی صف آرا شده و نصفی درکارسوارشدن بودند پس از اندك تلاشی متفرق ومتلاشی شده دسته دسته وفوج فوج راه‌هزیمت درپیش گرفتند واردو وتوپخانه وقورخانه و صندوقخانه آنچه بود ونبود بجا ماند .

سرکارشیخ‌الملوك تا دروازهٔ دولت آباد درهیچ مکانی متوقف نشد و رؤسای لشکرمثل احمد خان سردار وحاجی شیرعلیخان وزیر وخدادادخان‌سردار که هرسه ازطایفهٔ زند بودند با جمعی کثیر گرفتار شدند ومیرزا اسمعیل خان که از نوکرهای معتبرشیخ‌الملوك بود با جمعی مقتول شده زیاده از دوسه هزارنفررا برهنه کردند و حسام‌السلطنه بعد ازاین فتح عود ببروجرد نمود و درهمان روز خبر رسید که حشمة‌الدوله بعد ازحرکت حسام‌السلطنه ازخاوه وتخلیهٔ آن ولایت ازهرسین بلرستان آمده محال‌لرستان‌راتماماً متصرف شده برسر قلعهٔ خرم‌آباد رفته نصرالله میرزا ملقب بوالی که پسر شاهزادهٔ مرحوم محمد علی میرزا و داماد حسام‌السلطنه و از طرف حسام‌السلطنه حاکم لرستان و مستحفظ قلعه بود غیرت برادری و عصبیت را از دست نداده باستقبال برادر بزرگتر شتافته کلید قلعه را برسم پیشکش و پا انداز سپرد و حشمة‌الدوله قلعه وولایت را متصرف شده بفراغ بال نشست .

حسام‌السلطنه از شنیدن این خبر مانند سپند بر سرآتش شده بعد از ده روز توقف بروجرد واستعداد لشکر ازقراریکه مسموع شد استمداد همت ازقراءت توراة

یهودان نموده روانه گردید۱ وحرب حشمة الدوله را مثل حرب شیخ الملوك پنداشت
غافل از آنکه از معلمان لشکر آذربایجان در نظام توپخانه و سرباز حشمة الدوله
میباشند ، بتهور هرچه تمامتر برسرقلعهٔ خرم آباد راند و حشمة الدوله نیز بآئین تمام
لشکر نظام وتوپخانه را بیرون کشیده درمحل مناسب ایستاده لشکریان حسام السلطنه
متهورانه و مغرورانه برسر نظام وتوپخانه رانده تاب شلیك نظام سرباز وتوپخانه را
نیاورده فرار برقرار اختیار کردند وهمه جا سوارهٔ کرمانشاهان بتعاقب لشکریان
حسام السلطنه مشغول شده تا دروازهٔ شهر بروجرد دست از تعاقب نکشیدند وحشمه
الدوله ولایت لرستان وعربستان را متصرف شده وحکومت لرستان را بنصرالله میرزا
برادرخود داده روانهٔ کرمانشاهان گردید وشیخ الملوك پس ازاین شکست باحسام ـ
السلطنه راه مؤاخاة پیش گرفته استرداد اموال و اسباب وتوپخانهٔ خودرا ازحسام ـ
السلطنه نموده ساز مخالفت حشمة الدوله را نواخت و حسام السلطنه باز پس از یك
سال لشکر بروجرد و بختیاری را جمع کرده برسرقلعهٔ خرم آباد رفت و نصرالله میرزا
بقلعه داری کوشید ، حسام السلطنه محال لرستان را متصرف شده بمحال خاوه رفته و
مکانی مناسب بدست آورده رحل اقامت انداخت وحشمة الدوله ازشنیدن این اخبار
جمعیت خودرا جمع کرده با توپخانه و استعداد تمام بمحال خاوه آمده جنگ عظیم
با حسام السلطنه کرده و قریب بهزار نفر فیمابین بقتل رسید وحسام السلطنه شکست
معقول خورده ببروجرد گریخت .

۱ـ مؤلف مرحوم دراین ایراد انصاف نفرموده یا ازقرارمملکت ورعیت اطلاع درستی نداشته‌اند . درایران رسم است که حاکم و بزرگ هرشهر چون بسفری رود یا ازسفری معاودت نماید ازملل وادیان رعایای آن شهر با ذریعه و وسیلهٔ خود برای دعا گفتن در معبرعام ایستاده بهیئت اجتماع دعا میگویند، اسلامیان قرآن مجید و مسیحیان انجیل و خاج و یهود توراة بدست برداشته دعاگوئی بجامی آورند این نشان قبول عامهٔ حاکم آن ملك است. چون دربروجرد ازطایفهٔ یهود بسیارند برای تشریف ودعاگوئی جمعیتی کرده بودند . (نادر)

حشمة‌الدوله بعد ازضبط لرستان برشهر بروجرد رفته بمحاصرهٔ آن شهر اقدام نمود وچون خاقان مغفور ازاین کیفیات مستحضرشدند واین نوع امورات را که در ابتدا از طریقهٔ اعمال اطفال می شمردند حال واضح شدکه کار رفته رفته بزرگ شده و امنیت از ولایت برخاسته واین قسم امور درنظردول خارجه بطریقی دیگرجلوه‌گر آمده است لهذا غلامحسین خان سپهدار را که حاکم ولایت عراق و سپهدار دوازده هزارجانبازنظام عراق بود محصل فرموده بکوچانیدن اردوی حشمة‌الدوله ازبروجرد روان ساختند ومقررفرمودندکه التزام ازشاهزادگان گرفته‌که من بعد باین نحوامور اقدام ننمایند و درحین تخلف خودرا از حکومتگاه خود معزول دانند .

سپهدار ببروجرد رسید و حشمة الدوله را کوچ داده و التـزام گرفته امنیت برای ولایت حاصل آمد و از طرف آذربایجان نیزسرکار نایب‌السلطنه بالتیام فیما بین شاهزادگان عراق و بنصیحت گزاری ایشان سیف الملوك میرزا را با میرزا اسحق فراهانی ازطرف خود مأمورفرمودند،ایشان نیز بعراق آمده فیمابین شاهزادگان التیام داده معاودت‌کردند و در حینی‌که اردوی نایب السلطنه در شهر اردبیل بود ملحق شدند .

ذکر وقوع وبا در دارالسلطنهٔ تبریز وحرکت نایب‌السلطنهٔ وحکایاتی که مناسب آن زمان است تا زمان ورود نایب‌السلطنه بشهر اردبیل‌که سنهٔ هزار ودویست وچهل وشش هجری است

در بهاراین سال ناخوشی وبادر دارالسلطنهٔ تبریزشایع شد و دراکثر ولایات آذربایجان‌آتش این بلا بالا گرفت وخلقی نامحدود تلف شدند وچنان اتفاق می‌افتاد که بعضی روزها در دارالسلطنهٔ تبریزچهارصد پانصد نفر تلف میشدند و همچنین در سایرولایات آذربایجان بهمین نسق وبا شیوع داشت .

نایب‌السلطنه وسایر بزرگان و اعیان واعاظم از دارالسلطنهٔ تبریز بیرون‌آمده

بجبال سهند و بزگوش وسبلان متفرق گردیدند و سرکار نایب‌السلطنه ازشهر تبریز بباغ صفا تشریف فرما شده دراین بین وزیر مختار دولت روس خواهش دولتی نمود که میرحسن خان درسرحد طالش ننشیند چه بودن اودرآن سرحد باعث عدم امنیت طالش وخلاف وداد است .

نایب‌السلطنه ازاین دعاگوی دولت پادشاهی که ضامن دولتی بوجود میرحسن خان راخواسته باخود این‌دعاگو احضارفرمودند واین دعاگوی دولت میرحسن خان را اطمینان داده بهمراه خود بدارالسلطنهٔ تبریز آورده در باغ صفا بخدمت نایب - السلطنه رسید ومیرحسنخان ببودن درمنزل قایم مقام مأمورشد وعیال واولاد نایب - السلطنه بعضی‌بعمارات اوجان و بعضی بکوه مشو وبعضی بکوه سهند رفتند ونایب - السلطنه نیز بکوه سهند تشریف برده و این دعاگوی دولت را مرخص فرمود که باوجان رفته عیال واولادی را که در اوجان میباشند امورآنها را نظم داده ازآنجا بسهند بخدمتگزاری رود و پادشاه مرحوم نیز که در قراجه داغ بودند با عیال وچند نفری ازخواص ییلاقات‌آن ولایت رفته قریب بیك ماه درآذربایجان هیچکس‌را آرامی وآسایشی نبود تا فی‌الجمله ناخوشی تسکین یافته وسرکار نایب‌السلطنه از قله های سهند نزول فرموده در قریهٔ حاجی‌آقا که درکنار چمن اوجان است اردو زده امیر زادگان وحکام ولایات را احضارفرمودند وشاه مرحوم ازقراجه داغ وامیر زاده بهرام میرزا ازخوی نیز وارد اردوشدند ، فی‌الجمله اجتماعی‌دست داده سرکارنایب‌السلطنه مشغول بضبط امور ولایتی گردیدند .

درهمین اردو بعضی از اهالی خوی از امیر زاده بهرام میرزا شاکی وعارض آمدند و حاجی محمد حسن اردبیلی نیز از این دعاگوی دولت شاهی برای شکایت باردو آمده وقبل ازرسیدن خدمت نایب‌السلطنه این دعاگوی دولت شاهی اورا بایك نفرآدمش گرفته با ده بیست نفر ازکسان خود او را بقلعهٔ اردبیل روانه مینمود که آدم او ازدست مستحفظین خلاص شده در اردو بنای غوغا گذاشته وچون اول شب

بود و نایب‌السلطنه در چادر بیرونی تشریف داشتند از غوغا مستفسر شده حقیقت را معروض داشتند .

نایب السلطنه محصل برسر این دعاگو گماشته حاجی محمد حسن را حکماً خواستند ، این دعاگوی دولت نیز کس فرستاده حاجی را معاودت دادند وحاجی را بامستحفظین بخدمت نایب‌السلطنه بردند ، مستحفظین را نایب‌السلطنه تنبیه فرموده و یکی را گوش بریده وحاجی محمد حسن را نوازش فرمودند ، این چندکلمه برای اظهارعدالت نایب‌السلطنهٔ مرحوم نوشته شد .

ذکر رسیدن نوشتجات ظل‌السلطان و اخبارآمدن حسنعلی میرزا برسر یزد و محاصرهٔ آن بلده درایام توقف اردوی اوجان

اخبارمتواتره ازظل‌السلطان وآصف‌الدوله میرسیدکه شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا بالشکرهای انبوه برسریزدآمده وسیف‌الدوله‌میرزا وعبدالرضاخان را محاصره نموده است . نایب‌السلطنه ازآنجائی که عبدالرضاخان خیانت دولتی کرده بود راضی بودند که کار او بالکلیه تباه شده بجزا وسزای خود رسیده باشد و این اخبار مکرر رسیده نایب‌السلطنه درمقام تحقیق غرض ظل‌السلطان وآصف‌الدوله برآمدند معلوم شدکه غرض ایشان آن است که نایب‌السلطنه در خدمت خاقان مغفور دفع و رفع عبدالرضاخان را متعهد شده و راضی نشوندکه‌سیف‌الدوله‌میرزا راکه‌ظاهراً ازطرف ظل‌السلطان حاکم یزد است محصورشجاع‌السلطنه بوده ودرنزدعوام چنان جلوه کند که شجاع‌السلطنه یزد را ازدست ظل‌السلطان گرفته است و این معنی نقصی است برای اسم نایب‌السلطنه .

القصه چندان از این جوره نوشتجات نوشتند که نایب‌السلطنه را رضا باین گفتگو نمودند وچون درضمن این حرکت بسا امور بود که در پردهٔ غیب مستور بود وبایست ظاهرشود نایب‌السلطنه را نیز تقدیر خداوندی رضا باین عزم نموده

درخدمت خاقان مغفورمستدعی تفویض انجام خدمت نیز بعهدهٔ کارگذاران آذربایجان شدند وخاقان مغفورفرمایش فرموده بودند که حسنعلی میرزا که بدفع عبدالرضاخان برسر یزد آمده است اگر نایب‌السلطنه دفع عبدالرضا خان را متقبل شوند بودن حسنعلی میرزا درآنجا بی‌صورت خواهد بود .

خاقان مغفور جوابی باین اجمال فرمایش کرده بودند وچون امنای دولت نایب‌السلطنه مصلحت درحرکت این لشکر از آذربایجان بسمت یزد دیده بودند و بایست تدارکات سفر اقلاً سه ماه‌درجائی توقف نمایند تا بتدارک کوشند دراین اوقات که ازوبای آذربایجان متفرق شده از غلهٔ دیوانی چیزی در دست نمانده بود امنای دولت بفکر تعیین مکانی مناسب برای توقف دو سه ماهه افتادند ، بعضی میگفتند درگروس باید نشست بعضی‌میگفتند بتبریز رفته مشغول بتدارک میشویم . این‌دعاگوی دولت شاهی بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام و محمد خان امیرنظام اظهار کرد که اگر نایب‌السلطنه باردبیل تشریف فرما شوند دعاگوی دولت متعهد است که جمیع سیورسات لشکر را تاچهارماه ازعهده برآید و ازآنجائی که اردبیل قریب بمملکت عراق است مصلحت آنست که‌ازبرای توقف آنجا معین شود ، قایم مقام و امیرنظام مصلحت دید را بخدمت نایب‌السلطنه معروض داشتند و نایب‌السلطنه این دعاگوی دولت شاهی را درآب‌گرم سراب احضارفرموده مرخص داشتندکه باردبیل رفته در تدارک امورات لازمه باشد و میرحسن خان طالش درهمین منازل از اردو جدا شده بی‌اذن واجازهٔ دولتی بخانهٔ خود رفت و این دعاگوی دولت نیز باردبیل رفته منتظر ورود نایب‌السلطنه‌گردید و نایب‌السلطنه نیز با پادشاه مرحوم و جمیع امیرزادگان وارد اردبیل شدند .

ذکر وقایعاتی که در اردبیل‌واقع شد و حرکت نایب السلطنه بالشکر بطرف عراق

میرزا ابوالقاسم قایم مقام پنجاه هزارتومان برای مصارف واجبهٔ لشکرملاحظه

نموده بود و يك دينار چنانكه از ابتداى دولت نايب‌السلطنه بهمين منوال دست‌تنگى بود در صندوقخانهٔ عامره نبود ونيز بدون اين‌وجه ممكن نبود كه اردوحركت نمايد نظر بر اين بعزل حكام حكم صادر شده و پيشكشى براى حكومت هر ولايت معين شدكه هركس از چاكران و خدمتگزاران آن مبلغ را نقد تسليم نمايدحاكم آن ولايت باشد و عمده در اين تقسيم پيشكش ارومى و مراغه بود كه هريك بده هزار تومان مقرر شد و پنجهزار تومان ولايت خوى وپنجهزار تومان اردبيل وپانزده‌هزار تومان ديگر در مثل پيشكش حكومت مرند و ساوجبلاغ و امثال اين ولايات جزء معين شده بود .

ابراهيمخان‌سردار و فتحعلى‌خان قاجار ولد ميرزا محمد خان خدمت‌اروميه‌و مراغه راگردن گرفتند و رفتند و نايب السلطنهٔ مرحوم اردبيل و مشكين را بشاه مرحوم داده و بحكومت قراجه‌داغ اميرزاده بهرام ميرزارا تعيين نموده واين‌دعاگوى دولت شاهى را مقرر داشتندكه بنيابت پادشاه مرحوم‌در اردبيل ومشكين‌بحكمرانى مشغول گردد وبا ميرزاده قهرمان ميرزاكه باحاجى على عسكر خواجه ومحمدخان سرتيپ‌ايروانى دوماه بودكه بضبط سليمانيه و شهرزور مأمور بودند مقرر داشتندكه محمد خان سرتيپ در سليمانيه مانده و اميرزاده قهرمان ميرزا با لشكر هائى كه ابوابجمع او ميشود متعالب اردوى نايب‌السلطنه روانهٔ عراق شود و پادشاه مرحوم را مقدمةالجيش ساخته باچهار هزار نفر از لشكر نظام و توپخانه و دو هزار سوار روانهٔ سمت عراق فرمودند و خود سركار نايب‌السلطنه با طهماسب ميرزا واميرزاده خسرو ميرزا و سيف الملوك ميرزا با ساير لشكريان آذر بايجان و ميرزا ابوالقاسم قايم مقام از شهر اردبيل كوچيده از راه خلخال روانهٔ عراق شدند و درهمين اوقات توقف اردبيل وزير مختار دولت روس مير حسن خان را مطالبه نمود و سركار نايب‌السلطنه نوشته از وزير مختار گرفتند كه اگر مير حسن خان بدولت روس رود اورا دست بسته بدولت ايران سپارند و جمعى‌را برسر او تعيين نمودند واو حركت

مذبوحی کرده بلنکران فرار کرد امنای دولت روس اورا گرفته بدست امنای نایب‌السلطنه سپردند و در منزل خلخال بخدمت نایب‌السلطنه رساندند و در یکی از قلاع خلخال محبوس شد، بعد از دوسه‌ماه ازآنجا فرار کرده خود را بطالش‌انداخته مصدر آشوب شد و باز لشکر ازطرف ایران و از طرف روس برسراو آمده اوطاقت نیاورده بمازندران گریخت و خاقان مغفور او را بدارالخلافه آورده در دارالخلافه وفات یافت

ذکر رسیدن نایب‌السلطنه بخدمت خاقان مغفور در دارالخلافه وروانه شدن برسر یزد و امورات واقعه

چون سرکار نایب‌السلطنه بخمسه رسیدند پادشاه مرحوم را با سایرلشکریان ازراه قم روانه ساختند ومقررداشتند که درقم توقف نموده منتظر ورود نایب‌السلطنه باشند وسرکارنایب‌السلطنه بدارالخلافه رفته بشرف آستان بوسی خاقان مغفورمشرف شدند .

خاقان مغفور بنوازش نایب‌السلطنه کوشیده نایب‌السلطنه را باستیصال عبدالرضا خان که خائن دولتی بود مأمور ساخته و مدد خرج نیز مرحمت فرمودند و سرکار نایب‌السلطنه بعدازمرخصی ازدارالخلافه بزیارت قم مشرف‌شده بالشکرهای آذربایجان از راه کاشان روانهٔ یزد شدند و حسنعلی میرزا که درسر یزد نشسته بود از شنیدن رسیدن لشکر آذربایجان و از حدوث غلا وقحطی که در یزد و اردوی او واقع شده بود از سر یزد بر خاسته بکرمان رفت و نایب‌السلطنه بیزد رسیده عبدالرضاخان تاب توقف نیاورده با شمشیر وقرآن وکفن باستقبال آمده چون قحطی عظیم در یزد واقع بود لشکریان آذربایجان زیاده از دو روز تاب توقف نیاوردند و نایب‌السلطنه عبدالرضا خان را همراه برداشته وسیف‌الدوله میرزا را در یزد مستقل نموده روانهٔ کرمان شدند .

ذکر احوالات آذربایجان بعد از رفتن نایب‌السلطنه و روانه شدن قهرمان میرزا بالشکر و توپخانه بعراق

چنانکه معلوم مطالعه کنندگان شد محمدخان امیرنظام محل اطمینان نایب‌ـ السلطنه شده بنیابت کل آذربایجان اختصاص یافت و امیرزاده فریدون میرزا را بر داشته بتبریز رفت وامیرزادگان وحکام جدید هر یك برسر ولایت منسوبهٔ خود رفته مشغول بخدمتگزاری دیوان اعلی شدند وامیرزاده قهرمان میرزا نیز ازسلیمانیه عود نموده محمدخان امیرنظام بتدارك رفتن او بعراق مشغول آمد چون فوج خوی وفوج مراغه ازجملهٔ ابوالجمعی ایشان بود این دعاگوی دولت شاهی فوج خوی را با چهار عراده توپ روانه ساخت وچهارصد نفرسوار ازطایفهٔ اکراد سرحد مستمال نموده با اینکه تا امروز ازآن طایفه ده نفر سوار بهیچ خدمت از خدمات دولت ایران اقدام نمی نمودند روانهٔ خدمتگزاری نایب‌السلطنه ساخت و امیرزاده قهرمان میرزا نیز با هزار سوار و دوهزار سرباز وهشت عراده توپ باحاجی علی عسکرخواجه سرا از راه قم وکاشان باصفهان رفته و ازآنجا بعد از ورود نایب السلطنه بکرمان روانهٔ کرمان شدند .

ذکر ورود نایب السلطنهٔ مرحوم بکرمان وگرفتاری حسنعلی میرزا شجاع السلطنه

سرکار نایب السلطنه چنانکه مذکور شد بسبب قحط و غلا در یزد نتوانستند اقامت فرمایند لشکریان را برداشته روانهٔ ولایت کرمان شدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا ازشنیدن این حکایات باستحکام ارگ از قلعهٔ کرمان کوشیده و امنای دولت خاقان مغفور نیزکه با نایب السلطنه صفائی نداشتند دلداریها باو داده اورا بر مخالفت نایب السلطنه تحریص نمودند و نایب‌السلطنه بر محال کرمان وارد شده از خیالات ایشان مستحضر گردیده و ایشانرا بنوشتن نوشتجات و فرستادن امنا و اظهار

نمودن اینکه برخود شما واضح است که حرکت ما بکرمان از راه اضطرار و الجاء
واقع شده چرا که در یزد توقف ممکن نبود ونیتی بجز گذران زمستان تا عید نوروز
و ایام بهار نداریم و واضح است که دراین اوقات اگر ما هم باشیم حاسدان و خائنان
دولت منکوب و مخذول خواهند آمد والعیاذ بالله اگر طریقی دیگر باشد بجز خندهٔ
دشمنان چه حاصل خواهد شد و با این گفتگو ها لشکر آذربایجان را تا یك منزلی
کرمان رسانیدند وشاهزاده حسنعلی میرزا ارگ را که مشهوراست بباغ نظر مضبوط
ساخته وخود با فرستادگان نایب السلطنه باستقبال آمده ونایب السلطنه پادشاه مرحوم
را باستقبال او فرستاده او را باعزاز و احترام تمام وارد اردو گردانید و شاهزاده
حسنعلی میرزا بعد از ورود باردو در چادر نایب السلطنه منزل گزیده در همان شب
دوفوج ازسربازان آذربایجان مأمورشدندکه گرماگرم بدون اینکه سخنی دیگرمفهوم
شود روانهٔ ارگ شوند وافواج قاهره بارگ رفته ارگ را گرفته بعدازتسخیر برج
و باره شاهزاده حسنعلی میرزا را سرکار نایب السلطنه بی اختیار فرموده او را با
دویست نفرسوار بدست محمد زمانخان قاجارسپرده بخدمت خاقان مغفورفرستادند
وخاقان مغفور نیز شاهزاده حسنعلی میرزا را تا ایام حیات نایب السلطنه بطرزمحبوسین
نگهداری فرمودند پس از این مقدمات نایب السلطنه وارد کرمان شده لشکریان را
جابجا نموده آن زمستان تا ایام بهار بخوشدلی وخرّمی بپایان رسید .

ذکرشمهٔ ازاحوال مملکت خراسان وکیفیت آن سامان

دراوایل دولت خاقان مغفور بعد از مراجعت ولیخان قاجار که ازطرف پادشاه
سعید شهید با شش هزار نفر درمشهد مقدس رضوی بطرز مستحفظ وساخلو بود نادر
میرزا ولد شاهرخ میرزا ولد رضاقلی میرزا ولد نادر شاه افشار که از نهیب سطوت
لشکریان پادشاه سعید شهید دربدردیار آوارگی شده بود ازهرات عود نموده مشهد
مقدس را بحیطهٔ تصرف خود درآورد وتا شش سال آن ولایت را محل آشوب وغوغا
نمود چنانچه درکتاب مآثرسلطانی بتفصیل مذکور است .

پس از گرفتاری او بدست لشکریان خاقان مغفور و قتل او در دارالخلافهٔ طهران در حضور خاقان دو سال مملکت خراسان را بحسین خان سردار مرحمت فرمودند و او نیز بقدر عقل و ادراك خود صورت نظمی بآن ولایت داده بود و پس از مأموریت حسین خان سردار بحکومت وحراست مملکت ایروان شاهزاده محمد ولی میرزا را خاقان مغفور والی مملکت خراسان فرمودند و شاهزادهٔ مذکور نیز بخراسان رفته خوانین آن مملکت را در اوایل حال با خود رام ساخته چند سالی بنحوی گذران فرموده بعد از چندی که عیسی خان تربتی ۱ را بقتل رسانید خوانین سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را در مشهد مقدس بی اختیار کرده محبوس نمودند و خواستند که بقتل شاهزاده اقدام نمایند، خوف وسطوت خاقان مغفور مانع این اراده شد بالأخره عذر شاهزاده را از مملکت خراسان خواسته و روانهٔ دارالخلافه‌اش ساختند واو بعذرهای ناموجه درخدمت خاقان مغفور متعذر آمدند.

خاقان مغفور شاهزاده حسنعلی میرزا را شجاع السلطنه لقب داده بخراسانش فرستادند وایشان نیز بخراسان رفته تدبیری که درانتظام آن مملکت فرمودند آن بود که بخانه های خوانین یاغی با ده بیست نفر سوار غفلةً وارد می شدند خوانین را باعتقاد خود مستمال فرموده بمهر نمودن قرآن و قسم یادکردن بیزدان و اطمینان دادن ایشان بامن و امان دلی خوش کرده معاودت میفرمودند وگاهی از نوشتجات دولتی که محتوی بر بعضی راه نمائیها بود ببعضی‌ازخوانین یاغی نشان میدادند واین عمل را مقدمهٔ اخلاص خوانین بخود می پنداشتند.

خاقان مغفور را این‌طرزسلوك شاهزاده ناپسندآمده خطعزل برصفحهٔ احوالش

---

۱ - عیسی خان غلط ناسخ است، اسحق‌خان قرائی تربتی را شاهزاده محمد ولی میرزا درمشهد مقدس بقتل رسانید اسحق خان خوداول‌سلسله بود، آباءواجداد او رعیت و بسیار تنگدست بودند مشارالیه با جوهر ذاتی ترقی کرد و در خراسان مقتدر شد، از حکومت شاهزاده اسمی داشت - جمیع خوانین خراسان تابع امر ونهی اسحق خان بودند - پس از قتل او خراسان پرآشوب شد (نادر).

کشیدند و بدارالخلافه احضارش فرمودند وشاهزاده علینقی میرزا را که حاکم قزوین بود حجةالسلطان لقب داده والی ولایت خراسانش ساختند.

حجةالسلطان نیز بخراسان رفته قریب بدوسال در آن ولایت ماند، چون مردی راحت طلب وآسایش دوست بود ودرقزوین مشقی بجز کیمیا سازی نفرموده بودند کاری از ایشان متمشی نشده دولت خواهان مملکت خراسان از احوال او خاقان مغفور را اطلاع دادند. یکی از قضاة آن مملکت در عریضهٔ خود که بخاقان مغفورعرضه داشت کرده عرض نموده بود که حجةالسلطان درمملکت خراسان خالی از وجه آمده خاقان‌مغفور باز شاهزاده حسنعلی میرزا را بمملکت خراسان ثانیاً فرستاده و حجةالسلطان را از این منصب معزول و از آن لقب مهجورش فرمودند و شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا بخراسان رفته باز عادت سابق را پیش کشیده بعریضهٔ خشك و اسبی لاغر از خوانین قوچان و تربت راضی شده و از تون و طبس وقاین برسیدن قالی یا بفرستادن خرمائی قناعت ورزیده وگوشمال محمد تقی خان حاکم ترشیز را بگفتن خان شرتیز کفایت شمرده ارغون میرزا پسرخود را در ولایت‌سبزوار مطلق‌العنان ساخته بگذاشتن کلاه خراسانی بی‌کله دورویه پوست و پوشیدن جبه های‌متعدد ارمك وبرك از روی هم و ببستن شمشیر از بالای این جبه ها خوش حال شده و مملکت نیشابور را برسم اربالق برضاقلیخان قوچانی واگذار نموده و اذن ساختن قلعهٔ متین امیرآباد را فیمابین مشهد مقدس وقوچان نیز باو داده و اسم این جور اعمال را مردم داری و استمالت گذاشته و نوبتی بادوسه هزارسوارتاکنارهرات رفته وباصد سوارداخل هرات شده بشاهزاده کامران که صاحب اختیارمملکت هرات بود مهمان شده باعتقاد خود تاج بخشی فرموده بمشهد مقدس عود نموده و هزار عدد اشرفی نیم مثقالی درمشهد مقدس بسکهٔ هرات باسم خاقان مغفور ساخته و این عمل را فتح هرات نامیده تنخواه مذکور را خدمت خاقان‌مغفور فرستاد. تا زمانی که ولایت آذربایخان بتصرف دولت روس آمد شاهزاده شجاع‌السلطنه باین اعمال بی‌مآل

درمملکت خراسان مشغولی داشتند .

در ایام مصالحهٔ دولتین خاقان مغفور چنانکه مسطور آمد او را بدارالخلافه احضار و پس ازمصالحه بکرمانش فرستادند . پس ازاین احوالات شاهزاده احمدعلی میرزا را چنانکه مذکورشد باتفاق میرزا موسی نایب بولایت خراسان مأمورفرمودند وشاهزادهٔ مذکور بمشهد مقدس رسیده ازخوانین یاغی وطاغی رضا قلیخان زعفرانلو راکه اعظم واقوای خوانین یاغی بود خان عمونامیده بمشهد مقدس راه داده وجمیع امورات حکومت حتی نصب داروغگی مشهد مقدس و تعیین کدخدایان محلات و ضابطین محالات نیز بعهدهٔ رضا قلیخان قرارگرفت وبرای شاهزاده گذران واخراجات یومیه معین نموده بقوچان معاودت کرده وارغون میرزا که درسبزوار بحرکات نالایق اقدام مینمود بحکم خاقان مغفور ازآنجا بیرون آمده دروقتی که اردوی خاقان مغفور دردارالسلطنهٔ اصفهان بود باردو ملحق شد ومملکت خراسان بالکلیه ازنظم وانتظام افتاده باین نحوکه مذکورشد بلکه از این نیز بی‌نظام ترآمد و درنظر امنای دولت خاقان مغفور چنان مینمود که انتظام این کار بغایت دشوار است باین لباسها درنظر خاقان‌مغفورمعروض می‌داشتند که خراسان سرحد ولایت سیستان وقندهار وترکستان است و خاقان مغفور اگر بضبط آن ولایت کوشند دوبرابر مالیات خراسان باید در مخارج سرحدیهٔ آنجا صرف شود دراین صورت چه بهتر ازآنکه خاقان مغفورمملکت خراسان را بهمین احوال گذاشته اعتنا بضبط آنجا نفرمایند و خوانین یاغی را کـه ظاهراً خود را دردولت خواهی زربی‌غش‌مینمایند دربوتهٔ امتحان نگدازند وایشان نیز درمیانهٔ‌این‌خوف‌و رجامانده بجهت‌خودداری‌سرحدداری‌خواهند نمودوخاقان نیزچون کسی را در میان و درمیدان نمیدیدند بهمین نـوع سخنان در حفظ ناموس سلطنت میکوشیدند تاآنکه بعون‌الله تعالی بدستیاری نایب‌السلطنه العلیه امرمملکت خراسان چنانکه بایست منظم وچنانکه شایست منسق آمد وبفضل‌الله برشتهٔ تحریرخواهدآمد

حرکت خاقان مغفور از دارالخلافهٔ طهران بدارالسلطنهٔ اصفهان و رسیدن نایب‌السلطنه در اصفهان بشرف آستان بوسی خاقان مغفور

چون ایّام زمستان سپری شد و اوقات بهار با هزار رنگ و نگار پیش آمد خاقان مغفور بعد از انقضای جشن نوروزی بخرّمی و فیروزی فرمان باجتماع لشکر عراق ومازندران داد و امنای دولت علیهٔ خاقانی که نصیبی ازصفاو وداد نایب‌السلطنه العلیه نداشتند زمزمهٔ دولت خواهی را درخدمت خاقان مغفور بنغمات منافقانه چنان راست کرده و میسرودند که باید اردو را باصفهان کشید و درحفظ مملکت فارس کوشید مبادا که نایب‌السلطنه دراین بهار بفارس رود وحسین علی میرزای فرمانفرما را چون حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه بی‌اختیار نماید. نایب‌السلطنه که وجود شریفش فانی در رضای خاقان بود واصلاً دامن پاکش بلوث این خیالات آلودگی نداشت صرف سر و جان‌را در رضای پدر والاگهر قلیل بضاعت می‌پنداشت از این گفتگوها که در مجلس بهشت نشان پادشاه جهان می‌شد بانهای دولت خواهان خود مستحضر می‌آمدند ولی‌باطمینانی که باصابت رأی سلطانی وخلوص‌عقیدت وجان‌فشانی‌داشتند این نوع سخنان را طنین ذباب می‌انگاشتند و ازجادهٔ دولتخواهی که درحقیقت عین دولتداری بود سر موئی قدم پس وپیش نمیگذاردند.

خاقان مغفور بعد از اجتماع لشکریان بدارالسلطنهٔ اصفهان آمده نایب‌السلطنه را ازدارالملك کرمان احضارفرمودند.

خیال امنای دولت آن بودکه وسوسهٔ ایشان درنظرخاقان جلوه‌گر آمده یا دمدمهٔ ایشان درقلب پادشاه جهان کارگر گردیده غافل از آنکه خاقان خلدآشیان که اعقل و اکمل پادشاهان اسلامند واز احوالات سلف استحضارتمام دارند و ازحکایت سلوك نادرشاه افشار با پسرخود چندی نگذشته بودکه باین طریق خوش‌آمدگوئیها که ازباریافتگان مجالس خود شنیده وغافل‌ازحقیقت کارمانده برضاقلی میرزا که ولیعهد وارشد اولادش بود رساندآنچه رساند ودیدآنچه نبایست دید وکشیدآنچه نبایست

کشید و پشیمانی سودی نبخشید و بالمآل بمرض مالیخولیا گرفتارشده بحرکات ناهنجار اقدام نموده بقتل آمد ودولت بآن عظمت ومملکت بآن فسحت و وسعت که باچندان رنج و زحمت بدست آمده بود درمدت دو سال از دست رفته انتقال بدیگران یافت جمیع این احوال واوضاع درپیشگاه خاطرمهرمظاهرخاقان خلدآشیان ظاهر وهویدا است چگونه میشد که باین سخنان واهی و سست تیشه برپایهٔ دولت خود زنند وبیخ دولت خود را با دست خود ازجای کنند خاقان مغفور را رائی دیگر وامنای دولت را هوائی دیگر ، بیت :

خس پندارد که این کشاکش از اوست　　دریا بوجود خویش موجی دارد

بالجمله شاهزادگان عراق باردوی مبارك دراصفهان حاضرشده وحسینعلی میرزای فرمانفرما نیز از فارس باردوی همایون آمده وسرکارنایب‌السلطنه بحکم و فرمایش خاقان باشش هزارنفر از لشکرنظام ودوازده عراده توپ کوچك جلو ازکرمان بیرون آمده وچندی درخارج شهرنشسته حکومت کرمان را بامیرزاده خسرو میرزا مفوض فرموده وچهارفوج ازلشکرنظام را با توپهای بزرگ با یوسف خان درکرمان گذاشته و عبدالرضا خان یزدی را بامیرزاده خسرو میرزا ویوسف خان سپرده مقرر فرمودند که مثل محبوسان نظر با او سلوك نمایند و پادشاه مرحوم و طهماسب میرزا و سیف‌الملوك میرزا را همراه برداشته درولایت اصفهان باردوی خاقان مغفورملحق شده بشرف آستان بوسی مشرف گردیدند .

ذکر مأمور شدن نایب‌السلطنه بخراسان و مرخص شدن ازخدمت خاقان مغفور تا هنگام ورود بآن مملکت

پس از ورد نایب‌السلطنه باصفهان و شرف پابیهای آستان مبارك بکمال نوازش و مرحمتهای شاهانه شرف اختصاص یافتند ومحسود حاسدان و نشتردیدهٔ بدخواهان شدند و خاقان مغفور نایب‌السلطنه درخلوات خاص بدون حضور احدی بفرمایشات و مصلحتهای دولتی گفتگو ها فرمودند و از خوانین خراسان و طول زمان طغیان

ایشان اظهار غبار وملال خاطر نمودند فرموده بودندکه ننگ این دولت است که این کار باین طریق که استمرار پیدا کرده بماند و این گره از کار دولت نگشاید و بغیر از تو امیدی بهیچیك از فرزندان وچاکران نمانده سرکار نایب السلطنه که جان خود را وقف رضای خاطر خاقان مغفور نموده بودند این زحمت بزرگ وخدمت سترگ را متقبل شده با وجود زحمت لشکریان آذربایجان که کشیده بودند پا از دایرهٔ خدمتگزاری پس نکشیده خاقان مغفور را بتعهد انجام این خدمت نیز بفضل الله تعالی از خود خرسند نمودند .

خاقان مغفور پس از اطمینان از تعهدات نایب السلطنه در سلام عام و محضر شاهزادگان عظام وخوانین ذوی الاحترام اظهار مافی الضمیر فرمود وازحرکات ناهنجار خوانین خراسان فصلی مشبع بر زبان مبارك راند و نایب السلطنه را بنزدیك طلبیده باطیهٔ طلائی راکه پر ازشربت شیرینی التفات بود بادست مبارك برداشته بنایب السلطنه دادند و نایب السلطنه نیز بآدابی که درچنان مجلس و محفل سزاواراست قیام و اقدام نمودند، ازفضل خداوند تبارك وتعالی وازبخت بلند پادشاه استمداد همت نموده در محضر اکابر و اعاظم ایران متقبل انجام خدمت خراسان شدند .

خاقان مغفور بلفظ مبارك فرمودندکه بادشاه مرحوم را درخدمت ما گذاشته پس از چند یوم توقف ایشان را با ضروریات و تدارکات سفرخراسان باردوی شما خواهیم رسانید و نایب السلطنه از خدمت خاقان مغفور مرخص گردید وپادشاه مرحوم را گذاشته باردوی خود تشریف فرما شدند ودراردوی همایون سیف الملوك میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج همدان را با ده عراده توپ باو سپرده وامیرزاده خسرومیرزا را با یوسف خان توپچی باشی و توپهای بزرگ مقرر داشتندکه از راه بیابان بسمت خراسان حرکت نمایند و از تون وطبس وقاینات بیرون آمده ازآنجا بمشهد مقدس شتابند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکر رکاب و توپخانه حرکت فرموده بعد از دوسه روز توقف دراصفهان بقم تشریف فرما شدند .

بعد از زیارت حضرت معصومه علیها و علی آبائها السلام استمداد همت نموده بعزم زیارت امام ثامن ضامن جان را بدست گرفته از راه سیاه کوه قم روانهٔ مقصد شدند وخاقان مغفور نیز پادشاه مرحوم را بنوازشات پادشاهانه و نصایح ملوکانه وسخنانی که مشعر برسلطنت ایشان بود مشعر فرموده و تدارکات سفر خراسان را مرحمت نموده مرخص و روانه داشتند وپادشاه مرحوم در اثنای طریق باردو رسیدند وخاقان مغفور شاهزادگان اطراف را که درارودی همایون مبارك بودند مرخص فرموده اردوی همایون را از اصفهان حرکت داده روانهٔ دار الخلافهٔ طهران گردیدند .

ذکر کیفیاتی که درکرمان واقع شد تا هنگام ورود سیف الملوك میرزا

چون نایب السلطنه از کرمان بسمت اصفهان روانه شدند عبدالرضاخان یزدی بتوهم اینکه شاید خاقان مغفور او را از نایب السطنه بخواهند و نایب السلطنه نیز از رضای خاقان نگذرد بفکر حال خود افتاده غفلةً سوار شده بعزم شکار بیرون رفت وبلا تأمل روانهٔ مملکت یزد شد و دریزد کارخود را بی رونق دیده بقلعهٔ بافق که جائی محکم و درمیان کویر است و دراثنای یاغیگری خود آنجا را تفنگچی گذاشته ومضبوط ساخته بود رفته نشست بانتظار اینکه لشکرهای آذربایجان ازصفحات یزد وکرمان دورشوند باز او برسر کارقدیم خود رفته مشغول بشور وشر گردد .

امیرزاده خسرومیرزا از سیاست نایب السلطنه هراسان شده افواج نظام شقاقی وسلیمانخان سرتیپ و یوسف خان توپچی باشی و توپخانه را بتعاقب عبدالرضاخان فرستاده مأمورین همه جا تا یزد رفته دانستند که عبدالرضاخان بقلعهٔ بافق رفته است بلاتأمل برسرقلعهٔ بافق رانده و قلعهٔ بافق را محاصره نموده پس ازچند روز محاصره عبدالرخان از راه کویر و صحرا از راه طبس بولایات سیستانات گریخت و قلعهٔ بافق بتصرف سلیمانخان ویوسف خان آمده قلعه را خراب نموده معاودت نمودند وامیرزاده خسرومیرزا نیز بعد ازشنیدن حکومت سیف الملموك میرزا بالشکرهای ابوابجمعی خو ازکرمان بیرون آمد وفوج نظام قراگزلو همدان را با توپخانهٔ معین که حکم

بتوقف شده بود با ولایت کرمان بسیف‌الملوك سپرده با افواج خوی وشقاقی ویوسف خان توپچی باشی وتوپهای بزرگ و تدارك لایق آن‌راه از صحرا وچول روانهٔ قاینات وطبس شدند .

ذکر ورود نایب السلطنه بمملکت خراسان و گرفتن قلعهٔ سلطان میدان از دست‌کسان رضاقلی خان و رسیدن بشرف‌آستان بوسی امام ثامن ضامن علیه وعلی آبائه الف‌التحیة والسلام

خوانین سرکش خراسان ازمأموریت نایب‌السلطنه بآن‌سامان ترسان وهراسان شده بفکرمال و جان خود افتادند و ندانستند که هرچه خیال نمایند نقش بـرآب یا نمونهٔ سراب است اول تدبیری که بخاطر ایشان رسید آن بود که شاهـزاده احمد علی میرزا را کـه اسمی از والیگری بیش نداشت محرك شده او را درمشهد مقدس تقویت نموده بآن وادارند که سرکارنایب‌السلطنه را از ورود درمشهد مقدس مانع آمده دراین زمستان که لشکر غریب آذربایجان بآن سامان میرسند از بیجائی وبی‌مکانی بیسر وسامان شده بی‌زحمت جنگ وجدال درمعرض تلف‌آیند باین‌تدبیر ونیرنگ با شاهزاده احمدعلی میرزا گرم‌گرفته دم از اطاعت و تمکین او زدنـد و شاهزاده‌را ازجا برده‌بهوس حکومت‌انداختند ومیرزا موسی نایب‌که درمشهد مقدس ازطرف خاقان مغفور کارگذار بود بدولت خواهی اقدام نموده اهل مشهد مقدس را بامید و بیم باخود یارنموده از وفاق و اتفاق باخوانین خراسان محترز می ساخت ودرآن ایام شخصی را که خبر رسیدن نایب‌السلطنه را بشاهرود وبسطام بشاهزادهٔ احمد علی میرزا داده بود شاهزاده او را زبان بریده خود بسخنان نالایق ونا یسند زبان‌گشوده بودخوانین‌خراسان‌بضبط‌ولایات‌خوداشتغال نموده منتظرمقابله ومجادله نشسته بودند وهریك ازخوانین‌بقانونی‌که داشتند عریضجات خالی وپراز اظهاردولت خواهی باکسان خود بخدمت نایب‌السطنه میفرستادند وسرکارنایب‌السلطنه درصورت

خدمتگزاری و فرمانبرداری ایشان را امیدواری بمراحم بیکرانهٔ دولت میدادند و اردوی خاقان مغفور روانه شده چون از مملکت سبزوار گذشتند میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بآوردن رضاقلی خان قوچانی بقوچان فرستادند واردوی همایون بحرکت آمده بقلعهٔ سلطان میدان که در سر راه اردوی همایون و مشحون از تفنگچیان رضاقلی خان بود رسیدند.

سیورسات خواهان اردو از قلعه سیورسات خواسته بجز نمودن سرب و باروت و انداختن گلوله و سرکشی امری دیگر مشاهده نکردند. این معنی بر طبع غیور نایب‌السلطنه دراول ورود بخاك خراسان گران آمده با وجود اینکه فصل زمستان و همهٔ روی صحرا پرازبرف ویخ بود وتوپهای بزرگ و تدارك قلعه‌گیری همراه نبود حکم بمحاصرهٔ قلعه فرمودند.

رضاقلی خان ازشنیدن این خبرمضطرب شده درخدمت قایم مقام اظهاربراءت ذمهٔ خودرا ازحرکات تفنگچیان قلعه سلطان میدان نموده بتفنگچیان صراحةً نوشت که دست از قلعه داری کشیده دارند اما خود ازآمدن خدمت تقاعد ورزیده قایم‌مقام را معاودت داد و تا رسیدن قایم مقام قلعه را سربازان و توپچیان قهراً گرفتند نایب‌السلطنه بجهت عدم وحشت رعایا و لشکریان خراسان تفنگچیان قلعه را بعد از مقهوریت وگرفتاری و نوازش و نصیحت فرموده بدون اذیت و آزار باوطان خود مرخصی دادند و ازآنجا لشکر را برداشته روانهٔ مشهد مقدس شدند و شاهزاده احمد علی میرزا خواهی نخواهی باستقبال آمده درهمان استقبال مسلوب‌الاختیارشده با مستحفظین بدارالخلافه‌اش روان داشتند وسرکار نایب‌السلطنه روانهٔ مشهد مقدس شده بزیارت امام علیه‌السلام رنجهای کشیده وغمهای رسیده را فراموش فرمودند و درآن زمستان لشکریان نظام وغیر نظام را درمشهد مقدس ونیشابور وسبزوار جابجا کرده بفکرکار خوانین یاغی افتادند وطهماسب میرزا را بآذربایجان فرستاده باحضار افواج بهادران روس وتوپهای بزرگ قلعه‌کوب و بقیهٔ سوارهٔ آذربایجان حکم دادند

که در بهار متوجه مشهد مقدس شوند و آن زمستان را در خدمت امام ثامن ضامن بفراغت وخرمی بسر برند.

ذکر احوال آذربایجان از هنگام رفتن نایب‌السلطنه تا روانه شدن طهماسب میرزا با توپخانه و نظام بخراسان

چون مملکت آذربایجان از جمیع لشکر نظام خالی شد و سوای دو فوج افشار و یك فوج بهادران روس که آنها هم در ولایت سلیمانیه مشغول خدمت بودند لشکری در آذربایجان نمانده بود محمد خان امیرنظام واین دعاگوی دولت پادشاهی بفکر گرفتن سرباز جدید افتاده هزار نفر ازتبریز وهزار نفر ازخوی بتدریج گرفته شد ومحمد خان سرتیپ نیز بیست هزارتومان از میر رواندازگرفته سلیمانیه را بسلیمان پاشا سپرده افواج افشار را مرخص کرده بتبریزعود نمود وصالدات بهادران نیز بقریهٔ قراورن مراغه وسلماس که منازل ایشان بود معاودت کردند. در این بین محالات کردستان مثل محال اشنویه ومرکور وترکور ودشت وسومای و برا دوست بهم بر آمده بتحریك میر روان دز و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان سردار که حاکم آنولایت بود باز زدند وچنان شدکه سردار والاتبار را که درنیم فرسنگی شهر ارومیه چادر زده ونشسته بودشب از اطراف بگلوله گرفته او را بشهرفراردادندودر شهر نیزکسی بسردار اطاعت نمینمود بلکه شب جمعی از الواط ورنود بدارالاماره رفته محبس سردار را شکسته باطاق محبوسین کوشیدند ومیر روان دز باین جهات و بجهت خالی بودن آذربایجان ازوجود نایب‌السلطنه ولشکریان دست درازی بطوایف روند و شکاك نموده بلکه با اهالی قصبهٔ اشنویه که مذهب تسنن دارند در ساخته داروغه و مستأجر فرستاد و بمحال سر دشت نیز تفنگچی روانه نموده قلعه را ضبط نمود وطایفهٔ قراپاپاق‌راکه‌از مهاجرین مملکت ایروان ودرمحال سلدوز بحکم نایب السلطنه نشسته بودند طایفهٔ بلباس را تحریك‌کرده بتاخت وتاز ایشان پرداختند.

این حکایات بعرض نایب‌السلطنه رسیده ضبط ونظم مملکت ارومیه را ازامیر

نظام خواستند و در همین اوقات طوایف اکراد جلالی و سیپکی درطرق قازلی گول و دیادین بتاخت وتاراج و قتل مترددین ولایات اشتغال می‌نمودند ونیز طایفهٔ اکراد خان محمود بمحال قطور که از محالات مملکت خوی است آمده ادعای آن محال و قلعهٔ قطوررا میکردند و هم چنین از طرف ولایت حکاری سلیمان بیك مدیرازطرف نورالله خان حاکم آن ولایت آمده در قلعهٔ باشقلان نشسته محالات الباق و دریك و کردیان را مداخله نموده از ادای حقوق ملتزمهٔ خود که بایست بدیوان آذربایجان دهند باز میداشت و واضح‌بود که تا استعدادی درسرحد جمع نمی‌شد دفع‌این نحو حکایات بنوشتجات و نصایح ممکن‌نبود. درآن اوقات دولت علیهٔ روم ازمجادلهٔروس بدادن بیست و هفت کرور تنخواه نقد و واکذاشتن مملکت بسیار از طرف یونـان و دست کشیدن از مملکت قارص و آخسقه وآخر کلك ازطرف مملکت متصـل بکرجستانات خلاصی یافته و بچنگ جنگ محمدعلی پاشای مصری و ابراهیم پاشای ولد او گرفتار بودند و تامملکت حلب که نزدیك ارزنةالروم است بتصرف مصریان درآمده لهذا ممکن نبود که بقاعدهٔ دولتی ونوشتن نوشتجات این‌اکرادبدنهاد راکه متعلق بآن بودند از این‌حرکات ناهنجار مانع آیند.

نظر باین مقدمات این دعاگوی دولت شاهی بهزار جرّثقیل شش عراده توپ و هزار وپانصد سرباز جدید و صالدات روس ودوهزار نفر از سوارهٔ اکراد زیلان و میلان و شمسکی‌وتکوری جمع‌آوری‌نموده بصحرای محمودیه رفته باستمالت‌تیمور پاشای ملی حاکم‌وان وبهلول پاشای سلیوان حاکم ولایت بایزید وخان محمود رئیس طایفهٔ اکراد پرداخت.

این تدبیر موافق تقدیر آمد و تیمور پاشای‌ملی بسبب عزل خمود از دولت روم‌متوجه شده با چهارهزار سوار وشش عراده توپ باجمیع اعیان و ریش‌سفیـدان مملکت وان و خان محمود بصحرای محمودیه آمده بملاقات این دعاگـوی دولت شاهی رسیدند وکسان بهلول‌پاشا و نورالله خان حکاری نیز باردوی محمودیه آمده

آرامش در سرحدات کردستان سوای سرحد روان‌دز بهم رسید و تیمور پاشا از این دعاگوی دولت خواهش نمود که بوجود خود باسرباز و نظام بقلعهٔ وان رفته آن‌قلعه را بتصرف دولت علیهٔ ایران دهد.

این دعاگوی دولت دوماه از او مهلت گرفت که وقایعات را معروض رأی نایب‌السلطنه که در آن اوقات درکرمان بودند نماید اگر اذن دولتی حاصل آید بلاتوقف بانجام خواهش او اقدام شود لهذا برای اطلاع نایب السلطنه از این اخبار چاپار بکرمان فرستاده شد.

سرعسکر ارزنة‌الروم ازاستماع این اجتماع پریشان شده محمد بیك دره‌بیکی را مأمور ساخته بود که باردوی محمودیه آمده وازمحمودیه بتبریز نزدمحمد خان امیرنظام رفته خواهش تفرقه شدن این جمعیت را از سرحد نماید و اسحق پاشای ملی را که حاکم وان ساخته بود بمملکت موش فرستاده امین پاشا حاکم مملکت موش را با طوایف وعشایر آن طرف مأمور بامداد اسحق پاشا نموده بود که اورادرمملکت وان مستقل نمایند و بخیال اینکه مبادا لشکرایران بامداد تیمور پاشا اقدام نمایند حکم بحرکت امین پاشا صادر نمی نمود تا محمد بیك فرستادهٔ او بتبریز رسیده از طرف محمد خان امیرنظام اطمینان یافت که لشکرایران بمعاونت تیمور پاشا مقدم نخواهند شد و امیرنظام صراحةً این دعاگوی دولت را نیز از امداد تیمور پاشا منع نمود.

بعد از اطمینان سرعسکر امین پاشا از مملکت موش با دوازده هزار سوار بمصاحبت اسحق پاشا بسمت مملکت وان حرکت کرد، تیمور پاشا نیز با هشت هزار سوار که دو هزار آن از عشایر اکراد ایران بود وشش عرادهٔ توپ از این دعاگوی دولت وداع نموده بمقاتلهٔ لشکر پرداخت.

این دعاگوی دولت نیز اردوی خود را بالباق کشیده منتظر اخبار نشست امّا تیمور پاشا ازامین پاشا شکست خورد واهل وان بسبب آنکه اسحق پاشا سابقاً حاکم وان و اهل ولایت او را خواهان بودند برتیمور پاشا شوریده و اسعد پاشا پسر او را

از وان اخراج نموده پدر و پسر بقلعهٔ خوشاب که از قلاع متینهٔ روی زمین و گرفتن آن اصلاً ممکن نیست پناه برده نشستند و درهمین اوقات چاپار از کرمان رسیده حکم رسانید که بلاتأمل باید قلعهٔ وان را عوض قلعهٔ ایروان گرفت ومقررداشته بودند که اگرقلعهٔ وان بدست آمد بنایب‌السلطنه اخبار شودکه بتعجیل وارد آذربایجان شده دراین قسمت که دولت روم را ضعفی تمام حاصل است شاید نوعی شودکه بطریق دوستی مملکت وان را بتصرف اولیای دولت گذارند و الابجنگ وجدال آن مملکت را از تصرف دولت روم انتزاع فرمایند .

چون فرصت ازدست رفته وامر تیمورپاشا مختل شده بود حقیقت امر بنایب‌السلطنه عرض شد وتأسف بجائی نرسید. بعد از این مقدمات این دعاگوی دولت بخوی معاودت نمود ودرهمهٔ این ایام جناب حاج میرزا آقاسی که از مکه معاودت نموده بود بااین دعاگوی دولت همراه بود ودرهمین زمستان طهماسب میرزا ازمشهد وارد دارالسلطنهٔ تبریز گردید وتدارك فوج بهادران روس دیده شده بطرزی شایسته هشت عراده توپ بزرگ سی ودوپوند وهزارنفرسوار در اول بهار این سال روانهٔ ولایت خراسان شد وهم دراین سال امیرزاده بهرام میرزا ازحکومت قراجه‌داغ دلتنگ شد وبتبریز آمد واز تبریز روانهٔ مشهد مقدس گردید و ایالت قرجه داغ باميرزاده سلطان مراد میرزا قرار گرفت وهم دراین سال فرخنده فال که هزار ودویست وچهل وهفت هجری بود پادشاه جهان پشت وپناه اسلام و اسلامیان السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار ازکتم عدم قدم بعرصهٔ وجود نهاد و جهان وجهانیان را مایهٔ امن وامان آمد .

ذکر بیرون آمدن امیرزاده خسرومیرزا و یوسفخان و توپخانه ازصحرای طبس وگرفتن قلعهٔ ترشیز و رسیدن درمشهد مقدس بخدمت نایب‌السلطنه

چنانکه مذکور شد امیرزاده خسرو میرزا از راه صحرا بهزار زحمت توپخانه

و سپاه را از کویر بیرون کشیده وارد ولایت طبس و قاینات گردید وامیر اسدالله خان ومیر علینقی خان حاکم طبس بخدمات شایسته اقدام نموده همراه لشکریان آذربایجان با تفنگچیان آنجا بعزم رسیدن بخدمت نایب‌السلطنه روانه شدند و امیر زاده خسرومیرزا ویوسفخان توپچی‌باشی ازطبس وقاینات گذشته بمملکت ترشیز رسیدند ومحمد تقی خان حاکم آن ولایت پیش امیر زاده آمده گرفتار گردید و برادرش جعفرقلی خان دروب قلعه را چون بخت بروی خود بسته و چون دودقز بگرد خود تنیدن آغاز نهاد و امیرزاده خسرو میرزا با افواج قاهره بمحاصرهٔ آن قلعه اشتغال نمودند ومحمد خان قرائی حاکم ولایت تربت با دوهزار سوار بکنار ترشیز آمده منافقانه اردو زده نشست و قریب بدوماه محاصره طول کشید بالأخره جعفرقلی‌خان باامان بیرون آمده قلعهٔ ترشیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید و قریب بده هزار خروار جنس که در انبار قلعهٔ ترشیز موجود بود روزی سربازان آذربایجان درآن زمستان شدوبهمهٔ افواج که ازهرولایت بودند ازآن‌قلعه حواله شده ارزانی وفراوانی درمیان لشکر آذربایجان پیدا شد و پس از ضبط وتعیین‌حاکم در آن ولا امیر زاده خسرومیرزا محمدتقی‌خان وجعفرقلی‌خان‌را برداشته با لشکر وتوپخانه روانهٔ مشهد مقدس شدوبخدمت نایب‌السلطنه رسید ومحمد خان قرائی ازکنار ترشیز بی‌نیل‌مرام روانهٔ‌تربت شد .

ذکر رفتن نایب‌السلطنه برسرقلعهٔ امیرآباد وقوچان وتسخیرآن دوقلعه بیاری خداوند منان و گرفتاری رضا قلیخان وجعفر قلیخان‌وحکایات متفرقهٔ مناسب آن زمان

چون زمستان‌آن سال بپایان رسید و بهار فرخنده فال رخ نمود سرکار نایب‌ـ السلطنه مصلحت ضبط مملکت خراسان را درآن دیدکه رضا قلی خان را که اعظم و اقوای خوانین خراسان و صاحب قلعجات متینه و بکثرت جمعیت درآن سرحد از

سایرین ممتاز است قلع وقمع او را پیشنهاد همت والا نهمت ساخته کار او را برهمهٔ کارخراسان مقدم دارند و باین رأی صائب بخروج لشکر نظام از مشهد مقدس فرمان داد و پادشاه مرحوم را مقرر داشتند که درخارج شهر نشسته بانتظام کار لشکریان نظام وتوپخانه پردازند و ازهمه جا باستجماع لشکرفرمان صادرشد. بعد ازاستعداد و آراستگی لشکریان سرکار نایب‌السلطنه از آستانهٔ مبارك حضرت رضا علیه السلام استمداد همت نموده بعد ازآستان بوسی روانهٔ اردوی معلی‌شده باتدارك تمام روانهٔ تسخیر قلعهٔ امیرآباد شدند و دراثنای راه خبر رسیدکه الله قلی توره با سی هزارنفر سوار اوزبك باسم گرفتن زکوة قریب بولایت سرخس آمده نشسته است و در باطن انتظاردارد که معلوم نماید حکایت‌خراسانیان‌بالشکرآذربایجان‌بچه‌نحوخواهدگذشت سرکار نایب‌السلطنه پادشاه مرحوم را با جمعی ازلشکریان بمقابلهٔ او فرستادند .

پادشاه مرحوم بمقابله شتافته درمکانی مناسب اردو زده نشستند والله قلی توره پادشاه خیوه بعد ازشنیدن خبرفتح قلعهٔ امیرآباد چنانکه مذکور خواهد شد توقف نکرده کس بخدمت پادشاه مرحوم فرستاد و عذرخواه شده بولایت خود بازگشت و پادشاه مرحوم چند روز بعد از فتح امیرآباد باردوی نایب السلطنه ملحق‌شد. القصه بعد از مأموریت پادشاه مرحوم بمقابلهٔ پادشاه ازبك سرکار نایب السلطنه امیر زاده خسرو میرزا را با هزار نفرسوار مقدمة الجیش فرموده روانهٔ امیرآباد ساختند و از قلعهٔ امیرآباد نیزسوارخراسانی بعزم قراول بیرون‌آمده تلاقی فریقین شده امیرزاده خسرومیرزا باسواران اکراد وغلام تفنگچیان خاصه برسرسوارهٔ خراسانی‌هجوم‌آور شده سواره را از پیش برداشته تا درب قلعهٔ امیرآباد راندند .

نایب‌السلطنه بعد ازاین فتح امیر زاده خسرو میرزا را نوازش فرموده بنیابت مشهد مقدس منصوب نموده روانه ساختند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکرهای نظام وارد کنار قلعهٔ امیرآباد شده قلعه را محاصره فرمودند .

امیرآباد قلعه‌ایست که رضا قلی‌خان برای حفظ مملکت قوچان درده فرسنگی

مشهد مقدس بطرز قلاع فرنگیه ساخته وخاکریز وخندق و باستیون بطرز قلعه های
فرنگ بالا آورده وهشت سال تمام در ساختن آن زحمتها کشیده وخرجها نموده و
یوسف خان نام تاتار را که از معتمدان و محل اطمینانش بود با دو هزار تفنگچی
خراسانی و هزار نفرسوار درمیان قلعه گذاشته بود وآذوقه و قورخانه از همه جهت
مستعد ساخته و در آن بلاد چنان مشهور شده بود که یك برج آسیاب را از دست
تفنگچی خراسانی نمیشود گرفت چه جای آنکه چنین قلعهٔ از دست رضا قلی خان و
کسان اوگرفته شود و خود رضا قلی خان نیز در قلعهٔ قوچان که قریب بده دوازده
فرسنگی قلعهٔ امیرآباد است با دوازده هزار نفرسواره و پیادهٔ جنگی نشسته بود .

سرکار نایب‌السلطنه ازهمه جهت در وقت ورود بقلعهٔ امیرآباد زیاده ازهشت
هزار نفر نظام و پنجاه عرادهٔ توپ و خمپاره همراه نداشتند ، سرکار نایب السلطنه
متوکلاً علی‌الله برسرقلعهٔ امیرآباد رفته وقلعه را ازهمه طرف محاصره فرمودند و رضا
قلی خان را چنان خوف وهراس دردل گرفته بود که با وجود دوازده هزار لشکر از
دیوار پشت قلعهٔ قوچان قدم نمی‌توانست بیرون گذارد وسرکار نایب‌السلطنه امیرزاده
بهرام میرزا رابا یوسف خان توپچی باشی بمیان سنگرها فرستاده گرفتن قلعهٔ امیرآباد
را ازایشان خواستند وسربازان ازاطراف سنگرها را پیش برده وتوپچیان آتش فشان
بضرب گلولهای گران بویران کردن برج وباره پرداختند ونقابان چابك دست نیز نقبها
را پیش برده بپای دیوار بروج رسانیدند وقلعگیان ازهمه طرف بحفظ وحراست برج
وباره اشتغال نموده شب و روز مشغول خود داری بودند و چند نقب را که نزدیك
بروج رسیده بود تفنگچیان قلعه از اندرون باطل ساختند و چنان بجنگ و جدال
مشغول بودندکه درمیان سنگرها اکثری ازسرباز را بضرب گلوله مقتول ساختند وچند
نفر از معلمان فرنگیه را که در میان لشکر نظام بود بضرب گلولهٔ تفنگ براه عدم
فرستادند .

سرکار نایب السلطنه را آتش غیرت بر افروخته باتوپهای بزرگ حکم بهدم

بمیان قلعه فرموده درنصف روز یکطرف قلعه را بایك باستیون که نقب بزیراو رسانیده و بباروط انباشته بودند آتش زده ازهم ریخته خندق را با سطح زمین مساوی ساختند وسربازان جان فشان سنگرها را بلب خندق رسانیده در روز روشن حکم یورش صادر شد ازهمه طرف طبلها کوبیده وشیپورها کشیده وعلمها برافروخته ولوله وغلغله در گنبد گردون انداختند وازغرش توپ آتش فشان وصدای تفنگ اندرونیان و برونیان و دود وگرد وغبار قلعهٔ امیرآباد را ظلمت فروگرفت و سربازان جانفشان دست از جان شیرین شسته دسته دسته و فوج فوج از سنگرها بیرون دویده خودرا ببالای بروج وباره ها رسانیده بنصب علمهای فتح کوشیدند و یوسف خان توپچی باشی در این اثنا بضرب گلولهٔ قلعگیان بقتل رسید.

سرکار نایب‌السلطنه قاسمخان سرتیپ فوج خاصه را با فوج خاصه بجای یوسف خان بمدد امیرزاده بهرام میرزا فرستادند، قلعگیان را از مشاهدهٔ این احوال دست ازکار و پا از رفتار ماند وچارهٔ بجز امان واستیمان نیافتند، تفنگها را ریخته خود را از بروج وبارو بزیر انداخته صدای الأمان الأمان باوج آسمان رسانیدند وسربازان جانفشان ازهمه طرف داخل قلعه شده قلعه را بنیروی پادشاه جهان بتصرف درآورده یوسف خان تاتار را با بقیهٔ تفنگچیان که زنده مانده بودند اسیر و دستگیر نموده بخدمت نایب‌السلطنه رسانیدند وتوقف اردوی همایون درکنار قلعهٔ امیرآباد زیاده از دوهفته طول نکشید که کار باین بزرگی را از پیش بردند وقلوب اهالی خراسان ترسان و لرزان شد واین واقعه در ماه صفرسنه هزار و دویست و چهل و هشت واقع گردید.

در پنجشنبهٔ بیست وهشتم ماه صفر بخط مبارك پادشاه مرحوم ملاحظه شد از قلعهٔ امیرآباد حرکت بسمت قوچان واقع گردید و رضا قلی‌خان درقلعهٔ قوچان قریب بدوازده هزار نفر ازطوایف بجنورد بسرکردگی جعفرقلیخان ولد نجفقلی خان و از طایفهٔ خفاجهٔ بلوچ و زعفرانلوی چناران و بغایری و انبارلوی خراسان واهل شهر و

محال قوچان وجمعی از ترکمانان جمع آوری کرده نشسته دروب قلعه را بسته بفکر کارخود افتاده چنان گمان میکرد که نایب‌السلطنه نیزمثل سایرشاهزادگان وسرداران برنگ وریو او فریفته شده خود ومملکت خود را بسرهم بندی وچاپلوسی میتوانند نگه داشت باین جهت بارسال عرایض پرداخته و بقبول کردن مالیات ودادن پیشکش میخواست خود را ازاین ورطه خلاصی بخشد.

سرکار نایب السلطنه صراحةً در جواب او فرمایش فرمودند که بغیر از تسلیم شدن وسپردن قلعهٔ قوچان چارهٔ نیست و باهستگی طی مسافت فرموده منتظر رسیدن لشکر استرآباد و مازندران بسرداری بدیع‌الزمان میرزا حاکم استرآباد که ملقب بصاحب اختیار است بودند وطی مسافت را باتراق وآهستگی فرموده و در بیست و پنجم ربیع‌الأول بیك فرسنگی قوچان رسیدند و در همان دو سه روز طهماسب میرزا با توپخانه ونظام صالدات و سوار آذربایجان رسید و بفاصلهٔ دوسه یوم دیگر صاحب اختیار حاکم استرآباد با شش هزار نفرلشکر مازندران باردوی معلی وارد شدند و نایب‌السلطنه از یك فرسنگی قلعهٔ قوچان کوچ کرده درنیم فرسنگی قلعه درطرف غربی نزول اجلال فرمودند و شاهزاده بهرام میرزا وطهماسب میرزا و شاهزاده ملك قاسم میرزا از اردو مرخص شده بزیارت مشهد مقدس روانه شدند و لشکریان آذربایجان ومازندران سنگرها بسته بمحاصرهٔ قلعهٔ قوچان مشغول گردیدند وازمیان قلعه خراسانیان شبها بسنگرها با شمشیرهای برهنه ریخته بجنگ و جدال اشتغال مینمودند و روزها بانداختن توپ وتفنگ کوشیده خود داری میکردند وازاین طرف سنگرها پیش رفته روزها با توپهای بزرگ قلعه‌کوب بکوبیدن قلعه و شبها بانداختن خمپاره کار را برقلعگیان تنگ می ساختند وقریب بیکماه کار قوچان و قوچانیان باین منوال در میان بود تا آنکه رضا قلیخان بجان آمده از امنای دولت نایب السلطنه بمقتضای : و اذا رأو بأسنا قالوا امنا طلب امان نموده میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قایم مقام را سرکار نایب السلطنه بقلعه فرستاده بملاحظهٔ اینکه لشکریان اسلام و

مسلمانان قوچان اگر بقهر وغلبه قوچان گرفته شود تلف خواهند شد رضا قلی خان را بی جنگ وجدال بیرون آوردن اصلح بنظرمی آمد.

میرزاعلی، رضا قلی خان و جعفر قلیخان بجنوردی را با شمشیر و کفن از قلعهٔ قوچان برداشته باردوی نایب السلطنه رسانید و سر کار نایب السلطنه جان او را عفو فرموده قراول احترام براو گماشتند ودوفوج ازلشکریان نظام را با قاسمخان سرتیپ بمیـان قلعه فرستاده حکم بگرفتن شمخالها و ضبط توپهای قوچانیان نموده مقـرر فرمودند بعد از یراق چین تفنگچیان خراسان را از قلعهٔ قوچان بیرون کرده باوطان خود مرخص نمایند وقاسمخان بقلعهٔ قوچان وارد شده بمأموریت خود اقدام نماید.

صبح روزجمعهٔ بیست و پنجم ربیع‌الثانی هزار ودویست وچهل وهشت سر کار نایب‌السلطنه با دل خوشی تمام فوج صالدات روس را با دوفوج دیگر حاضر فرموده بنفس نفیس با افواج مذکوره وارد قلعهٔ قوچان شدند و چنین امری کـه هرگز در مخیلهٔ امنای دولت خاقانی نمیگذشت بعد از فضل خدا در قلیل مدتی بنیروی دولت قاهره بسعی واهتمام نایب‌السلطنه بانجام رسیده پیك بشارت بدارالخلافه روانه شده عرضه داشت این فتوحات را بخدمت خاقان مغفور نمودند و جناب قایم مقـام در نوشتجاتی کـه بدارالخلافه نوشته بود قصیدهٔ بمناسبت آن زمان و آن اوقـات گفته و فرستاده بود، این دو بیت ازمطلع آن قصیده است:

موت وحیاتی که خیرخلق زمین است — زندگی آصف است وهرگ امین‌است
وین دو بوقتی بود کـه پیك بشارت — بر در شاهنشه زمـان و زمین است

القصه بعد از تسخیرقلعهٔ قوچان بهدم بنیان آن قلعهٔ سپهر اساس حکم نایب‌السلطنه صادر شده قلعه را با خاك یکسان نمودند و در ایام توقف اردوی مبارك در کنار قوچان یارمحمد خان وزیرهرات از طرف شاهزاده کامران با سیصد سوار باسم رسالت وبعزم اطلاع ازاحوال لشکریان آذربایجان قریب بمشهد مقدس آمده از ورود امیرزاده و مقرب‌الخاقان میرزا محمد علی‌راکه درمشهد مقدس بودندخبرداده‌وایشان او را اذن برفتن‌خدمت سر کار نایب‌السلطنه دادندوپس از فتح قوچان و مراجعت او

بمشهد مقدس امیرزاده خسرو میرزا و میرزا محمدعلی مصحلت دولتی را در آن دیدند که اورا باحترام نگه دارند لهذا قراولان احترام برسر او تعیین شده بهمان احوال تا زمان وفات نایب السلطنه و مراجعت پادشاه مرحوم بآذربایجان درخراسان بود .

سرکار نایب السلطنه بعد از خراب کردن قلعهٔ قوچان حاکم وضابط برآن ولایت گماشته بخرمی وخوشدلی با اردوی همایون وارد مشهد مقدس شده بآستان بوسی امام ثامن علیه التحیة و الثناء مشرف شده بنظم سایر امورات مملکت خراسان اشتغال فرمودند .

ذکر احوالات کرمان وحکایاتی که درآن صفحات درایام توقف نایب السلطنه در قوچان واقع شد تا ایام وفات نایب السلطنهٔ مرحوم

چنانکه سابقاً مذکور آمد سیف الملوك میرزا که پسر ظل السلطان و داماد نایب السلطنهٔ مرحوم بود از طرف نایب السلطنه بحکومت کرمان سرافراز شده بآن ولایت رفت و امیرزاده قهرمان میرزا نیز از طرف نایب السلطنه با قدری لشکر بیزد رفته بایست از آنجا بخراسان رود بسبب اموراتی که در کرمان واقع شد . چندی در خطهٔ یزد متوقف شده پس از آن بخراسان رفت. چون حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس از رفتن سرکار نایب السلطنه بخراسان آسودگی از امورات مملکت فارس پیدا نمود با ایلخانی فارس بسبب اخلاص کیشی بنایب السلطنه درمقام ایذاء واذیت برآمده ایلخانی نیز با اکثر طوایف قاشقهٔ بکرمان پیش سیف الملوك میرزا رفت و حسینعلی میرزا ایلخانی را با طایفهٔ مزبور ازسیف الملوك میرزا مطالبه نمود وسیف الملوك میرزا مراجعت دادن اورا بخدمت فرمانفرما موقوف باذن واجازهٔ نایب السلطنه ساخت .

فرمانفرما بسبب دلتنگی که از طرف کارگذاران نایب السلطنه با شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که برادر اعیانی او بود داشت حکایت ایلخانی را نیز سربار آن دلتنگی ها نموده متجندهٔ مملکت فارس را از اطراف وجوانب جمع آوری نموده با

اولاد خود و اولاد شجاع‌السلطنه از دارالعلم شیراز با پانزده هزار جمعیت ازسواره و پیاده وچهار پنج عراده توپ بیرون آمده بعزم گرفتن ایلخانی و تسخیر دارالملك کرمان روانه شد وچون درقلعهٔ شهر بابك سه دسته سرباز از فوج قراگوزلوی همدان ازطرف نایب‌السلطنه مشغول بحفظ آن قلعه بودند قلعهٔ شهر بابك را محاصره کرده صاحب منصبان فوج قراگوزلو را بنوید مال ومنصب فریفته زیاده ازچهار هزارتومان نقد با شمشیرهای براق طلا بقلعهٔ فرستاده و قلعگیان را مستمال نموده ایشان از قلعه بیرون آمدند و قلعه را بتصرف فرمانفرما دادند و فرمانفرما صاحبان‌منصب را نواخته بفارس فرستاد وسربازانرا یراقچین نموده متفرق ساخت .

سیف‌الملوك میرزا که مردی جبان و ازهمه بابت خام وخامکار بود درکرمان بعد از شنیدن این خبر تدبیری که برای حفظ خود وحفظ مملکت کرمان نمود سوای استقبال نمودن وبخدمت فرمانفرما رفتن چیزدیگر بخاطرش نرسید .

هرچند علینقی خان قراگوزلو سرتیپ لشکر نظام ومیرزا ابراهیمخان تبریزی او را از این خیال مانع آمدند مفید نیفتاده صبیهٔ نایب‌السلطنه را که همشیرهٔ اعیانی پادشاه مرحوم بود در ارگ کرمان بیصاحب گذاشته با ده بیست نفری بعزم استقبال فرمانفرما روانه شدند و بعد از رسیدن بخدمت فرمانفرما و تملق و چاپلوسی بسیار فرمانفرما بهیچوجه از او دست باز نکشیده او را با همراهانش گیرانیده از قراری‌که مسموع شد بالاغی سوار کرده محبوساً بفارس فرستاد واو درا ثنای راه درولایت ابرقوه مستحفظین خود را غافل کرده دوسه اسب از اسبهای همراهان بدست آورده فرار نموده بیزد رفت.و فرمانفرما با لشکریان فارس بکرمان رسید و صبیهٔ نایب‌السلطنه را که درقلعهٔ باغ نظرتشریف داشتند بافوج قراگوزلو وعلینقی‌خان ومیرزا ابراهیمخان محاصره نموده نشست .

این اخبارات بخراسان رسید و چون سرکار نایب‌السلطنه بامر قوچان مشغول بودند و امدادی مقدورنشد لشکریانی را که دریزد پیش‌امیرزاده قهرمان میرزا بودند

بسیف‌الملوك میرزا ابوابجمع کرده اذن درسعی و تلاش نمودن در امر کرمان دادند و از این طرف فرمانفرما دوماه قلعگیان ارگ کرمان را محاصره نموده از انداختن توپ و کندن نقب وپیش بردن سنگر کوتاهی نمیکردند وقلعگیان نیزسعیها وتلاشهای مردانه میکردند و ارغون میرزا پسر شجاع‌السلطنه بسیار بی‌تابی درگرفته شدن قلعه می‌نمود وخود مباشر اکثر امورات قلعه‌گیری بود چنانکه روزی خود بمیان نقبی که بسیار نزدیك بقلعه رسیده بود رفت وچون ازآن طرف قلعگیان‌آن نقب را باطل ساخته و قراول دردهانهٔ نقب نشانده بودند قراولان می‌بینندکه از میانهٔ نقب جمعی میخواهند که بقلعه درآیند غافل ازآنکه ارغون میرزا درمیانهٔ این جمعیت است بانداختن تفنگ مشغول‌میشوند. چون از تقدیر الهی چاره نیست‌گلوله بارغون میرزا رسیده مقتول میشود. بعد از این مقدمه فرمانفرما باسایر اولاد خود و سایر اولاد شجاع‌السلطنه درگرفتن قلعه مجد تر شده رؤسای قلعه که از مدد خراسان مأیوس بودند مصلحت درصلح وصلاح دیدند وچون صبیهٔ نایب‌السلطنه درقلعه بود از خوف اینکه مبادا اگرقلعه بغلبه‌گرفته شود وسربازان و صاحبمنصبان مقتول شوند باز عیب دولت نایب‌السلطنه است که‌اولاد ایشان بدست‌بیرونیان ماند باینجهت با فرمانفرما بسپردن شهر وقلعه صلح نموده ببردن سرباز صحیحاً وسالماً قرارگذاشتند و پس از اطمینان قلعگیان باصبیهٔ نایب‌السلطنه و توپخانه و سرباز وآنچه بود از قلعه بیرون آمده روانهٔ یزد شدند وفرمانفرما امر کرمان را منظم ساخته وتمشیت داده وایلخانی را مستمال کرده حکومت کرمان را بابوسعید میرزا پسر شجاع‌السلطنه ملقب بفروغ‌الدوله داده روانهٔ فارس شد وپس از روانه شدن فرمانفرما بفارس سیف‌الملوك میرزا ازیزد باهزار وپانصد نفرسوار که ازآن ولایات بهم‌بسته بود برسر کرمان‌آمد.

از کاظمخان قراباغی که درآنوقت همراه او بود مسموع این دعاگوی دولت شاهی شدکه ابوسعید میرزا باصد وپنجاه نفرسوار از کرمان بمقابلهٔ سیف‌الملوك میرزا بیرون‌آمد و سیف‌الملوك میرزا از غایت جبنی که داشت خوف و هراس برخود راه

داده رنگ و رویش زعفرانی شد ودست وپایش بلرزه درآمد و سوای فرار بهیچ امر خاطرش قرار نگرفت و ابوسعید میرزا بکرمان بعد از فرار سیف‌الملوك میرزا رفت وتا هنگام وفات نایب‌السلطنه بلکه تا هنگام وفات خاقان خلدآشیان کرمان درتصرف فرمانفرما ماند و بسبب فوت نایب‌السلطنهٔ مرحوم که درآن نزدیکیها اتفاق افتاد فرصت تلافی برای ایشان نشد وسیف‌الملوك میرزا بدارالخلافه رفته خطهٔ یزد در دست سیف‌الدوله میرزا که او هم داماد نایب‌السلطنه و برادرسیف‌الملوك میرزا بود باقی ماند .

ذکر شمهٔ ازاحوال آذربایجان تاهنگام ورود امیرزاده خسرومیرزا برای بردن لشکر از ولایت آذربایجان بخراسان

چون امر سرحد روان دز ازطرف ارومیه و ساوجبلاغ وسلدوز بسبب تقلبات میر روان دز مختل آمد اومحال لاهیجان و صدك را با قرای زیوه ومسکان متصرف شد وقراچوم آقا را با پانصد نفر تفنگچی بقلعهٔ سردشت فرستاد و درقصبهٔ اشنویه داروغه ومستأجرنشاند و ابراهیمخان سردار از ضبط آن ولایت عاجز آمد .

محمدخان امیرنظام این وقایع را بعرض نایب‌السلطنه رسانید و سرکار نایب‌السطنه در وقتی‌که بیورش قوچان میرفتند حکم صریح بمحمدخان امیرنظام فرستادندکه انضباط امرآن مملکت را از این دعاگوی دولت شاهی خواهند و باین دعاگوی دولت شاهی نیز حکم محکم در این باب صادر شده بود لهذا محمدخان امیرنظام خواهش نمودکه این دعاگوی دولت از خوی بدارالسلطنهٔ تبریز رفته در آنجا با محمدخان امیرنظام گفتگوی امور دولتی آن سرحد را نموده قرار ومداری در دارالسلطنهٔ تبریز داده شودکه امورات آن ولایت باستحضارطرفین منسق و منتظم گردد لهذا این دعاگوی دولت پادشاهی بتبریز رفته بعدازملاقات و گفتگو با محمدخان امیرنظام قرارآن شدکه محمدخان سرتیپ ایروانی را با فوج نظام افشار وسوارهٔ

مقدم و قراپاق و سوارهٔ مکری بسردشت فرستند و بعد از اتمام امر آنجا گوشمالی بمیر روانذز داده شود که من بعد پا در دایرهٔ بی‌دولتی و خود سری نگذارد و این دعاگوی دولت نیز با جمعیت خوی بارومیه رفته امر اشنویه ومحالات اکراد را که بهم برآمده بود انتظام دهد و قرار مال دیوانی ارومیه را داده اغتشاش آن ولایت را رفع نماید .

بعداز این مصلحت وقرارداد محمد خان سرتیپ ایروانی روانهٔ محال سردشت شد واین دعاگوی دولت نیز با چهارعراده توپ وچهارصد نفر صالدات که از فراری لشکر روس تازه جمع شده بودند با ششصد نفر از سربازان جدید خوی وهزار نفر از سواران حیدرانلو و زیلان و سپیکی از راه سلماس بارومیه رفته ابراهیم بیك قراباغی که تحویلدارمالیات ارومیه بود بمحض شنیدن وصول این دعاگو برای محاسبهٔ ولایتی از راه مرحمت آباد وساوجبلاغ بخمسه وطارم گریخته مدتی درقرای آن ولایت بخفیه‌زندگانی میکرد واصلاً ظاهر نمیشد .

پس‌از وصول این دعاگوی دولت بارومیه خوانین‌زرزا را بجهت سستی که در ضبط اشنویه نموده بودند تنبیه معقول نموده و میرزا معروف نامی از اهل اشنویه‌که خود را بمیر روانذز دولتخواه نامیده و درتسلط میر روانذزدر آن محالات سعی داشت بدست‌آورده بحبس ابدی‌گرفتار آمد وچون خوانین افشار هریك محالی از محالات اکراد وریش سفیدان‌آن محالات را بخود مایل ساخته بودند وخود درديوان ارومیه وکالت‌آنها را مینمودند و هرکدام باین جهت حاکم ارومیه را هم از محالات اکراد وهم از ولایت افشار بی‌تسلط کرده بودند باین معنی‌که هروقت حاکم ولایت برخلاف رأی خوانین افشارحرفی میزد یا مطالبهٔ تنخواه دیوان را مینمود حضرات خوانین افشار محالات را شورانیده بلکه‌اکراد بد نهاد را بتاخت وتاز شهر ومحالات و بقطع طرق تحریض میکردند وباین سبب قریب بدوسال امرآن ولایت معظم مختل مانده بود لهذا قدغن بخوانین افشار شدکه احدی‌گفتگوی محالات اکراد را ننماید و سرباز ونظام برسرقلعهٔ برادوست فرستاده شد و قلعهٔ کان مش از برادوست بدست

آمده و از آنجا سرباز بمحال دشت رفته قلعهٔ برده سور نیز بتصرف آمده اکراد
بد نهاد با محمد بیك دشتی بقلعهٔ کله گاه گریخته و ولایت اشنویه درمقام اطاعت آمده
استقامتی تمام در امر مملکت ارومیه پیدا شد و افواج افشار بسرتیپی علیقلی خان
افشار وعلینقی‌خان برادرش بمدد محمد خان سرتیپ روانه شدند و پس از الحاق
بمحمد خان سرتیپ بر سر قلعهٔ سردشت رفته قراچوم آقا با تفنگچیان روان دز از
قلعهٔ سردشت گریخته و محمد خان سرتیپ از راههای صعب توپخانه را کشیده
بر سر قلعهٔ دربند و قمچقای که از قلاع میر رواندز است رفته قلعه جات را بضرب
توپ کوبیده بولایت حلویر و میان طایفهٔ سنجابی در آمد و از طرف بغداد نیز
لشکر بغداد بسبب بی اندامیها که‌ازمیر رواندز نسبت بدولت روم سرمیزد برسر او
آمده و ازطرف عمادیه نیز موسی پاشا با جمعیت عمادیه وتکریت برسر میر رواندز
رانده چون میر از چهار طرف خود را غرقهٔ دریای بلا دید اولاً چهل هزار تومان
بوزیر بغداد داده لشکریان بغداد را از سر خود مندفع نمود و سی هزار تومان
بمحمد خان سرتیپ داده عریضهٔ اطاعت و بندگی بارومیه و تبریز فرستاده لشکر
آذربایجان را از خود منصرف ساخت و پس از آسودگی از طرف لشکر بغداد و
آذربایجان برسر موسی پاشا رانده با او بحرب وجدال مشغول شد و قلعهٔ عمادیه را
از او منتزع ساخته بکوی واربیل رفت واز این طرف محمد خان سرتیپ بگرفتن
مالیات سلیمانیه مأمورشد و نظام افشار را مرخص بارومیه نمود و انتظام تمام در
امرسرحدات حاصل شده تاانقضای زمستان درتمام مملکت آذربایجان امن وامان حاصل آمد

ذکر احوال خراسان بعد از معاودت نایب‌السلطنه بمشهد مقدس از ولایت قوچان وگرفتاری محمد خان قرائی

چون ترکمانیهٔ ولایت سرخس بسبب عادت سالهای سابق تمکین و اطاعت
درستی بکارگذارمشهد مقدس نمی‌نمودند بلکه درسرجا ومکان خود نیز آرام ننشسته
از قطع طریق و اسیر نمودن مسلمانان دست باز نمی‌کشیدند بعلاوهٔ این حرکات

درهنگام آمدن الله قلی توره پادشاه خیوه بخدمت او رفته زکوة باو داده بودندونیز امر محمد خان قرائی که درمملکت تربت بتغلب و تسلط نشسته نگذشته بود سرکار نایب‌السلطنه نظر باین مقدمات دو باره ازمشهد مقدس بعزم انتظام مملکت خراسان وتنبیه مفسدان آن سامان با لشکرهای نظام آذربایجان و توپخانهٔ آتش فشان بیرون آمده برسم ایلغار و شبیخون با پادشاه مرحوم برسر ترکمانیهٔ سرخس راندند و بعد از انقضای دو روز ودوشب بولایت سرخس رسیده سرخسیان گرداب بلا را برخود محیط دیده یك دو روز در چهار دیواری که داشتند خود را نگاهداری کرده پس از آن بضرب توپ وتفنگ سربازان خونفشان پای خود داریشان از جای رفته جمیع اموال و اغنام و رمه از اسب و شتر با جمیع عیال و اطفال ایشان بتصرف سربازان آذربایجان درآمده وپس از قلع و قمع آن طایفه بالکلیه سرکار نایب‌السلطنه باسم اینکه برسرهرات میرویم راه هرات پیش گرفته وپادشاه مرحوم را باستمالت محمد خان قرائی بتربت فرستادند.

پادشاه مرحوم محمد خان قرائی را مستمال کرده درحین ورود اردوی نایب ـ السلطنه بنزدیك تربت محمد خان قرائی باستقبال شتافت و سرکار نایب السلطنه با لشکریان نظام و توپخانه بکنار تربت رسیده محمد خان را بقراولان احترام سپرده روانهٔ مشهد مقدسش ساختند وچون پادشاه مرحوم اورا امان داده بود تاحال تحریر که هزار ودویست شصت وهفت هجری است دردارالسلطنهٔ تبریز بامن وامان زندگی میکند.

القصه سرکارنایب‌السلطنه مملکت تربت را بنواب وضباط سپرده علیمرادخان عشق‌آبادی رانیز که درقلعهٔ عشق‌آباد بخودنمائی مشغول بودگرفته قلعه‌اش راخراب فرموده بمشهد مقدس نزد همکارانش فرستادند و پس ازاین مقدّمات و انضباط تمام وتمام در امر خراسان وارد مشهد مقدس شده لشکریان آذربایجان را که سه سال

بود یساق سفر کشیده وساعتی نیارمیده بودند سوای دوفوج نظام شقاقی وفوج بهادران روسی وقدری از توپچیان نظام همگی را مرخص ولایت آذربایجان ساختند وعبدالرضا خان یزدی نیز که درولایت سیستان و آن طرفها سرگردان میگشت بمقتضای اذا جاء القضاء ضاق الفضاء بخیال آمدن مشهد مقدس ورسیدن خدمت نایب السلطنه افتاده وارد مشهد مقدس گردید و بمحض ورود بمحبس روانه شد وتفصیل احوالات گرفتاران خوانین یاغی که چهل سال بود دم ازطغیان میزدند بخدمت خاقان مغفورعرضه داشت شده خاقان مغفور را از وقوع این گونه فتوحات قرین خوشحالی و خرمی نمودند و آن زمستان را در زیارت آستانهٔ مبارك امام رضا علیه التحیة والثناء بپایان رسانیدند .

ذکر مأمور شدن امیرزاده خسرو میرزا بآذربایجان وخواستن لشکرهای آن سامان ودیگر احوالات آذربایجان

چون زمستان نزدیك بپایان رسید و لشکرهای آذربایجان چنانکه نوشته شد ازمملکت خراسان مرخص شده بآذربایجان رفته بودند ودرمملکت خراسان لشکری که در بهار از عهدهٔ کار برآید نمانده بود و احتمال کلی داشت که بسبب قلع و قمع ترکمانیهٔ سرخس و بسبب حبس یار محمد خان وزیرهرات ازطوایف اوزبك و افغان حرکتی صادرشود که اگر بدفع آن اقدام نشود لایق بحال دولت وسرحد نباشد و در مملکت آذربایجان نیزسوای دوفوج نظام افشار ودوفوج جدید خوی وتبریز لشکری که یساق خراسان را نکشیده باشد نبود و روانه ساختن این افواج اگر مقدور بود بایست که بعهدهٔ کارگذاران مملکت خوی وارومی مفوض شود نظر براین سرکار نایب السلطنه امیر زاده خسرومیرزا راقریب بعید نوروز از خراسان روانهٔ آذربایجان داشتند ومقرر فرمودند که این سه فوج نظام افشار وخوی باچهارصد نفرصالدات فراری سرحد روس که تازه درسرحد خوی جمع شده بودند با هزار و پانصد نفرسوار ازطایفهٔ قراپاپاق وآیرملو و افشار و سوارهٔ قراجه داغ و اکراد سرحد خوی مستعد شده در دوماه از بهار گذشته بخاك خراسان وارد شوند و دوفوج نظام وهزار نفرسوار

خمسه را نیز مقرر داشته بودند که درحین معاودت امیرزاده خسرو میرزا از آذربایجان شعاع السلطنه فتح‌الله میرزا تدارك آنها را دیده ملحق بلشکر آذربایجان نموده روانهٔ ولایت خراسان سازد وچون یك پارچه سنگی که گوشهٔ آن شکسته و نتراشیده بود در قبرستان مشهد مقدس درسنوات سابقه پیدا شده و از آن شکستگی یقین شده بود که مغز سنگ الماس است واین سنگ برضا قلی خان قوچانی رسیده بود و از ظاهر سنگ چنان مینمود که اگر تراشید شود از سنگهای نامی و قیمتی خواهد بود لهذا خاقان مغفور از سرکار نایب‌السلطنه سنگ را بعد از گرفتاری رضا قلی خان خواسته بودند نظر براین سرکار نایب‌السلطنه همان سنگ را باپیشکشیهای دیگر بامیرزاده خسرو میرزا سپرده بود که در دارالخلافه بنظر خاقان مغفور رساند.

امیرزاده خسرو میرزا در دارالخلافه بخدمت خاقان مشرف شده پیشکش را گذرانیده خاطر خاقان مغفور را ازامورخراسان قرین آگاهی ساخته مرخص آذربایجان شد ودرماه ذی‌القعدهٔ هزارودویست وچهل وهشت وارد دارالسلطنهٔ تبریز شده احکام نایب‌السلطنه را بمحمد خان امیر نظام واین دعاگوی دولت رسانید.

این دعاگوی دولت برای راه انداختن خدمات دولتی وقرار ومدار لشکریان نظام وغیر نظام از مملکت ارومیه دارد دارالسلطنهٔ تبریز شده بعد از قرار و مدار باستصواب محمد خان امیر نظام عود بارومیه نمودو از آنجا بمملکت خوی رفته در اواسط ماه ذی‌الحجه در چمن قبله افواج افشار و فوج جدید خوی و چهار صد نفر صالدات روس وهزار نفر سوارهٔ مفصلهٔ فوق را غیر از سوارهٔ قراجه‌داغ با دویست نفر توپچی نظام سان دیده و تدارك داده جمیع طبال و نی زن افواج را لباس مخمل پوشانیده وسرباز را جمیعاً کلیجه های ماهوت تازه و کلاههای پوست سیاه بیك اندازه داده وپوشانیده تحویل امیر زاده احمد میرزا نموده روانهٔ دارالسلطنهٔ تبریز ساخت واز دارالسلطنهٔ تبریز محمد خان امیر نظام بعد از دههٔ عاشورا با امیر زاده فریدون میرزا بچمن اوجان رفته‌دوهفته در آنجا اقامت نموده‌امیرزاده‌خسرو‌میرزا رابا‌تدارك

شایان روانهٔ عراق وخراسان نمودند واین دعاگوی دولت شاهی بعد از روانه شدن
این لشکر وخالی شدن سرحد با وجود مثل میرروآندز همسایه‌ایکه احتراز از اودر
همه احوال لازم بود چرا که او مردی فرصت طلب ودزد مانند و آشوب انگیز بود
مصلحت دولت را ندید که سرحدات بالکلیه خالی ماند ودرهمین بین لطفعلی‌سلطان
براندوزی با دویست نفر از سربازان وصاحبمنصبان فوج افشار متفق وهمدست شده
از اردوی امیر زاده خسرو میرزاکه قریب بخمسه رسیده بود از راه انگوران‌وصاین
قلعه فرارکرده خود را بولایت ارومیه رسانیدند و از بیم کارگذاران ولایت ارومیه
خودرا بجبال براندوز و مرکوره کشیده باطوایف روند وهرکی وهرتوشی همداستان
شده آشوبی در مملکت ارومی انداختند و بنای دست درازی بدهات و مترددین
گذاشتند .

این دعاگوی دولت پادشاهی بعد از دیدن این احوالات دو هزار نفر لشکر
نظام جدید از محالات ده نشین اکراد از محال چهریق ودر یك وصومای وبرادوست
ومحال دشت و مرکور و ترکور واشنویه نام نویس کرده مناصب نظامی ایشان را از
سرتیپی وسرهنگی وسردستگی برؤسای خود آن محالات داده باذن‌واجازه ومصلحت
دید محمد خان امیر نظام مشغول بساختن و پرداختن این مهم شده و بهر نفری از
سربازان کرد چهار تومان مواجب از دیوان تبریز در دستورالعمل‌ولایت‌خود نویسانیده
با همین لشکر وبافوج قدیم خوی که‌از خراسان تازه رسیده بودندبعزم گرفتن لطفعلی
سلطان از ارومیه بیرون آمده محال بمحال وکوه بکوه‌او را جستجوکرده در محال
ترکور در بالای قلعهٔ موسرم بـه نبارد بعضی از تفنگچیان این دعاگو بـاو رسیده و
سربازانی‌که همراه او بودند وهمه بلباس اکراد ملبس شده بودندو زن وبچهٔ‌خود را
از دهات برده بطرز ایلاتی همراه لطفعلی سلطان میگردیدند بـا تفنگچیان بنای
قتال وجدال‌گذاشتند . از شنیدن صدای تفنك در اردو معلوم شد که‌لشکریان بایشان
رسیده‌اند ، حسنخان قرا پاپاق ولد نقی خان قراپاپاق را بـا امام قلی خان و

محمد خان کنگرلو وسواران ابوابجمعی ایشان بمدد لشکریان فرستاده و بعد از رسیدن
این سواران محمد خان بگلولۀ تفنگ افتاده و قریب بیست نفر را نیز سربازان یاغی بقتل رسانیدند
با وجود این تاب توقف نیاورده بطرف ولایت روانه بنای فرار گذاشتند تفنگچیان نظام و
سواران ایشان را تعاقب کرده لطفعلی سلطان خود را از میان بیرون کشیده پیش محمد بیک میر
روانه رفته سایر سربازان و صاحبمنصبان یاغی کلاً دستگیر شده همگی را باردو آوردند.
شش نفر از صاحبمنصبان ایشان را بگلولۀ تفنگ سیاست نموده از آن محال بمحال
دشت رفته بتنبیه محمد بیک دشتی که در قلعۀ کله گاه نشسته مفسده جوئی میکرد
مشغول شد و قلعۀ کله گاه را حکماً و قهراً از او گرفته باسایر قصرهای بزرگان آن محال
خراب ومنهدم ساخته و از آنجا محال بمحال باردو حرکت کرده برای نظم سرحد تا
بصحرای محمودیه رفته بخوی عود نمود و درهمین اوقات هشتصد خانوار از طایفۀ
حیدر انلو که سوار آنها باردوی خراسان رفته بود باغوای فرهاد آقا رئیس آن طایفه
از سرحد خوی فرار کرده بمملکت موش رفتند واین دعاگوی دولت پادشاهی از بیم
سطوت نایب السلطنه دویست نفر سوار برداشته داخل ولایت روم شده از محال بیکری
و بند ماهی و کنار دریای وان و قلعۀ ارجیش گذشته و از محال عادل جواز و ولایت
اخلاط عبور کرده درچهار منزلی ارزنة الروم بایل وطایفۀ فراری رسیده آنها را مستمال
نموده با خود کوچانیده بییلاقات ولایت خوی رسانید و از آنجا بولایت ارومیه آمده
مشغول بخدمت گزاری وچاکری دولت علیه وحفظ سرحدات شد.

ذکر احضار فرمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را ازمشهد مقدس ورسیدن
امیرزاده خسرو میرزا با لشکر بدار الخلافه و حکایاتی که دراین سال که
سنۀ هزار ودویست وچهل ونه هجری میباشد واقع شد

چون بهار پرملال این سال بساط انداز محفل غم شده ودسته دسته گل وگیاه خود را
بلباس عزا نموده بنوای بلبلان نوجوان برخوان غم نشانید لالهها را باد داغدیده از

گوشه‌های چمن بیرون آورد و دیده های نرگس را مانند دیدهٔ والهان متحیرانه با سرچوب از تودهٔ خاك بیرون کشید و بنفشه‌را جامهٔ ماتم پوشانید ،چون شرمساران سرافکنده درمیان اطفال ریاحین جلوه‌گر نمود و نیلوفررا با سیلی محنت رخساره نیلی ساخت تا نظارگیان گلشن جهان را عبرتی از بیوفائی روزگار ناپایدار پدیدآید ودل سردی حاصل نماید ،

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز   که چون جا گرم کردی گویدت خیز

سرکار نایب‌السلطنه درمشهد مقدس رضوی صلوات‌الله وسلامه علیه بگذراندن جشن نوروزی اقدام نموده خاقان مغفور بعد از انقضای ایام عید سعید سلطانی سرکار نایب السلطنه را با خوانین یاغی خراسان و عبدالرضا خان احضار دارالخلافهٔ طهران فرمودند و شاهزادگان ولایات‌عراق ومازندران‌را نیز بدارالخلافه خواستند ، سرکار نایب‌السلطنه مملکت خراسان را بالشکریانی که درآن ولایات‌بودند بپادشاه مرحوم سپرده و پادشاه مرحوم را درامورآن مملکت مستقل فرموده خود بامیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام وخوانین یاغی خراسان روانهٔ دارالخلافه طهران شدند و چون بیك منزلی دارالخلافه رسیدند حکم خاقان مغفور بتوصط یحیی‌خان ایشیك‌آقاسی بنایب‌السلطنه رسیدکه باید خوانین‌خراسان وعبدالرضاخان باغلّ و زنجیر بیحیی‌خان سپرده شوند که یحیی خان ایشان را بطرز مقصرین بنوعهائی کـه معهود سلاطین است از میـان چهار سوق دارالخلافه بخواری تمام‌کشیده در سلام عام بنظر پادشاه جهان رساند و خاقان مغفور بشاهراه محمد ولی‌میرزا حکم فرموده بودکه درسلام عام عبدالرضاخان یزدی از میان محبوسان بتو سپرده خواهد شد سر زنجیراو را گرفته از مجلس سلام بخانهٔ خود برده و بدانچه اشاره شود اقدام نمائی .

القصه سرکارنایب‌السلطنه بروفق حکم همایون خوانین را بیحیی خان سپردند و یحیی‌خان ایشان را بخوارزی تمام بمجلس‌سلام عام رسانید وخاقان مغفورعبدالرضا خان‌رابشاهزاده محمد ولی‌میرزا سپرد وخوانین دیگر را بمحبس فرستادند وسرکار

نایب السلطنه را در برج نوش منزل دادند و روز بروز در تزاید التفات و مرحمت نسبت بنایب السلطنه کوشیدند ، بد خواهان و بی صفایان نایب السلطنه را در کانون خاطر آتش حسد افروخته شده منصوبهٔ عجیب انگیختند و برای بد خیالی خاقان مغفور نسبت بسرکار نایب السلطنه طرحی غریب ریختند .

تفصیل اجمال اینکه در آن ایام جمعی را تحریك کردند که از شربت خانهٔ پادشاهی ومطبخ اندرونی بعنوان دزدی و سرقت آمده چند پارچه ظروف طلا و نقره دزدیده بردند ، در همان بین های وهوی انداخته غوغا بر پا نمودند و بطرز های مختلف درخدمت خاقان معروض داشتند که گویا کسان سرکار نایب السلطنه باشند که بخیالات دیگر باین جرأت وجسارت داخل کارخانهٔ مبارکهٔ اندرونی شده‌اند خاقان مغفور برحمت رب غفوردل دریا مثال را باوجود این سخنها گل آلود نکرده بهیچوجه من الوجوه اعتنائی باین سخنان نفرموده بلکه سرکار نایب السلطنه را پس ازاین سخنان یك دوشب در منازل خاص پادشاهی اذن ماندن و خوابیدن داده در خلوات خاص مکنون خاطر مبارك را بانایب السلطنه درمیان میگذاشتند وچون مزاج شریف نایب - السلطنه مدتهابود که ازجادهٔ صحت واستقامت منحرف شده اکثراوقات اطبای حاذق مشغول معالجه بودند در ایام دارالخلافه مرض شدت نموده خاقان مغفور فرموده بودند که چه میشود این تابستان بییلاقات همدان رفته ازتعب سفر برآسائی وبمعالجهٔ مرض مشغولی نمائی .

سرکار نایب السلطنه معروض داشتند که حال از دو بیرون نیست یا این مرض معالجه خواهد شد یابفوت وموت خواهد کشید ، درصورت ثانی چه بهتر که درمشهد واقع شود ودر صورت صحت چه خوشتر که درخدمتگزاری دولت خاقان درخراسان مصروف آید ودراین اوقات امیرزاده خسرومیرزا واحمد میرزا بالشکرهای آذربایجان بدارالخلافه رسیده مشغول بگذرانیدن لشکر ازسان ونظر پادشاه جهان شدند وبعد ازدادن سان نایب السلطنه امیرزاده خسرومیرزا واحمد میرزا را با اردوی آذربایجان

روانهٔ مشهدمقدس ساخته بخدمتگزاری وجان سپاری وفرمان برداری پادشاه مرحوم حکم فرمودند و امیرزاده خسرومیرزا از دارالخلافه کوچیده با اردو روانهٔ خراسان شد .

اما احوال عبدالرضا خان آنکه خاقان مغفور اشاره بشاهزاده محمد ولی میرزا فرمودند که اورا بقتل رساند، شاهزاده محمدولی میرزا اولادصغار و کبار وخدمتکاران اناث وذکورخودرا آلات جارحه مثل مقراض وچاقو وساطور وکارد مطبخ وشمشیر بدست داده بمحبس فرستاد و این جمعیت برسرعبدالرضا خان ریخته چنانکه او در یزد نمك بحرامی نسبت بپادشاه و پادشاه زاده نموده بود بعمل خود گرفتار آمده پاره پاره و ریزه ریزه‌اش نمودند و بکیفر اعمال خود رسانیدند و رضا قلی خان و محمد خان وعلیمردانخان را حسب‌الحکم بدارالسلطنهٔ تبریزفرستادند .

اما احوال رضا قلی‌خان آنکه محمد حسین‌خان ایشیك آقاسی که مأمور بردن ایشان بود میگفته است که در منزل میانج شب درمیان رختخواب بموت فجأه وفات یافت والله اعلم بحقیقة الحال .

اما محمد خان قرائی را که پادشاه مرحوم اورا بجان امان داده بود صحیحاً وسالماً بتبریز رسانیدند و در ارگ تبریز بسلامت ماند وعلیمراد خان را که چندان صاحب عرضه و قابلیت نبود روانهٔ ولایت خوی کردند و در خوی بکدخدای محله سپرده شده زندگانی مینمود[۱] .

ذکر رسیدن امیرزاده خسرومیرزا باردوی پادشاه مرحوم در کال یاقوتی و حرکت اردو بهرات ووقایعاتی که درکنار هرات واقع شد تاهنگام رسیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام

چون امیر زاده خسرو میرزا با لشکریان آذربایجان وارد مملکت خراسان

۱- «محمد خان تا سنهٔ ۰۰۰ با یکهزار تومان مقرری در تبریز با قراول‌احترام ساکن بود ، بخیال باطل بممالك روم فرار کرد، رجال دولت عثمانی موافق مهرنامه او را بشهر برسه فرستادند و مخارج مناسبی قرار دادند چون سن او نزدیك بهشتاد بود بزودی بجهان دیگر سفر کرد، بندهٔدرگاه مکرراورا ملاقات کردم. نادر»

شدند و بحکم نایب‌السلطنه درنیشابورتوقف نمودند بعد از بیست روز توقف درآن بلده پادشاه مرحوم اورا بچاپاری احضار فرمودند ، امیر زاده خسرو میرزا اردو را بامیر زاده احمد میرزا سپرده خود روانهٔ خدمت پادشاه‌مرحوم شدند .

درآن وقت پادشاه مرحوم درکال یاقوتی اردو زده‌تشریف‌داشتند، میرزاموسی نایب و نجفقلی خان بجنوردی در خدمتگزاری پادشاه مرحوم بودند . بعد از ورود امیر زاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم چنان مصلحت دیدندکه بعد ازرسیدن لشکر آذربایجان غفلةً بر مملکت هرات رانده‌کار شاهزاده کامران و هراتیان را چون کار قوچان بانجام رسانند و اگر فرضاً تا ورود نایب السلطنه صورت فتح هرات درآینهٔ مقصود جلوه‌گر نیاید واضح است‌که پس از رفتن لشکر بهرات اتمام کارآنجا برذمت همت امنای دولت لازم شده سرکار نایب السلطنه نیز با لشکرهای مازندران و عراق بهرات خواهند آمد وگرفتن هرات‌که مصلحت دولت علیهٔ ایران است در این سال بانجام خواهد رسید .

پس‌ازگفتگوختم مصلحت دولت را براین نموده سیورسات راب‌ولایت خراسان حواله‌کرده محصلین برای‌وصول وایصال تعیین نمودند

امیرزاده خسرومیرزا ازکال یاقوتی مرخص‌شده باردوی نیشابورآمدند و امیر زاده احمدمیرزا را که‌بحکم پادشاه مرحوم مأمور شرفیابی بود روانهٔ خدمت نمودند پادشاه‌مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بنیابت مشهد مقدس‌سرافرازی‌بخشیده بمرحمت وخلعت ونوازشات دیگر روانه ساختند و امیر زاده خسرو میرزا از نیشابور اردو را حرکت داده در بند فریمان ملحق باردوی پادشاه مرحوم شدند و باتفاق لشکر آذربایجان وخراسان درحرکت آمده از راه قلعهٔ‌کوهستان روانهٔ هرات شدند وخبر رفتن خود را بخدمت نایب‌السلطنه معروض داشتند وچون قلعهٔ کوهستان را که در سرراه لشکریان ودردست افاغنهٔ هرات بودگذاشتن وگذشتن مصلحت نمی‌نمود باین سبب پادشاه مرحوم امیرزاده خسرومیرزا را بتسخیرآن قلعهٔ مأمورفرمودند .

امیر زاده چهار روز قلعه را محاصره نمود، قاسمعلی سلطان صوبه دار توپخانهٔ مبارکه بضرب گلولهٔ قلعگیان مقتول آمده برج و باروی قلعه بگلولهای توپ منهدم گردید وقلعگیان بامان آمدند وقلعه مسخرشده اردو بسمت هرات روانه‌شد.

چون اردو بغوریان رسید اهالی قلعهٔ غوریان که فی‌الجمله متعرض قراول لشکر شده بودند پادشاه مرحوم خواستند که بحکم مصلحت لشکرکشی قلعهٔ غوریان رانیز مسخر کرده برسرهرات روند، نجفقلی خان بجنوردی که مردی کهن سال ومدتها بود که درمملکت خراسان بحیله وتزویرخود رانگاه داشته وهمقطاران خود را برأی‌العین دیده بود که از سطوت لشکر آذربایجان چگونه و چسان گردیدند باین جهات در مجالس کنکاش رأی صواب را بلباس دولتخواهی و اخلاص کیشی پرده پوشی مینمود و بهمین علت دراین سفر امرهرات معوق‌ماند، ازجمله گرفتن غوریان را موقوف باین نمود که اگر فتح هرات میسر گردد غوریان خود بخود مفتوح خواهد بود چه لازم است که لشکریان را درغوریان معطلی حاصل آمده تأخیر درکارهرات واقع شود لهذا متعرض غوریان نشده اردوی همایون عازم هرات شد.

درعرض راه میرزا قریش مستوفی هرات باقاجاریهٔ شیبان خدمت پادشاه مرحوم آمده مشغول خدمتگزاری شدند. شاهزاده کامران از خبر وصول اردو متوهم شده ازمحالات متصرف فیه خود وطوایف افغان و هزاره که در فراه وسبزار و زمین داور بودند استمدادجسته دروب شهر وقلعهٔ هرات را بسته متوجه خود داری شد.

در روز اول ورود اردو بهرات قریب بهزار و پانصد نفرسوار ودوهزار تفنگچی ازشهر بیرون آمده با امیرزاده‌خسرومیرزا واحمد میرزا که درهمان‌دوسه‌روز بحکم نایب‌السلطنه باتوپخانه از مشهد مقدس باردو رسیده و مقدمة الجیش اردوی همایون بودند مجادله ومقاتله آغاز نهاده امیر زادگان ایشان را بشهر رانده وسرباز وتوپخانه را بموضعی که موسوم بتل بنگی وقریب بدروازهٔ شهراست رسانیده سنگربسته سرباز وتوپ گذاشتند.

اردوی همایون درمکانی که باول دلی موسوم است افتاده توقف نمودند . بعد از ده روز توقف در آن مکان برای گرفتن دروازهٔ خوش و بستن سنگردر آن دروازه پادشاه مرحوم اردو را حرکت داده بنه و آغروق را بامیر زاده خسرومیرزا سپردند که در محلی مناسب فرودآورد و پادشاه مرحوم بنفس همـایون با لشکریان بسمت دروازهٔ خوش روان شدند هراتیان از دروازهٔ خوش بقدر سه چهار هزار نفر بیرون آمده بمقابله شتافتند .

شاه مرحوم آن جمعیت را مستأصل ومتفرق ساختند و امیر زاده خسرومیرزا نیز اردو را در نزدیك مقبرهٔ خواجه عبدالله انصاری منـزل داده بعد ازجا بجا شدن اردو باجمعی ازلشکریان برای بستن سنگر بسمت دروازهٔ خوش آمدند ولی آن روز مقدورنشدکه سنگر بسته مستحفظ گذاشته شود .

فردای آن روز پادشاه مرحوم بروسکی نام فرانسه را که معلم نظام بود بایك فوج سرباز و یك عراده توپ ببستن سنگر در دروازهٔ خوش مأمور فرمودند افاغنه نیز ازقلعه بیرون آمده بمدافعه مشغول‌شدند ، چون مأمورین ازسربازان جدید بودند وهنوز درکار جنگ مهارتی نداشتند افاغنه برایشان غالب آمده بقدرسیصد نفرمقتول ومابقی‌دردیوار بست باغی محصور آمدند وعرادهٔ توپ شکسته درمیدان ماند ، پادشاه مرحوم امیر زاده خسرو میرزا را با جمعی بامداد محصورین فرستادند . امیر زاده افاغنه‌راپس‌نشانیده‌محصورین‌را از آن مهلکه مستخلص ساختند و با توپ مزبور باردو رسانیدند اما بستن سنگر در آن روزنیزمقدورنشد بلکه همان‌شب سربازان مستحفظ سنگرتل بنگی را نیز احضاراردو فرمودند وصبح از آن مکان کوچ واقع‌شده درمکان موسوم بتخت صفرنصب خیام اقامت نمودند و درشبی ازشبها تفنگچیان افاغنه ازشهر بیرون‌آمده بر بالای کوهی کـه مشرف بر اردو بود صعود نموده بانداختن تفنگ و شمخال مشغول گردیدند .

پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بدفع افاغنه مأمورفرموده ایشان را از سرکوه راندند و بجهت نا مناسبی مکان ازآنجا نیزحرکت نموده بسمت شرقی‌هرات

در محلی که موسوم بسنگر شیردل خان بود اردو زده متوقف شدند . در آن ایام توقف روزی از قلعه قریب بدروازه هزارجمعیت از افاغنه و اهالی شهر و تایمنی و دو عراده توپ باشاهزاده جهانگیرولدکامران وشیرمحمدخان هزاره که بکمك شاهزاده کامران آمده بود برسر اردو آمدند و آن روز جنگ عظیم واقع شده جمعی ازطرفین مقتول ومجروح گردیدند وتا شب جنگ قائم بود .

بعد از سه روز ملا بهرام نام فرستادهٔ کامران میرزا خدمت شاه مرحوم آمده استدعای صلح نمود ودر بین گفتگوی صلح گرد سپاه افاغنه ظاهرشد ، پادشاه مرحوم چون ازکید افاغنه آگاه گردید بتوپخانهٔ مبارکه تشریف برده مهدیخان قراپاپاق را با سوارهٔ ماکوئی بسرکردگی آقا بیك بمدافعه مأمور فرمودند . نظر بقلت مأمورین افاغنه ایشان‌را احاطه کرده‌زیاده ازصدنفررامقتول ودستگیر کردند وآقا بیك ماکوئی بقتل رسید و باقی خود را بکوه کشیده استمداد از پادشاه مرحوم نمودند پادشاه مرحوم جمعی را بمدد فرستاده آنها را مستخلص و باردو رسانیدند ، عجبتر آنکه ملا بهرام مدلس در میان اردوی بآن عظمت خود را باسب رسانیده‌بسلامت بیرون‌رفت.
پس ازاین وقایع بعلت کمی آذوقه ازآنجا کوچ کرده بروضه گاه آمده‌منزل کردند، در روزورود بآن مکان نیز افاغنه برسرراه‌آمده باقراولان بجنگ مشغول‌شدند وشکست خورده تا پل مالان ایشان را دوانیدند.

روضه گاه مزار پادشاهان افاغنه است وقلعهٔ مختصری دارد ، مستحفظین افاغنه که درآن قلعه‌بودند بمجادله کوشیده صمصام‌خان سرتیپ فوج بهادران مأمور بتسخیر آن قلعه شده بـاندك سعی قلعه را بحیطهٔ ضبط در آورد . در ایام توقف روضه گاه اسدالله خان قاینی که با هزارنفرتفنگچی قاینی باردو می‌آمد افاغنه خبردار شده سر راه براو گرفته آغاز جنگ کردند.اسدالله خان متحصن درقلعه شده بمدافعه مشغول و خبر باردو فرستاده ازکیفیت آگاهی داد وپادشاه مرحوم از اردو نظام وتوپ فرستاده افاغنه را گریزانیده اسدالله خان با همراهان بسلامت وارد اردو شدند ودرآن مکان خبر ورود نایب السلطنه ازدارالخلافه بمشهد و مأمور فرمودن میرزا ابوالقاسم قائم مقام با هشت هزار نفر بکمك اردوی هرات رسید ، پس ازآن بمصلحتی اردو بهزار

جریب که قریب پل مالان است حرکت نموده نزول اجلال درهزارجریب واقع شد .

ذکر حرکت نایب السلطنه از دارالخلافهٔ طهران و ورود بمشهد مقدس و مأمور شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام با لشکر عراق و مازندران بخدمت پادشاه مرحوم و رسیدن امیرزاده قهرمان میرزا

چون حرکت پادشاه مرحوم از مملکت خراسان بسمت هرات در دارالخلافه مسموع سرکار نایب السلطنه گردید و بخدمت خاقان مغفور معروض آمد رأی پادشاهانه بر آن قرار یافت که سرکار نایب السلطنه را بمشهد مقدس مأمور فرمایند لهذا جمعی از لشکریان عراق واستر آباد و مازندران را که قریب بده هزار نفر بودند ابوابجمع سرکار نایب السلطنه فرموده از دارالخلافه مرخص و روانهٔ مشهد مقدس ساختند . نایب السلطنه از راه فیروزکوه و کالپوش عازم مملکت خراسان شده بعد از طی منازل وارد مشهد مقدس و بآستان بوسی امام هشتم علیه و علی آبائه السلام مشرف شدند و نیز ازدارالخلافه حکم فرموده بودند که نواب امیر زاده احمد میرزا که از طرف پادشاه مرحوم بنیابت مشهد مقدس سرافراز بوده خلعت وفرمان التفات را که ازخاقان مغفور بجهت پادشاه مرحوم مرحمت شده با توپهای بزرگ قلعه کوب وخمپاره ها که درمشهد مقدس موجود بود با قورخانه خدمت پادشاه مرحوم رساند .

امیرزاده احمد میرزا حسب الفرمان قبل از ورود نایب السلطنه بمأموریت خود عمل نموده در بین راه کوهستان باردوی مبارك رسید و بامیرزاده قهرمان میرزا نیز حکم شد که از خطهٔ یزد براه طبس حرکت کرده میرعلینقی خان را با تفنگچیان طبس برداشته باردوی هرات ملحق شود . چون وقایع هرات چنانکه مسطورشد بعرض سرکار نایب السلطنه رسید دانستند که کارهراتیان قوتی دارد و بآن قدر اردو که در هرات موجود است تسخیرهرات بسهولت ممکن نیست .

با وجود شدت ناخوشی که برمزاج مبارك استیلا داشت خواستند که بنفس نفیس همایون بطرف هرات حرکت فرمایند، میرزا ابوالقاسم قائم مقام با وجود استیلای ضعف و ناخوشی بهیچ گونه مصلحت نمی دید که سرکار نایب السلطنه بمشقت حرکت

سفر اقدام فرمایند وخود نیز دوری از خدمت سر کار نایب السلطنه را مصلحت کار خود نمیدید . سر کار نایب السلطنه حکماً وحتماً بریکی از این دو کار عازم وجازم شدند که یا خود بوجود شریف رنج سفر را متحمل شوند یا قائم مقام لشکر را برداشته روانه شود و تخت روان حاضر فرموده بسبب اهمال قائم مقام در رفتن هرات سوار شده تا بیرون شهر که مقر اردوی همایون بود تشریف بردند . قائم مقام یقین دانست که چاره جز حرکت بسمت هرات نیست، خدمت نایب السلطنه رسیده متقبل ومتعهد بردن اردو شد . نایب السلطنهٔ بشهر معاودت فرمودند ، قائم مقام با هشت هزار نفر وهشت عراده توپ روانهٔ هرات شد و درمنزل تربت جام امیرزاده قهرمان میرزا با تفنگچیان طبس باردوی میرزا ابوالقاسم قائم مقام رسیده کوچ بر کوچ حرکت کرده دروقتی که اردوی پادشاه مرحوم درهزارجریب توقف داشت وارد اردو گردیدند .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بفکر کارهرات افتاده امیرزاده خسرو میرزارا با سه هزار نظام و دوازده عراده توپ و پانصد سوار بپل مالان فرستاد که شیرمحمد خان هزاره را که دربیرون شهر پشت بقلعه داده اردو زده است ازمقرخود زایل ساخته گوشمالی بسزا دهد وامیر زاده احمد میرزا را با محمد رضاخان فراهانی و پنجهزار جمعیت خراسانی وعراقی وشش عراده توپ بمحاصره وتسخیر غوریان که دراول امر بید خواهی نجفقلی خان متعرض آنجا نشده بودند روانه داشت وصمصام خان سرتیپ را با جمعی بطرف میمنهٔ اردو بجهت حصول اطمینان ازدستبرد جماعت افاغنه مأمور نمود که درچهار فرسنگی اردو مشغول حفظو حراست باشد ومحبعلی خان سرتیپ ماکوئی را نیز بهمین مصلحت بمیسرهٔ اردو فرستاد و برعایای محالات اطمینان و استمالت داده بروفق حساب وقانون باستحضار میرزا قریش مستوفی هرات سیورسات بمحالات حواله داده امنیت ورخاء دراردو پیدا شده بفکر تسخیر قلعه افتادند ،

خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

قریب بسه ماه بود که اردوی دولت ایران در هرات توقف داشتند که خبر ناگزیر وفات نایب السلطنه باردو رسیده مراجعت واقع شد

ذکر وفات نایب‌السلطنه در مشهد مقدس رضوی

قریب بدوازده سال بود که مزاج نایب‌السلطنه علیل و ناخوش شده از صحت و اعتدال افتاده بود . ده سال قبل از این تاریخ چنان مریض و ناخوش شدند که قریب بموت بوده شش ماه تمام دربستر نا توانی خوابیده و بطبابت مستر کارمك انگلیسی که طبیبی حاذق بود ازفضل خدا شفا یافته بودندو اکثر اوقات‌طبیب مسطور در خدمت نایب‌السلطنه مشغول بمعالجه بود وناخوشی از قبیل ناخوشی سل و کبد مینمود .

در این اوقات که از دارالخلافه روانهٔ مشهد مقدس شدند طبیب مذکور برای آوردن ادویجات و تدارکات معالجه مرخص شده بود که بچارپاری عود نموده در مشهد مقدس بخدمت نایب‌السلطنه رسیده باشد وطبیب مسطور از تبریز عود نموده درمنزل مزینان وفات یافت وخبرفوت‌او بنایب‌السلطنه رسید ومیرزا بابای حکیمباشی تبریزی نیز که مدتی درولایات فرنگ‌درس طبابت خوانده وطبیبی حاذق بودو گاهی درخدمت نایب‌السلطنه بنیابت طبیب مذکورمشغول معالجه میشد دراین ایام از رکاب مرخص شده درتبریز بود وحاجی بابای خاصه تراش نیزکه در وقت معالجهٔ طبیبان اکثر اوقات حاضر واندك سررشته از معالجات بهم رسانیده بود او نیزمرخصی گرفته بدارالسلطنهٔ تبریز رفته بود .

مستر کارمك دراوقات معالجه بنایب‌السلطنه گفته بود و دلداری داده بود که مرض مهلك نیست ، وقتی این مرض مهلك خواهد بود که درپاها ورم ظاهر شده اثر ورم بپیضه رسد . دراین وقت که خبر وفات حکیم بنایب‌السلطنه رسید و هیچکس از اطبای صاحب وقوف درخدمت حاضر نبود اندك واهمه بخاطرشریف رسانیده آثار ورم درپا وزانو پدیدآمده بود مظنون‌بل مقطوع بود که اززمان حیات چندان باقی نمانده و عنقریب بهلاك وممات خواهد کشید باین جهت بزیارت آستان مبارك بسیار مشرف میشدند واکثر شبها را درآستانهٔ مبارکه تا نصف شب مشرف بوده بگریه و زاری وتوبه و استغفار مشغول بودند و همیشهٔ اوقات باولاد خود وصیت میفرمودند

که مرا بعد از مردن در هر شهر و هر بقعه که فوت من واقع شود مدفون ساخته نقل بجای دیگر ننمائید تا در شب نهم جمادی الاخرهٔ هزار و دویست و چهل و نه که چهل و هشت مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بودند از زیارت آستان مبارك رضوی علیه السلام بمنزل مراجعت نموده بخواب رفته بودند و چنان اتفاق افتاده بود که احدی از اولاد اناث و ذکور سوای یك نفر صبیهٔ صغیره در خدمت ایشان نبود. بالجمله بعد از اندك خوابی بیدار شده لگن برای آمدن قی میطلبند و بپری یك لگن خون قی نموده بیحال میشوند وحاجی علی اصغر خواجه را احضار مینمایند و تا آمدن او متیقن بمرگ شده زبان بکلمهٔ توحید گشاده بخودی خود رو بجانب قبله خوابیده برحمت آفریدگار واصل و بگلگشت جنان پویان شد و همین فقره : «بگلگشت جنان پویان شد» تاریخ وفات گردید.

حاجی علی اصغر وقتی رسید که کار از کار گذشته بود، بیرون رفته خواص خدم را اخبار نموده مصلحت چنان دیدند که خفیةً بتغسیل و تکفین اقدام نموده در زیر زمین همان اطاق بنحو امانت جسد پاکش را سپارند تا پادشاه مرحوم آمده بهرجا که مصلحت دانند مدفون سازند و بعد از تغسیل و تکفین و نماز خبر این واقعهٔ جان فرسا را بدار الخلافه و هرات فرستادند، انا لله وانا الیه راجعون.

ذکر آثاری که از نایب السلطنهٔ مرحوم یادگار مانده و بعضی از نظم و قواعد مملکت داری ایشان که سرمشق سلاطین جهان تواند بود

چون که گل رفت و گلستان شد خراب   بوی گل را از که جوئیم از گلاب

چه یادگار و چه آثاری که از بودن آن برسلاطین جهان فخر توان بالاتر از وجود مسعود سلطان جهان و خاقان زمان مالك ملك ایران ناصر الدّوله والدین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار مدظله الی یوم التناد تواند بود که از سایهٔ دولتش راحت و از ثمرهٔ نهال سعادتش آسایش در آسایش و نعمت در نعمت است،

برومند باد آن همایون درخت | کـه در سایهٔ آن توان برد درخت
که از سایهٔ آسایش جان دهد | گه‌ازسایه‌آرایش خوان دهد(؟)

امید که خلاق جهان وجود مبارك پادشاه زمان را برای سر پرستی عاجزان و ضعیفان وشکستن گردنکشان مستدام و برقراردارد واز اولاد امجادش تا ظهور قائم آل محمد در مملکت ایران سلطان و فرمانروا سازد بمحمد و آله وهم چنین مانند پادشاه مرحوم یادگاری از ایشان ماند که اکثر بزرگان جهان و گردنکشان زمان در ایام سلطنتش گردن بربقهٔ اطاعت درآورده و درحقیقت مملکت ایران را که قریب بآن شده بود که مثل ایام سلف ملوك طوایف گردد کلمة واحدة فرموده درچهارده سال ایام سلطنت جمیع رعایا و برایای ایران در مهد امن و امان خوابیدند رحمةالله علیه وعلی اسلافه.

در حین وفـات سوای پادشاه مرحوم بیست و پنج نفر اولاد ذکور و بیست و یکنفر اولاد اناث ازایشان باقی ماند وسوای چهار پنج نفر همگی درسن رشد وتمیز بودند و اسامی اولاد ذکور باین تفصیل است:

امیر زاده بهرام میرزا، جهانگیر میرزا، بهمن میرزا، فریدون میرزا، اسکندر میرزا، خسرومیرزا، قهرمان میرزا، اردشیر میرزا، احمد میرزا، سلطان مراد میرزا فیروزمیرزا، جعفرقلی میرزا، منوچهرمیرزا، لطف‌الله میرزا، حمزه میرزا، مصطفی قلی میرزا، عبدالله میرزا، خانلرمیرزا، مهدیقلی میرزا، ایلدرم میرزا، محمد رحیم میرزا، محمدکریم میرزا، بهادر میرزا، جعفر خان، فرهاد میرزا.

از ابنیه ایکه عمارت فرمودند قلعهٔ متینهٔ عباس آباد است که در کنار آب ارس درخاك نخجوان‌ساختند، قلعه‌ایست که اگر نظیری برای‌او باشد درممالك فرنکستان بندرت مثل او یافت شود وچنان تعمیرشده که بررودخانهٔ ارس جسر بسته دروازه در لب جسر واقع شده‌گویا رودخانهٔ ارس خندقی است و جسرتخته پلی است کـه براو بسته‌اند، قریب بیك کرور خرج قلعه و تدارکات آن برای حفظ بیضهٔ اسلام وتحصیل امن وامان برای رعیت ایران نموده اند. بنای ثانی بنای قلعهٔ اردبیل است اگر چه

چهار دیوار اندرونی او را قدیماً ساخته بودند ولیکن قلعهٔ نبود که مذکورالسنه تواند شد، سرکار نایب السلطنه قلعهٔ قدیمه را تا نصف خراب کرده و قلعهٔ دیگر برگرد او کشیده وخندق وخاکریز بطرز فرنگ ساخته چون کوچکتر از قلعهٔ عباس آباد است بقدر دویست هزار تومان مخارج شده ولیکن درمتانت واستحکام از قلعهٔ عباس آباد محکمتر ومتین تر است.

ثالثاً کشیدن قلعهٔ ثانی بدور قلعهٔ دارالسلطنهٔ تبریز وکندن خندق و ریختن خاکریز است که تا بیست سال زحمت آن کار را کشیدند و مبالغهای کلی خرج کردند تا آن بنا بانجام رسید و ساکنین دارالسلطنهٔ تبریز را پناهی از حوادث ایام در بعضی زمان آمد، رابعاً قلعهٔ متینهٔ خوی است که قلعهٔ اندرونی او را محمد حسن خان قاجار جدّ خاقان مغفور بطور قلعه‌های ایرانی کشیده بود و سرکار نایب السلطنه بردور او دیواری وخندقی وخاکریزی دیگر کشیده وچنان مقبول ومطبوع ساخته شده که قلعه وشهرخوی را عروس شهرهای آذربایجان بلکه ولایت ایران خوانند وزیاده از سیصد هزار تومان مخارج آن قلعه شده‌است و ماهوت خانه بطرز فرنگ درمیان شهرخوی ساخته‌اند و در سنوات سابقه اهتمام تمام فرموده قبا وار وجبه وار که همه‌کس تواند پوشید ازکارخانه بیرون می‌آمد، در ایام جنگ روس وبعد ازتشریف بردن بخراسان استادان آن عمل متفرق شده ماهوتی سوای ماهوت بروتمه حال در کارخانه یافت نمیشود.

دیگر احداث قلعهٔ کور دشت است در کنار ارس در ولایت قراجه داغ که برای مصلحت سرحدیه ساخته‌اند، دیگر کاروانسرائی است که فیما بین ولایت اردبیل و محال سراب در گردنهٔ موسوم بصاین ساخته اند، بسیار بکار مترددین در وقت زمستان می‌آید و عمارات بسیار در دارالسلطنهٔ تبریز ساخته‌اند که حال اکثر آنها دارالأماره‌است ودوباغ در دارالسلطنهٔ تبریز طرح انداخته‌اندیکی موسوم بباغ شمال دیگری موسوم بباغ صفا خالی از امتیاز نیستند و دوقنات در دارالسلطنهٔ تبریز احداث فرموده جاری ساخته‌اند وعمل چاپ را نیز که حال در ایران متداول است خرجهای

کلی فرموده در دارالسلطنهٔ تبریز منطبع ساختند و بدارالخلافهٔ طهران و اصفهان نیز سرایت نموده در ایران متداول گردید.

دیگر در آداب مملکت داری قانونی در نظم لشکر و حفظ کشور قرار نهاده‌اند که بجهت حفظ آن قانون وحکمت آن کار یك مشت مملکت آذربایجان چندین سال با پادشاه روس مقابله کرده گاهی فتح وگاهی شکست از چنان دولتی یافتند وگاهی با قیصر روم منازعه نموده همه وقت براو غالب آمدند.

سرکار نایب‌السلطنه در اوایل دولت خاقان مغفور که آذربایجان آمدند حال رعیت آذربایجان‌را چنان دیدند که‌هرشهری‌وهرمحالی‌وهرقریهٔ‌مالکی وضابطی‌وحاکمی بخودسر برای‌خودپیدا کرده‌اندوواضح‌است که‌همهٔ‌مملکت‌تادرحکم یکتن‌نشودچگونه استقامت پیدا خواهد نمود، باین جهت که ولایت را مریض دیدند بفکر معالجهٔ آن افتادند و جمیع رعیت آذربایجان را از بزرگ وکوچك بوجود مبارك خود امیدوار فرموده وشناسای وجود مبارك خود ساختند و هر که بخود سری سری برآورده بود سرش را کنده رخنه های دیوار مملکت را بآن مسدود فرمودند و چنان شد که در جمیع آذربایجان احدی صاحبی برای خود سوای سرکار نایب‌السلطنه نمیدانست.

جمع مالیات هر ولایت را باندازهٔ مداخل آن مملکت جزء بجزء و اسم باسم نوشته بدفترخانهٔ مبارکه آوردند وعمال و مباشرین را چه زهرهٔ آن بود که دیناری از وجه مقرّره از رعیت زاید توانند گرفت یاچنین اعمال را سهل توانند شمرد، روزنامه نویسان بیغرض در ولایات نشسته بودند احوال واعمال ظالمین ومظلومین‌را بدون‌کم و زیاد بامنای دولت مینوشتند و خاطر امنای دولت را قرین آگاهی میساختند و اگر العیاذ بالله ظلمی واقع میشد ظالم را باندازهٔ ظلم بجزا وسزا میرسانیدند مثلاً جزوعمل هرمملکتی را بنحوی‌که عرض میشود نوشته بدست حکام و ضباط داده وجمیع امنا و وکلای رعیت را دردارالسلطنهٔ تبریز با عمال وضباط مواجهه وروبرو نموده کیفیت فرمایش وچگونگی حکم را بدهنده وگیرنده حالی نموده وقوی وضعیف را درحقوق

مال دیوانی مساوی فرموده بودند، اهمال از دهندگان باعث تقصیر و زیادتی از گیرندگان موجب هزار گونه سیاست می آمد .

نتیجهٔ این نظم و نظام در رعیت داری آن شد که بعد از وقوع وفات نایب السلطنه و وفات خاقان مغفور خلد آشیان با وجود اینکه پادشاه مرحوم زیاده از چهار ماه نبود که بآذربایجان تشریف آورده بودند رعیت آذربایجان در دادن تنخواه مقرر خود داری نکرده ولشکریان خود را بهمان نظام و قانون که مقرر بود بدون ملاحظهٔ این همه اختلافات دولتی روانهٔ مملکت عراق ساختند وبسعی وجانفشانی در رکاب شاه مرحوم کوشیده ازجان ومال مضایقه ننمودند .

دیگر نظم نظام جدید است که در میان توپچیان و سربازان آذربایجان قرار نهاده‌اند. اگر چه ظاهر نظام از دسته ساختن لشکر وفوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ ومشق پا را از ولایات فرنگ آوردند ولیکن باطن نظام را که مغز وحقیقت نظام آنست برأی متین وعقل دور اندیش خود منتظم ومقرر داشتند و افراد وآحاد نظام را بایلیت و رعیتی منسوب نفرموده وکیل وسرجوقه وسردسته و یاور و سرهنگ را تا هرچه بالا رود باذن و اجازهٔ خود یا باجازهٔ امیر نظام تعیین میفرمودند و عزل ونصب را دراین مناصب جزئیه باحدی واگذار نمینمودند و احدی را ازصاحبمنصبان وسرهنگان قدرت نبود که بتعیین سرجوقه بخود سرتوانند پرداخت یا باخراج سربازی اقدام توانند نمود یا لشکریان نظام را چه حد و یارای آن که در هرمملکت و درهر ولایت که باشند دست بدانهٔ انگوری یا بحبهٔ گندمی توانند دراز نمود سرباز وجود خود را برای حفظ رعیت ومملکت میدانست و رعیت خود را در خدمت صاحب اختیار سابق ازنوکر باب نظام وغیر نظام می پنداشت این بود که با این لشکر نظام قلیل کارهای بزرگ از پیش میبردند ، بلی پس از آنکه لشکری و کشوری چون اعضا و اجزای یك بدن شوند و بغیرسلطان روح و وزیرعقل مدبری ومتصرفی درآن نماند بجز صحت وصلاح مملکت چه مورث خواهد شد .

دیگرساختن توپخانه وقورخانه وتنظیم وتنسیق آن کارخانه است که تاآن زمان پادشاهان ایران را این نوع اوضاع مقدور نشده بود و اگر فرضاً پادشاهان سلف ده

عرادهٔ توپ بجائی میخواستند ببرند رعیت ولایتهای سر راه بایست که گاوها و خرها و طنابها و زنجیرها را برداشته برسر راه توپخانه آمده با تنه وتوش وکمر و دوش بهزار زحمت ومشقت روزی یك فرسنگ یا دو فرسنگ توپخانه راکشند حال چنانکه مشهود است اگر فرضاً دویست عراده توپ از قریهٔ بگذرد احدی از رعایا و برایا را خبرنخواهد بود ،خدای تعالی اورا قرین رحمت خود گرداند ودر روز قیامت شفاعت پیغمبر را نصیب او سازد ، اللهم اغفره و ارحمه بمحمد و اهل بیته الطاهرین .

ذکر رسیدن خبر وفات نایب السلطنه باردوی هرات ومراجعت پادشاه مرحوم و چگونگی آن کیفیات تا هنگام ورود بمشهد مقدس و دفن نایب السلطنه در آستانهٔ مبارکهٔ حضرت رضا صلوات الله علیه و علی آبائه

چون اردوی پادشاه مرحوم درهزارجریب متمکن شد وتسخیرهرات را وجههٔ همت ساختند و باطراف وجوانب چنانکه مذکور آمد لشکرها فرستاده و بنای بستن سنگر وسیبه گذاشتند منهیان هراتیان از مشهد مقدس خبر وفات نایب السلطنه را بهراتیان رسانیده درشهر اثرشادمانی وشادکامی ظاهرشده باراجیف این خبردر اردوی پادشاه مرحوم منتشرشده بفاصلهٔ یك روز چاپار امنای دولت ازمشهد مقدس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده این خبر وحشت اثر را رسانید . پادشاه مرحوم بعد از شنیدن این واقعهٔ عظمی که جای هزارگونه تأسف وتحسر بود بقوت عقل پادشاهانه خود داری فرموده برای حفظ لشکردرمملکت دشمن اصلاً پای نبات از مقرقرار بلغزش بیقراری نیالودند و بجزمیرزا ابوالقاسم قائم مقام باحدی این رازسر بسته را نگشودند وچون ازخارج اردو چنانکه مذکورشد بچهار طرف لشکرتعیین شده بود بامیرزاده احمد میرزا که برسر غوریان میرفت حکم توقف در مکان خود نوشته و امیر زاده خسرو میرزا را از پل مالان وصمصام خان ومحبعلی خان سرتیپ را از میمنه ومیسره باردو طلبیدند وحاجی زین العابدین شیروانی قدس سرّه را بهرات پیش شاهزاده کامران

فرستادند و بادست ایشان قرار متارکه و مصالحه داده اسرائی‌راکه از لشکریان برده بودند باز پس گرفتند و بشهرت اینکه در دارالخلافه واقعهٔ واقع شده و نایب‌السلطنه از مشهدمقدس اردو را احضارفرموده طبل رحیل کوبیده و براه مشهد مقدس افتادند و یك منزل ازهرات حرکت فرموده بودندکه سعادت قلی میرزا پسرشاهزاده کامران بابعضی ازامرای افغان ازطرف شاهزاده بخدمت پادشاه مرحوم آمده عریضه وپیشکش آورده گذرانید وکاغذ متارکه و وداد طرفین بهم داده مرخص هرات شدند و ازآنجا اردو کوچ کرده پادشاه مرحوم نظر بطینت پاك خود وصدق خدمتگزاری امیرزادگان رکاب خواستندکه امیر زاده خسرو میرزا را با عریضه بدارالخلافه بخدمت خاقان مغفور فرستند که درامور آذربایجان و تفویض منصب ولیعهدی پادشاه مرحوم گفتگو نماید.

میرزا ابوالقاسم‌قائم مقام بخیالی که بعد ازاین بتفصیل ذکر خواهد شد بنای بدگوئی را درخدمت پادشاه مرحوم ازاو گذاشته فرستادن امیر زاده خسرومیرزا را موقوف ساخت و امیرزاده خسرومیرزا سمعاً وطاعةً گفته از همینجا میرزا ابوالقاسم قائم مقام بنای خرابی این دعاگوی دولت وبعضی سلسله‌های دیگررا گذاشت چنانکه بخط مبارك پادشاه مرحوم درسنهٔ هزار ودویست وشصت وسه بامیرزاده خسرومیرزا مرقوم فرموده بودند باین عبارت که خدا لعنت کند جناب قائم مقام را که او باعث شد معلوم ومستفاد میشدکه دامن پاك پادشاه مرحوم که وجودشان خیر محض و محض خیر بود از این جوره اعمال که شرعاً منهی عنه وباعث قطع صلهٔ ارحام است پاك و مبرا بوده ونیز ازمرحمتهای پادشاه مرحوم که بعد از دفع ورفع میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوضوح پیوست و سالها از مراحم پادشاهی راحتها دیده و انشاء الله خواهم دید معلوم شد که بهیچوجه پادشاه را دراین‌مواد دخلی نبوده چنانکه درمقام خود بدفعات گفته خواهد شد.

القصه پادشاه مرحوم با لباس عزا داری وارد مشهد مقدس شده و جمیع نظام تفنگها راسیاه کرده وبرسرتوپها چادرهای سیاه کشیده وطبالان طبلهارا وارونه زده در غایت حزن وملال واردمشهدمقدس درهفدهم‌رجب‌المرجب‌سنهٔ‌هزار ودویست‌وچهل‌ونه

شدند وپس از لوازم تعزیت داری درآستانهٔ مبارکهٔ امام ثامن ضامن‌مکانی که بهتر از
جنت عدن بود تعیین نموده نعش مطهر نایب‌السلطنه را امیرزادگان بدوش نقل کرده
بمکان قبر رسانیدند و پس از طواف برضریح مبارك‌امام‌الجن و الأنس درآن آستانهٔ
مبارك بامید شفاعت آن حضرت بخاك سپردند و پادشاه مرحوم چند روز پس از آن
نیز بلوازم تعزیت‌کوشیدند.

ذکر احوالات دارالخلافهٔ طهران بعد از رسیدن خبر وفات نایب‌السلطنهٔ مرحوم و بگفتگو درآمدن شاهزادگان

چون خبر این واقعهٔ جان سوزمسموع خاقان مغفور گردیدحزن وملال برخاطر
شریفشان استیلا یافته حکم ببستن تکایا و اشتغال مردم دارالخلافه بلوازم عزاداری
فرمودند و دروب اسواق ودکاکین را بسته در هرگوشه مجلس غمی برپا شده خاقان
خلدآشیان سه روز و سه شب خود داری نتوانستند فرمودن و بریختن عبرات غم
بر رخسارهٔ مبارك وبسوز وگداز اشتغال داشتند والحق جای‌آن داشت‌که نخل امید
چهل سالهٔ پادشاهی از صرصر حوادث زمان بناگهان از پای درآید.

خاقان مغفور پس از یأس و نومیدی وقطع برعدم فایده درحزن وملال دلداری
خود را بشکر وجود پادشاه مرحوم‌که یادگار از او چنان فرزندی را که از دست
رفته تواند بود فرمودند و دیدهٔ رمد رسیده‌را بکحل‌الجواهر دیدار پادشاه مرحوم
امید علاج بخشی دادند وعزم ملوکانه فرمودندکه دراستقبال و استیلای ایشان توجه
فرمایند و فرامین مطاعه بامیر زادگان و امراء وخوانین آذربایجان ارسال فرموده
تسلی از این حزن وغم را بسلامتی وجود مبارك خود وبوجود مسعود پادشاه مرحوم
دادند و در فرامین قید فرمودند که جمیع اختیاراتی را که در دولت خود
بنایب‌السلطنه داده بودیم بفرزند دلبند او محمد میرزا مرحمت فرمودیم وبخراسان
نیز همین نوع فرامین التفات‌آئین ارسال شد ومقرر داشتندکه دراوایل بهار پادشاه

مرحوم بدارالخلافه آمده خاقان مغفور از دیدن دیدار شریف ایشان آسایش پذیرشده غمهای رسیده را بملاقات ایشان از خاطر محو فرمایند و از طرف دیگر شاهزادهٔ حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس که خود را اکبر اولاد خاقان مغفور میدانست بتمنای منصب ولیعهدی افتاده بدستیاری امنای دولت خاقانی مشغول گفتگو شده شفاعت حسنعلی میرزا را که تا آن زمان محبوس نظر بود نمود.

خاقان مغفور حسنعلی میرزا را باو بخشیده روانهٔ شیرازش ساختند و فرمانفرما نیز او را بایالت کرمان روانه نموده بکرمان رفته استقلال یافت و ایلخانی را که سال سابق بهواخواهی نایب‌السلطنه بکرمان رفته بود گرفته از حلیهٔ بصر عاری ساخت و از طرف دیگر سرکار ظل‌السلطان باین ادعا که برادر اعیانی نایب‌السلطنه میباشم و ولیعهدی دولت علیه بسبب اینکه نایب‌السلطنه را اولادی کامل السن نمی باشد وهرچه هستند بجای اولاد منند وسرپرستی ایشان برمن لازم است بگفتگو درآمده خود را مستحق این منصب پنداشت و بخیال این افتاد که باسم سرپرستی اولاد نایب‌السلطنه روانهٔ آذربایجان شده آذربایجان‌را که مایهٔ اقتدار وشوکت نایب‌السلطنهٔ مرحوم بود متصرف شده امر پادشاه مرحوم را مختل نمایدومقدمةً میرزا علی اکبر نام معتمد خود را با تسلی نامه ها بآذربایجان پیش اولاد نایب‌السلطنه فرستاد.

بعد از وصول نامه وپیغام و اطلاع برمکنون خاطر ایشان از این دعاگوی دولت شاهی اذن آمدن بخوی و ارومیه نیافته و از امیرزادگان تبریز ومحمد خان امیرنظام جواب گلوگیر گرفته بی‌نیل مرام روانهٔ دارالخلافهٔ طهران شد وخاقان مغفور این‌نوع تمنیات را که از پسران خود بواسطه یا بیواسطه می‌شنیدند سخنان حکمت آمیز در جواب ایشان فرموده بدفع‌الوقت امر را میگذرانیدند و شاهزادگان عراق بعضی با ظل‌السلطان و بعضی با فرمانفرما راه وداد و اتحاد گشوده و محمد حسین میرزای حشمةالدوله حاکم کرمانشاهان بدارالخلافه رفته ظل‌السلطان بسبب شنیدن جواب خلاف مقصود که از اولاد نایب‌السلطنه باو رسیده بود برای انقطاع فیمابین

خود و اولاد نایب‌السلطنه صبیهٔ خود را که در همین سفر آخر نایب‌السلطنه برای امیرزاده خسرو میرزا نامزد نموده بود بحشمة‌الدوله داد و در همین بین عزا باین عروسی اقدام نموده خیال فرمودند که از این راه پشت دولت خود را قوی ساختند.

محمد حسین میرزا بعد ازمراجعت بکرمانشاهان بجهت اظهار یگانگی واتحاد بظل‌السلطان سلیمانخان گورانی را که از مخلصین نایب‌السلطنه بود گیرانیده چشم جهان بین او را بنشتر قهر کند و این حرکت شوم را مایهٔ قوام دولت خود دانست وچون سال گذشته چنانکه مذکور شد بدیع‌الزمان میرزا حاکم استرآباد که پسر ملك‌آرا بود درمحاصرهٔ قوچان بخدمت نایب‌السلطنه رسیده بود محمد تقی خان مازندرانی که از سرکردگان لشکر مازندران و در آن سفر همراه و مورد نوازش نایب‌السلطنه آمده بود بعد از وفات نایب‌السلطنه ملك آرا نیز او را از دیدن عاجز ساخت.

خاقان مغفور این احوالات را از اولاد خود مشاهده فرموده اعتنائی باین‌جوره حکایات نمی‌فرمودند و در همین سال که واقعهٔ وفات نایب‌السلطنه اتفاق افتاد سه بار کسوف و خسوف واقع شده یك بار آفتاب و دوبار ماه گرفته شد ودر احکام ماه جمادی‌الآخره منجمان نوشته بودند که اوضاع ملکی دال است بروفات شخص بزرگ درخراسان وبرهم خوردگی آذربایجان.

ذکر احوالات آذربایجان بعد از رسیدن خبر این قضیهٔ جان سوز تا اوایل بهار

خاقان مغفور آقا علی‌اکبر برادر آقا حسن پیشخدمت خاصهٔ شریف را مأمور فرمودند که خبر این واقعهٔ ناگزیر را در دارالسلطنهٔ تبریز بامیرزاده بهرام میرزا و بامیرزاده فریدون میرزا رسانیده وبخوی آمده این دعاگوی دولت را نیز از این خبر مستحضر سازد. آقا علی‌اکبر بتبریز رسید چه نویسم که چسان باهل آذربایجان گذشت

و چگونه اضطرار و اضطراب درمیان اولاد نایب‌السلطنه و رعیت ولشکر پدیدآمد ، هفت شبانه روز هیچکس را حالت اختیار و شعور نبود ، پس از گذشتن حالاتی که لازمهٔ این جور وقایعات است قلوب را بوجود پادشاه مرحوم تسلی داده وجود مبارک ایشان را رافع این نقصان و جبران این شکست دانسته بتسلی یکدیگر پرداخته و در ارومیه نیز که این دعاگوی دولت بود بعد از رسیدن این خبر جانسوز بلوازم تعزیت کوشیده درهمان دوسه روز اسکندربیك پیشخدمت خود را با عریضه مشتمل برخدمتگزاری و جانسپاری بخراسان بخدمت پادشاه مرحوم روانه داشت و عریضهٔ سفید مهر پیش محمد خان امیر نظام فرستاده بسبب حکایت ظل‌السلطان که مسموع شده بود خواهش نمود که عریضه بهرمضمون که صلاح دولت پادشاه مرحوم باشد بخاقان مغفور عرضه داشت کرده همراه آقا علی‌اکبر پیشخدمت روانه نمایند وجواب نوشتجات ظل‌السلطان را نیز بطرزی که مشعربلکه صریح بر اکراه از تشریف آوردن ایشان بآذربیجان بود نوشته ارسال داشت و امیر زاده بهرام میرزا و فریدون میرزا نیز با سایر اولاد نایب‌السلطنه و اهالی آذربایجان عرضه داشت نوشته شکرمراحم پادشاهانه را که نسبت بپادشاه مرحوم فرموده بودند بجا آورده همراه آقا علی‌اکبر پیشخدمت روانه ساختند .

پس از وصول خبراین واقعه اکراد سرحد سر از گریبان خمول بیرون آورده لشکریان میر رواندز دست بغارت محالات سرحد گشودند ومحال دره وطایفهٔ روند را چاپیده وبخانهٔ کریمخان روندی درسه فرسخی ارومیه ریخته اورا دست بسته بردند و اکراد جلالی درسرحد خوی و ماکو بقطع طریق و قتل مترددین و گرفتن اموال تجار اقدام نموده فی‌الجمله ولایت سرحد بهم برآمده و طوایف اکراد درآن اوقات مطیع ومحکوم دولت روم نبودند و هربی‌سر وپائی محالی را از سرحد متصرف شده باغتشاش ولایت همسایه در هنگام فرصت میکوشیدندبخصوص میر رواندز که عظیم و قوی شده بود .

درهمین اوقات محمد خان امیر نظام از این دعاگوی دولت شش هزار تومان
منخواه برای تدارکات خراسان خواست ، این دعاگوی دولت در راه خدمتگزاری و
جانسپاری چون ولایت بهم بسر آمده و بآن تعجیل تنخواه مقدور نبود که از رعیت
گرفته شود مبلغ دوهزار تومان نقد قرض نموده و یازده پارچه جواهر ازجواهر آلات
مردانه و زنانه نزد محمد خان امیرنظام فرستاد که درخدمت مرجوعهٔ پادشاه مرحوم
مصروف ساخته خدمات را مهمل نگذارد و در همین چند روز محمد خان امیرنظام
از این دعاگوی دولت پادشاهی محاسبهٔ مملکت خوی و ارومی را خواسته خود از
دارالسلطنهٔ تبریز بقصبهٔ خامنه از محال گنی آمده این دعاگوی دولت نیز بخواهش
ایشان بقصبهٔ خامنه رفته محاسبهٔ ولایتی خود را با دست مستوفیان عظام پرداخته
مفاصا گرفته وچهار پنجهزارتومان که باقی کشیده شده بود حوالهٔ برات داران نموده
بجمیع برات داران تا شب عید تنخواه داده شد ازآنجمله شاهزاده ملك قاسم میرزا
بودکه زیاده از هزارتومان برات دار بودند .

القصه این دعاگوی دولت مشغول بخدمت گزاری دولت شده روانهٔ ولایت
خوی شد و غافل از همهٔ مکاید اهل زمان بخدمات مرجوعهٔ دیوانی مشغولی داشت
وتا شب عید نوروز بسبب کثرت برف اکراد سرحد نتوانستندکه ببی‌حسابی مبادرت
نمایند لهذا ولایت آذربایجان با این نوع صدمه درآن زمستان بامن وامان گذرانید .

ذکر خیال قائم مقام و اساسی که برآن خیالات می‌چیدند

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بعد از شنیدن خبر وفات نایب‌السلطنه بخیالات دور
و دراز افتاد وچون در السنه و افواه مذکور وسالها بود که اعتقاد خواص وعوام اهل
ایران برآن شده بود که محمد نامی بعد از خاقان مغفور بر تخت سلطنت خواهد
نشست و میرزا ابوالقاسم را نیز پسری بود میرزا محمد نام لهذا بگمان این افتاد که
شاید این امر بزرگ بپسراو منتقل شود وبنا براین خیال محال من باب‌المقدمه جمیع

حواس ظاهر و باطن خود را بر آن مصروف نمود که بالتباس و اشتباه پادشاه مرحوم
را بر آن دارد که آحاد سلسلهٔ علیهٔ خود را منقطع و مستأصل ساخته منحصر در
وجود مبارك پادشاه مرحوم شود و پس از آن براین اعتقاد راسخ بود که در آن صورت
اظهار خبث طینت و نمك بحرامی خود را بسهولت و آسانی می‌تواند نمود و کار بمدعای
او خواهد انجامید و پس از رسوخ این خیال و تصمیم انجام این افکار در خدمت پادشاه
مرحوم که همهٔ اهالی ایران تصدیق خدمتش را کرده و کمر چاکریش را برمیان بسته
بودند بنای خیانت در لباس خیرخواهی گذاشته و ببدگوئی این سلسله اقدام نمود.

در ابتدای حال قریب تر از همه بموضوع این خیـال این دعاگوی دولت را
پنداشته موضوع اتهام نموده اظهار دولت خواهی خود را در خدمت پادشاه مرحوم
باحتراز و اجتناب از این دعاگوی دولت و متعلقان این دعاگو گذاشته از منزل تربت
جام اهتمام در منصرف ساختن التفات پادشاه مرحوم باین دعاگوی دولت و متعلقان
این دعاگو نموده هر خدمت و صداقت که از این دعاگو ظاهر میشد آنرا بنوع دیگر
جلوه میداد و چون ابتدای استقلال پادشاه مرحوم بود و هنوز درامر لشکریان و رعایا
چندان استحضار و استقلال نداشتند و میرزا ابوالقاسم را مردی مزور و بد خیال
میدانستند ناچار بجهت استقامت دولت خود بعضی عرایض او را که ابرام و اصرار
در آن مینمود بحکمتهای دولتداری پذیرا می شدند تا در موقع خود دفع او را
چنانکه مذکور خواهد شد فرموده جهانیان از مکاید او خلاصی یافتند.

ذکر احوال خراسان و کیفیت توهم امیرزاده خسرو میرزا و بی‌اذن و اجازهٔ پادشاه مرحوم بدارالخلافهٔ طهران رفتن

چون در منزل تربت جام مأموریت امیرزاده خسرو میرزا بدارالخلافه بسبب
بدگوئی میرزا ابوالقاسم قائم مقام برهم خورد میرزا ابوالقاسم بامیرزاده خسرومیرزا
سبب برهم خوردن این مأموریت را در خفیه از راه فساد باین کیفیت بیان نمود که

علت فسخ این عزیمت عدم اعتماد پادشاه برخدمتگزاری و دولت خواهی شماست
ونیزچون قبل از ورود مشهد مقدس میرزا ابوالقاسم لشکرآذربایجان را که درایام
نایب‌السلطنهٔ مرحوم ابوابجمع امیر زاده خسرو میرزا بودند متفرق نموده بولایات
مختلفه روانه ساخته بود و امیر زاده خسرو میرزا را هرگز درمخیله نگذشته بود
که با وجود ظهور دولت خواهی از طرف این دعاگوی دولت سایر برادران پادشاه
مرحوم درخدمتگزاری او بی‌اعتماد باشند بهیچوجه تصدیق میرزا ابوالقاسم را دراین
باب نمی‌نمود دراین‌مقام همان تفرقه ساختن لشکریان ابوابجمع او را دلیل برصدق
مدعای خود ساخته علاوه براین نیرنگ دیگرنیز برانگیخت وامیرزاده خسرو میرزا
را بسبب آمدن جمعی ترکمان بچپاول با سه فوج نظام ازمشهد مقدس باسم جلوگیری
آنها بسنگ بست فرستاد و حکم متوقف شدن او را درآن زمستان در همان مکان
بعد از رفتن او روانه کرد و بخود سر ازطرف امیرزاده احمد میرزا نیز استدعای
مرخصی بآذربایجان از خدمت پادشاه مرحوم نموده او را هم از مشهد مقدس روانهٔ
آذربایجان ساخت.

امیرزاده خسرو میرزا از این حرکات که از میرزا ابوالقاسم بدفعات سر میزد
دلتنگ شده از پادشاه مرحوم اذن مراجعت خود را بمشهد مقدس خواست و پادشاه
مرحوم اذن شرفیابی داده درمشهد بخدمت مشرف شده فی‌الجمله جلوگیری خیالات
قائم مقام را مینمود تا درهمین بینها اسکندر بیك فرستادهٔ این‌دعاگوی دولت باعرضه
داشت این دعاگو بخدمت پادشاه مرحوم رسید و اخبارات اطاعت و فرمانبرداری
امیرزادگان وعموم لشکریان ورعایای آذربایجان را قبل از وصول چاپارمحمد خان
امیرنظام بدو روز رسانیده قلب پادشاه مرحوم را که میرزا ابوالقاسم ازطرف امورات
آذربایجان خصوصاً از طرف این دعاگو مشوش ساخته بود قرین اطمینان نمود.

پس از این مقدمات میرزا ابوالقاسم در تخریب این دعاگو طرحی تازه ریخته
نوشتهٔ بخط رمزاز طرف پادشاه مرحوم باللهٔ یارخان آصف‌الدوله نوشته پس از شکایت

بسیار از امیرزاده خسرو میرزا نوشته بود که میخواهیم او را گرفته در قلعهٔ در رود محبوس نمائیم و باآدم خود علی محمد نام خوئی که معتمد او بود گفته بود که در لباس خیرخواهی این مطلب را بامیرزاده خسرو میرزا حالی نموده نام و نشان چاپار این نوشته را بگوید و بچاپار نیز سفارش کرده بود که در وقت روانه شدن پیش امیرزاده خسرو میرزا رفته ازاوهم نوشته بدارالخلافه بخواهد تاامیرزاده مستحضر از رفتن این چاپار شود و نیز سفارش بچاپار کرده بود که اگر امیرزاده خسرو میرزا نوشتجات را بخواهد بی‌مضایقه تسلیم نماید که بخواند .

بناء علی تلك المقدمات نوشتجات دارالخلافه بدست امیرزاده آمده کاغذی رمزی که بآصف‌الدوله نوشته شده باالف‌باتائی که ازهمان رمز درپیش امیرزاده موجود بودخوانده متیقن ازکلمات میرزا ابوالقاسم بربی‌التفاتی پادشاه شده وبسبب صغرسن وکم تجربگی و غفلت از مکاید مردم روزگار کمال توهم بروجود او استیلا یافته بی اذن و اجازهٔ پادشاه فرار برقرار اختیار نمود واز غایت توهم دریك شبانه روز ازمشهد مقدس خود را بنیشابور رسانیده از آنجا راه دارالخلافه را پیش گرفت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که منتظرظهور این نوع حکایات بود درخدمت پادشاه مرحوم زبان بصدق مقالات خود که بدفعات عرض کرده بود گشوده این حرکت را مصدق جمیع مدعیات خود نموده همان ساعت چاپار بسبزوار نزد امیرزاده قهرمان‌ـ میرزا فرستاده حکم شد که امیر زاده را از رفتن دارالخلافه مانع شده نگذارند که بجائی فرار کند .

چون امیر زاده خسرو میرزا بقریهٔ مزینان رسیده منزل کرد امیر زاده قهرمان میرزا با چند نفر سوار در آن منزل باو رسیده آن شب درآن منزل مانده و صبح باتفاق بطرف مشهد مقدش روانه شدند . امیرزاده خسرو میرزا را میرزا ابوالقاسم چنان متوهم کرده بود که بهیچوجه مطمئن‌خاطر نمیشد ، باز وهم وخیال براوغلبه کرده ازمیان سواران همراه بیرون‌آمده راه فرار پیش گرفت ، سواران تا منزل میامی او را

تعاقب کرده وباو نرسیده عود نمودند او خود را بمنزل شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم
شاهرود و بسطام رسانیده واز آنجا روانهٔ دارالخلافه شد. پس از ورود بدارالخلافه
خاقان مغفور این حرکت او را نپسندیده معاذیر او را وقعی نگذاشته مقرر داشتند
که درخانهٔ ظل‌السلطان بوده تا ورود پادشاه مرحوم در دارانخلافه باشد و دوملفوفه
فرمان بعهدهٔ محمد خان امیرنظام وبسرافرازی این‌دعاگوی دولت مشعر برعدم اعتنا
باین حرکت خسرو میرزا که از روی توهم واقع شده بود صادرشده ترغیب وتحریض
بسیار درخدمتگزاری وجان سپاری پادشاه مرحوم فرموده بودند.

ذکر احوالات آذربایجان از شب عید نوروز الی ورود پادشاه مرحوم بقصبهٔ میانج

چون ایام زمستان درآذربایجان بامن وامان گذشت خاقان مغفور پرتو التفات
شاهانه بحال بازماندگان نایب السلطنه انداخته حاجیه مریم خانم را که صبیهٔ خاقان
مغفور وکوچ الله یارخان آصف الدوله بود برای تسلی والدهٔ پادشاه مرحوم و اولاد
انائیهٔ نایب‌الـ لطنه مأمور آذربایجان‌فرمودند ومیرزا محمد خان پسر آصف‌الدوله را
باخلاع فاخره وفرامین مرحمت‌آمین برای امیرزادگان آذربایجان از بزرگ وکوچك
نوشته ارسال داشتند و محمد خان امیرنظام پس از شنیدن ورود مأمورین بخمسه
و قاپلان‌کوه باعزاز و احترام ایشان در لوازم استقبال کوشیده باین دعاگوی دولت
شاهی نیز اعلام نمود که قبل از عید در دارالسلطنهٔ تبریز حاضرشده ودرهنگام ورود
مأمورین دراستقبال خلعت پادشاهی با سایر امیر زادگان همراه باشد، این دعاگوی
دولت نیز وارد تبریز شده ودرمنزل محمد خان امیرنظام منزل نموده بقانون بندگان
و خدمتکاران بخدمت والدهٔ پادشاه مرحوم رسیده و از آنجا بشرف آستان بوسی
پادشاه جهان مایهٔ امن و امان السلطان‌بن السلطان و الخاقان‌بن‌الخاقان ناصرالدین
پادشاه خلدالله ملکه که درصغرسن بودند مشرف شده وپس‌ازآستان بوسی ومرخصی

همعنان امیر زاده بهرام میرزا و امیر زاده فریدون میرزا شده تا مکانی که موسوم بخلعت پوشان است وعمارت مختصری از بناهای نایب‌السلطنهٔ مرحوم درآنجا میباشد باستقبال مأمورین رفته بلوازم وآداب بندگی کوشید در دارالسلطنهٔ تبریز در منزل امیر زاده بهرام میرزا همهٔ امیر زادگان جمع شده و شاهزاده ملك قاسم میرزا نیز تشریف فرما شده میرزا محمد خان فرامین وخلاع پادشاهانه را درآنجا بهریك جدا جدا رسانیده و همگی زبان شکرگزاری بسلامتی وجود خاقان گشودند.

مجلس بآداب مناسب بانجام رسید وشب عید نوروز دردارالسلطنهٔ تبریز مانده وپس از انجام عید سعید نوروزی دو روز در دیوانخانهٔ مبارکه نایب‌السلطنه درحضور امیر زاده فریدون میرزا محمد خان امیر نظام دستورالعمل مالیات خوی وارومیه وسلدوز را ازجمع وخرج ولایتی باستحضار مستوفیان تبریز نوشته بقانون همه ساله مهر نموده بدست این دعاگوی دولت داده این دعاگورا روانهٔ ولایت خود نمود ومیرزا محمد خان و والده‌اش حاجیه مریم خانم نیز باعرایض اخلاص وعبودیت ازطرف جمیع امیر زادگان و خوانین آذربایجان روانهٔ دارالخلافه شدند و میرزا محمد خان بشرف مصاهرت پادشاه مرحوم سر افراز شده همشیرهٔ اعیانی پادشاه مرحوم را بر داشته بدارالخلافه برد و چون زمستان بسرآمد وکوهها و راهها از برف خالی شد اکراد سرحد نشین بدست درازی وهرزه گردی مشغول شدند ازجمله اکراد جلالی که قریب بهزار و پانصد خانوار و برخلاف سایر طوایف اکراد اکثر پیاده و تفنگ دارند بکاروانی که ازاسلامبول بتبریز می‌آمدند دست درازی کرده وچند نفر ازکسان تجار ایران را مقتول ساختند واکراد محالات دیگرنیز بخود سریهای دیگراقدام مینمودند محمد خان امیر نظام این دعاگوی دولت را بدفع اکراد جلالی و تنبیه سایر اشرار سرحد نشین مأمور نمود و این جوره حکایات را که در سرحد واقع میشد بعد از وفات نایب‌السلطنه نقص این دولت علیه میدانست باین‌جهت حکم نظامی بعهدهٔ محمد علی خان ماکوئی سرتیپ افواج تبریز صادر نمود و بابراهیم خلیل خان سرهنگ

نظام خوی نیز حکم نظام فرستاد و باین دعا گوی دولت هم اذن جمع آوری سوار ولایت خود را نوشت .

چون این دعاگوی دولت شاهی را چیزی که بخاطر نمیرسید و بهیچوجه اعتقاد نمیکرد همان بود که با وجود بودن محمد خان امیر نظام که امین وخیرخواه دولت بود چگونه میشود که مفسدان خدمات دولتی خدمتگزاران را که باذن واستحضار امنای دولت می نمایند در لباس خیانت بپادشاه مرحوم جلوه توانند داد لهذا غافل و ذاهل ازهمهٔ جهات بجز راه خدمتگزاری وجان سپاری راهی دیگر نمی سپرد مشغول بجمع آوردن افواج نظام و سوارهٔ آن سرحد شده بقدر چهار هزار نفر نظام و سواره درقریهٔ مارکان حاضر آمدند و درجمیع راههای تردد اکراد سوار گذاشت که مطلع ازحقیقت حال نشوند وچون طایفهٔ جلالی درقشلاق و ییلاق امکنهٔ بسیارصعب بدست آورده اند چنانکه سوار را محالست که بمیان چادرهای آنها درآید ونظام پیاده نیز درآن سنگلاخ عظیم که بعبارت آن سرحد کره میگویند مشکلست بآسانی تردد کند و درمیانهٔ ییلاق وقشلاق ایشان سه منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد بآن طایفه بآسانی تسلط پیدا کند باید درحینی که حرکت ازقشلاق بییلاق مینمایند وچند روز درآن مابین توقف دارند درآن منازل با ایشان برخورده بتنبیه ایشان اقدام نماید این دعاگوی دولت پادشاهی بعزم اینکه ایشان را درآن منازل ملاقات خواهد کرد روانه شده بود . در قریهٔ مارکان خبر رسید که طایفهٔ جلالی از قشلاق حرکت کرده عازم ییلاقند لهذا بتعجیل سرباز وسوار را برداشته وعلی خان ماکوئی را نیز خبر نموده که با جمعیت خود باین جمعیت ملحق شود . این دعاگوی دولت وقتی که بنیم فرسنگی ماکو رسید خانبابا خان پسر محمد خان سرتیپ ایروانی را دید که از ماکو دختری را برای پسر احمدخان ایروانی میبرد ، اورا نیز خواهش نمود که دراین چند روز درمیان این جمعیت باشد ومحمد خان امیر نظام نیز ازدولت روس خواهش نموده بود که طایفهٔ جلالی را که دولت علیهٔ ایران در مقام تنبیه ایشان است بخاک خود راه

ندهند، سرحد داران آن دولت نیز بسرحد نشینان خود حکم نموده بودند که مانع از ورود طایفهٔ جلالی بخاك دولت روس باشند القصه این دعـاگوی دولت بقدر دو فرسنگ از قصبهٔ ماکو گذشته و تا نصف شب بسبب باریدن باران درقریه معطل شده و پس از نصف شب لشکریان را بر داشته همه جا در دامنهٔ کوه آقری حرکت کرده وقت طلوع صبح بطوایف جلالی رسید، طوایف مزبور بیخبر از حوادث روزگـار و گردش لیل و نهار نشسته بودند که ناگاه لشکرایران را چون دریای بلا محیط خود دیده بغیر از آنکه دست عیـال را گرفته فرار نمایند چارهٔ ندیدند ویك دو اوبه که دست بانداختن تفنگ گشودند خانبابا خان با جمعیت ماکو و جواد خان پسر آقرلو خان گنجهٔ با سواران ابوابجمعی خود ایشان را بضرب گلولهـای تفنگ مؤدب ومقید ساختند .

این دعاگوی دولت قاهره درجائی مناسب با پانصد نفرسرباز و پانصد نفرسوار ایستاده سایر لشکریان دسته دسته و جوق جوق مشغول غارت و تاراج آمدند و بر لشکریان اعلام شد که ازقتل رجال واسرنسوان خود داری نمایند ، قریب بهشتاد هزار گوسفند و پنجهزار گاو و گوساله وششصد هفتصد اسب اخته ومادیان بدست لشکریان افتاد و هرچه اثاث البیت که داشتند بتاراج رفت وسه شبانه روز این دعاگوی دولت درآنجا اقامت نمود .

چون ازآنجا تا شهر بایزید زیاده ازدو فرسنگ راه نبود و چند سال بود که برخلاف شروط مصالحهٔ دولتین ایران وروم سرحد داران دولت روم بعضی ازطوایف وعشایرایران را در ولایت خود جای داده بودند واز ارسال مکاتیب بپاشایان سرحد وسرعسکرارزنةالروم فایدهٔ مترتب نمیشد ازجمله این دعاگوی دولت مکرر بپاشای مزبور نوشتجات دراین باب نوشته وکسان فرستاده بود وپاشای ولایت مزبور بعنر-های دور ازکار تأخیر و اهمال در رد طوایف فراری مینمود لهذا دراین وقت که از طوایف فراری درآن ولایت بودند و جمعیت مستعد نیز در سرحد حاضر بود این

دعاگوی دولت غنائم طایفهٔ جلالی را بمعتمدان سپرده از راه محال ماکو و قراقیون بولایت خوی روانه کرد وخانبابا خان پسرمحمد خان ایروانی را نیز مرخص ایروان نمود وخود این دعاگوی دولت پادشاهی با هزار نفرسرباز نظام وهزار نفرسرباز بعزم کوچانیدن طایفهٔ محمد یونس حیدرانلو روانه شد وچون راه منحصر بود باینکه از زیرشهر بایزید گذشته شود قریب بنصف شب که بمیان محلهٔ زنگ زور که از محلات شهر بایزید است رسیدیم چنان باران عظیم لشکریان را گرفت که اصلاً حرکت مقدور نشد لابد و ناچار از پیاده و سوار بنظامی که میرفتند ایستادند . از همهمهٔ لشکریان پاشا در میان قلعهٔ بایزید خبردار شده بافروختن کاسه های مهتاب ومشاعل در بروج و بدنهٔ قلعهٔ که در بالای شهر بایزید است اقدام نموده و دور قلعه را چون روز روشن ساخت و دونفر ازکسان این دعاگوی دولت را که بجهتی از جهات پیش پاشا فرستاده شده بودند گرفته محبوس نمود .

دراین بین باران فی‌الجمله انقطاع پذیرفت واین دعاگوی دولت ازکنارشهر گذشته برسرطایفهٔ محمد یونس رانده محمد یونس با چهل پنجاه سوار درهمین شب ببایزید پیش پاشا می‌آمده است وخوف ازقرب وصول لشکر ایران داشته‌است ، در بین راه بقراولان لشکر ایران برخورده فرار بر قرار اختیار نموده لشکریان او را تعاقب کرده اوخود را باوبهٔ خود رسانیده و همان قدر فرصت نمود که دونفر از عیال خودرا سوار کرده وگریخت وسوار وسرباز وقت طلوع آفتاب بمیان اوبه ها رسید . این دعاگوی دولت پادشاهی نصف سرباز و سوار را در پیش خود نگهداشته ونصف دیگردست بغارت وتاراج برآوردند و دراین بین بقدر چهارصد نفرسوار و پیاده از طرف بایزید نمایان شدکه بکمک محمد یونس می‌آمدند و این مکان مکانی است که درپای گردنهٔ قازلی گول میباشد . این دعاگوی دولت شاهی سرباز وسوار را که حاضر بود برداشته بمقابلهٔ سواره و پیاده که می‌آمدند شتافت واعلام نمود که سایرلشکریان

اموال غنیمت را برداشته از گردنهٔ قازلی گول بالا رفته وارد محال اواجق شده در قریهٔ قرا کلیسا منزل نمایند.

این دعاگوی دولت چندان در مقابلهٔ سواره و پیاده که آمده بودند ایستاد تا جمیع لشکریان از گردنه عبور نمودند، پس از آن این دعاگوی دولت نیز با سرباز و سوار بقریهٔ قرا کلیسا رفته از آنجا وارد خوی شده اموال غنایم را جمع نموده در میان لشکر نظام و سواران مواجب خوار دولتی تقسیم نموده بعد از وضع انعام و احسان نه هزار تومان از بابت مواجب فوج دوم تبریز و هفت هزار تومان از بابت مواجب نظام خوی قبض دولتی گرفته با اخبار واقعه بدارالسلطنهٔ تبریز ومحمد خان امیرنظام فرستاد و خود دعاگوی دولت بجهت حفظ سرحد ارومیه از تقلب و تسلط میر روان دز بارومیه رفته باحضار افواج نظام کرد اعلام نامهٔ بمحالات فرستاده مشغول سرحد داری آن سامان شد.

طایفهٔ جلالی که از اموال و اغنام عاری و خالی آمدند بولایت قارص رفته در این بین کاروان عظیمی را از مال تجار ایران که از اسلامبول می آمدند در ولایت دیادین جلوگیری کرده بر سر آن کاروان ریختند و زیاده از سیصد هزار تومان مال تجار را بغارت بردند. بعد از رسیدن این خبر بدارالسلطنهٔ تبریز محمدخان امیرنظام بسرعسکر ارزنة الروم نوشتجات اکیده نوشته مطالبهٔ اموال تجار را نمود و باین دعاگوی دولت نیز اعلام نمود که تدارک لشکریان آن سرحد را دیده بقازلی گول رفته باجتماع لشکریان بپردازد وبمطالبهٔ اموال تجار ازسرعسکر ارزنةالروم اقدام نماید.
این دعاگوی دولت در فکر انجام این خدمت بود که خبر رسیدن امیر زاده خسرو میرزا چنانکه مذکورشد بدارالخلافه رسید. این دعاگوی دولت ابراهیم خلیل خان را با پیشکش لایق وعریضجات بمشهد مقدس روانه نمود و نوشتجات بامیرزاده خسرو میرزا نوشت که از دارالخلافه بمشهد رفته بعذر مافات قیام نماید.

ابراهیم خلیل خان بدارالخلافه رسیده بود که پادشاه مرحوم نیز وارد دارالخلافه

شده بودند ومحمدخان امیرنظام نیز بجهت استقبال پادشاه مرحوم با امیرزاده فریدون میرزا باوجان رفته افواج ولایت آذربایجان را باستقبال طلبیدند ومحمد خان امیرنظام اعلام آمدن پادشاه مرحوم را باین دعاگوی دولت نموده این دعاگو نیز امورات سرحدیه را که پیش آمده بود بهمان نحوگذاشته از راه مراغه و ساوجبلاغ عازم استقبال موکب همایون ودرقصبهٔ میانج بشرف پای بوس پادشاه‌مرحوم مشرف گردید

ذکرحرکت پادشاه مرحوم از مشهد مقدس و رسیدن بخدمت خاقان مغفور وسرافراز شدن بمنصب ولیعهدی دولت علیه ایران و بعضی از حکایات مناسب آن زمان

چون پادشاه مرحوم از لوازم عزا داری فراغت یافتند وتو هم امیرزاده خسرو میرزا باسبابی که مذکور شد منجر بفرار گردید خاقان مغفور محمد باقر خان برادر آصف الدوله بیگلربیگی دارالخلافه را باخلاع فاخره بخراسان روانه فرموده مقرر داشتند که بعد از انضباط امرخراسان عازم دارالخلافه شوند.

پادشاه مرحوم بعد ازلوازم جشن نوروزی و پوشیدن خلعت پادشاهی بانتظام امرخراسان اشتغال فرموده اولاً یار محمد خان وزیرهرات را که مقید ومحبوس بود بمرحمت و التفات خود امیدوارفرموده ازحبس مرخصی دادند و با دست او اطمینان ازطرف هرات پیدا کرده اورا با خلعت و رقم التفات روانهٔ هرات داشتند.

ثانیاً لشکریان آذربایجان را که در خراسان بودند بخصوص نظام خوی و افشار را که بسبب فرار امیر زاده خسرو میرزا فی الجمله مضطرب و پریشان بودند بمرحمتهای پادشاهی امیدوار ساخته وعرایضی که ازاین دعاگوی دولت برانکار عمل امیرزاده خسرومیرزا وتبری ازآن کار عریضه شده بود برؤسای ایشان نموده از همه جهت ایشان را دل گرم خدمت ساختند ومنصب والیگری خراسان را بامیرزاده قهرمان میرزا عنایت فرموده محمد رضا خان فراهانی را که مردی کاردان بود بکارگذاری

آن سرکار معین نمودند و بنفس همـایون بعد از مرخصی ازآستانهٔ امام ثامن ضامن علیه الصلوة والسلام با نظام بهادران روس و دوازده عراده توپ درماه جوزا ازمشهد مقدس بیرون آمده بعزم شرفیابی حضور خاقان مغفور کوچ برکوچ روانهٔ دارالخلافه شدند و همه جا در بین راه میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تغییر مزاج مبارك پادشاه مرحوم نسبت باین دعاگومی کوشید وهرچه ازخدمات مسطورهٔ فوق که درآذربایجان ازاین دعاگوی دولت صادر شده بود بلباسهای بد درنظر پادشاه مرحوم جلوه میداد وسه نفر ازکسان مجهول الحال خود را مثل محمد خوئی برادر احمد وامثال او را اغوا کرده بود که ازآذربایجان بمضامین محتوی برافترا و بهتان نسبت باین دعاگوی دولت نوشتجات باو نویسندکه در ایام فرصت مقویٔ ومصدق مقـال خود در خدمت پادشاه مرحوم نماید، القصه برای این دعاگوی دولت ساز بد نفسی را چنان می‌نواخت که بجز افنا و اعدام وجود این بیچارهٔ اقدام بهیچ امری را در دولت داری مصلحت نمیدید .

بعد از قرب بدارالخلافه خاقان مغفور جمیع اعیـان دربخانهٔ همـایون را با توپخانه باستقبال فرستاده با اعزاز و احترام تمـام وارد دارالخلافه شدند و در باغ موسوم بلاله زار منزل مرحمت شد ، سرکار ظل السلطان با بعضی از شاهزادگان و بعضی از قاجاریه و امین‌الدوله متفق شدندکه خاقان مغفور را ازتفویض منصب جلیل ولیعهدی بپادشاه مرحوم مانع آیند . خاقان مغفورکـه اعقل سلاطین اسلام و اکمل عقلای زمان خودبودندهیچگونه مصلحت‌دولترا درترجیح اولادخود برپادشاه مرحوم نمیدیدند و چنانکه امیرکبیر امیر تیمورگورکان بعد از وفات پسرخود جهانگیرکـه ولیعهد دولت او بود با کثرت اولاد صلبی منصب ولیعهدی را بپیرمحمد پسرجهانگیر داده ونیز شاه عباس ماضی که اعقل و اکمل پادشاهان صفویه بود بعد از محمد باقر میرزا که ولیعهد بود منصب ولیعهدی را بپسر او شاه صفی کـه موسوم بسام میرزا بود

مفوض نمود. خاقان مغفور نیز طریق این دو پادشاه عظیم الشان را سلوك فرموده پادشاه مرحوم را از میان همهٔ اولاد صلبی خود که قریب پنجاه نفر بودند برجحان و ترجیح اختصاص داده برتبهٔ علیهٔ ولیعهدی ایران سر بلند و سرافراز فرمودند و قبای کیانی و خنجر و شمشیر و کمر مرصع و بازو بند مکلل بالماس برسم خلعت التفات و مرحمت شد و در سلام عام که محضر جمیع شاهزادگان و رؤسای ایران بود با خلعت و فرمان پادشاه مرحوم را احضار فرمودند و بنوازشاتی که فوق آن متصور عقول نیست مفتخر ساختند وجمیع اعیان و امرای درخانه را با علما وفضلا و مجتهدین وسادات و اهالی اسواق و محلات دارالخلافه حکم فرمودند که دسته دسته و جوق جوق بخدمت پادشاه مرحوم رفته زبان بمبارك باد منصب عظمی گشایند و بایلچیان دول خارجه نیز اعلام این معنی شده بمبارك باد شتافتند وسه روز در دارالخلافهٔ طهران وضیع وشریف دارالخلافه بعیش وسرور پرداختند.

روزی بر زبان الهام بیان خاقان مغفور در حین مخاطبه با میرزا ابوالقاسم قائم مقام گذشته فرموده بودند که میرزا ابوالقاسم در تقدیر خداوندی نگذشته است که تو و اولاد تو درایران پادشاه شوید باید بهمین خدمتگزاری دولت قانع و شاکرشده پا از اندازهٔ خود بیرون نگذاری.

القصه خاقان مغفور پادشاه مرحوم را شبی درخلوت خاص طلب فرموده وقریب بهشت ساعت با ایشان مکنونات خاطر شریف را در میان گذاشته آنچه را در امور و رموز دولتداری باید و شاید فرمایش فرموده بودند پس از مرحمتهای گوناگون امیر زاده خسرو میرزا را احضار حضور مبارك فرموده بنصایح پادشاهانه مفتخرش ساختند ونشانی که منقش بصورت خاقان مغفور بود بدست امیرزاده خسرو میرزا دادند که آن صورت همایون را وسیلهٔ عفو جرایم خود ساخته بخدمت پادشاه مرحوم رساند و آغا بهرام خواجه را که از مقربان خاقان مغفور بود مقرر داشتند که باتفاق خسرو میرزا خدمت پادشاه مرحوم رفته از طرف خاقان طلب عفو زلات اورا نماید. امیر

زاده خسرو میرزا با این وسائل خدمت پادشاه مرحوم مشرف شده در مقام اعتذار توهمات خود بر آمده مورد التفات و نوازش پادشاه مرحوم گردید. خاقان مغفور زیاده از یك هفته پادشاه مرحوم را دردار الخلافه توقیف نفرموده مرخص آذربایجان ساختند.

پادشاه مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بجهت اتمام و انجام بعضی امورات دردار الخلافه گذاشته خود باامیرزاده خسرومیرزا وسایرملتزمین رکاب از دار الخلافه بیرون آمده عازم آذربایجان شدند و در قزوین رکن الدوله علینقی میرزا بلوازم خدمتگزاری کوشیده در ولایت خمسه شعاع السلطنه فتح الله میرزا از اخلاص و خدمتگزاری خودرا در بوتهٔ امتحان گذاشته صاف وخالص بیرون آمده مورد التفات پادشاه مرحوم شد وازآنجا پادشاه مرحوم کوچ فرموده از رودخانهٔ قزل اوزن گذشته نزدیك قصبهٔ میانج مضرب خیام پادشاهی گردید.

ذکر ورود اردوی پادشاه مرحوم بقصبهٔ میانج تا ورود بدار السلطنهٔ تبریز وگرفتاری این دعا گو و بعضی از امیر زادگان

چون اردوی پادشاه مرحوم بقصبهٔ میانج رسید اهالی آذربایجان باخلاص و ارادات تمام روی باردوی همایون آوردند و بشرف آستان بوسی مشرف میشدند و بشکرانهٔ وجود پادشاه مرحوم غمهای گذشته را از خاطر میزدودند و این دعاگوی دولت پادشاهی قبل ازهمهٔ امیرزادگان آذربایجان درمنزل میانج بشرف آستان بوسی مشرف و بلوازم مرحمت از طرف پادشاه مرحوم سر افراز شد و چون ازمنزل تربت جام تا این منزل میرزا ابوالقاسم قائم مقام که کارگذار بود در خدمت پادشاه مرحوم بسبب اغراض فاسدهٔ خود موضوع دولت خواهی خودرا بدگوئی این دعاگوی دولت نموده بود وچنان درخاطر پادشاه مرحوم قرار داده و متیقن ساخته بود که ایندعاگوی دولت درآذربایجان البته بشرف آستان بوسی مشرف نخواهد شد بلکه باموراتی که

باعث تخریب دولتی باشد قیام واقدام خواهد کرد وجمیع خدمات سرحدیه وتمکیناتی
را که از محمد خان امیر نظام نموده بود بلباس تزویر وحیله گری درخدمت پادشاه
مرحوم جلوه گر ساخته و ظهور صدق و کذب عرایض خودرا باوقات ورود آذربایجان
و بتخلف این دعاگوی دولت از شرف آستان بوسی منوط و مربوط داشته بود دراین
وقت که این دعاگوی دولت بصدق و ارادت تمام مقدّم از همهٔ امیر زادگان با وجود
اینکه ازخوی و اورمی تا منزل میانج ده مرحله راه است واز همهٔ ولایات آذربایجان
بآنجا بعیدتر است بشرف آستان بوسی رسید بفساد عرایضی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام
در خدمت پادشاه مرحوم مینمود ظاهر شده پادشاه مرحوم بمقتضای طینت بلوازم
مرحمت و التفات اقدام میفرمودند میرزا محمد پسر قائم مقام خبر ورود ایندعاگوی
دولت را در منزل میانج بپدر خود نوشته روانه نمود ومیرزا ابوالقاسم بعد ازشنیدن
این خبر دانست که اگر یك ماه این دعاگوی دولت در خدمت پادشاه مرحوم بلوازم
خدمتگزاری قیام واقدام نماید ومحمد خان امیر نظام نیز بشرف آستان بوسی مشرف
شود این دعاگوی دولت بحسن خدمتگزاری و جان سپاری و بتصدیقات محمد خان
امیر نظام که از همه جهت و همه باب امین و معتمد دولت است رفع شبهات او را از
خاطر پادشا مرحوم بالکلیه خواهند نمود از منزل ابهر قزوین بچاپاری دومنزل را
یك منزل نموده ودرمنزل صومعه باردوی همایون رسید خواست طرحی را که درمشهد
مقدس برای فرار امیرزاده خسرو میرزا ریخته بود برای این دعاگو نیز ریخته باشد درهمان
منزل صومعه بچادر این دعاگو آمده درخلوت باین دعاگو اظهار نمود که شما بچه
اطمینان باین اردو آمده اید اگر باطمینان من است من بشما ننوشته بودم ازجای خود
حرکت نمائیدوسخن مراهم صاحب کار نشنود وکدام زمان بوده که این صاحب کار
بمن کم التفات نبوده در سن دوازده سالگی که حاجی محمد خان قراگوزلو وزیر
ودر مراغه خدمت این صاحب کار بود دشمنی قدیم با من داشت و همیشه زبان
بدشمنی من در خدمت این صاحب کار میگشود و بعد ازاینکه بهمدان رفتند میرزا —

محمد علی مستوفی و میرزا حسن برادرش که هر دو دشمن جانی من بودندو در درب خانهٔ این صاحب کار وزیر و صاحب اختیار بودند آنی از بدگوئی من غافل نشده‌اند و پس از آنکه بقراجه داغ تشریف برده‌اند میرزا نصرالله اردبیلی که با من عداوت قدیمی داشت صاحب اختیار درب خانهٔ این صاحب کار بود بجز دشمنی و بدخواهی از من تخمی در دل این صاحب کار نکاشته حاجی میرزا آقاسی و حاجی زین‌العابدین شیروانی که انیس و جلیس این صاحب کارند سخنی بجز فتوای قتل من درخدمت این صاحب کار نمیدهند بعلاوه الله یار خان آصف‌الدوله بسبب منصبی که من دارم با من همه وقت درمقام عداوت است واین بیت را درآخر گفتگو خواند :

نیست بر لوح دلش جز الفت قامت یار

چکند حرف دیگر یاد نداد استادش

این دعاگوی دولت درجواب گفت که مرا بجزخدمگزاری وجان سپاری منظوری نبوده و نیست و در این وقت که اعمام در ولایت عراق هر یك سی سال است در ولایت متصرف ومافیه خود نشسته و دم از استقلال میزنند اگر العیاذ بالله فی‌الجمله مخالفتی در مملکت آذربایجان پیدا شود ظاهر آن است که درسلسلهٔ نایب‌السلطنه این امر بزرگ برقرار نماند وبالکلیه این اولاد مستأصل آیند و بپارچه نانی محتاج شده بدرخانهٔ مردم روند ، دستخطی از نایب‌السلطنهٔ مرحوم همراه داشتم که بپادشاه مرحوم وباین‌دعاگوی دولت در ایام غلبهٔ روسیه در هنگامی که در اردبیل درخدمت پادشاه مرحوم بودم مرقوم فرموده بودند و مشتمل بود برترغیب این‌دعاگوی دولت برخدمت‌گزاری و جان سپاری نسبت بپادشاه مرحوم و بتحریض ایشان در التفات ومرحمت نسبت باین دعاگو و درضمن دستخط مرحمت فرموده بودندکه نمیخواهم پسرهای من مثل طهماسب میرزا ومحمد حسین میرزا پسران محمد علی میرزا باشند که از برای لقمه نان بدر خانهٔ این وآن روند . همان دستخط را بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام دادم وگفتم که این مثل وصیت است از نایب‌السلطنه مرا امیدی و ملجأیی

بعد از فضل خدا سوای این درخانه نیست . میرزا ابوالقاسم قائم مقام پس از شنیدن این سخنان دیگر سخنی اظهار ننموده رفت و در منزل دیگر امیر زاده بهرام میرزا وامیرزاده فریدون میرزا وامیرزاده بهمن میرزا حاکم اردبیل ومحمد خان امیرنظام ووزیرمختاردولت روس بشرف استقبال ورکاب بوس مشرف شدند وفردای آن روز بچمن اوجان که مضرب خیام لشکر نظام که باستقبال آمده بودند بود موکب همایون نزول اجلال فرمود و میرزا محمد پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که جوانی خالی از شعور بود با محمد خان امیرنظام فی‌الجمله پرخاش کرد و درمنزل اوجان وقت ورود این دعاگوی دولت بخدمت پادشاه مرحوم برای صرف نهار آقا محمد حسن صندوق دار که از نوکرهای قدیم نایب‌السلطنه و معتمد ایشان بود در میان درب تالار عمارت به نزدیك این دعاگوی دولت آمده سیاههٔ در ترتیب ایستادن امیرزادگان درخدمت پادشاه مرحوم باین دعاگوی دولت نمود . این دعاگو پس از ملاحظه دیدکه درصف این دعاگو که کسی تا این زمان در آن صف مقدم تر از این دعاگو نمی ایستاد شاهزاده ملك قاسم میرزا وطهماسب میرزا و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگو را درمرتبهٔ چهارم نوشته است .

این دعاگوی دولت خواست که‌سیاهه را از دست آقامحمدحسن گرفته درست ملاحظه نمایدکه خط کیست آقا محمد حسن سیاهه را نداده بجای خود رفت.این دعاگوی دولت وارد حضور پادشاه مرحوم شده درآخر صف امیر زادگان ایستاد و پس از صرف نهار عریضهٔ بخدمت پادشاه مرحوم در این باب عرضه‌کرده در جواب مرقوم فرموده بودندکه محمد خان امیرنظام شما را دیده از فرمایش ما استحضار بهم خواهی رسانید از آن قرار درسلام عام باید رفتار نمائید و درآن روز سلام عام منعقد بودکه فرمان ولیعهدی خوانده شود .

این دعاگوی دولت بچادر خود رفته منتظر آمدن امیر نظام نشست وقتی مستحضرشدکه سلام عام بانجام رسیده و محمد خان امیرنظام نیامده پادشاه مرحوم

از سراپرده وچادر عمارت تشریف برده‌است. این دعاگوی دولت در عمارت بخدمت پادشاه مرحوم رسیده التفات و نوازش بطور عادت و مقرر فرمودند واز منزل اوجان بدو کوچ بدارالسلطنهٔ تبریز رسیدند.پادشاه مرحوم بسبب تعیین ساعت ورود که ده دوازده روز تأخیر داشت در محلهٔ باغ میشه در منازل حاجی صادق کدخدا شرف نزول ارزانی داشتند و اردوی مبارك درصحرائی که در پشت باغ شمال است افتاده هرکس از اعیان بمناسبتی منزل گرفته این دعاگوی دولت نیز درعمارات باغ صفا که ملك دعاگو بود منزل گرفت.

چون میرزا ابوالقاسم از منزل صومعه بعد از گفتگوئی که‌با این دعاگونموده و مأیوس شده بود تاورود بمنزل باغ میشه طرحی دیگر ریخته و فسادی عجیب تر انگیخته بود و از قراریکه بعد معلوم این دعاگو شد بخدمت پادشاه مرحوم عرض کرده بودکه سبب آمدن جهانگیر میرزا آنست‌که خود رابمیان جمعیت آذربایجان انداخته بلباس‌خدمتگزاری درآمده فرصت نگاه داشته آفتی العیاذ بالله بوجود مبارك رساندو الا از سرحکومت دو مملکت برخاستن و با بیست وسی سوار بدرب خانهٔ پادشاه آمدن بدون حیله وتزویر نیست وعهدکرده بودکه اگرشما درمقام قید وحبس او برنیائید من تکلیف خود را نمیدانم که بخدمات آذربایجان قیام نمایم.

پادشاه مرحوم نیزکه درآن اوقات استقامت دولت خودرا درحفظ رضای میرزا ابوالقاسم میدیدند باوفرموده بودندکه ما اختیار در امورخود نداریم وتفویض صلاح وفساد امور را بر رأی و رویت تو نموده‌ایم آن نمك بحرام نیزنظر بمقتضای خیالات خود افنا و اعدام این دعاگوی دولت را اول مدارج اعتبار و اقتدار خود دانسته در هجدهم ربیع‌الأول هزار و دویست و پنجاه جمعی را از غلام وعمله قریب بمنزلی که این دعاگوی دولت در وقت ورود بدرب خانهٔ مبارك درآن منزل می نشست گذاشته وفوج سرباز قراجه داغی کـه منصورخان سرهنگ‌آن فوج بود دردرب خانه حاضر نموده و این دعاگوی دولت دروقت ورود بدرب خانه ازقضا آن روز بآن منـزل

نرفته یکسر بسلام پادشاه مرحوم رفت و از خدمت پادشاه مرحوم عود نموده بحرمخانه بدیدن همشیره که همان روز ازقزوین آمده بود رفت واز آنجا بیرون آمده بدیدن دو نفرعمه که هردو نفر در منزل میرزا ابوالقاسم قائم مقام بودند آمد و میرزا ابوالقاسم درآنجا با این دعاگو ملاقات کرده پریشان گوئی وسخنان بی ربط که اکثر اوقات درطفره زدن از کار عادت او بود آغاز نهاد و این بیت رامکرر رو بدعاگو نموده میخواند :

سخت دلتنگ شدم خانهٔ صیاد خراب　　　کاش روی قفسم جانب صحرا میکرد

این دعاگوی دولت از منزل او برخاسته ببازدید طهماسب میرزا رفت ،از قضا طهماسب میرزا در منزل نبود و یکساعت بیشتر بغروب نمانده بود خواست که از دربخانه سوارشده بمنزل عود نماید که اسمعیل خان پیشخدمت جدیدالاسلام ازطرف پادشاه مرحوم آمده این دعاگورا احضار نمود و این دعاگوی دولت بخدمت پادشاه مرحوم رسید چون بعضی امورات سرحدیه خوی وجمع آوری لشکر برای آن سرحد وبعضی امورات ازقبیل تنظیم سوارهٔ قراپاپاق وفراری طایفهٔ ممیکه ازمحال ساوجبلاغ در میان بود و این دعاگو بعرض پادشاه رسانیده بود فرمایش فرمودند که جهانگیر میرزا میخواهیم این امورات و این مطالبات را امشب با میرزا ابوالقاسم قائم مقام و محمد خان امیرنظام نشسته گفتگو نموده تمام نمائید که فردا اوقام آن بمهر برسد و پس فردا شما لشکری را که برای طلب مال تجار خبر نموده اید و بقازلی گول برده مشغول بگرفتن مال تجار از سرعسکر ارزنة الروم باشید ومحمد خان امیرنظام در حضور مبارك ایستاده بود .

این دعاگوی دولت عرض کرد که فرمایش پادشاه مطاع است امشب این دعاگو بمنزل نمیرود و با قائم مقام وامیرنظام نشسته امورات را بانجام رسانده فرداچگونگی را بخدمت عرض مینمائیم . از حضور مرخص شده با محمد خان امیر نظام روانهٔ بالا خانهٔ شد که منزل معین این دعاگو بود که وقت آمدن دربخانه درآنجا می نشست .

میرزا ابوالقاسم را در بین راه دید که بخدمت پادشاه مرحوم میرود فرمایش پادشاه مرحوم را باو رسانده در جواب گفت که شما با امیر نظام در بالا خانه تشریف داشته باشید من نیز حالا بخدمت میرسم این دعاگو با محمد خان امیر نظام ببالا خانه رفته در این بین امیرزاده خسرو میرزا نیز ببالا خانه آمده نشست،این دعاگو دید که امیر نظام آهسته آهسته مشغول گریه است خیال نمود که از دلتنگی است که ازمیرزا محمد پسر قائم مقام دارد و دو روز پیشتر باین دعاگوی دولت ازدست میرزا محمد شکایت کرده بود . در این بین فضلعلی خان یوز باشی قراباغی داخل منزل شده ایستاد،این دعاگو باو اظهار کرد که اگر سخنی داری اعلام کن و الاّ دراین منـزل فرمایشی از طرف پادشاه شده‌است وجمعی هستیم که مشغول بانجام آن اموریم.فضلعلی‌خان سخنی نگفته باز ایستاد باز این دعاگوی دولت تکرار سخن را نموده فضلعلی خان اظهار کرد که از طرف پادشاه مأمورم که از شما و از امیر زاده خسرو میرزا اسلحهٔ را که در کمر دارید بگیرم و شما در اینجا بی اسلحه بنشیند . سخن که بدینجا رسید محمد خان امیر نظام برخاسته ازآن منزل بیرون رفت وجمعی کثیر با تفنگ واسلحهٔ وارد منزل شده این دعاگو را با امیر زاده خسرو میرزا احاطه نمودند ومحمد حسین خان ایشیك آقاسی باشی در همین حال از طرف پادشاه مرحوم آمده اظهار نمود که ما بی جهت بحبس شما اقدام نکردیم بما عرض کرده‌اند که شما یك جفت طپانچه کوچك در بغل خود دارید و میخواسته‌اید که اولاً قائم مقام را که رکن دولت من است بقتل رسانید و اگر او نشود العیاذ بالله بخود ما چشم زخم رسانید .

این دعاگوی دولت در جواب گفت که این دعاگو از این بالا خانه جائی نرفته و بی‌خبر ازاین مقدمات باین بالاخانه آمده‌است اگر این کلمات را که عرض کرده‌اید بوئی از صدق داشته باشد حال بـاید طپانچه ها در نزد این جانب باشد.فضلعلی خان نزدیك آمده ملاحظه نمود که بغیر ازکارد دسته فولادی که قانون بود همه کس بکمر میزد و یك کیسه مهر هیچ در نزد این دعاگو و امیر زاده خسرو میرزا نیست.پس از

گذشتن این گفتگو و ظهور کذب این عرایض چون چنین وانموده بود چاره و مصلحتی
در دولتداری بجز نگهداری این دعاگویان نبود وشب در آن بالا خانه بپایان رسید و
صبح آن شب این دعاگو را با امیر زاده خسرو میرزا و بهمن میرزا و میرزا نصرالله و
چهارصد نفر سوار وچهارصد نفرسرباز و دوعراده توپ سپرده و دو باب تخت روان
حاضر کرده این دعاگویان را روانهٔ قلعهٔ اردبیل داشتند . در همان شب این دعاگو
عریضهٔ در باب سفارش عیـال و اولاد خود بپادشاه مرحوم معروض داشت . چاپـار
فرستادند وامیر زاده احمد میرزا را که درخوی مشغول بخدمات دیوانی بود و امیر
زاده مصطفی قلی میرزا را کـه در ارومی مشغول خدمات آن طرف بود گرفته بتبریز
آوردند و ایشان در آن وقت در سن پانزده سالگی وشانزده سالگی بودند و آنها را
نیز روانهٔ اردبیل ساختند و پادشاه مرحوم در ساعت معین داخل دارالسلطنهٔ تبریز
شده درعمارات سرکار نایب السلطنه شرف نزول ارزانی داشتند .

ذکر احوال دارالخلافهٔ طهران تا هنگام وفات خاقان خلد آشیان و دفن ایشان در دارالایمان قم

چون خاقان مغفور پادشاه مرحوم را ولیعهد نموده روانهٔ آذربایجان نمودند
اولاد خاقان مغفور کـه در ولایات بودند فی‌الجمله بنای کوتاهی در خدمات دیوان
گذاشتند ، خاقان مغفور لشکرهای عراق ومازندران را احضار ودارالخلافه را بوجود
معتمدان مضبوط فرموده و ظل السلطان را کـه حاکم و نایب دارالخلافه بود در
دارالخلافه گذاشتند وبا لشکرها بعزم نظم فارس واصفهان روانه شدند و رکن الدوله
علینقی میرزا و امام‌وردی میرزا را که سر کشیکچی باشی بود با بعضی از شاهزادگان
دیگر ازملتزمین رکاب ساختند و در وقت حرکت اردو خبر گرفتاری این دعاگویان
بخاقان مغفور رسید ، ظل السلطان گفته بود که بکشد جهانگیر میرزا بجهنم آن روز
کـه آدم مرا از آذربایجان خفیف کرده پس فرستاد بایست این روزها را برای خود

ملاحظه نماید و قائم مقام باین لباس بآصف‌الدوله نوشته بود که چون ارومیه وخوی مملکتی وسیع بودند جهانگیر میرزا رابادربیل که حکومت گاه سابقش بود مأمور نمودیم .

القصه خاقان مغفور رجوع این امررا بوساطت ملك‌آرا که اسّن اولاد خاقان مغفور بود فرموده باسکندر میرزا پسر بزرگ ملك‌آرا که در دارالخلافهٔ طهران بود فرموده بودند که لشکر مازندران را وقتیکه باصفهان رسانیدی در دارا لسلطنهٔ اصفهان از الله یار خان آصف الدوله جهانگیر میرزا را با عیالش گرفته بمازندران میفرستیم .

القصه خاقان مغفور از دارالخلافه حرکت فرموده بدارالایمان قم رسیدند چون در دارالایمان قم که مدفن بضعهٔ موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیها وعلی آبائهاست خاقان مغفور خرجها کرده و مدرسه و دارالشفا در کمال تنقیح ساخته و گنبد مقدس را در کمال خوبی بخشتهای طلا و درهای طلا و نقره آراسته اند و آنچه از اسباب زینت مثل قندیل طلا و نقره وزیارت نامه‌های مکلل بجواهر بقدر امکان در آنجا گذاشته اند و در ایام سابق نذر فرموده بودند که صد هزار تومان در آن مکان مقدس خرج نمایند دراین وقت که بآن مکان مقدس رسیدند بعد از زیارت و آستان بوسی محاسبهٔ وجه نذریه را فرموده هفده هزار تومان باقی مانده بود قدری را نقد تحویل فرمودند که خشت طلاساخته شده در رواق مبارك مصروف شود وقدری را هم مقرر فرمودند که از اصفهان روانه فرمایند تا تمام تنخواه نذر پرداخته آید و برای خود مضجعی در ایام حیات در صحن مقدس معین فرموده و سنگ مزار در حال زندگانی بفرمایش همایونی از سنگ مرمر تراشیده شده وصورت مبارك را دربالای آن سنگ با تاج وبازو بند حجاران کنده بودند .

خاقان مغفور بمضجع شریف رفته یك دو ساعت درآنجا توقف فرموده بعضی فرمایشات عبرت انگیز نمودند و پس از این مقدمات از دارالایمان کوچیده منزل

بمنزل بدار السلطنهٔ اصفهان تشریف بردند و حسینعلی میرزای فرمانفرما را که از شیراز خواسته بودند درشیراز بشرف پای بوس رسید و محاسبهٔ دارالملك فارس کشیده آمد و چهار صد هزار تومـان باقی دار شده بتحصیل داری حسام‌السلطنه محمد تقی میرزا مفوّض و موکول شده و فرمان فرما را بدست او سپردند که از اصفهان بفارس برده حکماً تنخواه باقی را از او باز یافت دارند. فرمان فرما و حسام‌السلطنه محمد تقی‌میرزا دو منزل از اصفهان بیرون رفته بودند که خاقان مغفور بسبب استیلای مرضی که در آن‌اوقات بر وجود همایون طاری‌شده بود درشب نوزدهم جمادی‌الآخره هزار و دویست و پنجاه در دارالسلطنهٔ اصفهان تاج و تارك پادشاهی را گذاشته جان پاك را بجان آفرین تسلیم نمودند وکلمهٔ «پادشاه ایران در اصفهان مرد» تاریخ وفات‌آمد انا لله و انا الیه راجعون.

بعد از وقوع این واقعهٔ عظمی اهل حرم و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت گریبان دریده وخاك غم و اندوه برسر کرده ولباس ماتم پوشیده لشکریان مازندران را که درهمان روز با اسکندرمیرزا ولد ملك‌آرا وارد شده بودند بالشکریان عراق که در اردوی همایون جمع بودند متفق ساخته نعش مطهر خاقانِ مغفور را درمحفه گذاشته بقانونی که در ایام حیات از برای اهل لشکر کوچ واقع میشد جمیع شاهزادگان و امراء و اعیان بهمان قانون محفهٔ مبارکهٔ محفوف برحمت رب غفوررا پیش انداخته وعلمهای مبارکه‌را سیاه کرده بدون تفرقگی لشکر بآداب و آئین هرچه تمامتر روانهٔ دارالایمان قم شدند وعبدالله خان امین‌الدوله در اصفهان مانده بدولتخانهٔ مجتهدالعصر و الزمان ملاذ الاسلام و اسلامیان حاجی سید محمد باقر رحمةالله رفته نشست و شاهزاده محمد رضا میرزا ولد خاقان مغفور نیز از دارالسلطنهٔ اصفهان بچاپاری روانهٔدارالسلطنه تبریز برای رساندن خبر واقعه بخدمت پادشاه‌مرحوم شدندو شاهزاده‌رکن‌الدوله‌علینقی‌میرزا ریش‌سفیداردو گشته‌اردوی بزرگ‌را بقانون‌و آدابی که نوشته‌شد بدارالایمان قم‌رسانیده اهالی بلوازم تعزیت داری‌وخدمتگزاری کوشیده نعش

مطهر خاقان مغفور را بعد از طواف آستانهٔ متبرکهٔ حضرت معصومه صلوات‌الله وسلامه علیها وعلی آبائها درصحن مقدس درحجرهٔ که ایام‌حیات خاقان مغفورخود معین ومقرر فرموده بودند بهزار امیدواری بشفاعت صاحب آن آستانهٔ مبارکه بخاك پاك تربت حسینیه صلوات‌الله و سلامه علیه که در ایام حیات خاقان مغفور بقدر بیست من از کربلای معلی آورده بود سپرده شد ، پس از اتمام این امر الله یار خان آصف‌الدوله در صحن مقدس نشسته بدارالخلافه نرفت و سایر لشکریان فوج فوج و جوق جوق رو بدارالخلافهٔ طهران نهادند .

در ذکر آثاری که از خاقان مغفور درصفحهٔ روزگار ماند

اولاً اولاد امجاد ایشان است‌که برای هیچ سلطانی از عهد کیومرث تا این زمان اتفاق نیفتاده است در حین وفات پنجاه و سه نفر اولاد ذکور صلبی داشتند و قریب بشصت نفر اولاد اناث که بعد از وفات خاقان مغفور باقی بودند سوای نبیره و نتیجه .

ثانیاً کشیدن قلعهٔ مبارکهٔ نجف اشرف است‌که بعد از ظهور طایفهٔ وهابی آن قلعه را درآنجا کشیدند و مبلغهای کلی در راه رضای ائمهٔ طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین و راحت مسلمین درآن سرزمین خرج فرمودند .

دیگر تعمیر قلعهٔ کربلای معلی است‌که او را نیز بسبب ظهور وهابی و دست درازی ایشان ساختند .

دیگر تعمیر آستانهٔ مبارکهٔ قم است‌که قریب بصد هزار توماق درآنجا خرج فرموده بتعمیر و تنقیح آنجا قربةً الی‌الله سعیها نمودند .

دیگر تعمیر مسجد جامع است در دارالخلافه که مشهور است بمسجد شاه وگنبد آن مسجد را بخشتهای طلا مزین ساخته‌اند .

دیگر بنای مسجد ومدرسهٔ سمنان است‌که در حقیقت مسجدیست دلنشین و

مدرسه ایست خوش وضع و آئین و از همهٔ مترددین صفت آن مسجد و آن مدرسه شنیده می‌شود.

دیگر ساختن در طلای مرصّع است برای ضریح روضهٔ رضویه.

دیگر تعمیر عمارات ارگ دارالخلافه و طرح باغات مفصله است که مشحون بعمارات عالیه واز حد وصف و تعریف خارجند مثل عمارات موسوم بقصر قجر و باغ نگارستان و باغ لاله زار و بنای عمارت عالیه در سلیمانیه وچمن سلطانیهٔ اوجان که هریك از این عمارات کمال امتیاز را دارند.

ذکر وقایع دارالخلافه و ادعای ظل‌السلطان و حکایتی که واقع شد

چون خبر وفات خاقان مغفور بمسامع ادانی و اقاصی رسیده درممالك ایران منتشر گردید در هرسری سودائی پدیدآمد. و در هرخاطری خیالی پیدا شد از آن جمله ظل‌السلطان که حاکم دارالخلافهٔ طهران بود با شاهزادگان اطراف که درعراق حاکم ومسلط بودند باعتقاد خودمتفق ومتحد شده بغیرازخود کسی را نمیدیدوخودرا صاحب تاج وتخت دانسته در دارالخلافه جلوس نمود ودست ببذل و بخشش گشاده از رنود و اوباش دارالخلافه لشکری ترتیب داده بقالان و قصابان و برزگران را نام نویسی نموده ولشکریان خاقان مغفور را باعلینقی میرزای رکن‌الدوله احضار کرد.

رکن‌الدوله نیز اردوی معلی را با اسباب و اثاثهٔ سلطنت همراه برداشته بدارالخلافه رساند و مخلصانه بخدمتکاری ظل‌السلطان قیام و اقدام نمود و بازوبند خاقان مغفور را که یکپارچه سنگ الماس وهشت مثقال وزن آن ومسمی بدریای نور است و مقومان از قیمت آن عاجزند بظل‌السلطان تسلیم نموده اساس سلطنت را در دارالخلافه چیدند وباطراف ولایات فرامین نوشته خبر ازجلوس دادند وببعضی ولایات نیز حکام و نواب فرستادند و محمد جعفرخان کاشی را که از عهد صبی تا ایام

التجاء تربیت شده و دست پروردهٔ ظل‌السلطان و از همهٔ رموز و غموض آگاهی داشت بمنصب وزارت دیوان اعلی برداشتند و رکن‌الدوله علینقی میرزا را با نوشتجات بدارالسلطنهٔ تبریز روانه نمودند ، مضمون نوشتجات اخبار جلوس وخواهش آنکه پادشاه مرحوم امضای این جلوس را نموده و در این ضمن ظل‌السلطان نیز ممالك آذربایجان را بپادشاه مرحوم واگذارد و ولایت عهدی دولت علیه ایران را که خاقان مغفور بایشان مرحمت فرموده‌اند ظل‌السلطان نیز امضا نماید و ایلچیان دول خارجهٔ را باین عهود و شروط شاهد ساخت تا مملکت ایران را آرامشی وآسایشی پدید آید .

چون ظل‌السلطان برادر اعیانی نایب‌السلطنه بود ویك نفر همشیرهٔ اعیانی نیز داشتند که در این اوقات در آذربایجان در حبالهٔ نکاح میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود از قراریکه مسموع شد سرکار ظل‌السلطان بخط خود بپادشاه مرحوم در نرجیحات قبول نمودن این خواهشها که شده بود نوشته بودند که شما چگونه از عمه خجالت نمیکشید که او را گریان و نالان گذاشتهٔ برسرمن لشکرمیخواهید بیاورید .

القصه بعد از روانه شدن رکن‌الدوله علینقی میرزا بسمت آذربایجان سرکار ظل‌السلطان سکه زده وخطبه خوانده و شاهزاده امام وردی میرزا رابا پانزده هزار سوار و پیاده و توپخانه از دارالخلافه بیرون فرستاده بسمت آذربایجان روانه نمود و بیست هزارتومان زر نقد باسکندرمیرزا پسر ملك آرا حاکم مازندران داد که بمازندران پیش ملك‌آرا برده بتدارك لشکریان مازندران قیام و اقدام نماید وسه هزارتومان برای استمالت الله یار خان آصف‌الدوله بقم فرستاده قریب بهفتصد هزار تومان از خزانهٔ عامره زر نقد بیرون آورده بانجام این جوره خیالات متفرق ومصرف ساخت و خود را پادشاهی مقتدر وسلطانی قاهر پنداشته تکیه برجای بزرگان بلاف وگزاف زد .

ذکر احوالات فرمانفرمای فارس و اموراتی که در آنجا واقع شد

حسینعلی میرزای فرمانفرما چنانکه مذکور شد بمحصلی حسام السلطنه محمد تقی میرزا از اصفهان میرفت ، دو منزل از اصفهان رفته بودند که خبر واقعهٔ خاقان مغفور بسمع ایشان رسید ، حسام السلطنه محمد تقی میرزا او را وداع کرده راه بروجرد را پیش گرفت وفرمانفرما نیز راه ولایت فارس را پیموده بفارس رسید و اهل مملکت فارس را جمع نموده سکه زده وخطبه خوانده جلوس نموده و خود را پادشاه مستقل ومقتدر دانسته کس بطلب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه بکرمان فرستاد.شجاع السلطنه کرمان را بمعتمدان سپرده بخطهٔ یزد نایب فرستاده و بولایت عراق که خواهان خود میدانست اعلام نامجات نوشته خود روانهٔ دارالعلم شیراز شد و بعضی از شاهزادگان که قریب بفارس حکومتگاه داشتند بوجود خود بفارس رفته و بعضی دیگر عرایض ارسال نموده دم از خدمتگزاری و اطاعت زده و فرمانفرما بعد از ورود شجاع السلطنه بفارس شش هزار سوار و پیاده ترتیب داده بهمراهی شجاع السلطنه روانهٔ عراق نمود ومحمد تقی میرزا با هفت هشت هزار نفر از طوایف بختیاری و بروجردی و لشکریان بروجرد که در اصفهان در اردوی خاقان مغفور بودند برسر او جمع شده تا بروجرد آمدند .و بعد از ورود بروجرد لشکریان را بجهت خواستن مواجب و سیورسات مرخص نموده عدهٔ جمع آوری و لشکر کشی را ببهاران گذاشت

سرکار شیخعلی میرزا درملایر و تویسرکان گاهی باستحکام قلعهٔ فولاد که از محدثات خود ایشان است و دربالای تپهٔ واقع پرداخته وگاهی عزم فرار را بکربلای معلی جازم شده وگاهی اتفاق با حسام السلطنه را لازم شمرده وگاهی بخیال اینکه بتزویر همه را فریب میدهم افتاده تا آنکه صبیهٔ میرزا محمد خان که خالهٔ پادشاه مرحوم ودر این سال .بعزم زیارت مکهٔ مشرفه روانه شده ودر این اوقات بآذربایجان رسیده بود وبسبب فوت خاقان مغفور از دارالسلطنهٔ تبریز عود کرده بملایر رسید

شیخ‌الملوك بعد از ورود ایشان ولایت تویسرکان و ملایر را بولی محمد میرزا پسر خود که از خالهٔ پادشاه داشت داده واین عمل‌را مایهٔ استقامت حکومت خود پنداشته آسوده و فارغ‌البال نشست .

ذکر وقایعاتی که قبل از رسیدن خبر فوت خاقان مغفور در آذربایجان واقع شد

چنانکه سابقاً سمت گذارش یافت پادشاه مرحوم بعد از ورود بدارالسلطنهٔ تبریز و فرستادن این دعاگوی دولت با متعلقان بقلعهٔ اردبیل مأمور نمودن شخص صاحب وجودی را بسرحد ولایت روم لازم و واجب شمردند که در باب اغتشاش سرحد و مال تجار ایران با پاشایان و سرعسکر ارزنة الروم گفتگو نموده قراری مستحکم دهد و استرداد اموال تجار را از قطاع‌الطریق طایفهٔ جلالی نماید لهذا محمد خان امیرنظام‌را با لشکرهائی که این‌دعاگو برای همین خدمات مستعد و آماده ساخته بود مأمور بنظم امورات‌آن سرحد نمودند .

محمد خان امیرنظام با جمعیتی که لازم بود بسرحد رفته در قازلی‌گول نصب خیام اقامت نمود محمد اسعد پاشا سرعسکر ارزنةالروم نیز بسرحد آمده با محمد خان امیرنظام ملاقات نمودند و دولت علیهٔ روم بهفتاد هزارتومان خسارت تجار ایران را قطع نموده متقبل دادن شدند ومتعهد شدند که طایفهٔ جلالی وسایر طوایف ایران را موافق مصالحه نامه خود درولایت خود نگذارند وراه ندهند .

دربین این گفتگوها بودند که شاهزاده محمد رضا میراز از دارالسلطنهٔ اصفهان رسیده خبر واقعهٔ وفات خاقان مغفور را بعرض پادشاه مرحوم رسانید و محمد خان امیرنظام با لشکریان مراجعت نموده بتبریز آمدند و امنای دولت پادشاهی بتدارك تسخیر ممالك ایران و روانه شدن بدارالخلافهٔ طهران افتادند .

ذکر جلوس پادشاه مرحوم در دارالسلطنهٔ تبریز و لشکرکشیدن بعراق و بد خواهی میرزا ابوالقاسم قائم مقام با محرر اوراق

چون شاهزاده محمد رضا میرزا وارد درالسلطنهٔ تبریز شد و از کیفیت وفات خاقان خلد آشیان پادشاه مرحوم را آگاهی داد میرزا ابوالقاسم قائم مقام اظهار خباثت طینت خود را کرده در اوّل مجلس مصلحت عرض کرده بود که این بنده وقتی متقبل ومتکفل این امورات بزرگ میشوم که جمیع عرایض این بندهٔ دولتخواه مسموع آید و باید که پادشاه قطع نظر از جمیع ارحام و عشایر خود نموده بآنچه این بنده مقتضی و مصلحت دولت داند حکم و اشاره فرمایند و الا این بنده صلاح خود را نمیداند که باین امورات بپردازد ، درخانهٔ خود نشسته مشغول بدعاگوئی خواهد بود .

پادشاه مرحوم تفصیل این اجمال‌را سؤال مینماید که چه واقع شده وچه باید کرد ؟ او درجواب عرض مینماید که اولاً باید جهانگیر میرزا وخسرو میرزا را که خاطر من از ایشان مشوّش است و ایشان مرا باعث این بدخواهی نسبت بخود در خدمت شما میدانند باهلاك و اعدام ایشان حکم صادر فرمائی تا مرا آسودگی از طرف ایشان بهم رسیده بخدمات دولتی اقدام نمایم و الا احتمال میرود که پادشاه باقتضای مرحمت جبلی بعد از تسلط در مملکت ایران ایشان را خلاصی بخشند و ایشان با من درمقام عداوت کوشند . والدهٔ پادشاه مرحوم را نیز با خود متفق ساخته اصرار تمام ساعی در انجام این کار شدند و پادشاه مرحوم اصلاً تمکین این نوع سخنان را از ایشان نمیفرمود تا اینکه اصرار میرزا ابوالقاسم و سایرین ازحدگذشته اسمعیل خان فراش باشی را میرزا ابوالقاسم قائم مقام بمنزل خود طلبیده حکمی بمهر پادشاه مرحوم بدست او داده او را برای عاجز ساختن این دعاگوی دولت پادشاهی

وامیرزاده خسرو میرزا روانهٔ اردبیل نمود[1] وپس از ساختن و پرداختن این مدّعی غافل از منتقم حقیقی شده بکارسازی امورات سفر اقدام نمود و پادشاه مرحوم در ساعت سعد در دارالسلطنهٔ تبریز بارث و استحقاق جلوس فرموده سکه و خطبه باسم مبارك خوانده شد و «ظهورالحق» تاریخ جلوس آمده خاتم پادشاهی را باین بیت منقش فرمودند:

شکوه ملك و ملت رونق آئین و دین آمد
محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد

و باحضار لشکرهای آذربایجان فرمان صادر فرموده با شش هزار لشکرنظام ودو سه هزار سواره وبیست وچهارعراده توپ از آذربایجان حرکت فرموده ومحمد خان امیر نظام را امین ومعتمد خود نموده با امیرزاده فریدون میرزا در دارالسلطنهٔ تبریز گذاشتند و امیر زاده بهرام میرزا را با افواج نظام و سوارهٔ کرمانی که در مرحمت آباد ساکن بودند باچند عراده توپ بحکومت کرمانشاهان و ضبط آن سامان روانه داشتند و حاجی میرا آقاسی را نیز از ملتزمین رکاب خود فرموده

۱- در حاشیهٔ نسخه ها چنین نوشته شده: « از میرزا عبدالوهاب طبیب اردبیلی ستماع شد که از قول والد خود نقل نمود، درزمانیکه مرحوم امیرزاده جهانگیرمیرزا وخسرو میرزا در قلعهٔ اردبیل متوقف بودند والدم حاجی صالح طبیب اردبیلی از جانب حکومت اردبیل مأذون بود بخدمت امیرزادگان تردد وهنگام لزوم بمعالجه اقدام نماید. چند روزقبل‌ازقضیهٔ عاجزشدن این دونفرامیرزاده درقلعه در خدمت امیرزادگان بودم. مرحوم جهانگیرمیرزا تفنناً از دیوان خواجه حافظ شیرازی بجهت استخلاص خودشان از قلعهٔ اردبیل تفأل نمودند این غزل آمد:

خوش آمدگل وزآن خوشترنباشد — که در دستت بجز ساغر نباشد
زمان خوشدلی در یاب در یاب — که دائم در صدف گوهر نباشد

مرحوم جهانگیرمیرزا را ازفال خوش‌آمد بخلاف آن مرحوم خسرو میرزا عرض کرد خان داداش ازبیت دوم چنان‌معلوم میشود که ما را عاجزوکورخواهند کرد، مرحوم جهانگیرمیرزا تغیرنموده فرمودند خسرومیرزا چرا تطیرمیزنی فال باین‌خوبی که صریح است باستخلاص ما وخسرومیرزا بگفته خود اصرارداشت، کمتر ازیکهفته از این صحبت نگذشته واقعهٔ هائله عاجز شدن آن دو امیر زاده اتفاق افتاد العهد علی الراوی‌حررفی ۲۶ محرم ۱۲۹۹ - هدایة الله قاجار»

هرچند میرزا ابوالقاسم درماندن حاجی میرزا آقاسی در تبریز سعی نمود مفید نیفتاد و پادشاه مرحوم از دارالسلطنهٔ تبریز با وزرای دولت روس و انگلیس بیرون آمده روانهٔ عراق شدند وامیرزاده بهمن میرزا نیز از اردبیل احضار شده درمیانج باردوی همایون رسیده موکب همایون باکمال استقلال از خاك آذربایجان بیرون آمده وارد خاك عراق گردیدند.

قصهٔ احوال این دعاگوی دولت شاهی که از بدخواهی میرزا ابوالقاسم چون کشید

از تبریز از منزل باغمیشه با امیر زاده بهمن میرزا بنحوی که مذکور گردید روانهٔ اردبیل شده درمنزل سعدآباد که چهارفرسنگی تبریز است منزل نموده بودیم که گرد سوار پیدا شده فضلعلی خان با صد سوار از عقب رسیدند. این دعاگو از رسیدن این سواران از عقب بسیار متوحش شده خود را بالکلیه باخته مترصد هلاك نشست، فضلعلی خان نزدیك آمده جواب عریضهٔ دعاگو را بخط پادشاه مرحوم باین دعاگوی دولت رسانیده مشعر بردلداری و نوازش و اطمینان ازطرف اهل و عیال، صورت رقعه این است:

«برادر جان عزیز من کاغذی که نوشته بودی رسید از وضع آداب دانی آن برادرخیلی خوشحال گشتم خداخودش آگاه است که آن برادررا چگونه ازدل دوست دارم هرگز بد نسبت بآن برادر از دلم نگذشته و نخواهد گذشت حالا هم کسی بمال وعیال آن برادر رجوعی ندارد امیرنظام که میرود همه را باکمال اعزاز واحترام روانه میکند امیدوارم بهرجهت از جهات بآن برادر و عیال و اطفال خوش و وعدهٔ دیدار علی احسن الوجوه میسر گردد انشاءالله».

این دعاگوی دولت فی الجمله بحال آمده از آنجا منزل بمنزل روانهٔ اردبیل شد و درمیان قلعهٔ اردبیل منزلی دادند و قراول سرباز و غلام درمیان اطاق و حیاط

و پشت بام ایستادند پس از بیست روز فتح‌الله خان مافی با امیرزاده احمد میرزا و و مصطفی قلی میرزا بقلعهٔ اردبیل رسیده از طرف میرزا ابوالقاسم رقعهٔ باین دعاگوی دولت رسانید که بسخنان زشت و زیبا مندرج ساخته بود، فتح الله خان بعد از ورود سوراخهای بخاریها را گرفته و دیوار های حیاط را مرتفع ساخته و کشیکچیان را در وقت خواب نزدیکی لحاف نشانیده بطریقی که کنار های لحاف را بزیر زانو گذاشته تا صبح باین طریق می نشستند، بالجمله کمال اهتمام درخدمت مرجوعهٔ خود بعمل آوردند.

حکایت

یوسف نامی بختیاری که بطریق فراشان خلوت بجمع کردن رختخواب و پوشانیدن رخوت این دعاگویان مأمور شده بود روزی این دعاگوی دولت از حمام بیرون آمده درسرحمام نشسته بود. یوسف رو باین دعاگو کرده گفت که شما را بامن هیچ گونه مرحمت و التفات نیست، این دعاگوی دولت پادشاهی از او پرسید که راه این سخن چیست وچه باید کرد تا رضای خاطر شما بدست آید، درجواب گفت که روزی سه تومان از پادشاه مرحوم باخراجات شام و نهار شما معین شده است من از شما توقع میکنم که روز ها را روزه گرفته وبشام شب قناعت نمائید تا برای من راه مداخلی پیدا شده بلکه از التفات و محبت شما صاحب یك لقمه نان بشوم، این دعاگوی دولت درجواب گفت که مرا در وجود خود اختیار هست در راه رضای خدا روزه میگیرم وبیرادران دیگر توقع شمارا حالی مینمایم. بمنزل رفته چهار روز روزه گرفتیم امیرزاده احمد میرزا که درسن شانزده سالگی بود وطاقت این صدمه‌را نیاورده باین دعاگوی دولت اظهار کرد که یا چارهٔ این کار را بکن یا من خود چارهٔ خود را خواهم نمود. این دعاگو از ترس یوسف بختیاری ساکت شده جوابی نگفت. چون قرار بود که هفتهٔ یك بار امیرزاده بهمن میرزا بسرکشی این دعاگویان می‌آمد در این بار امیرزاده احمد میرزا بایشان وقت ملاقات تظلم گرسنگی خود را کرده این

دعاگویان از ترس یوسف نتوانستیم حقیقت را حالی نمائیم ، امیرزاده بهمن میرزا قدغن نمودند که هر وقت امیرزاده بخواهد قراولان و کشیکچیان از شربت خانه برای او نهار بیاورند بسبب این عرض یوسف با محمد مهدی خان نوری پسر فتحعلی خان که در مأخوذی نهار یومیه شریك بودند شب برخاسته بیجهت هـای و هوئی انداختند و صبحی بامیرزاده بهمن میرزا عرض کرده و بتبریز نوشتند که شب امیرزادگان میخواستند که از کنج دیوار بالا رفته فرار نمایند ما خبردار شده نگذاشتیم و چون فتحعلی نوری مردی بد نفس و یکی از اقوام قریبش را محمد شاه سعید معیوب ساخته بود و همین محمد مهدی نام پسرش را ملك آرا در مازندران بتقصیری منسوب ساخته و سرش را خمیر گرفته روغن داغ کرده بمغزش ریخته بود و فتحعلی خان پدرش نیز یکسال وزیر این دعاگو بود و بسبب بد نفسی و بد رفتاری دعاگو او را معزول کرده بود و در این زمان حبس دعاگویان وزیر و کارگذار اردبیل بود اسباب عداوت دست بهم داده و خوش آمدگوئی بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز علاوهٔ این اسباب شده بعد از خبر وفات خاقان مغفور فتحعلی خان نیز بتحریك میرزا ابوالقاسم عریضهٔ نوشته بود که تا امر جهانگیر میرزا را باتمام نرسانید مصلحت نیست که از آذربایجان بیرون روید. باری تقدیراتی که برای بشر در عالم قضا و قدر است اسباب و اوضاع عاجزی این بیچاره را چیده اسماعیل خان فراشباشی باردبیل رسیده بعد از ابلاغ حکم بامیر زاده بهمن میرزا خود بآستانهٔ شیخ صفی رفته نشست امیرزاده بهمن میرزا از او پرسیده بود که تو مأمور باین امر میباشی چرا خود اقدام نمی نمائی ؟ گفته بود که از لفظ پادشاه مرحوم چنین حکمی بمن نرسیده قائم مقام این رقم را بمن داده و مرا پی این امر فرستاده است من خود را خونی اولاد نایب السلطنه نمیکنم .

باری شب پانزدهم شهر رجب هزار و دویست و پنجاه محمد مهدی پسر فتحعلی خان آمده امیر زاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را از منزل این دعا- گویان بمنزل دیگر بردند و بعد از آن جمعی فراش و میرغضب با شمشیر ها وقمه

های برهنه بمنزل این دعاگویان ریخته این دعاگویان بی کس و بی پرستار مانده آخر روز دویم دو نفر از فراشهای درب اندرون امیر زاده بهمن میرزا که در قلعهٔ اردبیل بودند آمده قریب بحال مردن بودیم که قدری آش و عذا رسانیده پرستاری قیام و اقدام نمودند بحالتی غریب و احوالی عجیب گرفتار آمدیم، فراشان میر غضب منزل را رفت و روب کرده فرش و رختخواب را کشیده برده بالای یک تخته نمد سیاه این دعاگویان را گذاشته بودند. بعد ازچندروز دیگر که عیال خانهٔ امیرزاده بهمن میرزا مستحضر شدند بعضی از رختخوابهای این دعاگویان را ازفراشها گرفته فرستادند بیست نفر توپچی در حیاط این بیچارگان مستحفظ گذاشتند و امیر زاده احمدمیرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را دوباره بمنزل این دعاگویان آوردند که متوجه احوال این دعاگویان باشند.

ذکر ورود پادشاه مرحوم بمملکت عراق و گرفتاری رکن الدوله وظل السلطان و ورود شاهزادگان عراق بدار الخلافهٔ طهران

چون لشکر آذربایجان در رکاب پادشاه جهان ازولایت آذربایجان بخاك خمسهٔ و عراق رسیدند رکن الدوله علینقی میرزا بانوشتجات ظل السلطان و خواهش ایشان در منزل سرچم و نیك پی باردوی معلی رسیده حاشیه نشینان بزم حضور را آلت ضحك و مسخره آمده هر جا که گفتگو آغاز کرد باشاره وسر گوشی و بخنده و خاموشی جواب میدید ومی‌شنید، مستحفظان و قراولان حرمت بخدمتش رسیده معزز و محترمش داشتند وشعاع السلطنه فتح الله میرزا که حاکم خمسه بود بحسن استقبال اهتمام نموده و در خدمت و جانفشانی کوتاهی ننموده مورد نوازشات پادشاهانه آمده و باز بحکومت خمسه کما فی السابق سرافرازی یافت و در همان منازل کسان منوچهر خان معتمد الدوله از دارالمرز رشت با عریضه وپیشکش لایق رسیده مورد التفات و مراحم بیکرانهٔ پادشاهانه شدند وخبر خروج امام‌وردی میرزا با لشکر ازدارالخلافه

و رسیدن بقزوین بسمع پادشاه مرحوم رسید و آمدن ایشان را از قبیل «صید راچون اجل آید سوی صیاد رود» شمرده تعجیل در کوچ فرموده روانه بقزوین شدند.

چون خبر ورود لشکر آذربایجان بمسامع لشکریان عراق رسید یك منزل باردوی همایون مانده جمیع لشکریان و سرکردگان عراق علمها را خوابانیده و طبل دولتخواهی ظل السلطان را وارونه زده در کمال ادب و دولتخواهی بشرف رکاب بوس مشرف شده درخاك سم سمند جهان پیمای پادشاهی غلطیده بقدم صدق واطاعت پیش آمدند و الله یار خان آصف الدوله از قم بقزوین رسیده بشرف رکاب بوسی مشرف شد وامام ویردی میرزا که رکن الدوله را در بند وکنده ولشکریان را پراکنده دید لابد وناچار باردوی همایون ملحق شده قراولان احترام قرین حال و روزگارش شدند و محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه واد میرزا محمد خان قاجار که خال پادشاه مرحوم بود بعد از ظهور این مقدمات جمعی از دولتخواهان دارالخلافه را با خود متفق ساخته بدیوانخانهٔ پادشاهی رفته اولاً محمد جعفرخان را بی‌اختیار نمود واز آنجا بدیوانخانه رفته ظل السلطان را که در بالای تخت سلطنت نشسته بود اخبار آمدن پادشاه از آذربایجان نموده عذر نشستن بی‌جای ایشان را که بدون استحقاق وبرخلاف اذن خاقان مغفور درچنین جائی نشسته بودند خواسته بحرمخانه‌اش فرستاده قراولان و مستحفظان تعیین کرده ارگ را متصرف شده این اخبار را باردوی همایون اعلام نمود.

سرکار ظل السلطان از ادعای سلطنت چند روزه پشیمان شد و سود نداشت وکلمهٔ: «سلطنت علی شاه نود روز بود» تاریخ سلطنتش آمد وپادشاه مرحوم درکمال استیلا و استقلال وارد نگارستان و در ساعت سعد وارد دارالخلافه شدند و در چهاردهم رمضان المبارك همان سال دو باره در دارالخلافه سلام عام فرموده جلوس بر اورنگ سلطنت نموده درجای آباء و اجداد قرار گرفتند، بیت:

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

الحمدالله رب العالمین که تخت سلطنت بوجود پادشاه جهان و باعث امن و امان سایهٔ یزدان مشرف ومزین آمد.

از عجایب احکام نجومی اینکه میرزا اختیار خراسانی درتربت در تولد اسبی حکم کرده بود که محمد نامی براین اسب سوارشده برسم سلطانی وخاقانی از دروازهٔ دارالخلافه، وارد طهران خواهد شد. محمد خان تربتی را خیال آنکه این محمد نام او خواهد بود بنا براین اسم آن اسب را اسب دولت گذاشته همیشه آنرا سوارمیشد. از قضا در وقت گرفتاری محمد خان این اسب بتصرف پادشاه مرحوم درآمد و در روز ورود دارالخلافه سوار آن اسب بودند که داخل دارالخلافه شدند، لیقضی الله امراً کان مفعولا.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام را گمان آنکه این همه امورات که در پس پردهٔ غیب مستور بود و از یمن طالع فرخنده مطالع پادشاه جهان بظهور آمد همه از تدبیرات وتصرفات ایشان بوده منتهی بر ولی نعمت خود برف انبارمیکرد ومیرزا محمد دیوانه وار و بی ادبانه درانجمن حضور مبارك بحرکت وسکون نالایق اقدام. ودرامضای اکثرامور برخلاف رأی پادشاهی مانع وعایق می آمد تا رسید بایشان آنچه رسید.

بعد از ظهور این مقدمات اخبار نامه ها بسرحد داران دول خارجه نوشته فرستادند و از تهنیت جلوس همایون مخبر و مستحضر ساختند و احوال شاهزادگان مملکت ایران آنکه پادشاه جهان بعد از ورود بدارالخلافهٔ طهران امیر زاده فیروز میرزا را با منوچهرخان معتمدالدوله و مسترلنزی۱ انگلیسی باپنج هزار لشکرنظام و توپخانه بضبط ممالکت فارس وکرمان واستیصال فرمانفرما و شجاع السلطنه چنانکه مذکورخواهد شد روانه فرمودند و احوال محمد قلی میرزا ملك آرا آنکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام باو نوشت که چون شما اسن اولاد خاقان مغفور میباشید بی اجازهٔ

---

۱ - Lindsay

شما پادشاه قدم بالای تخت نمیگذارد ، شما باید تشریف فرما شده و حبوهٔ خاقان مغفور را مطابق شریعت طاهره برداشته و اذن و اجازهٔ جلوس را داده ده دوازده روزی دردارالخلافه مانده بمازندران تشریف فرما شوید .

ملك آرا که مردی صادق وپاك طینت بود وارد دارالخلافه‌شده جمیع این کلمات را حقیقت انگاشته منتظر گرفتن حبوه و اجازهٔ معاودت مازندران نشستند تا بعد از چندی مأمور بتوقف همدان گردیدند، مآل حال ایشان اینکه درسنهٔ هزار ودویست و شصت وپنج در همدان برحمت ملك منان واصل و نعش او را بکربلای معلی نقل نمودند .

اما محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان بعد از شنیدن مأموریت لشکریان آذربایجان بکرمانشاهان ووصول امیرزاده بهرام میرزا بکردستانات اهالی مملکت کرمانشاهان عذر او را خواسته باستقبال امیرزاده شتافتند او نیز کرمانشاهان را گذاشته بدارالخلافه رفت. اما محمد تقی میرزا و شیخعلی میرزا که در بروجرد و ملایر بودند متردد الأحوال نه پای رفتن و نه جای ماندن منتظر حرکت همدیگر نشستند وقائم مقام بهریك نوشت که هرکدام مقدمتر بدارالخلافه برسید ولایت و حکومت عقب مانده را بپیش آمده میدهیم، محمدتقی میرزا بخیال خودشیخعلی میرزا راغافل نموده روانهٔ دارالخلافه شدوشیخعلی میرزا پس‌از شنیدن حرکت ایشان تاب نیاورده بتعجیل تمام روانهٔ دارالخلافه گردید، وقتی‌وارد دارالخلافه شدکه محمدتقی میرزا یك روز پیشتر وارد شده بود، افسوس وحسرت بجائی‌نرسید .

حکایت

درسنهٔ هزار و دویست و بیست و سه هجری که میان دولت روس و ایران جنگ قائم بود نایب السلطنه از دارالسلطنهٔ تبریز بعزم جهاد تشریف فرمای سفری شده بودند و در حرمخانهٔ مبارکه دیواری شکست خورده مشغول تعمیرآن بودند ،

علی اکبر نام بروجردی که دزدی طرّار ومردی عیار بود بعزم دستبرد با دوسه نفر از دست یاران خود در آن روزها بدار السلطنهٔ تبریز میرسند و بعنوان عملگی چند روز در آن دیوار کارمیکردند و دراین ضمن فی الجمله بلدیتی ببیوتات حرمخانه میرسانند. در شبی از شبها فرصت کرده خود را بصندوقخانهٔ مبارکه رسانیده از قضا صندوقی را باز مینمایند که کمرخنجر مرصع و بازو بند وقبای کیانی نایب السلطنه در آن صندوق بوده است، همهٔ آن اسباب را با بعضی اوضاع دیگر برداشته بدر میرود. صبح آن شب حاجی علی عسکرخواجه نظر بتدبیراتی که داشت همهٔ اهل حرم را متهم بدزدی نموده مسموع شدکه نان سنگك یکچارکی را یك لقمه کرده فرداً فرد باهل حرم تکلیف مینمود که بیك دفعه آن لقمه را بلع نمایند و هر که از بلع آن عاجز میشد او را دزد نامیده باذیت اواقدام میکرد. القصه علی اکبر دزد با همراهان ببروجرد رفته دیوار بالاخانه‌را شکافته اسباب مسروقه رادر آنجا پنهان نمودند پس از مدتی دربالای قسمت اموال درمیان رفقا نزاع واقع شده علی اکبر بتبریز آمده بخدمت نایب السلطنه رسیده اطمینان گرفته مراتب راعرض کرد. نایب السلطنه کسان ببروجرد فرستاده بحسام السلطنه محمدتقی میرزا این معنی را اظهار کرده مطالبهٔ اموال‌را نمودند حسام السلطنه اموال‌را از جائی که مدفون بود بیرون برده طمع در الماسهای آویز بازو بندکرده الماسهای او را برداشته باقی را خدمت نایب السلطنه ارسال نمود. نایب السلطنه درمقام مطالبهٔ آویزها برآمده جواب درستی نشنیدند تاآنکه مدتهای مدید گذشت و پادشاه مرحوم باورنگ سلطنت قرار گرفتند و محمد تقی میرزا بدار الخلافه آمدند. پادشاه مرحوم فرموده بودندکه ما را طمع در مال و دولت هیچ کس نیست ایشان نیز نباید طمع در مال ما نمایند وفرمان مبارك بعهدهٔ ابوالفتح میرزا پسرحسام السلطنه صادرشده محصل ببروجرد رفت و الماسهای مغصوبه را بعینها حکماً از ابوالفتح میرزا باز یافت نموده بجای خود نصب نمودند و این حکایت از جهت غرابت وعبرت نوشته آمد.

ذکر رفتن امیرزاده فیروز میرزا با توپخانه ولشکر بر سر مملکت فارس و جنگ باحسنعلی میرزای شجاع السلطنه و مآل احوال ایشان

چنانکه مذکورشد معتمدالدوله منوچهرخان بامسترلنزی[۱] انگلیسی ودرخدمت بوده وامیرزاده فیروزمیرزا بعزم تسخیر مملکت فارس روانه شده امر مملکتهای سرراه رامثل قم وکاشان منتظم ساخته وارد مملکت اصفهان شدند ودرمملکت اصفهان نیز نواب و عمال گذاشته روانهٔ فارس گردیدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا ازطرف فرمانفرما با لشکریان خود بیزد خواست رسیده عازم مملکت اصفهان بود که در آن موضع بلشکریان آذربایجان برخورده مستعدقتال وجدال آمدند. روز دیگر صفوف طرفین آراسته شده پا درمیدان مقابله و مقاتله گذاشتند و حربی صعب واقع شده لشکریان فارس ازکشش وکوشش عاجز آمده با شجاع السلطنه رو بگریز نهاده بفارس رفتند و بعضی از پسران فرمانفرما با مادر رضا قلی میرزا که صبیهٔ امامقلی خان افشار ومنکوحهٔ فرمانفرما بود آنچه مقدور ومیسورشد ازاموال وامتعه برداشته راه بنادر فارس و دولت انکلیس را پیش گرفتند و رفتند وفرمانفرما وشجاع السلطنه درفارس توقف نموده این دعاگوی دولت سبب توقف را در قلعهٔ اردبیل از شجاع ـ السلطنه پرسیده در جواب گفت که معتمد الدوله منوچهرخان بما دروغ گفت و ما را فریب داد. گفتم چه دروغ گفت درجواب گفتندکه بعد ازجنگ یزد خواست بما نوشت که من لشکریان آذربایجان را فریب داده بهمراه خود بفارس می آورم و با شما همان قرآن وقسم است که سابقاً بمیان گذاشته ایم بهیچوجه خیانت نخواهم کرد شما بخاطر جمعی تمام در دارالعلم شیراز باشیدکه بعد از رسیدن ما کار بمدعای شما خواهد شد. ما هم این کلمه را از معتمد الدوله اعتماد نموده نشستیم. القصه بعد ازجنگ یزد خواست لشکریان آذربایجان بتعجیل تمام رانده وارد دارالعلم شیراز شدند فرمانفرما در تالار دیوانخانه بطرز خاص معین نشسته و شجاع السلطنه شمشیر بکمر

---

۱ — Lindsay

بسته درمیان دیوانخانه بطرز سلام ایستاده درخیال هردو آنکه فیروزمیرزا ومعتمد ـ
الدوله و مسترلنزی با لشکریان آذربایجان آمده بطرز خدمتکاران و فرمان بران
مشغول بخدمت خواهند شد بلکه در همین مجلس تصدیق و تمکین سلطنت فرمانفرما
را خواهند نمود واز همین مجلس ابتدای خدمتگزاری وجان نثاری را خواهند گذاشت
ایشان باین خیال و باین احوال بودند که امیر زاده فیروز میرزا با مأمورین وارد
دیوانخانهٔ فارس شده سلام کرنشی نموده یك فوج سرباز نیز وارد دیوانخانه شده و
شمشیر ازکمرشجاع السلطنه گشوده وعذر از فرمانفرما خواستند .

درآنوقت ایشان دانستند که معتمد الدّوله آنهارا فریب داده است ، این
دانش بجائی نرسیده هردو را با مستحفظین روانهٔ دار الخلافه داشتند . قائم مقام باز
اظهار بد طینتی نموده محمد باقر خان بیگلربیکی را بکناره گرد فرستاده حسنعلی
میرزای شجاع السلطنه را از چشم عاجز ساختند و ببرج نوشش فرستادند و
فرمانفرما را صحیحاً و سالماً بدار الخلافه بردند پس از دو سه ماه که ناخوشی
وبا بدار الخلافه افتاد برمزاج ایشان نیز و با استیلا یافته برحمت ایزدی واصل
شدند ، بیت :

چنین است رسم سرای سپنج گهی شادمانی دهد گاه رنج

انا لله وانا الیه راجعون ، فرمانفرما بکثرت مال وفراغت حال ازهمگی برادران
درمیان اولاد خاقان متفرّد وممتاز بود ولیکن مردی بود راحت دوست وعیش طلب
هرگز زحمتی در ایام حیات نکشیده بود رحمة الله علیه .

ذکراحوال میرزا ابو القاسم قائم مقام و رسیدن او بسزا وجزای خیانت کاری بتقدیر ملك علام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام چون مملکت ایران را از همهٔ گردن کشان خالی
دید وجمیع اولاد خاقان را در قبضهٔ اقتدار و اختیارخود یافت بانجام خیال محالی که

داشت افتاده غافل از آن شد که گفته‌اند:

لطف حق با تو مدارا ها کند　　　چونکه ازحد بگذری رسوا کند

بپادشاه مرحوم که در آن روز ولی نعمت کل و پادشاه ایران و بر کشیدهٔ خداوند جهان بود بنای اظهار خیانت را گذاشته خباثتهای باطن خود را که پنهان کرده و بلباس دولت خواهان خود را جلوه مینمود در مرآت خاطر پادشاهی بعرصهٔ ظهور و بروز آورد، ازآنجمله خواست که نقش خیالاتی را که برصفحهٔ خاطر مدتها بود تصویر مینمود از کمون وخفا ببروز وظهور رساند و بیخ چنین دولت خدا داد را که بفضل‌الله تعالی بوجود پادشاه جهان محکم ومستحکم آمده بتیشهٔ مکر وتزویر ازپای درآورد غافل ازآن که:

چراغی را که ایزد بر فروزد　　　هرآنکس پف کند ریشش بسوزد

و ذاهل از آن که: «لایحیق المکر السیی الا باهله». آن خیالات که خود در صفحهٔ خاطر کشیده بود و بر بی‌گناهان و بیخبران اسناد میداد خدای تعالی همان خیالات مفتریه را ازاو مشهود ومعلوم پادشاه جهان گردانید که همهٔ این خیالات در صفحهٔ خاطرخود این بد خیال و خائن کشیده شده و بمثل مشهور که هر کس از شهر خود خبر میدهد دست و پنجهٔ خونین خود را بدامنهای پاك این و آن می‌آلاید.

القصه چون فوج خاصهٔ شریفه که بسرتیپی قاسمخان الان براغوشی که از نوکران قدیم نایب‌السلطنهٔ مرحوم و ازمعتمدان پادشاه جهان‌بود بکشیك درب خانهٔ مبارکه مقرر شده بودند دراین روزها که طغیان وعصیان میرزا ابوالقاسم بالا گرفت خواست که بتغییر قراولان شریفه اقدام نموده درب خانهٔ همایون را بسرهنگی که از دست پروردگان و برکشیدگان او بود بسپارد.

این دعاگوی دولت شاهی از شاهزاده شاهقلی میرزا ولد خاقان مغفور استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قائم مقام از دالانی که بخلوت کریمخان زند میرود میگذشتم، میرزا ابوالقاسم قائم مقام برسکوئی ازآن دالان نشسته بود مرا

پیش طلبیده نزدیك خود نشاند واحوال ظل السلطان را ازمن پرسید ، گفتم خبری از او ندارم ، میرزا ابوالقاسم گفت چرا خبر نداری ازاو بپرس که باز میل پادشاهی دارد؟ شاهقلی میرزا گفت که من تحاشی کرده وهم وهراس برمن غلبه کرد . میرزا ابوالقاسم قائم مقام دانست که من خوف کرده‌ام مرا استمالت داده گفت مترس بظل السلطان بگو که دو باره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد مثل آب خوردن آسان است . شاهزاده گفت من ترسان و لرزان از کلمات او شده رفتم . چند روز دیگر شنیدم که او را گرفته‌اند معلوم شد که این کلمات را از روی خیالات خود میگفته است و واهی نبوده است .

باری قاسمخان سرتیپ که مرد عاقل وتجربه کار بود بتقریبی این نوع تغییر را که میرزا ابوالقاسم در قراولان و کشیکچیان درب خانهٔ مبارکه بی‌اذن و اجازهٔ شاه مرحوم میخواست بدهد بعرض رسانید ودر آن اوقات پادشاه مرحوم درباغ نگارستان تشریف داشتند و میرزا ابوالقاسم در باغی که مشهور بلاله زار است منزل داشت .

پادشاه مرحوم که از وجنات احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام خط خیانت را مدتها بود که خوانده بود وهمیشه منتظر ظهور و بروز این احوالات ازاو بودند از استماع این عرض از قاسمخان سرتیپ متفکرشده متیقن شدند که وقت ظهور خیانت او رسیده است و اگر العیاذ بالله غفلتی یا اهمالی روی نماید در همین تغییر دادن مستحفظین درب خانهٔ همایون که بی اذن و اجازهٔ دولتی میشود امری واقع خواهد شد وخیانتی ظاهرخواهد گردید که تدارك آن ممکن ومقدور نخواهد بود و باچند نفر از معتمدین خاص این راز را در میان نهاد . ایشان نیز آنچه از خارج و داخل معلوم کرده بودند معروض خاك پای مبارك ساختند وچنان مصلحت ومشورت دیدند که میرزا ابوالقاسم را یك روز قبل از آنکه بتغییر وتبدیل مستحفظین درب خانهٔ همایون بپردازد بحضور مبارك احضار فرموده بی اختیارش نمایند و ازاین دغدغه که از برای دولت جاوید مدت حاصل آمده خاطرمبارك را آسوده فرمایند .

پس ازاین مصلحت و مشورت کس بطلب میرزا ابوالقاسم بباغ لاله زار فرستادند واو میخواست که آن روز بخاکپای مبارك مشرف نشده بعد از تغییر و تبدیل کشیکچیان درب خانهٔ همایون بآسودگی خاطر ودل فارغ باختیارخود بدرب خانهٔ همایون تردد نماید. بخت بلند پادشاه جهان که همیشه تأیید حق تعالی او را یار و مدد کار است میرزا ابوالقاسم را از دور بینی ومآل اندیشی غافل نموده از باغ لاله زار بعزم پای بوس سوار شده روانهٔ باغ نگارستان شد و ارباب رجوع که از اطراف و جوانب مملکت ایران جمع آمده بودند وبانجام امور هیچ کس نمی پرداخت اطراف وجوانب اورا گرفته با سه چهارهزار نفر روانه شد و هر کس را که غرضی ومطلبی بود بعرض میرساند.

کسانی که در اطراف میرزا ابوالقاسم بخوش آمدگوئی و تملق جوئی مشغول بودند مردم را باین کلمه ساکت میکردند: «باشد تا قایم مقام ازباغ درآید» ومیرزا ابوالقاسم همچنان مشغول بخیالات خود میرفت تا بنگارستان رسید، جمعیت وازدحام دردرب باغ مانده سرکار میرزا ابوالقاسم روانهٔ خدمت پادشاه مرحوم شدند و پادشاه مرحوم درمنظری ازعمارات باغ نگارستان نشسته بودند، چون دیدند که میرزا ابوالقاسم داخل باغ شده و از اعوان و انصار خود دور افتاده از منظر پائین آمده بحرمخانه تشریف بردند و میرزا ابوالقاسم بمنظر بالا آمده احوال پادشاه را پرسید اسمعیل خان فراشباشی باو اعلام نمود که شما بنشینید حالا قبلهٔ عالم تشریف فرما میشوند. میرزا ابوالقاسم بقدر متعارف نشست خبری ازآمدن پادشاه نشد، سؤال را مکرر کرده همان جواب را شنید ساعتی دیگرصبرنموده بتکرار سؤال پرداخت. اسمعیل خان فراشباشی و الله وردی بیك پیشخدمت و سایر خدمتکاران از قائم مقام بطریق مضحکه خواهش کردند که بعضی از مطالبات ایشان را در خدمت پادشاه صورت دهد و اسمعیل خان فراشباشی نزدیك آمده نشست ودیگران نیز بهمین نوع حرکت کردند. میرزا ابوالقاسم دانست که حال چیست وجمیع خیالاتی را که مدتها

بود میبافت دید که مثل تار عنکبوت شده است ، متحیر وسر گردان امرخود مانده اسمعیل‌خان و سایرمستحفظین اورا از بالاخانه پائین آورده اعمال بد او پاپیچ اوشده در سردابهٔ از سردابهای بـاغ نگارستان محبوسش ساختند و قاسم خان سرتیپ بشهر مأمور شده میرزا محمد پسرش را با دو پسر دیگر و بعضی ازمعتمدانش را گرفتند حکم پادشاهی بدارالسلطنهٔ تبریز صادر شدکه میرزا اسحق برادر زاده‌اش را که در تبریز مطلق‌العنان و کارگذار آذربایجان نموده بودبی‌اختیار سازند . اورا نیز درتبریز پس از وصول حکم مبارك بی‌اختیارساختند وکسانی که دردرب باغ نگارستان‌بانتظار بیرون‌آمدن میرزا ابوالقاسم بودند متفرق شدند ، و در میان مردم در باب امری کـه ممکن نخواهد شد مثل زده می‌شودکه : «باشد تاقایم مقام ازباغ درآید» . القصه‌بعد از سه روز امنای دولت مـاندن او را مصلحت دولتی ندیده بخبه هلاکش کردند و نعشش را نقل نموده در شاهزاده عبدالعظیم علیه‌السلام مدفون ساختند .

چو بدکردی مباش ایمن زآفات　　　که واجب شد طبیعت را مکافات

بعد از این حکایت اهل مملکت ایران امیدواری تمـام بوجود شریف پادشاه جهان پیدا نموده خود را ازمکر وکید میرزا ابوالقاسم خلاص یافتند وبعیش وشادی کوشیده خلایق درآن چند روز کـه با هم ملاقات مینمودند بیکدیگر مبارکباد میگفتند و دعا بعمر و دولت پادشاه می نمودند .

ذکر بعضی از احوالات متفرقه که ربطی بکلام آینده دارد

میرزا ابوالقاسم الله یارخان‌آصف الدوله را پس از ورود بدارالخلافه بولایت خراسان فرستاده بود و از درب خانهٔ پادشاهی باین اسم دورش ساخته و امیر زاده قهرمان میرزا را ازولایت خراسان بدارالخلافه‌آورده‌بود دراین وقت که‌آصف‌الدوله گرفتـاری و کشته شدن میرزا ابوالقاسم را شنید از مشهد مقدس بدون اذن و اجازه پادشاه بچاپاری خود را بدارالخلافه انداخت و محمد خان امیر نظام را نیز پادشاه

مرحوم بعد از اعلام کشته شدن قائم مقام باقدری لشکر نظام از آذربایجان احضار فرمودند وچون میرزا نصرالله اردبیلی در آن چند روز که هنوز تعیین کارگذاری نشده بود بانجام بعضی از امورات دولتی می پرداخت اهالی و اعیان درب خانهٔ پادشاهی چنان گمان نمودند که بمنصب وزارت کل مفتخر و سرافراز خواهد شد و در آن ایام اثر ناخوشی وبا در اطراف دارالخلافه ظاهر شده بلکه بشهر نیز فی الجمله سرایت کرده بود.

پادشاه مرحوم مصلحت دولت خودرا بر خلاف خیالات مردم دیده و بنصب معتمدی در امور دولتی تدبر وتفکر داشتند تا رأی جهان آرای پادشاهی قرار بر آن گرفت که جناب حاجی میرزا آقاسی ماکوئی را باین منصب عظمی و باین عطیهٔ کبری مفتخر فرمایند.

چون این رأی برخاطر مبارك پادشاهی صواب نمود و راسخ گردید باالله یارخان پیغام فرمودند که بی اذن آمدن شما از مملکت خراسان وآن سرحد را بخود سر گذاشتن بیمعنی و بیصورت بوده از مثل شما نوکری معتمد لایق نمی نمود که مصدر این حرکت ناپسندیده شوید. از قراری که مسموع شد ظاهراً او را اذن شرفیابی نداده دو باره روانهٔ خراسانش ساختند و در همان اوقات حکایت غریب در شهر دارالخلافه واقع شد، تفصیل این اجمال آنکه شبی از شبها که اردوی پادشاهی در باغ نگارستان تشریف داشت در نفس دارالخلافه چهارساعت تخمیناً از شب گذشته در یکی ازمحلات دوسه تفنگ انداخته میشود، دنبالهٔ این تفنگ بریده نشده ده بیست تفنگ دیگر می اندازند، باز دنبالهٔ این کوتاه نشده پنجاه شصت تفنگ دیگر انداخته میشود هم چنین صدای تفنگ متزاید شده تا در جمیع شهر و خانهای دارالخلافه سوای ارگ مبارکه خانهٔ نمی ماند که تفنگ انداخته نشرد تحقیقاً زیاده از شصت هزارتفنگ درآن شب انداخته شده قریب پنج ساعت این شورش وغوغا طول میکشد امنای دولت پادشاهی که در نگارستان بودند ازشنیدن این غوغا وآشوب خیال مینمایند

که در شهر فتنهٔ حادث شده سرباز وتوپخانهٔ مبارکه را که در نگارستان بود حاضر نموده احتیاط خود را نگاه میدارند و پی در پی کسان بارگ مبارکه فرستاده خبر چگونگی را میپرسند و مستحفظین ارگ مبارکه مشغول احتیاط وخود داری بوده و خبری ازچگونگی اوضاع و سبب غوغای شهر نداشتند و هر کس را که بخبر گیری بشهر میفرستادند اهل شهر درجواب میگفتند که غسالی ازغسالان مرده است وازشنیدن این سخن بی پا احتیاط بر احتیاط می افزود و خبری سوای این کلمه از شهر معلوم نمیشد و بخبرگیران اردوی مبارك نیز از ارگ مبارکه همین خبرفرستاده میشد و ازاین خبر دلهارا آسودگی حاصل نمی آمد تاطلوع صبح لشکریان نگارستان و مستحفظین ارگ مبارکه مشغول کشیك بودند وصبح متیقن و متحقق شدکه غسالی مرده و اهل دارالخلافه را اعتقاد آنکه اگرغسالی در ایام ظهور وبا بمیرد ناخوشی وبا مندفع خواهد شد و باین جهت بشادی کوشیده و ببر پاکردن این اساس اقدام نموده‌اند .

ذکرگرفتاری شاهزادگان وحرکت اردوی مبارك بطرف عمامه و لواسان و فرستاده شدن شاهزادگان باردبیل

چون شاهزادگان در دارالخلافه مجتمع آمدند هریك بفکر دادن پیشکش و حکومت دو باره افتاده میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز ایشان را مأیوس نمی نمود و هر یك میخواستندکه دیگری پیش افتاده گذشتن امر او را برای خود سرمشق نموده کار خودرا از آن قرار بگذرانند سرکار شیخ الملوك که ازهمه ساده تر بود. این تقدم و پیش دستی را مایهٔ هزار گونه خدمت دانسته متقبل دادن ده هزار تومان شده حکومت ملایر و تویسرکان را دو باره خواهش نمود . پادشاه مرحوم دراین باب سکوت فرموده شیخ الملوك عدم جواب را قرینهٔ انجاح مطلب دانسته بتدارك سرانجام تنخواه افتاده ده هزار تومان زر نقد حاضر ساخته و در مجموعه ها ریخته صبح آن

شب که حکایت فوت غسال واقع شد و ده روز بود که میرزا ابوالقاسم کشته شده بود
بحضور مبارك پادشاه میفرستاد . شخصی از ثقات نقل نمود که در منزل شیخ‌الملوك
درعمارت خورشید نشسته بودم و سرکار شیخ‌الملوك مجموعه های نقره حاضر نموده
پانصد اشرفی‌از این تنخواه را در کیسه گذاشته پیش خود نگاهداشته بود که خود با
عریضه بخدمت پادشاه مرحوم رساند ونه هزار و پانصد تومان دیگر را ریال سفید
بمجموعه‌ها ریخته دراطاق چیده بود ومیخواست که درحضور مبارك پادشاه پیشکش
خود رابگذارند ، سید فقیری دراین بین بمجلس آمده یك ریال ازسرکارشیخ‌الملوك
خواهش نمود وسرکار شیخ‌الملوك قسمهای مغلظه یاد نمود که یك دینار موجود ندارم
و این تنخواه که می بینی برای پیشکش ملایر و توی و سرکان میبرم ، دعا نمائید که
امرما بگذرد انشاءالله بملایر که آمدی یك تومان عوض یکریال خواهم داد .

القصه در همان روز شیخ الملوك با تنخواه پیشکش روانهٔ نگارستان شده
پیشکش را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شاهزادگان دیگر محمد تقی میرزا و
علینقی میرزا وامام وردی میرزا ومحمد حسین میرزا پسر محمد علی میرزا ومحمود
میرزا پیش از شیخ‌الملوك آمده بدرب خانهٔ مبارکه نشسته بودند .

امیر زاده بهمن میرزا که در درب خانهٔ همایون بود بشیخ‌الملوك میگوید که
شما هم بمنزل شاهزادگان رفته ساعتی‌دیگر که فرصت شرفیابی میشود بخدمت‌پادشاه
خواهید شرفیاب شد و واضح‌است که با وجود گذرانیدن پیشکش امرحکومت ملایر
و تویسرکان گذشته است . شیخ الملوك نیز ببالا خانه نزد شاهزادگان دیگرآمده
می نشیند که دراین بین نوروز خان سرکردهٔ سوارهٔ چاردولی چکمه شلوار کرده و
تفنگ و یراق بسته وارد منزل شاهزادگان شده اعلام مینماید که چون ناخوشی وبا
درمیان است و پادشاه عزم حرکت بییلاقات دارند شماها را نیزحکم ومقررفرمودند
که بولایت اردبیل که ییلاق خوبی است برده از آفت وبا مصون و محفوظ باشید .
شیخ‌الملوك میگوید که نوروز خان معلوم است که تو از کارمن خبر نداری واین‌حکم

دخلی بمن ندارد ، من پیشکش ملایر و تویسرکان را گذرانیده حاکم آن ولایت شده‌ام نوروزخان عرض میکند که شمارا هم از جملهٔ مأمورین اردبیل درسیاهه نوشته‌اند .

دراین بین امیر زاده بهمن میرزا واردمنزل شاهزادگان میشود، شیخ الملوك امیر زاده بهمن میرزا را شاهد مدعای خود میخواهد. امیر زاده بهمن میرزا سکرت نموده شیخ‌الملوك کیسهٔ را که پانصد اشرفی داشت و در نزد خود نگاه داشته‌بود که خود بخدمت پادشاه مرحوم رساند ازجیب بیرون آورده بامیرزاده بهمن‌میرزا میدهد و میگوید که این کسر ده هزار تومان است ما هرگز دروغ نگفته‌ایم و بکسی ضرر نزده‌ایم مبادا کسر آنرا از شما بخواهند و بشما ضرر برسد .

القصه شاهزادگان را نوروزخان از بالاخانه پائین آورده باستران راهوار سوار کرده همراه سواران خود برداشته روانهٔ اردبیل‌شده بقلعهٔ اردبیل رسانید ودرجنب منازل این دعاگویان منزل گرفتند و پادشاه مرحوم از نگارستان کوچ فرموده بطرف عمامه تشریف‌بردند وتابستان را درآن سمتها گذرانیدند تا وبا دردارالخلافه ساکت شده‌تشریف‌بدارالخلافه آوردند ودرهمین اوقات‌شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا را نیز با بدیع‌الزمان میرزا پسر ملك‌آرا روانهٔ اردبیل و حکم بتوقف فرمودند و سوای ظل‌السلطان و سیف الملوك میرزای پسرش که محبوس بودند و سرکار ملك‌آرا که مطلق العنان و هنوز مأمور بتوقف همدان نشده بود از شاهزادگان که در اوقات حیات خاقان مغفور حاکم بودند در دارالخلافه کسی نماند و اسمعیل میرزا حاکم شاهرود و بسطام را نیز روانهٔ اردبیل داشتند .

ذکرخلاصی این دعاگویان از محبس اردبیل از فضل خداوند منان و مرحمت پادشاه جهان

چون‌میرزا ابوالقاسم بسبب ظهور خیانت بسیاست‌پادشاه جهان گرفتار آمدودر

خاطر پادشاهی همیشه مرکوز بود که بسبب بدخواهی قائم مقام رفتاری را که بعید از مروّت و انصاف پادشاه عدالت گستر بود و نسبت باین دعاگو و متعلقان باصرار میرزا ابوالقاسم قائم مقام واقع شده بود رفع فرموده باشند و بمرحمتهائی که ممکن است بتدارك نقصان امورات که گذشته است پردازند دراین وقت که از خباثت وجود میرزا ابوالقاسم لوح زمانه پاك آمد پادشاه مرحوم را مرحمتها و رأفتهای سابق بحرکت آمده یادآوری این دعاگویان بیچاره را که بآن احوال مانده بودیم فرموده بمحض التفات فطری ومرحمت جبلی فرمان مرحمت آمین باستخلاص این دعاگویان صادرشد وبمحمد خان امیرنظام حکم فرمودند که ملازم وتخت روان واسب سواری برای امیرزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا فرستاده و تدارکات لازمهٔ این دعاگویان را دیده و اهل وعیال و والده را که بعد از گرفتاری این دعاگویان بشهر مراغه برده بودند تدارك دیده بقصبهٔ تویسرکان ازولایت عراق روانه نمایند وعماراتی را که شیخ‌الملوك درایام حکومت خود ساخته بود باین دعاگویان مرحمت فرمودند ومواجب بقدر و اندازهٔ هریك مرحمت فرموده فرامین مطاعه در این باب صادرشد و محمد خان امیرنظام بشارت این‌حکایات را درقلعهٔ اردبیل باین دعاگویان رسانیده خاطر پریشان این دعاگو را مورد هزارگونه مسرت وشادمانی ساخت و فرجی بعد از شدت شد.

این دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا با امیرزادگان احمد میرزا ومصطفی قلی میرزا از قلعهٔ اردبیل بیرون آمده درکنار قلعه بعمارتی که خود این دعاگوی دولت ساخته بود نزول نموده منتظر آمدن تخت روان و انجام تدارکات نشستیم.

حکایت

این دعاگو را طباخی بود از نوکرهای قدیم و از اول گرفتاری این دعاگویان تا هنگام مرخصی از قلعهٔ اردبیل که قریب بهجده ماه بود از پادشاه مرحوم اذن در خدمات امر طباخی این دعاگویان حاصل کرده مشغول خدمت بود درایام حبس

روزی سه تومان مخارج شام ونهار از پادشاه برای این دعاگو و امیر زادگان دیگر مرحمت میشد و از دیوان اعلی مقرر شده بود که قبض طباخ را کارگذاران ولایتی سند خود دانسته بخرج دیوان اعلی آورند واین طباخ با محمد مهدی نام پسرفتحعلی خان نوری که کارگذار اردبیل بود درساخته ، واضح است که این دعاگویان را چه احوال یا چه اوقات آن بود که بکم وزیاد این جوره امورات پردازند روزی دو تومان ازآن وجه مخارج را با محمد مهدی نام نوری بالمشار که میبردند ویك تومان دیگر را مصرف شام و نهار این دعاگویان میساختند واین طباخ درایام حبس این دعاگویان ازکثرت اظهار حقوق دانی ونمك شناسی وسرزنش بترجیح سایرخدمتکاران براین طباخ در ایام حکومت واقتدار چندان پیغام میداد و بالمشافهه گفتگو مینمود که این دعاگویان را زحمت تحمل این منت از او معادل با جمیع اوقات تلخیهای دیگر شده بود .

دراین وقت که حکم خلاصی این دعاگویان دولت رسید اوقات طباخ تلخ شده قبل از رسیدن احکام صریح که گفتگوی مرخصی این دعاگویان در میان مردم بود طباخ بالمره انکار این خلاصی را در خارج میکرد و اظهار تحاشی ازگفتگوی این گونه کلمات مینمود .پس ازآنکه محقق شدکه بالتفات پادشاهی مرخصی حاصل شده است و طباخ دانست که دیگر روزی یك تومان مداخل برای او نخواهد بود بهانهٔ برانگیخت و پرخاش ونزاع نموده ازهمراهی این دعاگویان تقاعد ورزیده اندوخته های خود را برداشته جان این دعاگویان را از شنیدن کلمات نا معقولانهٔ خود خلاص کرده بدر رفت .

حکایت

وقت ورود این دعاگویان بقلعهٔ اردبیل آنچه دعاگویان همراه داشتند از قبیل رختخواب و لباس و قلیان طلا و غیرها دیـوانیان سیاهه نموده بدست محمد پسر فتحعلی خان نوری سپردند. دراین اوقات که مرخصی حاصل شد و میرزا ابراهیمخان

تبریزی ازطرف دیوان اعلی مأمور باردبیل شده حکم آورده که موافق سیاهه آنچه از اوضاع این دعاگویان باقی باشد رد نمایند محمد مهدی ولد فتحعلی خان نوری قلیان‌طلائی را از این دعاگویان‌نگاهداشته‌نداد ، پس ازمطالبه گفته بود که جهانگیر میرزا خودش دزدیده است .

پس از شنیدن این جواب دندان شکن صحت سکوت برای این دعاگویان حاصل شده محمد مهدی پی کار خود رفت .

القصه بیست روز درباغ اردبیل توقف نموده وتخت روان واسب با حسین بیك نام معتمد محمد خان امیرنظام رسیده روانهٔ ولایت تویسرکان شدیم و از مراغه نیز والده و اولاد و عیال را مرخصی حاصل شده مال بارکش و تدارك از دیوان اعلی بایشان داده ایشان نیز از راه صاین قلعه وگروس روانهٔ ولایت تویسرکان شدند ، چون وبا درتویسرکان درآن تابستان واقع شده بود اهالی آن قصبه نیز بدهات متفرق شده بقریهٔ کرزان که در سر راه آذربایجان واقع است بعضی از اهالی تویسرکان از ترس وبا رفته بودند از قضا میرزا رضاقلی که ازبد نفسان و اشرار آن ولایت است در کرزان بوده‌سیاهیی از دور می‌بیندکه می‌آیند احوال ازمترددین میگیردکه اینها چه کسانند حقیقت احوال این دعاگویان را از حبس اردبیل و مرخص شدن ومأموریت بتوقف تویسرکان مستحضرمیشود بکسانی‌که همراهش بودند و تماشا مینمودند رو کرده بشادی وخرّمی تمام دستها را بهم زده و بوجد و رقص افتاده میگوید حضرات عجب لقمهٔ چرب و شیرینی برای ما آمده است بهتر ازمال شیخعلی میرزا و نظرعلی میرزا است‌که در این ایام فترت بدست‌آورده وخورده‌ایم وازآنجا سوار شده بقصبهٔ تویسرکان می‌آید واز تقدیرات خداوندی ابراهیم بیك قراباغی که سابقاً نگاشتهٔ كلك بیان شد که بسبب تحویلداری ولایت ارومیه رجوع محاسبهٔ دیوانی او باین دعاگو از ارومیه فرار نمود در این ولایت نایب محال تویسرکان ازجانب دیوان شده‌آمده بود ومادهٔ دشمنی مستعدی با این دعاگوی دولت شاهی داشت میرزا رضا قلی نام

تویسرکانی که از کیفیت ورود این دعاگویان اورا خبر می‌دهد او نیز کلاه شادمانی را کج گذاشته از وقایعات سابقه رضا قلی را خبر میدهد وخیالات بد در باب این دعاگویان برای ایشان پیدا شده ومنتظر ورود این دعاگویان می‌شوند.

این دعاگویان نیز بهمدان رسیده یك دو روز در اینجا توقف کرده والده و عیال را که از کیفیت و گذارشات این دعاگویان مخبر نبودند فی‌الجمله اخبار نموده امیرزاده احمد میرزا را پیشتر روانه نمودیم وخود این دعاگویان نیز دو روز بعد وارد شدیم، برای والدهٔ پیر نا توان وسایر اهل وعیال غمی تازه پیدا شده اظهار جزع وفزع نموده چند روزی باز از این جهت اوقات تلخی کشیده شد تا انشاءالله اگر فرصت باشد معروض مطالعه کنندگان نمایم که از طمع و بد نفسی رضا قلی که منضم بدشمنی سابق ابراهیم بیك قراباغی شد از آن تاریخ تا تاریخ تحریر که هفده سال است چه زحمت ها کشیده و چه رنجها برده‌ایم. امید که از عدالت پادشاه جهان وسایهٔ یزدان و از التفات و مرحمت اتابیك اعظم مدّظله‌العالی من بعد از مکر وتزویر این محیل مزور آسوده وفارغ‌البال باشیم.

ذکر تفویض فرمودن منصب ولیعهدی از طرف پادشاه مرحوم بپادشاه جهان خلدالله ملکه که مایهٔ امن و امان و پشت و پناه اسلام و اسلامیان است

چون از ناصیهٔ حال هرصاحب دولتی واضح است که مدار امرجهان و جهانیان منوط ومربوط برأی ورویت او خواهد بود وهیچکس را شکی وشبهه‌ای بعد ازمشاهدهٔ حال آن صاحب دولت نخواهد ماند که از سایهٔ نهال شریف آن وجود مبارك جهانی درآسایش وخلقی درآرامش خواهند آمد پادشاه مرحوم در اول حال که جلوس برتخت پادشاهی فرمودند برای نظام دولت و قوام ملك و ملت وآسایش رعایا و آرامش برایا فرزند ارجمند خود را که درآن وقت درسن چهارسالگی وآثارجلالت و فخامت از ناصیهٔ همایونش پیدا بود، شعر:

بالای سرش زهوشمندی میتافت ستارهٔ بلندی

بتفویض منصب ولیعهدی ایران شایسته وشایان دیده وجمیع امنای دولت علیه تصدیق این تفویض واین تعیین را نمودند و وزرای دولت خارجه نیز این رأی صواب را محض صلاح و صواب شمردند و برطبق این فرمایش همایون فرمان مبارک صادر شده و اخبار نامجات باطراف و اکناف ولایات ایران نوشته شد و قبای کیانی مکلل بجواهر وخنجر و بازوبند که در این دولت علیه برای ولیعهد معین و مقرر است بدارالسلطنهٔ تبریز برسم خلعت ارسال شد و جمیع رعایا وبرایا از ظهور این مرحمت عظمی بشادمانی وشادکامی کوشیده و شهری و قصبهٔ و قریهٔ نماند که بافروختن چراغ و مشعل وآراستن انجمنهای شادمانی نپرداختند تا جهان را قرار و زمان را مدار است خدای تعالی سایهٔ بلند پایهٔ این پادشاه گردون جاه را از سر عموم اهالی ایران کم نگرداند و روز بروز برعمر ودولتش بیفزاید وبعضی را که در اول اوقات ورود بدارالخلافه و جلوس همایون خود را نایب‌السلطنه یا صاحب‌السلطنه می‌نامیدند و میدانستند آرزو در دل ماند.

ذکر ورود محمد خان امیرنظام بدارالخلافه و مرحمت شدن منصب وزارت اعظم بجناب حاجی میرزا آقاسی و معاودت محمد خان امیرنظام بدارالسلطنهٔ تبریز و بعضی وقایعات

چون موکب پادشاهی از عمامه ولواسان وارد دارالخلافهٔ طهران شد محمد خان امیرنظام نیز که با بعضی از لشکر نظام آذربایجان احضار بدارالخلافه شده بود وارد دارالخلافه وبشرف آستان بوسی مشرف آمد وتا آن اوقات کارگذار و وزیر اعظم برای گذراندن اموردولتی معین ومشخص نگردیده وظاهراً خلعت‌وزارت باحدی داده نشده بود. در این وقت که محمد خان امیر نظام بآستان بوسی مشرف شد اعیان و امرای درب خانهٔ همایون را چنان بخاطر میرسد که این منصب عظمی بایشان که مردی

کامل و کار دیده و موصوف باخلاق و احوال پسندیده است و از امرای بزرگ و از خدمتکاران قدیم است مرحمت خواهد شد باین خیال بنای آمد و رفت بمنزل محمد خان امیر نظام گذاشته و جناب حاجی میرزا آقاسی فی الجمله تنها ماند. پادشاه مرحوم برای نظم و نظام امور دولتی دستخط همایون با خلعت آفتاب طلعت بافتخار حاجی میرزا آقاسی صادر فرموده او را بمنصب وزارت اعظم شرف اختصاص ارزانی داشتند ودر توقیر واحترام او کوشیده مرجع عوام وخواص فرمودند ومحمد خان امیر نظام را بعد از نوازشات بیکرانه و التفاتهای پادشاهانه رخصت انصراف بولایت آذربایجان دادند وامیرزاده قهرمان میرزا را بحکومت مملکت آذربایجان منصوب فرموده نیک و بد امور او را از امیر نظام خواستند و امیر زادهٔ فریدون میرزا را از دارالسلطنهٔ تبریز بدارالخلافه احضار فرمودند و محمد خان امیر نظام با امیرزادهٔ قهرمان میرزا بدارالسلطنهٔ تبریز رسیده بنظم امورات آن سرحد پرداختند و ظل السلطان را که تا این زمان در دارالخلافه نگهداری میفرمودند مأمور بماندن مراغه فرمودند و سیف الملوك میرزا را بقزوین فرستادند ظل السلطان را مستحفظین دولتی بمراغه رسانیده پس از چندی توقف روانهٔ قلعهٔ اردبیلش ساختند ودر این زمستان پادشاه جهان در دارالخلافه بامن و امان گذرانیدند و چون طایفهٔ ترکمانیهٔ صحرای اترك و گرگان دراین اوقات پا از دایرهٔ حساب بیرون نهاده برعایان استرآباد دست درازی مینمودند امنای دولت پادشاهی را صواب چنان نمود که دربهار آن سال لشکر بولایت گرگان و بصحرای ترکمان کشیده تنبیه آن طایفه را پیشنهاد همت سازند لهذا در در این زمستان مشغولی بتدارك سفر گرگان نموده لشکریان ولایات را بتدارك این سفر اخبار و اعلام دادند.

ذکر احوال این دعاگویان بعد از ورود بتویسرکان در این سال

چنانکه اشاره شد ابراهیم بیك قراباغی بفکر تلافی عداوت سابق افتاد

و میرزا رضاقلی نیز او را بواهمه و طمع انداخت اما واهمهٔ آنکه مبادا پادشاه با مأمورین تویسرکان برسر التفات و مرحمت آمده اختیار محل تویسرکان را بایشان واگذارد بهتر اینکه در این اول ورود بکلمهٔ نالایق ایشان را متهم سازی وخاطرخود را از این پریشانی خلاصی دهی . اماطمع آنکه شاید پس از این اتهام پادشاه جهان سکوتی درباب ایشان فرموده یا حکمی فرماید در آن صورت اختیارجان ومال ایشان دردست اوخواهدآمد وواضح است که پس از آن لقمهٔ نانی برای زندگانی ایشان خواهی داد وبود ونبود ایشان بتو خواهد رسید .

ابراهیم بیك را که مادهٔ عداوت مستعد بود ازگفتگوی این بی‌عاقبت بدخواه نشتر بمادهٔ عداوت او خورده بنای بدخواهی گذاشته بیست روز از ورود این دعاگویان بتویسرکان نگذشته بودکه فهرست مطالبی بخدمت پادشاه نوشته فرستاد باین زبان عرض نموده بودکه امیرزادگان وارد تویسرکان شده‌اند، این چاکردولتخواه برای حفظ ایشان دویست نفر تفنگچی از شهر و دهات تویسرکان نام نویس کرده‌ام برای هریك از تفنگچیان مواجبی دردفترخانهٔ مبارکه مشخص ومعین سازند تامشغول بحفظ وحراست شوند وباز عرض نموده بودکه بعد از ورود امیرزادگان سر سواره آذربایجان وا شده قریب بدویست نفر سواره حالا که یکماه نیست امیر زادگان آمده‌انداز آذربایجان رسیده‌است ، حکم مبارك چیست؟ وبازبنوع اجمال عرض کرده بودکه امیرزادگان بعضی فرمایشات بمن مینمایند بشنوم یا نه ؟ غرض از این عرایض آنکه پادشاه مرحوم را متغیر ساخته حکمی برای بی‌اختیاری این دعاگویان از مال وجان خود صادرکرده کیف یشاء دخل وتصرف نماید و این فهرست را بدارالخلافه فرستاده بودند .

پادشاه مرحوم که خدای تعالی او را غریق رحمت خود نماید و بپادشاهی آخرت سرافراز فرماید درجواب مواجب تفنگچیان وگرفتن ایشان خط باطله بکج خلقی و تغیر تمام کشیده بودند ودر باب سوار آذربایجان که این بی‌حیا چنان دروغی

عرض کرده وچنان افترائی باین بیچارگان بسته بود بخط مبارك مرقوم فرموده بودند که در دولت ما قرار مواجبی وگذرانی برای امیرزادگان تعیین شده ایشان از آن قرار گذران خواهند کرد و در باب عرض مجملی که کرده بود که بعضی فرمایشات می‌نمایند بشنوم یانه بخط مبارك مرقوم فرموده بودند که اگرخیانت دولت ماست مشنو. باری این فهرست که از دارالخلافه آمد و صورت او را باین دعاگویان در تویسرکان دادند این دعاگویان را که درخانهٔ خود هنوز از شیون و شین فراغتی حاصل نشده بود باز دلتنگی بر دلتنگی افزوده شد چاره بجز بیچارگی نبود، صبر و تحمل را شعارخود ساختیم و بلطف خداوند و بمرحمت پادشاه تکیه داده مکر بدگویان را بجزای مکرخداوندی واگذار نمودیم، ومکروا ومکرالله والله خیرالماکرین.

ذکر حرکت موکب پادشاهی از راه کالپوش و فیروزکوه بولایت گرگان وحکایات واقعه در آن زمان

چون‌عیدسعید سلطانی در دارالخلافهٔ طهران بعیش وشادمانی گذشتو بهریك ازچاکران وخدمتگزاران خلعت درخور خدمت مرحمت شد محض عنایت و ترحم برای این دعاگویان و امیرزادگان و والده و همشیره نیز خلعتو مستمری و شاهی اشرفی عیدی بادستخط مبارك بافتخارهریك جدگانه ازمصدرعزوجاه صادر ومرحمت فرموده سرافتخار این دعاگویان را باوج سموات رسانیدند و تغییر و تبدیل درحکام وعمال ولایات برحسب مصلحت‌دولتی‌داده‌آمد ولشکر بهار درعرصهٔ چمن بهزار نقش و نگارخیمه زده انجمن‌آرا گردید پادشاه جهان نیز حکم باحضار لشکر های عراق وآذربایجان و مازندران فرموده بفرّ فریدونی و حشمت جمشیدی از دارالخلافه با اجتماع و احتشام تمام بیرون آمده اردوی همایون را در بیرون دارالخلافه مجتمع ساختند وبعد از انجام دادن امورات لشکریان با توپخانهٔ آتش فشان از راه ییلاقات کالپوش و فیروزکوه روانه ولایت گرگان شدند.

ترکمانیهٔ دشت از شنیدن ورود موکب همایون خود را بمیان دشت کشیده درمکانهای بعیده قرار و آرام گرفتند و اردوی همایون پس ازطی منازل وقطع مراحل بولایت گرگان رسیده نصب خیام اقامت فرموده امیر زاده فریدون میرزا را با جمعی از لشکریان بدفع و رفع ترکمانیه که درمحلی موسوم بقارن قلعه مجتمع آمده بودند نامزد فرموده امیرزاده فریدون میرزا با لشکریان ابوابجمعی خود روانهٔ آن طرف شد و از کشش و کوشش و گرفتن و بستن دقیقهٔ مهمل و مجمل نگذاشت و بلوازم خدمتگزاری وجان نثاری نیز قیام واقدام نموده قارن قلعه را بتصرف درآورد وپادشاه جهان نیز از همهٔ طوایف ترکمان بقاعدهٔ معمول آن سامان پیشکش وگروگان گرفته نظمی لایق وکامل دادند و پس از اطمینان از امور آن سامان وگذشتن فصل تابستان طبل رحیل کوبیده عازم مراجعت شدند.

در بین راه جمعی از نا بخردان گفتگو آغاز کرده برای بد گوئی و تخریب حاجی میرزا آقاسی مجالسی منعقد ساختند و منافع ومضار این سفر را سنجیدن آغاز نهادند واز غایت بیخردی این نوع مهملات را نوشته بنظر پادشاه جهان رسانیدند و باعتقاد خود هفده تقصیر برای حاجی میرزا آقاسی نوشتند. پادشاه جهان نیز این جوره خیالات راکه مأخذ آن فضولی و خود سری ملتزمان رکاب است اعظم مفاسد دولتی دانسته سیاههٔ آن روسیاهان را بامهملاتی که نوشته بودند بحاجی میرزا آقاسی داده جناب حاجی را در تنبیه و تأدیب آن خود سران و یاوه سرایان مختار فرمودند و براعتبار و شوکت حاجی میرزا آقاسی روز بروز افزایش و زیادتی دادند.

حاجی میرزا آقاسی نیز بعضی از آن هرزه درایان را که نصیحت ایشان مفید نبود و قابلیت ماندن در اردوی همایون نداشتند از اردوی همایون دور نموده بعضی دیگررا بنصایح مشفقانه تنبیه و آگاهی دادند.

چون اردوی همایون وارد ولایت سمنان شد امیرزاده فریدون میرزا را بجهت خدمات شایسته که درآن سفر از ایشان ناشی شده بود بعطای حکومت فارس و

فرمانفرمائی آن مملکت وسیع الفضاء سرافرازی بخشیدند و فرمان و خلعت همایون مرحمت شده از همانجا روانهٔ دارالملك فارسش ساختند و اردوی همایون بمقر عز وشرف وارد شده لشکریان را مرخص اوطان خود نمودند وچون پادشاه جهان مصلحت مملکت ایران را در تسخیر مملکت هرات و ضمیمه ساختن آن را بسایر ولایات محروسه میدیدند بفکر انجام تدارکات این سفر افتاده درآن زمستان همت بساختن و پرداختن تدارك یورش هرات مصروف داشتند و بجمیع لشکریان اخبار و اعلام فرمودند که دربهار این سال متوجه دارالخلافه شوند ودرآن زمستان در دارالخلافه بعیش وخرمی گذرانیدند .

ذکر لشکرکشیدن پادشاه جهان بمملکت هرات وحکایاتی که درآن سال بمنصهٔ ظهور آمد

چون بهار فرخنده فال رخ نمود و شهریارجهان براورنگ کیانی تکیه ورآمده برسوم وعادت پیشدادیان دست دریا نوال را بپاشیدن سیم و زر وبخشیدن در وگوهر بر ادانی واقاصی گشودند و برهرکس از شاهزادگان و امرا و اعیان بقدر قابلیت و اندازه ریزش و نوازش فرمودند بعزمی متین و رایی رزین لشکریان نظام و غیر نظام را از اطراف مملکت ایران جمع آورده اردوی کیهان پوی را در خارج دارالخلافه منظم و منسق ساختند و اللهیارخان آصف‌الدوله را از ورود لشکر همایون بمملکت خراسان بارادهٔ تسخیر مملکت هرات آگاهی دادند و بنفس همایون در ساعتی سعد و میمون از دارالخلافه بیرون آمده وارد اردوی مبارك شدند و زیاده از صد عراده توپ و هشتاد هزار لشکر از نظام و غیر نظام و امرا واعیان در اردوی همایون مجتمع آمدند .

دربن اثنا بعرض مبارك رسید که امپراطور اعظم عازم تماشای ممالکی است که از مملکت ایران ضمیمهٔ ممالك خود نموده و بعزم زیارت اوچ کلیسای ایروان از

دارالسلطنهٔ پطرز بورغ بیرون آمده است . پادشاه مرحوم نظر برعایت قواعد دوستی وحفظ مراتب اتحاد نوشته ومکاتیب دوستانه با تحف وهدایا ارسال دارالسلطنهٔ تبریز فرمودند و بمحمد خان امیرنظام که در سنوات سابقه در دارالسلطنهٔ پطرز بورغ بخدمت امپراطور اعظم رسیده بود حکم و مقرر داشتند که تدارکات شایسته دیده ولیعهد دولت علیه را که درآن زمان در دارالسلطنهٔ تبریز تشریف فرما بودند از جانب سنی الجوانب پادشاه جهان بسرحد مملکت روس برده و در ولایت ایروان با امپراطور اعظم ملاقات واقع شده رشتهٔ اتحاد و دوستی را محکمتر سازند ودر بین حرکت اردوی همایون بطرف هرات خبر رسید که ظل‌السلطان و اماموردی میرزا وعلینقی میرزا از محبس اردبیل فرار کرده بولایت طالش ولنکران رفته بدولت علیهٔ روس پناه برده‌اند .

چون تفصیل این کار خالی از تجربه و اعتبار نبود مرقوم می‌آید: از قلعهٔ اردبیل تا سرحد ولایت روس هشت فرسنگ است و شاهزادگان که در قلعهٔ اردبیل مجتمع آمدند پادشاه مرحوم را نظر باحوال ایشان سوای، مرحمت والتفات وخوش گذرانی امری دیگر منظور نبوده از لوازم حبس همین قدر بیش نداشتند که از چهاردیوار قلعهٔ اردبیل مأذون بخروج نبودند واز فرزند وعیال هریك از شاهزادگان هر کس را میخواستند بقلعهٔ اردبیل احضارمیکردند ودرآن قلعه بیرونی واندرونی برای همه مرحمت شده بود ومخارج یومیه درکمال وسعت مرحمت میشد وحاجی علی عسکرخواجه بمناسبت خواجه سرائی که ازحال اندرون و بیرون هردو مخبر باشد حاکم و کارگذار مملکت اردبیل ازطرف دولت علیه بود

شاهزاده علی نقی میرزا باین فکر افتاد که راه خلاصی برای خود جوید و منزل ایشان متصل بدیوار قلعه بود بنحوی که بام منازل ایشان مرد رو دیوار قلعهٔ اندرونی است ، چون شاهزاده علینقی میرزا درایام حکومت قزوین برادر زنی داشتند مقنی و در اوقات مشق کیمیا از دارالحکومه بخانهٔ استاد کیمیاگر با دست برادر زن

خود نقبی وسیع کنده هر زمان که میل خاطر ایشان میکشید از راه نقب بمنزل استاد کیمیائی تشریف میبردند. دراین وقت بخاطرایشان رسید که آن مقنی را احضار نمایند کس بطلب عیال بقزوین فرستاده اسباب مقنی را از قبیل بیل و کلنگ و تیشه درمیان مفرش و یخدان جا داده بقلعهٔ اردبیل آوردند ومقنی را بیخبر بحرمخانه برده بفکر نقابی افتادند۱ . روزی ازحاجی علی عسکر خواهش نمودند که مستراحی درگوشهٔ منزل بحکم حاجی علی عسکر کنده شود حاجی مشارالیه خواهش ایشان را قبول نموده مقنی برای کندن مستراح فرستاد و شاهزاده علینقی میرزا سعی دروسعت وگودی مستراح نموده بسیارگود و وسیع ساختند و خاك مستراح را مقنیان حاجی علی‌عسکر ببیرون منزل کشیده میبردند. پس از انجام این‌مقدمه شاهزاده علی‌نقی‌میرزا از پستوی اطاق خود که دیوار همان پستو دیوار قلعه بود با دست مقنی امین خود شبها بسوراخ‌کردن دیوار مشغول شده بتأنی و آرام بعمل خود ادامه اقدام مینمودند

۱ ـ درحاشیهٔ نسخهٔ نادر میرزا چنین نوشته شده :

« مقنی مردی بود واحد‌العین دولت نام ، در اردبیل بنائی پیر استاد محسن نام مرمت جزئی قلعه را دیوانیان باوستاد مزبور و دو پسر اورجوع میکردند ، ظل‌السلطان بالاخانهٔ بسیار کوچکی درضلع مغربی‌آن عمارت که ساکن بود بجهت تفرج بشهراحداث کرد . استاد مشارالیه سررشتهٔ نقبی را که در اول احداث قلعه بقانون قدیم برای راه فرار یاخبر گیری ساخته بودند بشاهزاده رکن‌الدوله نمود و خاطر نشان کرد که این سوراخ تا جائی از شهر ممتد است. دولت نقاب بآن نقب که از یك گوشهٔ اطاق حرمخانه ابتدا شده بود سر کشی کرد، معلوم‌شد که عیبی زیاد نکرده است ، اندك تنقیهٔ در بعضی جاها لازم دارد و بمرمت آن پرداخت تا خندق‌را که دوذرع بود تنقیه کرد . عقلا میدانند که اگر ده ذرع چاهی در زمین بکر کنده شود که عرضاً و قطراً دو ذرع وعمق‌آن ده ذرع باشد خاك آن تلی خواهد شد . بندهٔ درگاه جای آن نقب را برأی‌العین دیدم ، سنگهای‌عظیم که‌دربنیان باآهك بکار برده‌اند ودرمیان آب‌است کلنك ومتین‌ازعهدهٔ‌شکستن آن بر نمیآید محتاج باستعمال باروت است . زمین اردبیل بآب نزدیك است ، بدون استعمال آهك زیاد سالی ممکن نمیشد که پایدار شود خاصه قلعه که خندق او پر آب و عمیق است این نقب را حاجی‌آغا باطل و پر کرد » .

وهرچه مقنی خاك ازدیوار قلعه میکند علینقی میرزا بدوش خود حمل کرده بمستراح جدیدالبنیان میریخت.

این عمل قریب بسه ماه طول کشید وسنگهای عظیمی را که در بنیان بود بنوك تیشهٔ خارا شکاف از هم شکافته نقب را بکنار خندق رسانید و روشنی خندق هویدا و نمایان شد. بعد از سرانجام این مهم ظل‌السلطان و اامامویردی میرزا را مطلع ومخبر نموده منصوبهٔ دیگری برای خلاصی خود برانگیختند. ظل‌السلطان خواهش آوردن عیال را ازدارالخلافه نموده بحاجی علی عسکر تملقات بسیار کرده بتعارفات وتکلفات رضاجوی خاطرحاجی علی عسکر میشدند، کسان ظل‌السلطان از دارالخلافه عیال او را آورده بعد از ورود بقلعهٔ اردبیل حاجی‌علی‌عسکر ازکثرت عقل واحتیاط اسب و نوکر ایشان را از قلعه بیرون کرده در شهر جا و منزل داد و شاهزادگان ثلاث فرصت را ازدست نداده کسان خود را اخبار نمودند که شبانه اسبهای سواری را بکنار خندق آورده منتظر آمدن ایشان باشند وشاهزادگان درهمان روز بشاهزادگان دیگر بشوخی برای استمزاج گفته بودند که اگر مقدور باشد که ما از این قلعه بیرون برویم شماهم موافقت میکنید یا نه؟[۱] همگی جوابهای درشت وتلخ داده شاهزادگان فراری

---

۱ — درحاشیهٔ نسخهٔ نادر میرزا چنین نوشته شده:

« علیمردانخان ارونقی که مردی معروف ببذله‌گوئی بود از جانب دولت باصدنفر سوار کرمانی و پنجاه نفر توپچی کوتوال قلعه بود، بحاکم و حاجی علی عسکر تمکینی نداشت، تکلیف رکن‌الدوله بشاهزادگان از بابت دلسوزی نبود بلکه برای این بود که خیال آنها را از تدبیر خود منصرف نماید که مبادا آلات دولت نقاب را از قزوین بکندن نقبی حمل نمایند، همواره تدبیر او در خلاصی از تنگنای این قلعه بود که گاه میگفت میتوانم آن مردم را بزور بازو از قلعه اخراج کنم ومحصور شویم. گاه میگفت ممکن است این مردم را بزر فریفته کرد و همدست نمود کوتوال راگرفت و بفریفت و بمعاونت همین‌مردم خود را بخاك روس کشید، گاه میفرمود ماقریب‌دویست نفرفدوی از ملازم وغیره داریم متدرجاً آلات حرب بقلعه باید آورد وبزور اسلحه از قلعه بیرون‌رفت اگرمانعی باشد جنك کرد و بسرحد روسیه شتافت.

[بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد]

از موافقت ایشان مأیوس شده سکوت اختیار نمودند و شبانه هرسه نفر از راه نقب خود را بیرون کشیده و نوکران و خدمتکاران نیز اسبهای سواری را برلب خندق رسانیده شاهزادگان بطناب وریسمان که نوکران از لب خندق سراشیب کردند دست زده بالا رفتند سوار شده ازخوف وهراس رو بفرار نهادند وهمه جا خودکشان خود را بکنار رود خانهٔ آستارا رسانیده بآنطرف آب گذشتند وبقراولان روس که همه درلب آب اقامت دارند احوال خود را اعلام نمودند وحاجی علی عسکرخواجه فردای آن شب در وقتی معین که همیشه داشت بمنازل شاهزادگان رفته اثری و نشانی از شاهزادگان فراری ندید ، بجستجو افتاده راه نقب را دیده کیفیت را معلوم نموده سوارشده از عقب ایشان شتافت و در حینی که شاهزادگان فراری بقراولان روسیه رسیده بودند او نیز رسید. چون خالی ازظرافتی نیست بخدمت خوانندگان معروض میدارد ،حاجی مشارالیه که خود را بسیارمحیل ومزوّر میدانست حیلهٔ بخاطرش رسید، ازآب گذشت از اسب پیاده شده بآداب وقانون سابق بخدمت شاهزادگان رفته زبان بنصیحت و دلداری ایشان گشاده زلفهای خود را بدست گرفته میگفته است که از این

[بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل]

اما داستان اسب این بود که ظل‌السلطان و رکن‌الدوله چند رأس اسب که عیال آنها رامر کوب بود درقلعه نگه داشته بودند باین اسم که ملازمان همراه عیال بعراق رجعت خواهند کرد.چون خواست خدا این بود که فرار آنها بسهولت دست دهد از یك طرف نقب آماده بدست آمد از طرف دیگر توپچیان قلعه آب خندق را که همیشه پربودبرای درویدن نی زیاد که درخندق میروید از ممر معلومی خشکانیده بودند . ازآن سوی علی-مردانخان حکم کرده بود که اسبها را از قلعه بیرون برند و درشهر نگاه دارند ، بلد و بدرقه هم بزور پول از طایفهٔ شاهسون چند نفری را سوگند داده یار کرده بودند بعد معین شد که استاد محسن و پسران او در این کار شرکت کلی و دخل کامل داشتند. خود حاجی آغا بنفسه از عقب شاهزادگان نرفت لیکن بهمین مضامین بلکه بمراتب مضحك‌تر مراسله و پیغامی فرستاد ،سوار کرمانی و پسران کوتوال رفتند وخائب و خاسر مراجعت نمودند . این سلطان کرمانی سر دستهٔ سوار مزبور چون مأیوس شد خود را بخدمت شاهزادگان انداخت و مراجعت نکرد» .

زلف سفید من حیا کنید ومرا بغضب وسطوت پادشاه گرفتار نکنید ، من پنجاه سال است که ببرادر وپدرشما خدمت کرده‌ام آخر چه چیز شما درقلعهٔ اردبیل کم بود، نان نداشتید، رخت نداشتید، برنج عنبر بو برسم جیره بشما نمیدادم ، از این دیوانگیها کردید که بحبس اردبیل افتادید بازهم که دست نکشیده سر بصحرا ها گذاشته‌اید .

شاهزادگان سکوت کرده درجواب هیچ نمیگفتند حاجی علی عسکر را خیال آنکه ایشان نصیحت پذیر شده و ازکرده پشیمان و راضی بمعاودت شده‌اند زبان بمدح وثنای ایشان گشوده وسه رأس اسب خالی را پیش کشیده شاهزادگان را تکلیف بسواری وعود نموده شاهزادگان را ازحرکات حاجی خنده گرفت وحاجی دانست که حیله وتزویر بکارنیامد، معاودت باردبیل نمود .

اما مجملی ازاحوالات شاهزادگان آنکه پس از اعلام بامپراطور روس بهریک یکهزار اشرفی باجقلو مواجب مرحمت فرموده در قراباغ نشیمن برای ایشان مقرر داشت و ایشان شنیدند که امپراطور بولایت ایروان می آید ، خواهش اذن ملاقات امپراطورنمودند ، امپراطور درجواب فرموده بودکه غرض از این خواهش سه چیز خواهد بود لاغیر یا استدعای نقض عهد با دولت ایران یا استدعای افزونی مواجب وگذران یا محض تماشا و دیدن صورت یکدیگر ، اما فرار ایشان ازمحبس بهیچ وجه علت نقض عهد با دولت ایران نخواهد شد واما زیادتی مواجب وگذران زیاده از آن دادن منافی با اتحاد ویگانگی پادشاه ایران است واما محض ملاقات من نیزخواهش دارم که ظل‌السلطان را ببینم زیرا که شنیده‌ام مردی است خوش‌اندام وخوش ریش .

شاهزادگان از شنیدن این جوابهای دندان شکن استدعای مرخصی از دولت روس نموده بدون ملاقات باسم زیارت مکه معظمه بارزنةالروم رفتند و از آنجا باسلامبول رفته شهریه ازسلطان گرفتند، پس‌ازآن بمصر رفته باعانت محمد علی پاشای

مصر بزیارت مکه معظمه مشرف و از راه جبل بکربلا و کاظمین آمده مجاور شدند[1] پادشاه مرحوم گاهگاهی بظل السلطان بسبب آنکه برادر اعیانی نایب السلطنه ومردی شرّانگیز نبود اظهار التفات میفرمودند واین پادشاه عالم جاه که خداوند تبارك وتعالی برعمر و دولتش بیفزاید و دولتش را تا ابد پاینده دارد نظر بوصل صلهٔ ارحام که بمضمون حدیث صریح خیرالانام باعث طول عمر و تمادی ایام زندگانی است مبلغ دو هزار تومان همه ساله مواجب برای رفاهیت ظل السلطان در آن آستانهٔ متبرکه مرحمت و برقرارفرموده‌اندکه بدعاگوئی دوام دولت پادشاهی قیام و اقدام نمایند.

القصه پس از وصول این خبر باردوی همایون پادشاه مرحوم یحیی خان را بدارالارشاد اردبیل فرستاده حاجی علی عسکر را پنجاه هزارتومان جریمه فرمودند و مقرر داشتندکه شاهزادگان باقیمانده را بدارالسلطنهٔ تبریز برده ازخوف و هراس که در بودن قلعهٔ اردبیل دارند ایمن و مطمئن سازد و رفتن شاهزادگان دیگر را با نرفتن ایشان که در حقیقت مساوی بود مساوی شمردند واردوی همایون طی مسافت فرموده وارد مشهدمقدس شده بشرف زیارت امام الجن والانس مفتخروسرافراز آمدند

---

۱ - در حاشیهٔ نسخهٔ نادر میرزاچنین آمده :

« نمیتوان گفت که مؤلف از رموز دولتی آگاه نبوده است ، اولاً دولت روس از دول معظمهٔ دنیاست این گونه مخارج در آن دولت عظمی ندارد،مسلماً خبر صحیح این است که امپراطور کمال مهربانی بشاهزادگان نموده بودند و برای توقف ایشان در لهستان شهر وارشاو را معین کردند و برای مخارج ایشان بیشتر از پنجاه هزار تومان وجه نقد مقرر شد. چون شاهزادگان برخلاف قواعد دولتی استدعای معاونت نمودند که قشون دولتی گرفته بایران حمله نمایند امپراطور قبول نکرد تا شاهزادگان در این مطلب بیمعنی اصرار نمودند ، چون امپراطور مکنون خاطر آنان‌را دانست بتوسط وزیر خارجهٔ روس پیغام فرستاد که شما مهمانان عزیز دولت هستید ، همهٔ اسباب آسودگی شما موجود است و جمیع خواهشهای شماها پذیرفته‌است مگر معاونت باغتشاش‌ایران، پادشاه ایران بحکم ولایت عهد پادشاه است ، پدر شما او را اختیار کرده است . چگونه میشود دولت روس خلاف عهدنامه نماید ؟ چون مقصود آنها از پیش نرفت اذن ملاقات نیافته دلتنگ‌شدند وبدولت عثمانی پناه‌بردند   نادر».

و بتدبیرات امور یورش هرات بروفق مصلحت کارگذاران و دولت خواهان آن سرحد پرداختند و آصف‌الدوله را با لشکریان خراسان از ملتزمین اردوی مبارك ساخته روانهٔ مملکت هرات شدند .

ذکر تشریف بردن پادشاه جهان در حالت ولیعهدی بمملکت ایروان برای ملاقات امپراطور روس

چون حکم محکم پادشاهی بآذربایجان ومحمد خان امیرنظام رسید تدارکات شایسته دیده وحقیقت را بامنای دولت روس معلوم داشتند و مکان و زمان ملاقات را خواهش نمودندکه تعیین نمایند . امنای دولت امپراطور از وصول این خبر کمال انبساط حاصل نموده مکان و زمان ملاقات را در مملکت ایروان تعیین نمودند و محمد خان امیر نظام بقانون وآداب لایقه وبا تدارکات و تنسوقات شایسته درخدمت بوده ولیعهد از دارالسلطنهٔ تبریز روانه شده بایروان رسیده ازطرف دولت روس از کنار آب ارس تا ایروان مهمانداران واستقبال چیان که چنین مهمانی وچنان مهمانداری را شاید وسزد تعیین‌فرموده با اعزاز واحترام تمام که مافوق آن متصور نیست بایروان رسانیدند و درآنجا ولیعهد پادشاه بملاقات امپراطور رسیده امپراطور ولیعهد را بآغوش مهربانی گرفته وعدهٔ محبت و مهربانی خود را مادام‌الحیاة بلکه مادامیکه دولت درسلسلهٔ ایشان باشد بپادشاه‌مرحوم و ولیعهد دادند ونشان حمایل‌وانگشتری مکلل بالماس که لایق ولیعهد دولت ایران باشد از روی اتحاد ومحبت اعطا فرمودند ولیعهد نیز بدان تحفه وهدایائی که لایق آنچنان پادشاهی باشد اقدام فرموده درکمال گرمی و خوشی یکدیگر را وداع فرموده سرکار ولیعهد بدارالسلطنهٔ تبریز تشریف فرما شده و امپراطور اعظم بعد از زیارت اوچ کلیسا وتماشای ولایاتی که منظور بود عود بدارالسلطنهٔ پطرزبورغ نمودند .

ذکر تسخیر غوریان و رفتن برسر هرات

چون پادشاه جهان با لشکرهای گران و توپهای اژدرفشان پس از مرخصی از آستانهٔ امام الجن و الانس علیه‌السلام روانـهٔ مملکت هرات شدند شاهزاد کامران ویارمحمد خان وزیر هرات بفکر کارخود افتاده از همه راه چارهٔ کارخود را منقطع دیده جمیع سواره و پیادهٔ آن‌سامان را در نفس قلعهٔ هرات جمع‌آورده وجمیع غله وآذوقه که درمحال قلمرو خود موجود داشتند بشهر هرات‌جمع نموده بتعمیر برج و بارو پرداختند وقریب سه هزارنفر درقلعهٔ غوریان که در سر راه ایران واقع است گذاشته منتظر ظهور امورات از پردهٔ غیب شده نشستند وپادشاه جهان طی مسافت فرموده بقلعهٔ غوریان رسیدند و غوریان و مستحفظین آنجا بخیال دفعهٔ سابق که از ایشان گذشته و ایشان را بحال خود گذاشته بهرات خواهند رفت بی‌ادبـانه ومتهورانه حرکت‌کرده متعرض اردوی همایون شدند و پادشاه جهان حرکت ایشان را مایه ومادهٔ تنبیه ایشان فرموده اتراق در اردوی همایون واقع شده بعضی از نظام سرباز و بعضی از توپخانهٔ مبارکـه را بمحاصره وتسخیر قلعهٔ غـوریان مقرر داشتند و قلعگیان بحفظ خود و قلعه کوشیده سه روز و سه شب بخود داری پـرداختند و مأمورین قلعه را محاصره نموده دست بانداختن توپهای قلعه‌کوب گشادند و سنگرها و سیبه ها را پیش برده درمـدت سه روز قلعه و خندق را با خاك زمین بضرب‌گلوله یکسان ساختند وصدای الأمان‌الأمان‌از قلعگیان باوج‌آسمان رسیده قلعهٔ بآن متانت و استحکام را درمدت سه روز از دست‌آن سنیان‌گرفته و مستحفظین‌آنجا را آنچه زنده بودند بنظر پادشاه‌جهان‌رسانیدند وحکم پادشاهی بهدم بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کنده اردوی همایون بسمت هرات درحرکت‌آمده و خوانین‌افغان مثل شمس‌الدین خان وسایرخوانین جزء بخدمت پادشاه جهان رسیده سعادت رکاب بوس دریافته کمرخدمتگزاری وجان‌نثاری برمیان بستند و اردوی همایون وارد کنارهرات

شده مهندسان تعیین فرمودند که از روی دقت ملاحظهٔ اطراف قلعه را نموده جای سنگروسیبه تعیین شود که بمحاصرهٔ قلعگیان ازچهارطرف اقدام فرمایند ودراین روز ازمیان قلعهٔ هرات از سواره و پیادهٔ کارآمدنی قریب بده هزارنفرمجتمع بودند و علما و سادات ایشان در میان قلعه منبرها گذاشته فتوای جهاد و وجوب جنگ را با لشکرقزلباش می‌دادند.

ازطرفین گردان و دلیران بساختن وپرداختن آلات حرب و پیش بردن سنگر وحفظ برج وبارو زبانها را بسته وبازو ها را گشاده منتظر امر وفرمان شدند.

ذکر محاصرهٔ هرات وکیفیاتی که واقع شد تاهنگام مراجعت اردوی همایون و ورود بمشهد مقدس که قریب بچهارده ماه طول کشید

چون لشکر ایران وارد کنار قلعهٔ هرات شدند و مهندسان بنظر احتیاط همهٔ اطراف قلعه راملاحظه نموده جای سنگر و سیبه وحواله رامعین و مشخص ساختند پادشاه مرحوم برج وبارهٔ هرات را بلشکریان قسمت فرموده و هرکس باندازهٔ قوت وقدرت قسمتی افتاده مشغول بساختن سنگر ها و ترتیب دادن حواله ها شدند و اردوی همایون درنیم فرسخی بلکه نزدیکترافتاده حکم همایون بجمع نمودن آذوقه و سیورسات یکساله صادر شده همهٔ لشکریان بدوقسم شدند، قسمتی در سنگرها نشسته مشغول قلعه‌گیری بودند وقسمتی دیگر در اردوی همایون مانده بجمع آوری سیورسات وآذوقهٔ سالیانه قیام و اقدام می نمودند و هراتیان نیز دل از جان برکنده و باغوای علما و سادات خود کشته شدن را باعث بهشت جاودان و ماندن را باعث تقرب بزرگان خود پنداشته بجد و جهد تمام مشغول خود داری و مدافعهٔ بیرونیان بودند وپادشاه جهان نیز برکشتی عزم لنگر اقامت انداخته بجز ازگرفتن قلعهٔ هرات و تسخیر آن ولایت بامری دیگرتوجه نمیفرمودند و لشکریان درتضییق محصورین کوشیده از هرطرف سنگرها را پیش برده وحواله ها بلندکرده توپهای بزرگ برسر

حواله ها نصب کرده هرروز از کوبیدن برج و بارو قلعگیان را پریشان حال میکردند وکامران میرزا درمیان قلعه جمیع امورات خود را مفوّض بیارمحمد خان کرده خود درخلوتی نشسته بهیچ امر دخل و تصرف نمینمود و یارمحمد خان نیز بفتوای علما و مجتهدین اهل تسنن درقلوب لشکریان چنان راسخ وثابت ساخته بود که این نزاع وجدال برای تعصب ومذهب است وعوام وخواص اهل هرات باین سبب همگی کفنها بگردن انداخته ودر وقت فرصت از شهر بیرون ریخته با شمشیر برهنه بتعصب هرچه تمامتر بجنگ وجدال اشتغال مینمودند و همه روزه آتش حرب از طرفین افروخته بود و روز بروز شدید تر میشد تا آنکه سنگرها وحواله ها تا لب خندق رسید و کار برمحصورین تنگ آمد.

ذکر وقایعاتی که در عراق و سایر ولایات درحین محاصرهٔ هرات روی نمود

امیرزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه مرحوم لشکریان کرمانشاه را جمع آوری نموده و ازکرمانشاهان حرکت کرده باتوپخانه بچمن گندمان رفتند ودرآنجا چندان اقامت نموده و بحفظ ولایت عراق و بختیاری پرداختند تا موکب پادشاهی از هرات عود فرمودند.

بعد ازمعاودت اردوی همایون باز بکرمانشاهان مراجعت نمودند و امیر زاده بهمن میرزا حاکم ملایر و بروجرد چون موکب پادشاهی را در هرات دید خواست نوعی نماید که در ولایت همدان ومحال تویسرکان برهم خوردگی حاصل شده وباین جهت پادشاه مرحوم امر این دو ولایت را باو محول فرمایند اما در همدان بجهت بلدیتی که در ایام حکومت سابق داشت مفسده میان رعایای آنجا کرده وچنان اتفاق افتاد که قریب شش ماه آن مفسده طول کشیده قتل بسیار فیمابین واقع شد تا آنکه جمعی کثیر ریخته خانهٔ آخوند ملاحسین را از بیخ کنده و مفسده تا ورود موکب همایون قائم وبرپا بود.

اما در تویسرکان اولاً پنجاه سوار غفلةً بقصبهٔ تویسرکان فرستاد که حاکم تویسرکان را گرفته ببروجرد بردند وحاکم تویسرکان بهمدان گریخته درآنجا نیز با پی اوشده او را گیرانیده ببروجرد برد و نایب از طرف خود بتویسرکان فرستاد و درآذربایجان امیرزاده قهرمان میرزا فوجی از نظام گرفته و فوج قهرمانیه نامیده و تا اوجان آمده اردو زده نشست و در ولایت فارس بسببی که نوشته خواهد شد کشتیهای دولت انگلیس قریب ببنادر سرحد ایران آمده با استعداد تمام ایستادند.

اما احوال اردوی هرات آنکه پادشاه مرحوم قنبرعلیخان را بجهت استمالت کهندل خان حاکم مملکت قندهار از هرات روانهٔ قندهار فرموده کهندل خان بعد از رسیدن قنبر علیخان اظهار خدمتگزاری و دولتخواهی نموده محمد عمرخان ولد خود را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده محمد عمرخان در اردوی هرات بشرف پای بوس مشرف شده مورد نوازشات پادشاهانه گردیدو پادشاه مرحوم اللهیارخان آصف‌الدوله را با ابوابجمعی او ازاردو مأمور بولایت زمین داور وسبزار فرموده و بجهت ضبط آن حدود روانهٔ آن سامان ساختند و در اوقات توقف جنگهای بسیار از طرفین شده قتل بسیار واقع شده وازهمه عظیم‌تر آنکه بعد ازآنکه پادشاه مرحوم توپ بزرگی برای کوبیدن قلعهٔ هرات در اردوی مبارك ریختند با آن توپ و توپهای دیگر رخنهٔ عظیم دربرج و باروی قلعهٔ هرات پدید آمده لشکریان را بیورش مأمور فرموده حربی بسیارصعب واقع شد.

سربازان خود را ببرج و باروی قلعه رسانیده علمها برسر برج و بارو نصب نصب‌کرده آثار فتح و غلبه ظاهر ساختند. از آن طرف یارمحمدخان با جمیع اهل هرات از زن ومرد کفنها پوشیده با شمشیر برهنه از جان گذشته فدائی وار خود را بسربازانی که ببرج وبارو صعود نموده بودند رسانیده جنگی عظیم کردند. از قراری که مسموع شد از طرفین زیاده ازچهارهزارنفر مقتول شده چون مدد بسربازانی که در برج و بارو صعود نموده بودند نرسید فتح قلعه درعهدهٔ تعویق ماند و پس ازاین

مقدمه سفیر دولت انگلیس بنای گفتگو گذاشته بشفاعت هراتیان در خدمت پادشاه مرحوم تکلم آغاز کرد و بمیان هرات کس فرستاده با هراتیان نیز گفتگو بنیاد نمود و درمجالس متعدد از این جوره سخنها بمیان آورد . پادشاه مرحوم بهیچوجه التفات برسخنان او نفرمودند وبقراردادی که میداد رضامندی برای دولت علیه حاصل نمیشد ودرهمین اوقات لشکریان دولت انگلیس با توپخانهٔ عظیم برسر کابل وقندهار آمدند، پادشاه مرحوم دوستی دولت انگلیس را دردولتداری ترجیح بگرفتن وتسخیر مملکت هرات داده وبعد ازآنکه سفیردولت انگلیس دلتنگ شده لذا اردوی هرات بدلتنگی روانه شده بود پادشاه مرحوم نیز ازسر تسخیر هرات گذشته و لشکریانی را که در خارج اردو درمیمنه ومیسره بودند احضار فرموده کار هرات را بوقت دیگر حواله گذاشتند ، لهذا اردو را ازسر هرات کوچانیده بعزم زیارت مشهد مقدس روانهٔ مملکت خراسان شدند و در قلعهٔ غوریان جمعیت و استعداد شایان گذاشته قلعه را تعمیر فرمودند و پس از ورود بمشهد مقدس و فیض آستان بوسی امام الجن والانس الله یار خان آصف الدوله را درمملکت خراسان والی مستقل فرموده روانهٔ دارالخلافه شدند ودرچمن بسطام سان نظام اردوی مبارك را دیده پنجاه وپنج فوج که در رکاب همایون بود بعد از وضع فراری و متوفی چهل و دو هزار نفر سرباز تفنگ در دست بقلم لشکرنویسان اسم باسم قلمداد شد. بعد از دیده شدن این سان بعضی از لشکریان را که قریب باوطان بودند مرخص فرموده با سایر لشکریان وارد دارالخلافه شدند وسربازان ولشکریان هرولایت را مرخص باوطان خود نمودند وامیر زاده فریدون میرزا وامیرزاده بهرام میرزا وامیرزاده بهمن میرزا رابدارالخلافه احضار داشتند وچون اهل مملکت فارس با کسان امیرزاده فریدون میرزا نقار کلی پیدا کرده بلکه فیمابین ایشان بحرب و قتال انجامیده بود بآن سبب امیرزاده فریدون میرزا معزول شد و میرزا نبی خان که برای آوردن امیر زاده رفته بود بنیابت آنجا ماند و امیرزاده بهرام میرزا نیزمعزول شد .

اما احوال امیر زاده بهمن میرزا آنکه همدان و تویسرکان را خواست که ضمیمهٔ ملایر و بروجرد نماید، پادشاه مرحوم خواهش همدان را از او پذیرفته او را در همدان و ملایر و بروجرد مبسوط الید فرموده روانهٔ همدانش ساختند و امیرزاده قهرمان میرزا که در اوجان بود بعد از شنیدن خبر حرکت اردوی همایون از هرات بدارالسلطنهٔ تبریز عود نموده فی‌الجمله ضعف برمزاج او مستولی شد و در همان اوقات اکراد جلالی باز بنای بی‌حیائی و هرزه‌گردی گذاشتند ومحمد خان امیرنظام برای تنبیه آنها بولایت خوی رفته افواج نظام آنجا را که بی‌نظم و نظام شده بودند منتظم ساخته بدارالسلطنهٔ تبریز عود نمود و پادشاه مرحوم چندی بعد از ورود در دارالخلافه سرکارولیعهد را از تبریز احضارفرمودند، ولیعهد دولت علیه بدارالخلافه رسیده در خدمت پادشاه مرحوم مشغول خدمتگزاری بودند و چون دراوقات توقف اردوی مبارک درهرات رنود واوباش دارالسلطنهٔ اصفهان طغیان نموده وچندان بحرکات نالایق اقدام کرده و بخود سری سر برآورده بودندکه عنان اختیار آن مملکت را بالکلیه از دست حاکم آنجا گرفته بودند و در همان اوقات عبدالله خان امین الدولة نیز فرصت یافته از خانهٔ مجتهدالعصر والزمانی جناب حاجی سید محمد باقر اعلی‌الله مقامه که بطریق بست درآنجا نشسته بود بیرون‌آمده راه کربلای معلی ونجف اشرف پیش‌گرفته رفت.

پس از ظهوراین اسباب‌رأی بادشاهی براین قرارگرفت‌که بآن ولایت تشریف فرما شده امرآن ولایت را منتظم سازند و باین جهت باحضار بعضی از لشکریان فرمان دادند ودر همین اوقات حسین خان آجودانباشی را بسفارت دولت انگلیس مأمور ساختند و مشارالیه روانهٔ مقصد شده پس از رسیدن بنزدیکی ولایت انگلیس از راه خامی و ندانستگی بولایت انگلیس داخل نشده بولایت پاریس رفته مشغول بتجارت شده بعضی سخنان بی وجه بدولت علیهٔ ایران اعلام نمود و امنای دولت علیه مطالباتی‌که با دست او بایست بدولت علیهٔ انگلیس گفتگو نمایند بطریق دیگر

و بطورهای علیحده گفتگو نموده خاطر دولت انگلیس را بدست آورده دو باره
وزیرمختار ازطرف دولت انگلیس بخدمت پادشاه مرحوم رسید ودر دارالخلافه مقیم
گردید و در همین اوقات دولت علیهٔ روم پا از دایرهٔ حساب بیرون نهاده بدو امر
نالایق اقدام نمودند. اول آنکه ولایت محمره را که قصبه‌ایست از مملکت ایران
و درمقابل شهر بصره ودر این طرف شط‌العرب واقع است تاخت و تاراج کردند ثانیاً
آنکه درکربلای معلی نجیب پاشا والی بغداد که برای ضبط و نظم کربلا لشکرفرستاده
بود و لشکریان او مستولی بر ولایت کربلا شده بودند دست درازی باهالی عجم که
در آن ولایت بودند نموده در قتل عام کربلای معلی که حکم نموده بود جمعی کثیر
از رعایای دولت ایران بقتل رسیده و اموال ایشان بباد فنا رفت و امنای دولت علیهٔ
ایران با امنای دولت علیهٔ روم در این مواد گفتگو آغاز نهادند و هم در این سال از
علامات آسمانی ذوذؤابهٔ بصورت دهره درسمت‌الرأس ظاهرشده وزیاده از دوماه باقی
بود ومنجمان حکم میکنند که ظهور دهره علامت خون ریزش است.

ذکر وقایعات ممالك کابل و قندهار و هرات بعد از مراجعت اردوی پادشاهی از ولایت هرات و آمدن کهندل خان و معاودت او و گرفتاری کامران بدست یارمحمد خان

چنانکه سابقاً نگاشتهٔ کلك بیان گردید دولت بهیهٔ انگلیس لشکر بکابل وقندهار
فرستادند و کهندل خان حاکم قندهار ودوست محمد خان حاکم کابل خود را بدولت
خواهی دولت علیهٔ ایران منسوب ساختند و محمد عمر خان ولد کهندل خان در
اردوی هرات بآستان بوسی مشرف شده از طرف کهندل خان عرایض مشتمل
برخدمتگزاری وجان سپاری بنظر پادشاه رساند ودراردوی هرات مشغول خدمتگزاری
شده پس ازمراجعت اردو بهمراهی اردوی کیهان پوی بدارالخلافه آمدند ودر همان
اوقات لشکریان دولت انگلیس استیلا برمملکت قندهار و کابل یافته و کهندل خان

از قندهار فرار کرده پناه بدولت علیهٔ ایران آورده و بخدمت پادشاه مرحوم مشرف شده بمرحمت پادشاهی مفتخر گردید و شهر بابك کرمان را باقطاع او مقرر داشتند و او با کسان و اتباع خود بشهر بابك رفته اقامت نمود .

بعد از چندی افاغنهٔ ولایت کابل و قندهار اتفاق نموده باخراج لشکر دولت انگلیس از ولایت خود عازم و جازم شدند و کسان بطلب کهندل خان فرستادند و کهندل خان مراتب را بخدمت پادشاه مرحوم معروض داشته خود با کسان و اتباع از راه سیستان بولایت قندهار رفت ، افاغنهٔ آن سامان برسر او اجتماع نموده بسرداری کهندل خان و دوست محمد خان برسر لشکر انگلیس رانده زیاده از بیست هزار نفر لشکر انگلیس را بقتل رسانیدند و کار قندهار بکهندل خان و امر کابل بدوست-محمد خان که هردو برادر بودند برقرار و مستقیم گردید و عرایض اخلاص و دولتخواهی بخدمت پادشاه فرستادند .

اما وقایع هرات آنکه بعد از مراجعت اردوی پادشاهی بالکلیه مملکت هرات از حلیهٔ آبادی افتاد و جمعی از کسان دولت انگلیس بهرات آمده باعانت هراتیان پرداخته و تنخواه بسیار برسم قرض و انعام بهراتیان داده قری و محالات هرات را بحلیهٔ آبادی درآوردند و در آن اوقات میان یار محمد خان و کامران میرزا حاکم هرات نقاری پیدا شد، چون کامران میرزا مردی پیر و عادت بکشیدن بنج نموده بود یارمحمد خان اورا ازدخل درمملکت بیدخل کرده بقلعهٔ از قلاع هرات فرستاد.

کامران میرزا در همان قلعه در آن اوقات وفات کرد و بعضی از اولادش بدارالخلافهٔ طهران بخدمت پادشاه مرحوم آمدند و مواجب و سیورسات مرحمت شده در دارالخلافه مقیم شدند و یارمحمد خان در امر هرات مستقل شده بعد از استیصال لشکر انگلیس در ولایت کابل وقندهار او نیز کسان دولت انگلیس را ازهرات اخراج کرده و عریضهٔ دولت خواهی و خدمتگزاری بپادشاه مرحوم عرضه داشت نمود و با کسان معتمد خود بخدمت پادشاه ارسال داشت و کسان او در اوقاتی که

اردوی پادشاهی در دارالسلطنهٔ اصفهان تشریف داشت باصفهان رسیده عریضه و پیشکش او را از نظر پادشاه مرحوم گذرانیدند و پادشاه مرحوم کسان او را نوازش فرموده و بیارمحمد خان نیز فرامین التفات آیین صادر شده و امیدواریش بمراحم بیکرانهٔ پادشاهانه دادند.

ذکر حرکت پادشاه مرحوم از دارالخلافه باصفهان و وقایعاتی که واقع شد تا ورود بدارالخلافهٔ طهران

پادشاه مرحوم بعزم انتظام امور مملکت اصفهان و سایر بلاد از دارالخلافه حرکت فرموده بقصبهٔ شاهزاده عبدالعظیم وارد شدند وقریب بیك ماه در آنجا توقف واقع شده بلوازمات وتدارکات سفر پرداختندو درایام توقف معروض پادشاه مرحوم شد که مجتهدالعصر والزمانی حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه‌الله بجهت شفاعت گزاری اهالی اصفهان از دارالسلطنهٔ اصفهان بیرون آمده وارد دارالایمان قم شدهو منظورش آن است که بلکه سفری را که منظور امنای دولت علیه است استدعا نموده موقوف سازد.

پادشاه مرحوم چون تدارکات سفر دیده شده بود وصلاح دولت علیه درموقوف شدن این سفر نبود از راه ساوه و زرند وخلجستان عبورفرموده ملاقات مجتهدالعصر والزمانی را بوقت دیگر گذاشتند و بسبب حرکات نا شایستهٔ که ازمحمد حسین خان خلج رعایای خلجستان بعرض رسانده بودند حکم بگرفتاری او صادر شده مشارالیه خود را بآستانهٔ معصومهٔ قم صلوات‌الله وسلامه علیها رسانیده وپسرانش گرفتار گردیدند قلعهٔ که درقریه نیزار وقریهٔ قاضی داشت بحکم پادشاهی کوبیده شد واردوی همایون ازجهرود عبورنموده بولایت کاشان تشریف فرما شدند ودر عمارات فین نزول اجلال واقع شده دو هفته توقف فرموده امور آن ولایت را منتظم نموده روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان گردیدند.

پس از ورود بدارالسلطنهٔ اصفهان درعمارات پادشاهان صفویه موکب همایون نزول فرموده و بتنبیه و تأدیب اشرارحکم ازمصدرجلال وجاه صادرشد ، جمعی کثیر از اشرار و الواط که هریك خونها کرده و خانه‌ها خراب نموده بودند گرفتار شحنهٔ سیاست پادشاه جهان شده بسزا و جزای خویش رسیدند و در اوقات توقف اردوی پادشاهی در اصفهان صارم پاشا سفردولت علیهٔ روم که برای رفع گفتگوهائی که اشاره بدان واقع‌شد و ازطرف دولت علیهٔ روم مأمور شده بود بشرف‌پای بوس مشرف شده گفتگو های دراز و دور از کار نموده مقبول امنای دولت علیه نیفتاده بی‌نیل مرام مراجعتش دادند و هم در ایام توقف اصفهان نصرالله خان ولد امیرخان سردار مرحوم را بحکومت مملکت فارس سرافراز فرموده و او بفارس رفته بضبط و ربط آنجا درکمال خوبی و درستی اقدام مینمود اما از اجل امان نیافته زیاده از یکماه باقی نمانده مرحوم‌شد. پس از وفات او امیرزاده فرهاد میرزا را بایالت آن مملکت فرستادند و موکب پادشاهی پس از انتظام امورات اصفهان از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت فرموده از راه گلپایگان منزل بمنزل تشریف فرما شده وارد مملکت بروجرد شده و امیرزاده بهمن میرزا حاکم آن ولایت بلوازم خدمتگزاری وجان سپاری اقدام نموده پس از انضباط ولایات بختیاری و لرستان اردوی همایون از بروجرد حرکت فرموده از راه نهاوند وکنکاور بولایت همدان رسیدند و از بین راه اسمعیل خان جدیدالاسلام را بادستخط های مرحمت آئین وخلاع فاخره باحوال پرسی این دعاگویان بتویسرکان فرستادند و این دعاگو در نهاوند با حاجی میرزا آقاسی ملاقات کرده همان اوقات امنای دولت علیه علی محمد خان قجر را که حاکم تویسرکان بود از حکومت معزول نموده و حکومت را بقنبرعلی خان جلیله وند داده بودند چون احوالات قنبرعلی خان معلوم این دعاگو بود ازحاجی میرزا آقاسی التماس نمودکه سفارش بلیغ باو نمایندکه اخلال در امنیت و فراغت این دعاگویان ننماید و شنیدن سخنان مفسده جویان تویسرکان را سربار مقتضای طبیعت خود نسازد و درآن بین

این دعاگوی دولت بسبب امنیت و فراغتی که ازمرحمت پادشاهی داشت هجده جزو ازکلام مجید را حفظ نموده بتفسیر آن عالم شده بود .

القصه حاجی میرزا آقاسی قنبرعلیخان را حاکم ولایت تویسرکان نمود تا از ایام حکومت و حرکات او که باعث بر همخوردگی امنیت این دعاگویان شدچه معروض خوانندگان افتد. اردوی همایون وارد همدان شده قریب بیک ماه در آن بلده اقامت نمودند وامور ولایت کردستان و کرمانشاهان رامنتظم فرموده و از همدان کوچ بر کوچ روانهٔ دارالخلافه شدند ودر آن زمستان در دارالخلافه اقامت فرموده بگفتگوی امورقصبهٔ محمره و کربلای معلی با دولت روم بدست سفرای دولت روس و انگلیس اشتغال فرموده وخسارت اموال تجار محمره و خون رعایای عجم را که ریخته شده بود مطالبه میفرمودند .

حکایت

ولایت تویسرکان ولایتی است کوچك مشتمل بریك قصبه و هفتاد پارچه ده ولیکن اهالی این ولایت مردمانیند خشك دماغ ومتکبر و وضع بقعه چنان واقع شده که دور از شوارع اتفاق افتاده تردد از ولایات دیگر بآن ولایت کمتر واقع میشود و خود اهل ولد نیز بسایر بلاد کمتر میروند و باینجهت بسیار از آداب و آداب دانی دورند و هریك فی‌نفسه چون کسی را ندیده‌اند خود را افلاطون و ارسطو می نامند و میدانند واهل این قصبه ومحال متفرق بدو فرقه‌اند جمعی خود را بسته وخواهان اولاد میرزا محمد سیاوشانی که درسنوات سابقه باین بلدآمده متوطن شده وصاحب قرای ومزارع گشته میدانند وبعضی دیگرخود را بسته وخواهان اولاد حسینعلی بیك نامی که پدرانش از اهالی سیستان و درعهد نادرشاه بتحصیل مالیات باین ولایت آمده توقف نموده صاحب عیال واولاد وسکنه و قری ومزارع شده میشمارند و ایشان خود را از طایفه ملك جمشید سیستانی می‌پندارند .

این‌طایفه همیشه با اولاد میرزامحمد درمنازعه وعداوت میباشند و چون از

دیـوان اعلی اولاد میرزا محمد بمنصب وزارت این ولایت سرافرازنـد و پسران حسنعلی بیك منصب کلانتری دارند همیشه درمقام حسد و عداوت آن طایفه میباشند ودر تضییع ایشان ساعی وجاهدند واین عداوت منصبی وجاهی درمیان دوطایفه مستمر و برقرار است وهرمحله و هرخانه و هرقریه که در این محال واقع است در مرور زمان دوفرقه شده هریك خود را خواهان یکی از این دوطایفه کرده‌اند و در زمان حکومت قنبر علی خان رئیس طایفهٔ میرزا محمد میرزا شفیع ورئیس طایفهٔ حسنعلی بیك میرزا رضاقلی بود واین میرزا رضا قلی در مزاج قنبر علی خان تصرف کامل نموده و قریهٔ گرزان را که از قرای معظم این ولایت است برای قنبرعلی خان بهرحیلهٔ که بود ازصاحبانش انتزاع نموده بملکیت قنبرعلی‌خان درآورد، پس ازمالکیت قنبرعلی خان بنای تعمیر قلعه برای اوگذاشته عمله از ولایت گرفته وتیر از دهات انداخته باین امورات خود را مقرب حاکم ساخته بعداوت طایفهٔ میرزا محمد مشغول شد و برای دهات ایشان مدعی ملکی از طایفهٔ قراگوزلو تراشیده بفکر تضییع ایشان برآمد و در آن اوقات میرزا شفیع درآذربایجان در پیش طهماسب میرزا مشغول خدمت بود و برادرانش در ولایت متوجه اموراتش بودند. میرزا شفیع این جوره خرابیها را که دراوضاع خود دید بدارالخلافه رفته صادق خان برادرخود را در توپخانهٔ مبارکه بنوکری داد و متعهد سرانجام نمودن یکصد و بیست و پنج نفر توپچی داوطلب در خدمت پادشاه مرحوم شد و منصب سردستگی برای برادر خودگرفته او را بـاین ولایت فرستـاد ،واودر وقتی بولایت تویسرکان‌وارد شد و حکم دولتی را آورد که میرزا رضاقلی پیشکارحاکم بود و قلعهٔ را که درقریهٔ رودآور داشت وبحکم خاقان مغفور درعهد شیخ‌الملوك خراب شده بود تعمیرمینمود ودرمیان ولایت مشهورنموده بودکه چون دولت علیهٔ ایران را با دولت علیهٔ روم نقاری واقع است حکم بساختن این قلاع شده‌است وچون قنبرعلی خان حاکم را بساختن قلعهٔ گرزان مشغول ساخته بودکسی متعرض ساختن قلعهٔ او نمیشد تا قلعه بانجام رسید وازآن طرف صادق خان

نیز بحکم دولتی مشغول بگرفتن توپچی داوطلب شده سی چهل نفر توپچی را که انجام داد میرزا رضاقلی را آتش حقد وحسد در کانون سینه افروخته شده قنبرعلیخان را بر آن داشت که هر که از اهل ولایت توپچی میشود او را گرفته تنبیه نماید و نگذارد که این امر باتمام رسد .

قنبر علیخان نیز بخواهش او سه چهار نفر از توپچیان جدید را گرفته تنبیه و مؤاخذه نمود . صادق خان در پیش قنبرعلیخان بگفتگو در آمده قنبرعلیخان اعتنائی بسخن او نکرده رفته رفته با صادقخان کمال بی‌میلی را بهم رسانیده میرزا رضاقلی مادهٔ حاکم را که پخته ودرعداوت آن طایفه مستعد دید نشترخود خواهی و فساد را از جل بندی تزویر در آورده بآن مادهٔ مستعد چنان رساند که تا صادق خان را گوشمالی ندهی و تنبیه معقولی نکنی حکومت تو در این ولایت مستقر و ممکن نخواهد بود .

نظر باین مقدمات قنبرعلیخان را از تویسرکان برداشته که بقلعهٔ گرزان برود ودرقلعهٔ گرزان بقدرهزار نفرپیاده وسواره از دهات خود و از طایفهٔ جلیله‌وند وطایفهٔ نانکلی‌وغیره جمع آورده‌ودر نظر قنبرعلیخان اقدام باین نوع امورات را بسیارسست وموهون نموده‌بنای اعتماد خودرا در اقدام باین نوع امورات و گذرانیدن در نزد امنای‌دولت بدروغ گوئی واشتباه کاری خود که‌درحقیقت در آن فن ید طولائی گذاشته‌معتقد این بود که امنای دولت علیه غور رسی دراین‌مواد نخواهند کرد و بقنبرعلیخان چنان وانمود کرد که باید این‌جمعیت را بشهر فرستاده صادق خان را با غل و زنجیر گرفته بگرزان آورند تا حکومت تو مستقیم گردد .

قنبرعلیخان باین‌سخنهای واهی ازجا رفته جمعیتی را که در گرزان جمع‌آورده بودند باو سپرده بگرفتن صادقخان مأمور نموده ومیرزا رضاقلی نیز باهالی محلهٔ خود اخبار این مقدمه را نموده بعزم کشتن صادقخان از گرزان جمعیت را برداشته روانه

شد خودمیرزا رضاقلی قریب بشهر در مزرعهٔ که موسوم بمزرعهٔ زرگری است توقف وجمعیت را بشهر روانه نمود .

صادق خان بیخرد غافل از حوادث زمانه در خانهٔ خود خوابیده بود که این جمعیت بمحلهٔ ایشان که بمحلهٔ پائین است ریخته و اهالی محلهٔ میرزا رضاقلی که موسوم بمحلهٔ زرهان است ملحق باین جمعیت شده دست بغارت و تاراج این محله برآورده روی بخانهٔ میرزا شفیع وصادق خان گذاشتندصادقخان دانست که منظوری بجز قتل او ندارند خود را قبل ازمحاصره شدن از راه آبی بیرون انداخته بقریهٔ از قرای خود رفته ازآنجا اسبی بدست آورده روانهٔ دارالخلافه شد وحضرات مأمورین بعد از غارت کردن خانه های میرزا شفیع و صادقخان و زخم دار نمودن میرزا با با عمو زادهٔ میرزا شفیع را با گلولهٔ تفنگ دانستند که صادقخان فرار کرده و مقصود اصلی از دست رفته عود بکرزان نموده وبفکر کارخود افتادند .

این دعاگوی دولت پادشاهی چند روز پیش ازین حکایات بسبب درد سینه که داشت بهمدان رفته درمنازل ملك آرا منزل نموده مشغول بمعالجه بود ، این اخبارات را شنیده همان روز ها عود بتویسرکان نمود . در این بین کاغذی از قاصد های قنبرعلی خان و میرزا رضاقلی بدست افتاد که درآن نوشتجات قنبرعلی خان بعضی مفتریات در این باب باسم این وآن نوشته و برای تلخیص خودکه خیال بیجا نموده بود اسم این دعاگویان را نیز درآن نوشتجات برده بود .کسان این دعاگویان از این سخنان مطلع شده این دعاگویان را از حقیقت احوال مخبرنمودند ومیرزا شفیع در دارالخلافه عارض شده اسد آقا نامی را از معتبرین طایفهٔ دنبلی محصل گرفته روانهٔ این ولایت داشت .

قنبرعلیخان از خواب غفلت بیدار شده دانست که کار حکومت با دخیل شدن بدشمنی و عداوت مردم منافات دارد ، خواست بتدارك مافات اقدام نماید از چاه درآمد بچاله افتاد بخیال اینکه میرزا شفیع وصادقخان را ساکت نموده کار بهم‌خوردهٔ

این ولایت را استقامتی دهد میرزا رضاقلی را بهمدان پیش امیر زاده بهمن میرزا فرار داده وخود باکسان میرزا شفیع برسم دوستی باسم اینکه میرزا رضاقلی درقلعهٔ رودآور تفنگچی جمع کرده و مستعد دعوی و یاغی گریست دوباره در ولایت پیاده و سواره خبر کرده با ساز و دهل طبل جهالت و نادان‌کاری خود را کوبیده و اسد آقارا همرا برداشته بسر قلعهٔ میرزا رضاقلی رفت وقلعه را خراب وقریه را آتش زده و قریب بشصت نفر از رعایای آن قریه را گرفته بقصبهٔ تویسرکان عود نمود.

میرزا رضا قلی بعد از ظهور این واقعه در همدان بتظلم و عرض و داد افتاده امیرزاده بهمن میرزا را بطمع حکومت تویسرکان انداخته ویکنفر یوزباشی از ایشان گرفته روانهٔ تویسرکان شد و با دست امیر زاده بهمن میرزا بدیوانخانهٔ مبارکهٔ دارالخلافه عرض حال نمود.

این‌دعاگوی دولت باشیطنتهائی که سابقاً ولاحقاً ازمیرزا رضاقلی وقنبرعلیخان دیده بود خود را در این اغتشاش در تویسرکان صلاح ندیده روانهٔزیارت قم شده منتظر انجام این امورات نشست و پس از عرض و داد میرزا شفیع در دارالخلافه حکم باحضارقنبرعلیخان ومیرزا رضاقلی شده ایشان را نیز بدارالخلافه بردند و در دیوانخانهٔ مبارکه هریك مبالغ کلی سیاههٔ غارت و تاراج اموال خود را داده قریب بصد هزارتومان سیاهه دادند. امنای دولت این کار را عظیم‌شمرده فتح‌الله خان مافی و میرزا فضل‌الله نوری را برای تحقیق این امور مأمور بتویسرکان ساختند و ایشان با قنبرعلیخان ومیرزا شفیع ومیرزا رضاقلی از دارالخلافه بیرون‌آمده از راه قم روانهٔ تویسرکان شدند ودرحوض سلطان میرزا رضا قلی منصوبه برانگیخته میرزا شفیع را که مردی خالی ازشیطنت است فریفته باو گفته بود که ما مثل میرزا فضل‌الله وفتح‌الله خانی را کجا میبریم و این سیاهه را که ما بدیوان اعلی داده‌ایم قریب بصد هزار تومان است اگر ده یك این را محصلین از ما مطالبه نماید ده هزار تومان میشود، ما باید فکری نمائیم‌که خود را از این مهلکه خلاصی بخشیم. میرزا شفیع پرسیده

بود که چه میباید کرد حکایت میمون و بز ماست و صاحب خانه و خوردن میمون و ریش بز کاسه ماست را مالیدن ودیدن مهمان مدقوق این اوضاع را و چوب خوردن بز بی‌تقصیر ازصاحب خانه را بتفصیلی که در کتب مسطوراست باو گفته بود میرزا شفیع پرسیده بود که بز در این میان کی باشد آن خود خواه فساد دوست این دعاگویان دولت پادشاهی را نشان او داده وبز این معرکه قرارداده وباو گفته بود که از تو توقع دارم که در این مـرحله ساکت باشی تا من خـود و تو را از این مهلکه بی‌ضرر خلاصی دهم .

آن مرد خالی از شیطنت و فساد قبول سکوت را کرده میرزا رضاقلی بعد از اطمینان ازسکوت او پیش قنبرعلیخان رفته مقدماتی را که مذکور شد با او درمیان گذاشت ، او را نیز باخود متفق کرده بمنزل فتح‌الله خان ومیرزا فضل‌الله خان رفتند و بفتح‌الله خان ومیرزا فضل‌الله گفت که واضح است که منظور شما بعد از آرام کردن ولایت پر کردن کیسه‌های طمع است ، بر شما معلوم ویقین باشد که سیاههٔ را که من و میرزا شفیع در دیوان اعلی داده‌ایم و قریب بصد هزارتومان است بیکدیگر افترا و بهتان زده‌ایم ، همگی دروغ و بی‌پاست وچندان نقصان بطرفین نرسیده و شما از اینجا معاودت نمائید و بمن و میرزا شفیع هرچه میخواهید بکنید ویا آنکه عرض مرا شنیده وده هزارتومان بشما میرسانم . ایشان قدری کج خلق شده وسخنان درشت باو گفته میرزا رضا قلی همان جواب را اعاده نموده بود ، ایشان از راه طمع ناچار شده باو گفته بودند که ده هزار تومان را بما چگونه میرسانی وکدام حرف ترا باید بشنویم ؟ گفته بود که جهان‌گیر میرزا وخسرو میرزا و برادران و منسوبانش که در تویسرکان میباشند ایشان را موضع اتهام دولتی میتوان نمود پس از آنکه مثل شما ایشان‌را تهمت زدهٔ دولت گردیدطوری نمائید که حکم صادرشود که ایشان را محبوس نموده بقلعهٔ شاهزید، که قریه‌ایست در تویسرکان و ملك من است برده وبمن ازطرف دولت سپرده شوند در این صورت من که میرزا رضا قلیم متعهد میباشم که ده هزار

تومان ازجهانگیرمیرزا وخسرو میرزا و برادرانش ومنسوبانش بداغ وشکنجه گرفته بشما رسانم .

فتح‌الله خان که خوش نفسی و پاك ذاتی او مشهورایران است بطمع ده‌هزارتومان موهوم بوعده و فریب رضاقلی فریفته شده بگفتن بعضی سخنان نا لایق اقدام مینماید و میرزا رضا قلی و فتح‌الله خان قنبرعلیخان را هم با خود متفق نموده این دعاگویان بیچاره را بخیال خودآشتی پلو منازعین تویسرکان قرارداده بتدبیرات وخیالات خود مغرور شده غافل از فضل خداوند جهان و عدالت پادشاه زمان گردیده میرزا فضل‌الله را نیز بلطایف‌الحیل ساکت ساخته و فاتحه وخاتمهٔ سفر و مأموریت خود را بخرابی و تمام‌کردن این دعاگویان قرارداده ازحوض سلطان روانهٔ قم شدند و پس از ورود بقم این دعاگو را در روضهٔ مقدسه دیده بانواع سخنان فریب انگیز تکلیف بآمدن تویسرکان نمودند .

این دعاگوی دولت چونکه غافل ازخیال ایشان بود راضی بمعاودت شده بود ولیکن فضل خدا مانع شده یك نفر توپچی از اهل تبریز که همراه حضرات مأمور بتویسرکان بود از مشاورهٔ حوض سلطان آگاهی داشت حقوق نمك خوارگی نایب‌السلطنهٔ مرحوم‌را بجا آورد ، نصف شب بمنزل این دعاگوآمده حقیقت مشورت مأمورین را در حوض سلطان باین دعاگو گفته این دعاگو فسخ عزیمت از مرافقت حضرات نموده عزم توقف را در قم جازم آمد و هرچه از آن توپچی خواست که نام خود را معلوم نماید اظهار نام ونشان خود را ننمود .

القصه چون صبح صادق طلوع شد میرزا فضل‌الله و فتح‌الله خان بروضهٔ مقدسه آمده این دعاگو را تکلیف بروانه شدن نمودند . این دعاگوی دولت که هرگز در خواب وخیال چنین روزها را نمیدید خود را میان چنین بلاها گرفتار دیده گریه راه گلو را گرفته بسکوت پرداخت حضرات دانستند که این دعاگو مرافقت با ایشان نخواهد نمود پس از یأس باین دعاگوی دولت گفتند که سنگی برای تو بچاه بیندازیم

که میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم نینداخته باشد و فتح‌الله خان خوش نفس برای کج خلق نمودن وتیز کردن میرزا فضل‌الله رو باین‌دعاگو کرده بطریق سرزنش و سرکوب گفت ایمرد نادان باوجاق میرزا اسدالله خیانت مکن از این حضرت شرم کن ازخدا اندیشه کن و بمیرزا فضل‌الله دروغ نگو بیا برویم و این میرزا اسدالله پدر میرزا فضل‌الله بود .

میرزا فضل‌الله ازشنیدن این کلمات کج خلق ودلتنگ چون اسپند برآتش آمده از روضهٔ مطهره بیرون رفت و در رواق مبارك ایستاد و بغیظ تمام گفت ای نوکر های جهانگیر میرزا یك نفر از شما در اینجا مانده اید خانه تان را در تویسرکان خراب کرده پدرتان را از گور درمی‌آورم . سه چهار نفر نوکر که همراه این دعاگو بودند از ترس وخوف فرار کرده احدی درپیش این دعاگو نماند ودعاگو با همهٔ عجز و ناتوانی فرداً وحیداً در آن روضهٔ مقدسه ماند ومیرزا فضل‌الله و فتح‌الله خان سوار شده میرزا رضاقلی پیش افتاده همه جا چشمك زنان وغیبت کنان در آن ایام زمستان دوشب در عرض راه که قریب چهل فرسنگ است خوابیده حضرات را باین تعجیل بتویسرکان رسانید و بمحض ورود تویسرکان در درب خانه این دعاگویان قراول گذاشته بمنازل خود رفتند .

از قضایای حسنهٔ خداوندی امیرزاده احمد میرزا وامیرزاده مصطفی‌قلی میرزا سوار شده درخارج بودند ، بعد از شنیدن داستان قراول خود را بهمدان رسانیده بخانهٔ امیرزاده بهمن میرزا میروند و امیرزاده خسرو میرزا درگیر حضرات مانده او نیز متوسل بحق تعالی شده رقعهٔ بمیرزا فضل‌الله نوشته توقع ملاقات مینماید ، میرزا فضل‌الله بعد از لیت و لعل اذن ملاقات داده امیرزاده خسرو میرزا با چهار نفر قراول بمنزل فتح‌الله خان و میررا فضل‌الله میروند میرزا فضل‌الله کج خلقی بسیار باو کرده بعد از کج خلقیها باو میگوید که این مال دنیا برای چه خوبست ؟ شنیده‌ام و یقین دارم که امپراطور روس صدو پنجاه‌هزار باجوقلو بشماداده است ، ای امیرزادهٔ نادان پنجاه

هزار این را بمن قرمساق بده و پنجاه هزاردیگررا باز بمن زن قحبه بده که در درب خانه پادشاهی در راه تو باین و آن بدهم و پنجاه هزار دیگر را خودت پایت را دراز کن و براحت بخور .

امیرزاده خسرو میرزا می یابندکه این حرفها وگفتگو ها پاورقی ندارد بهزار ترس و وهم سؤال میکنندکه قراولی که بدرخانهٔ ما گذاشته‌اید بچه سندست وبحکم کیست ؟

فتح‌الله خان و میرزا فضل‌الله بعد از شنیدن این کلمه بامیرزاده خسرو میرزا کج خلقی زیاد کرده می‌گویند ما خود فرمان ناطق میباشیم بفرمان و رقم چه احتیاج داریم . خسرو میرزا درکارخود متحیرشده بایشان میگویدکه اگرمنظورشما تنخواه است برادران من بعضی در قم متوقف و بعضی بهمدان گریخته‌اند ، این رفتار شما را که با من بدانند هرگز باین ولایت نخواهندآمد و بدارالخلافه رفته بتظلم و تشکی مشغول میشوند بهترآنست که قراولان را از درب خانهٔ ما بردارید تا من ایشان را مطمئن نموده بیاورم پس ازآن هرطریق خواهش شما باشد معمول میداریم .

میرزا فضل‌الله این سخن را پسندیده سخنان نرم با خسرو میرزا در میان میگذارد وخسرو میرزا نیز با او چاپلوسی کرده بمنزل عود مینماید و قراولان نیز از درب خانه دورشده خسرو میرزا خود را با میرزا باقرخالوی خود بمیان باغچهٔ که در پشت خانه های نشیمن است انداخته از باغچه دیواری شکست خورده بود درآن نصف شب در زمستان و برف خود را از آن شکست دیوار پائین انداخته و پیاده بقریهٔ تیولی داشت خود را رسانیده و از آنجا بلا تأمل سه رأس یابوی پالانی پیدا کرده خود را بهمدان بخانهٔ امیر زاده بهمن میرزا می اندازد . میرزا رضاقلی صبح از این واقعه خبرشده خود را بمیرزا فضل‌الله وفتح‌الله خان میرساند وبآنها میگویدکه امیر زاده خسرو میرزا بمیان طایفه خزل و لرستان گریخته و از آنجا میخواهد پانصد سوار برداشته بیاورد و زن‌وبچه خود را از دست شماگرفته بکربلا برود ومن

این کیفیت را عـریضه‌از طرف‌شما بدولت عرض کرده‌ام وقاصد حاضر نموده‌ام عریضه را مهر کرده بزودی روانـه نمائیم که مبادا کار خام شود ایشان نیز بلا تـامل عریضه را مهر کرده و افتراهای بسیار در او نوشته بدارالخلافه فرستادند و نوشتند که ما صلاح چنان‌میدانیم که عیال این حضرت را بقلعه‌شاه زید برده درآن قلعه بمعتمدین بسپاریم واز همدان نیزامیرزاده بهمن میرزا حقیقت احوال را بخدمت پادشاه‌مرحوم عرضه داشت کرده پیش میر علینقی خان طالش وکیل خود فرستاد که بنظر پادشاه مرحوم برساند .

از قضا قاصد امیر زاده بهمن میرزا دردروازهٔ دارالخلافه بمیر علینقی خان میرسد که از طرف پادشاه مرحوم مأمور بهمدان بوده است نوشتجات او را از قاصد گرفته بجیب خود گذاشته روانهٔ همدان میشود و از این طرف عریضهٔ میرزا فضل‌الله و فتح‌الله خان بپادشاه مرحوم رسیده‌پادشاه مرحوم از خواندن عریضه احتمال صدق داده وفی‌الجمله متغیر شده دستخط صادر میفرماید که عیال حضراترا قراول گذاشته نگهدارید تا ببینیم حضرات درکجا میباشند

بعد از رسیدن این دستخط حضرات که شراب نخورده مست بودندبفساد و شیطنت‌میرزا رضا قلی صدنفر سرباز دستهٔ طالب سلطان برادر زادهٔ میرزا رضاقلی را قراول آورده مادر پیر و عیال‌و اطفال این دعاگویان را بقراول انداختند و پنج طاقه شال کشمیری ویك قطعه گل یقه الماس از والده و پنجاه جلد کتاب از کتاب های این دعاگو با بعضی ظروف چینی و بلور برسم مهلتـانه گرفته قلعهٔ شاه زید را خالی کرده میرزا رضاقلی بوجد وشادمانی کوشیده خیالی را که در دیگ سینهٔ خود هشت سال بود بآتش طمع می جوشانید پخته فرض کرده دو سه قریه را که این دعا گویان زر خرید و تیول داشتیم بحواله داده و برادر خود میرزا اسکندر را بقریهٔ ملکی‌وتیول این دعاگو فرستاده بضبط انبار و ملك این دعاگو اقدام نمود و از همدان امیر زاده‌بهمن‌میرزا احمد میرزا را بقم فرستاده باین دعاگوی دولت‌شاهی

اعلام نمود که ماندن شما در قم صورتی ندارد بدارالخلافه بروید امر خودرا صورتی بدهید و امیر زاده خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را از همدان با خود بر داشته بدارالخلافه برد و میرزا فضل‌الله و فتح‌الله خان از شنیدن این حکایت بفکر کار خود افتاده فی‌الجمله دست از زیاده روی کوتاه نموده ومنتظر اخبار دارالخلافه نشستندو امیرزاده بهمن‌میرزا، خسرو میرزا ومصطفی قلی میرزا را تا منزل رباط کریم برده‌در آنمنزل‌امیر زادگان‌را واهمه گرفته نصف شب بدون خبر امیر زاده بهمن میرزا سوار شده بشاهزاده عبدالعظیم رفتند و رقعه بامیرزاده بهمن میرزا نوشته او را از احوال خود مخبر ساختند و امیر زاده مصطفی قلی‌میرزا در شاهزاده عبدالعظیم نیز طاقت نیاورده خو. را بمنزل حاجی میرزاآقاسی انداخت و این دعاگو از قم اقدام برفتن دارالخلافه ننموده با امیر زاده احمد میرزا در قم ماند

پادشاه مرحوم درمجلس اول که امیرزاده بهمن میرزابخدمت ایشان‌مشرف شده بود احوال تویسرکان را پرسید، بودند امیرزاده بهمن میرزاکیفیت را بتفصیل معروض داشته بود پادشاه مرحوم فرموده بود که میرزا فضل الله و فتح‌الله خان بما صراحة عرض کرده اند که خسرو میرزا بمیان خزل و لرستانات رفته است امیر-زاده‌بهمن میرزا عرض کرده بود که خسرومیرزا الان‌در شاهزاده عبدالعظیم ومصطفی قلی میرزا در خانهٔ جناب، حاجی میرزا آقاسی و جهانگیر میرزا و احمد میرزا درقم میباشند پادشاه مرحوم تغیر فرموده دستخط باحضار میرزا فضل الله‌وفتح‌الله خان صادر مینمایند که هرچه در تویسرکان از عیال و کسان این دعاگویان رفته‌اند رد کرده بدارالخلافه آیند کسان میرزا فضل‌الله و فتح‌الله خان حقیقت احوال را از دارالخلافه بایشان نوشته ایشان را تاب توقف در تویسرکان نمانده قبل از رسیدن دستخط پادشاهی فراراً بیرون آمدند و دیك فساد میرزا رضاقلی ازجوش افتاده آرزوهایش خام و نپخته ماند و پادشاه مرحوم امیرزاده مصطفی قلی میرزا را نوازش و مرحمت فرموده اذن توقف در دارالخلافه باستدعای این دعاگویان دادند و بامیر زاده

خسرو میرزا را خلعت مرحمت فرموده و بنوازشات مخصوص ساخته اذن واجازهٔ انصراف
بتویسرکان ارزانی داشتند و این دعاگوی دولت از این جوره حرکات فسادآمیز که
از میرزا رضا قلی شر انگیز بظهور میرسید دلتنگ شده عزم توقف قم را جزم نمود
و امیر زاده احمد میرزا را روانـهٔ تویسرکان ساخت و خود مشغول بتحصیل علوم
دینیه شده بخواندن مقدمات و فقه و اصول در مدرسهٔ قم اشتغال ورزید و بعضی از
از اموال واسباب را ازمیرزا فضل‌الله وفتح‌الله خان امیرزادهٔ مصطفی قلی میرزا بحکم
پادشاه پس گرفت و پس از ظهور این مفاسد و اکاذیب قنبرعلی خان معزول و میرزا
رضاقلی درطهران مأمور بتوقف آمده تاسال وفات پادشاه مرحوم درآنجا ماند تا بعد
چکنند وچگونه از احوالات او نوشته آید و منتقم حقیقی در مدت یك سال فتح‌الله
خان را بناخوشی وبا گرفتار کرده بمقر و مقام خود فرستاد و میرزا فضل‌الله بسببی
از اسباب غیبی کـه تفصیل آن را مناسب زمان نمیدانم بچوب‌کاری عدالت پادشاهی
تا کمر ریخته شده با برادران محبوساً بکاشان فرستاده شد تا ایام وفات شاه مرحوم
درآنجا بودند و این دعاگوی دولت بعد از پنج سال توقف در قم و تحصیل مقدمات
و اخذ اصول از استادی جناب مجتهدالعصر والزمانی آخوند ملامحمد صادق سلمه‌الله
بساختن کاروانسرائی که در درب دروازهٔ معصومه است مشغول شده حسادان مملکت
حسد برده بمنازعه برخاسته وحاکم مملکت را باخود یارنموده بمرافعات ومحاکمات
اقدام نمودند و این دعاگو را دلتنگ نموده بـدارالخلافه رفت و در نجف‌آباد
حاجی میرزا آقاسی را دیده حاجی باین دعاگو نوازش کرده و حفظ کاروانسرا را
که کسی بخلاف شرع باین دعاگو متعرض نشود تعهد نمود. چون ولایت قم متعلق
بمیرزا نصرالله صدرالممالك بود وحاجی میرزا آقاسی را با او الفتی نبود باین دعاگو
گفت که بتویسرکان رفته مشغول بدعاگوئی باشد این دعاگو نیز استجابت سخن ایشان
را نموده فرخ خان کاشی خلعت و نوازش و دستخط التفات از پادشاه مرحوم باین
دعاگو رسانیده این دعاگوی دولت پادشاهی بدلخوشی تمام روانهٔ قم شده عیال را

برداشته بتویسرکان آمد و از تاریخ هزار و دویست و شصت وسه تا حال تحریر که که ابتدای شصت و هفت است در تویسرکان میباشد تا بعد ازین چه پیش آید و از پردهٔ غیب چه ظهور نماید.

حکایت

از عجایب اتفاق آنکه در سنهٔ هزار و دویست و شصت و سه در شهر قم الاغی متولد شد که یك چشم در پیشانی داشت و جای چشمهای معتاد که در سایر الاغها میباشد صاف وممسوح بود وهیچ علامتی نداشت ولب بالا نیز بهیچوجه خلقت نشده نشده بود ولب پائین آن حیوان بطریقی آفریده شده بود که تا نزدیك دماغ او رسیده عوض لب بالا فك اعلای آن حیوان را مستور ساخته بود. صاحب الاغ بعد از تولد این حیوان ترسیده سر او را بریده بخدمت جناب مجتهدالعصر و الـزمانی آخوند ملامحمد صادق آورده بود و همه کس در آن مجلس سر آن حیوان عجیب الخلقه را دیده بودند چون غرابت داشت تحریر شد.

ذکر وفات امیر زاده قهرمان میرزا و محمد خان امیر نظام در ولایت آذربایجان و حرکت اردوی همایون از دارالخلافه بآب گرم قزوین

امیرزاده قهرمان میرزا برادراعیانی پادشاه مرحوم بود وبحکومت آذربایجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اردوی پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض در او ظاهر شده نسیان و فراموشی بر او طاری گردید وقریب بدوسه سال این مرض بطول انجامیده روز بروز اشتداد میپذیرفت وضعف باصره نیزعلاوهٔ علت شده پهلو بربستر ناتوانی نهاده اطبای حاذق ازمعالجه‌اش عاجز آمدند و مرض منجر بوفات و ممات گردیده در عالم جوانی برحمت یزدانی واصل و حزن و غم بر محبان و دولت خواهان استیلا یافته بلوازم تعزیت داری

و سوگواری کوشیدند وتسلی قلوب را بسلامتی پادشاه جوان و بوجود ذیجود ولیعهد دولت علیهٔ ایران دادند و شاهزاده ملك قاسم میرزا نعش آن نوجوان را برداشته بدارالایمان قم رسانیده و در جنب مضجع خاقان مغفور مدفون ساختند و اولاد و عیال ایشان بدارالخلافه رفته در ظل رأفت و تربیت پادشاه مرحوم آسایش گزیدند و یك دو ماه قبل از وفات امیر زاده قهرمان میرزا محمد خان امیر نظام که از امرای اعظم و ارکان دولت علیه ایران بود در دارالسلطنهٔ تبریز وفات یافته جمیع اهل آذربایجان از وفات او متأثر شدند و چندان نیك ذاتی و نیك رفتاری از او نسبت بعجزه ورعایای آن ولایت ظاهر شده بود که جمیع کسبه و عجزهٔ آن ولایت بدون حکم و فرمایش دیوان اعلی دروب اسواق و خانات را بسته فوج فوج و دسته دسته بمحفهٔ تابوت او حاضر شده گریه و زاری آغاز می نهادند و چندین سال بود که در آذربایجان کارگذار وحکمران بود واحدی از او بقدر سر موئی رنجش و نارضائی نداشت و همه کس برای اوطلب مغفرت وآمرزش نموده و مینمایند خدای تعالی او را غریق رحمت خود گرداند ۱ .

۱ — درحاشیهٔ نسخهٔ خود نادر میرزا چنین نوشته :

« حقیر در سن هجده سالگی بنماز جنازهٔ محمد خان مرحوم حاضر بود ، وفات امیر نظام درخارج دارالسلطنهٔ تبریز درمزرعهٔ موسومه بخطیب اتفاق افتاد و بدن اورا با کمال احتشام بسفح جبل سرخاب بمصلای معروف بصفهٔ صفا برای نماز نقل کردند . آن روز در تبریز فزعی عظیم بود ، اسواق و خانات بسته شد ، مرد و زن زاری کنان بصفه حاضر شدند . عصر آن شب میرزا احمد مجتهد مشهور امامت کرد ، تمام علمای بلد و امرا حاضر بودند . از خدا شناسی او واقعهٔ که خود در تبریز بودم و مشاهده کردم نقل میکنم :

« یك سال پیش از وفات آن مرحوم از ارومیه مراجعت نمود ، هنگام عبور از پل آجی چند نفر از زنان تبریز از فقدان نان و زیادی سعر آن شاکی شدند ، آن مرحوم درجواب گفت مرا تا فردا مهلت بدهید . صبح روز دیگر بحکم آن بزرگوار صاحب منصبان نظامی بگرفتن خبازان مأمور شدند ، بیك دم تمامی آن طایفه گرفتار تنبیه و سیاست شدند ، بعضی را که ریش بلند داشتند پس از چوب زدن ریش بریدند ، بعضی را گوش قطع شد ، از همهٔ خبازان باندازهٔ حکم بگرفتن ترجمان شد از یك صد تومان تا سی تومان گرفته شد ، نان وفور بهم رسانید . پس از فوت آن مرحوم وصیت نامهٔ از او ظاهر شد بجناب میرزا فضلعلی امام جمعه که وصی بود ، امر برد آن وجوه بصاحبانش شده بود ازصندوقخانهٔ کیسه‌ها ممهور بمهر همان خبازان ظاهر شد ، همهٔ آن وجوه بعینها در رؤس الاشهاد بصاحبانش رد شد . این سیاست درحالتی بود که مرحوم قهرمان میرزا حکمران آذربایجان بود و قدرت نفس کشیدن نداشت

نادر

پس از وفات و فات امیر زااده‌و قهرمان میرزا پادشاه مرحوم‌و نظر بقابلیت ذاتی و استعداد جبلی میرزا محمد تقی خان را بمنصب وزارت نظام سرافـراز ساختند و خدمات مرجوعهٔ امیر نظام مرحوم را بعهدهٔ میرزا محمد تقی خان مفوض و موکول داشتند و میرزا محمد تقی خان نیز چـون سالهـا با محمد خان امیر نظام نشست و برخاست نموده بود و از رفتار و سلوك و آداب دانی و اخذ طرق سلوك نموده در خدمت مرجوعهٔ بخود چندان کاردانی و خیرخواهی ظاهر گردانید که محل وثوق و اعتماد پادشاه مرحوم گردید .

حاجی میرزا آقاسی این معنی را از پادشاه مرحوم ادراك نموده هم در آن اوقات میرزا محمد تقی خان را بسفارت دولت علیهٔ روم نامزد نموده روانهٔ آن مرز و بوم ساخت و بعضی از احوالات سفر ایشان در مقام خود برشتهٔ تحریر کشیده خواهد شد انشاءالله وچون امر نظام ولشکریان از تفویض آن منصب بوزیر نظام منسق و منظم آمد رأی پـادشاه مرحوم بر آن قرار گرفت که امر حکومت آذربایجان را بامیرزاده بهمن‌میرزا مفوض فرمایند لهذا میرعلینقی‌خان طالش را که وکیل امیرزاده ودردرب خانهٔ مبارکه بود بطلب او بهمدان فرستادند و میرعلینقی خان بهمدان آمده امیر زاده بهمن‌میرزا را ازحکم پادشاه جهان مستحضرساخت و امیر زاده بهمن میرزا بدارالخلافه رفته بمنصب حکومت آذربـایجان سر افـرازی حاصل نموده روانهٔ آذربایجان شده بخدمات مرجوعهٔ خود قیام واقدام مینمود ودر این اوقات حاجی‌خان ولد سلیم‌خان حاکم ولایت شکی که از طرف پادشاه مرحوم حاکم ولایت کرمانشاهان بود برای انضباط امور سرحدیهٔ کرمانشاهان تا قصبهٔ کرند رفته بود و از قراری که اشتهار یافت طمع بدختر یکی از رعایای قصبه نموده و میخواسته است که بدون قواعد شریعت‌طاهره‌اورا بمنزل‌خـود برده باشد، اهـالی آن قصبه‌راضی‌بآن‌حرکت‌ناشایسته نگردیده او را نصیحت نمودند و او نصیحت پذیر نشده بایذاء و اذیت اهالی آن قصبه پرداخت . اهالی آن قصبه دست از غیرت و حمیت خـود نکشیده حاجی خان را

محاصره نموده او نیز با کسان بخود داری کوشیده واز کرمانشاهان مدد طلبید تارسیدن مدد اهالی قصبهٔ کرند از ترس جان خود که اقدام بچنین امری نموده بودند هجوم بمنزل او نموده او را گرفته با جمیع توابع و لواحقش مقتول ساختند و پس از این عمل خوف و وهم بر ایشان مستولی شده بالتمام اهل و عیال خود را برداشته متفرق شدند و پادشاه مرحوم محبعلی‌خان ماکوئی را بایالت آن ولایت نامزد فرموده و در باب اهالی کرند حکمی از دولت صادر نشد. پس از اطمینان باز متفرقهٔ رعایا عود باوطان اصلی نمودند ودر همین اوقات فیمابین رضاقلی‌خان والی اردلان وعبدالله پاشا حاکم شهر زور و سلیمانیه نقاری پیدا شده رضا قلی خان که از بادهٔ جوانی مست و از شراب ارغوانی دردایرهٔ حیرانی همیشه سرگردان بود اهالی ولایت اردلان را بیخودانه جمع نموده درکمال غفلت و بیهوشی جمعیت خود را برداشته بسرحد سلیمانیه قدم گذاشته آسوده نشست و بخواندن مطربان خوش آهنگ و بنواختن طنبور و چنگ مشغولی نموده غافل از اینکه عبدالله پاشا از ابتدای طفولیت تا آخر ایام جوانی که در دارالسلطنهٔ تبریز برسم گروگان از طرف سلیمان پاشا والدش متوقف بود دست آموز امرا و اعیان دولت آذربایجان شده از همهٔ نکات رزمی وبزمی آگاهی یافته پختهٔ همه کار گردیده است.

درمقابل چنین پخته این نوع خام نشستن وخام سرودن غایت بیخردی ونهایت نادانی است و عبدالله پاشا بعد از دانستن این احوال دو هزار نفر سوار آزموده برداشته خود را باردوی رضا قلی خان رسانیده و خان والی را با اتباعش هماتقدر فرصت ماند که خود را باسبهای جلین رسانیده راه فرار پیش گرفتند و عبدالله پاشا اسباب تجمل و اردوی او را غارت کرده عود بسلیمانیه نمود و پادشاه مرحوم از این حرکت رضا قلی خان و حرکات دیگرش که لایق تحریر نیست نسبت باو بی‌التفات شده با وجود اینکه همشیرهٔ اعیانی پادشاه مرحوم را در حبالهٔ نکاح داشت و خود نوادهٔ دختری خاقان مغفور بود او را از حکومت مملکت اردلان معزول فرموده

بدارالخلافه احضارش داشتند و در آنجا تا ایام وفات شاه مرحوم محبوس نظر بود .

پادشاه مرحوم پس از انقضای زمستان و انتظام این جوره مهام در بهار باجتماع بعضی از لشکریان فرمان داده بجهت وجع پاکه در وجود مبارك حادث شده بود و اطباء ورود بچشمه های حاره وغسل نمودن را تجویز نموده و نافع شمرده بودند بطرف دارالسلطنهٔ قزوین تشریف فرما شدند و از آنجا بچشمهٔ آب گرمی که در محال آن ولایت بود تشریف برده تابستان را در آن ولایت منقضی ساختند و در همین اوقات امیر زاده بهمن میرزا را با لشکریان نظام آذربایجان بجهت نقاری که فیمابین دولت علیهٔ ایران و روم بود بسرحد مملکت خوی و سلماس فرستادند ولشکریان وسرحد داران دولت علیهٔ روم نیز قریب بسرحد آمده نشستند وسفرای دولت روس و انگلیس بگفتگو درآمده طرفین را از مجادله و مقاتله بسخنان دوستانه مانع آمدند و تعهد نمودند که بفرستادن سفرا رفع گفتگو و نقار فیمابین را بالکلیه نمایند و باین جهات اردوی همایون از دارالسلطنهٔ قزوین بدارالخلافه عود فرموده و امیر زاده بهمن میرزا نیز از سرحد بدارالسلطنهٔ تبریز معاودت نمود .

ذکر تعیین میرزا محمد تقی خان وزیر نظام برای گذرانیدن امورات دولت علیهٔ ایران با دولت علیهٔ روم و تجدید مصالحه

حاجی میرزا آقاسی درخدمت پادشاه مرحوم چنان مصلحت دید که وزیر نظام دولت علیهٔ ایران را برای رفع این نقار و اتمام این کار که با دولت علیهٔ روم بمیان آمده مأمور بسفارت آن دولت نمایند نظر باین مصلحت دید نوشتجات دولتی نوشته شده وزیر نظام بسفارت دولت علیهٔ روم مأمور گردید .

وزیر نظام در اوایل سنهٔ هزار و دویست و شصت از دولت علیهٔ ایران بدولت علیهٔ روم رفته در مملکت ارزنة الروم بحکم امنای آن دولت با سرعسکر آن ولایت گفتگو آغاز نهاده حاجی میرزا آقاسی که باوزیر نظام صفائی نداشت و وجود او را

در ایران و در خدمت پادشاه جهان مخل آسایش خود میدانست اهتمام درگذشتن امور ایشان نمی نمود چنانکه اکثر نوشتجات ایشان را در میان نوشتجات حاجی میرزا آقاسی بعد از وفات شاه مرحوم و رفتن حاجی بکربلای معلی همچنان سر بمهر نگشوده یافتند.

القصه وزیرنظام تا سنهٔ هزار و دویست و شصت و سه در ارزنةالروم ماند. درآن اوقات حاجی میرزا آقاسی برای تضییع و تخریب وجود شریف وزیر نظام خواهش از دولت علیهٔ روم نمود مضمون آنکه دولت علیهٔ روم مأذون نمایند مسجدی در دارالاسلام بغداد دولت علیهٔ ایران بنا نهاده بآداب تشیع پیشنماز تعیین شود که شیعی مذهبان مملکت بغداد درآن مسجد بدون تقیه بآئین وآداب جعفری صلوات‌الله و سلامه علیه و علی آبائه اذان گفته نماز فریضه ادا نمایند.

وزیرنظام دراظهار این خواهش تأمل نموده وبحاجی میرزا آقاسی نوشته بودند که واضح است که دولت علیهٔ روم این خواهش را قبول نخواهند نمود واز آن گذشته برای ملت و دولت ایران این خواهش چه فایده دارد حاجی میرزا آقاسی قبول این معنی را ننموده دوباره اصرار بوزیرنظام نموده بودند که باید باظهار این خواهش اقدام نمائی،وزیرنظام ناچار استمزاج گونهٔ ازخواص سرعسکرارزنةالروم که وکیل دولت علیهٔ روم بود نموده بودند. بمحض دریافت نمودن دولت‌علیهٔ روم این خواهش را که سفیردولت علیهٔ ایران درنظردارد علما ومفتیان بلد را تحریك نموده بودندکه عوام‌الناس آن ولایت را جمع نموده بمنزل سفیر دولت ایران ریخته دست بهرزه کاری وزبان بهرزه درائی گشایند.

عوام‌الناس ارزنةالروم بقدرسی چهل هزارنفر اجتماع نموده منازل وزیر نظام را احاطه نموده بودند و زبان بهرزه درائی گشودند و بانداختن سنگ وتفنگ اقدام نمودند و وزیرنظام اصلاً از وقوع این حادثه مضطرب ومتزلزل نشده ودروثاق خود نشستند، سی‌چهل نفرتوپچی نظام‌دولت ایران بمحافظت وجود شریفش اشتغال‌نمودند

و کار بجائی رسید که دیوار همان منزل را که وزیر نظام نشسته بود عوام الناس ارزنة الروم بنای شکافتن گذاشتند و توپچیان با شمشیر های برهنه بمدافعهٔ آنها پرداختند و جمیع اسباب و اوضاع منزل را عوام الناس تاراج و غارت نمودند و این غوغا قریب پنج ساعت طول کشید و ازطرف سرعسکر ارزنة الروم کسان دولتی آمده دفع غوغای عوام را نموده و بخدمت وزیر نظام رسیده زبان بعذرخواهی گشودند و باوجود اینکه این حکایت نیز علاوهٔ گفتگوهای فیمابین شد وزیر نظام بقوت عقل خداداد بهرنحو که مقدور بود سعی و تلاش نموده مجدداً مصالحهٔ دولتین را در سنهٔ هزار و دویست و شصت و سه باتمام و انجام رسانیده با کمال سرافرازی ازدولت علیهٔ روم بـا مصالحه نامهٔ جدید معاودت نموده بخدمت پادشاه مرحوم دردارالخلافه مشرف شدند و حاجی میرزا آقاسی بنای بد سلوکی را باایشان گذاشته و ایشان نیز بعد ازتشریف بردن ولیعهد بولایت آذربایجان ازدارالخلافه روانهٔ آذربایجان گردیدند و نه ماه نکشید کـه جوهر ذاتی واستعداد فطری خود رادرخدمات دولت علیهٔ ایران ظاهر ساختند چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد انشاءالله.

ذکر جشن وسور حضرت ولیعهد که در دارالخلافهٔ طهران واقع شد

چون حضرت ولیعهد بسن رشد وتمیز رسیدند رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار گرفت که دّری از دراری اصداف سلطنت را برای حضرت ولیعهد خطبه فرمایند لهذا صبیهٔ شاهزاده احمد علی میرزا را لایق وسزاوار دانسته بتدارکات عیش وسرور حکم واشارت فرمودند. جشنی عظیم درباغ نگارستان مرتب داشتند و از اطراف و جوانب ایران اهل عیش و طرب در آن انجمن حاضر شده هفت شبانه روز بعیش و سرور کافهٔ انام مشغولی نمودند ودرساعت سعدقران سعدین واقع شد خدای تعـالی همه وقت عیش وسرور را باین خاندان برقرار ومستدام فرماید بحق محمد و آله.

ذکر حکایاتی که در دارالخلافه واقع شد در ایام مرض پادشاه مرحوم و شفا یافتن از درگاه اله

بعدازانقضای زمستان آن‌سال و گذشتن جشن نوروزی فی‌الجمله مرض بروجود پادشاه مرحوم استیلا یافته و وجع پای مبارك شدید شده منجر بضعف وناتوانی گردید چون تا آن زمان مرض چندان اشتداد نمی‌یافت وهروقت کـه عارض میشد بزودی معالجه پذیر میگردید دراین وقت که مرض را شدتی پیداشد هرسری را سودائی پدید آمد وهر خامی بخیالی افتاد ، الله قلی میرزا که ربیب حاجی‌میرزا آقاسی ونوادهٔ دختری خاقان ونوادهٔ پسری حسینقلی‌خان برادرخاقان بود وبسبب وزارت حاجی‌میرزا آقاسی منصب ایلخانی گری طایفهٔ علیهٔ قاجار باومفوض شده بود.ودر اوقات ترقی پا از دایرهٔ منصب خود بیرون گذاشته باکثرامورات دولتی دخل وتصرف مینمود و امرا و اعیان نیز از ترس حاجی میرزا آقاسی با او بطریق دیگر سلوك میکردند ودر اوقات مرض پادشاه مرحوم بباغ خودکه درخارج دارالخلافه است رفته بفکر هـای باطل افتاده جمعیت جمع نموده بطریق های نالایق حرکت مینمود وبی اذن واجازهٔ دولت علیه ازقورخانهٔ مبارکه سرب وباروط بسیارگرفته بباغ خود برده بود و بحرکات مجنونانه اقدام نموده وبگفتن سخنان ناشایست تکلم آغاز نهاد وهمچنین از قراری که از کسان معتمد میرزا نصرالله اردبیلی مسموع این دعاگوی دولت در ولایت قـم شد میرزا نظرعلی حکیمباشی قزوینی با یکی ازاهالی نظام قزوین سابقاً آشنا و واسطهٔ امورات او درخدمت پادشاه مرحوم شده بود وآن شخص را بمنصب‌سرتیپی دو فوج قزوین رسانیده وضمناً با او قرار داده بودکه در ازای این همه محبت از تو خواهش دارم که هر وقت نوشتهٔ من بتو برسد افواج نظام قزوین را بی تأمل برداشته بدارالخلافه روانه شوی و این معاهده فیمابین حکیمباشی و سرتیپ قزوینی برقرار بوده است .

دراوقات اشتداد مرض پادشاه مرحوم حکیمباشی که خود را از ارکان دولت

علیه میدانست چنان مصلحت می‌بینند که افواج قزوین را بدارالخلافه احضار نماید و قراول و کشیکچی ارگ همایون و دولتخانهٔ مبارکه را تغییر داده واین خدمات را بافواج قزوین تفویض کند و اگر العیاذ بالله امری واقع شود کسان بتبریز فرستاده امیرزاده بهمن میرزا را بدارالخلافه آورده و برمسند خلافت برقرار ومتمکن سازد و باین خیال محال جمعی را با خود متفق ساخته و بنزد میرزا نصرالله صدرالممالك نیز رفته این گفتگو را با او بمیان میگذارد ومیرزا نصرالله بعضی سخنان که همه وقت بکارش بیاید باو گفته او را روانه میسازد وبحاجی میرزا آقاسی این گفتگوی حکیمباشی را اعلام مینماید.

چون مرض پادشاه در کمال شدت بود همهٔ دولتخواهان دست توسل بدامن الهی زده از لطایف غیبی چشم داشت سد این جوره امور را داشتند و از قراری که مسموع شد در آن اوقات شاهزاده ملك قاسم میرزا بدولت خواهی سرکار ولیعهد دامن همت بر کمرزده بقدرمقدورسعی وتلاش می نمود و بمنازل وزرای دول خارجه آمد و رفت میکرد واین سخنان دردارالخلافه بروزوشیوع پیدا کرده بود وهمهٔ خلایق منتظر بودند که از پردهٔ غیب چه ظاهر شود وپادشاه مرحوم یکروز ویکشب بیهوش افتاده بودند که دراین وقت از شفا خانهٔ غیبی واز فضل خدا آثار صحت در وجود پادشاه مرحوم پیدا شده چشم مبارك راگشوده تکلم فرمودند.

از قراری که مسموع شد علت وسبب شفا بعد از فضل خدا آن بود که فصدی بموقع درحالت بیهوشی واقع‌شده آن فصد مفید افتاد وسبب صحت وتندرستی پادشاه مرحوم آمد ولیکن آنچه واضح ولایق است سبب شفا آنکه اگر العیاذبالله در آن اوقات این امر ناگزیر پیش می آمد اغتشاش کلی در میان عبادالله پیدا شده استقامتی که در پردهٔ غیب بوجود ذیجود پادشاه جهان برای سرپرستی ضعفا و عجزهٔ اهالی مملکت ایران منوط و مربوط بود بمکن بظهور نمیرسید، چون کارکنان عالم قضا اسباب جهانداری و پادشاهی این سایهٔ آله واین پادشاه گردون جاه را در عالم غیب

مرتب می‌نمودند بآن سبب پادشاه مرحوم را از آن مرض شدید صحت پیدا شده خار و خاشاك چند را که بایست ازسر این راه برداشته شود برداشتند .

القصه بعدازحصول صحت کامل عموم اهالی ایران بشادمانی وچراغانی پرداخته نذورات وتصدقات بارباب استحقاق دادند ودولت خواهان حکایات واقعهٔ ایام مرض را بسمع پادشاه جهان رسانیدند، اولاً حکیم نظرعلی راکه ازجهان گردی و درویشی باین مرتبهٔ علیا رسانیده بودند در این هنگام باوجود حضرت ولیعهد این نوع خیالات ناپسندیده ازاوظهور نموده بود از نظرالتفات دورساختند وحکیم نظرعلی بقزوین رفته درآنجا تاب توقف نیاورده پناه بآستانهٔ حضرت معصومه آورده درآنجا مقیم آمد واما شاهزاده ملك قاسم میرزا را جناب حاجی میرزا آقاسی بدگوئی کرده پادشاه مرحوم بشاهزاده پیغام داده بودند که شما چرا درایام مرض من بمنازل سفرای دول خارجه تردد داشتید وبهمین کلمه ایشان را نیزعذرخواسته از دارالخلافه روانهٔ آذربایجانش ساختند واما ایلخانی را پادشاه مرحوم بحکومت گلپایگان و بروجرد مامور فرموده دردارالخلافه اذن واجازهٔ توقفش ندادند .

حکایت

حکیم نظرعلی مردی سودا مزاج بود بعد از ورود بقم خیالات سوداویه دراوظاهرشده خواب و خوراك بالکلیه از او منقطع آمده در خوردن قهوه که مزید سوداست افراط نمود ودرکشیدن غلیان که ممد خیالات است اکثار آغاز نهاد لهذا خیالش برآن کشید که غفلة سوارشده با اردوی همایون رفته بخدمت حاجی میرزا آقاسی رسیده عذرتقصیرات خود را خواهد ودرعالم درویشی مضی ما مضی گوید و راه صدق وصفا پوید . برتوسن این خیال سوار شده تندتر ازوهم تیزتك خود را در شمیران باردوی پادشاه جهان رسانیده غفلة وارد منزل حاجی شد حاجی که حکیم را دید خیال کرد که باشارهٔ پادشاه مرحوم از قم بیرون آمده است اندك اعتنائی باو نموده بعدازتفحص واحوال پرسی ازاومعلوم حاجی می‌شود که حرکت او بی مأخذ

بوده است فی‌الحال بزبان ترکی سربازان قراول و توپچیان مستحفظ را فریاد زده بنای فحاشی میگذارد و میگوید که بکشید این کیدی قزوینی را که بخیال کشتن من آمده واز این جور سخنان گفته او را بقراولان فوج خاصهٔ شریفه می سپارد واحوال او را بخدمت پادشاه معلوم مینماید. پادشاه مرحوم حکم میفرماید که اورا بمحبس انبار برند، باز حاجی شفاعت او را نموده از بردن محبس انباردارالخلافه مانع میشود و بدست ده نفرغلام سپرده حکم بآوردن او دوباره ببست قم مینمایند، غلامان اوضاع روزگار را ملاحظه کرده او را درمنزل حوض سلطان برهنه وعور نموده حکیم باین صورت لابد وناچارخود را بقم رسانیده ازنومشغول بخیالات قهوه وقلیان گردید تا باز آثارخیالات کی بروز وظهور نماید.

اما احوال ایلخانی آنکه بعداز ورود بولایت بروجرد باز بنای خود سری و خود رائی راگذاشته دست ببذل وبخشش گشاده بگرفتن نوکر وخیال گذاشتن افسر مشغول شده هنگامهٔ برپا نموده مردمان رذل و اوباش بروجرد رفته و کم کم ازاعیان ولایت و وجوه مملکت نیزمایل برفتن بروجرد شدند واین سخنان منتشر شده محمودخان کاشی که نوکردولتی و وزیر و کارگذار ایلخانی بود حقیقت احوال را بپایهٔ سریرا علی عرضه داشت نموده دوستان ایلخانی ازدارالخلافه باونوشتند که ترا یاغی وسرکش قلم‌داده‌اند باید خود را بدارالخلافه رسانی تا در امر تو از پردهٔ غیبت چه ظاهرشود، اونیز بدون اذن واجازهٔ سلطانی با هزارسوار از بروجرد از راه جهالت ونادانی روانهٔ دارالخلافه شده این‌دعاگوی دولت‌درشهرقم دربالاخانهٔ‌عمارات شاهی که مشرف برودخانه وراه ولایت بروجرد است نشسته بود که کوکبهٔ ایلخانی از راه ظاهرشده بطریق سلاطین یساولان ازاطراف وجوانب دورباش وکچین کچین بآواز بلند میگفتند واو با ازدحام و جلال تمام وارد کاروانسرای خارج دروازهٔ قم شده ازتعجیلی که برفتن دارالخلافه داشتند درشهرمنزل ننمود ویك‌بار‌بزیارت آستانهٔ حضرت آمده با حکیم نظرعلی ملاقات دوستانه نموده دوسه ساعت درمنزل اونشست

باو گفته بودند که کجا میروی درهمین بست بنشین این مصراع را درجواب خوانده بود : مرا با بست معصومه چه کاراست .

القصه ازقم یکسر بحوض سلطان رفته درآن منزل دستخط پادشاهی بمحصلی فرامرز بیك فراش خلوت باورسید، حکم بمنع آمدن او بدارالخلافه ورفتن عتبات عالیاتش صادرشده بودواوازحوض سلطان معاودت نموده در بست معصومهٔ قم نشست وسواران وهرزه درایان ازسرش پاشیده فی الجمله بهوش آمده خواست که اذن توقف دربلدهٔ قم حاصل نماید، پادشاه مرحوم راضی نشده شاهزاده ابوالملوك راتعیین نمودند که آمده اورا حکماً ازقم روانهٔ عتبات عالیات نماید بعدازورودشاهزاده ناچار جمعی ازخدمتکاران غیرملتحی خود را برداشته راه عتبات عالیات را پیش گرفت و تاحال تحریر در آن مملکت می باشد .

ذکر احوال مملکت خراسان و وقایعاتی که در آن سامان واقع شد

چون از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم الله یارخان آصف الدوله بحکومت خراسان اشتغال مینمود و بنا برخانیت و ایلیت که با پادشاه مرحوم داشت خود را اعظم ارکان دولت علیه میدانست نظر بتمادی ایام حکومت در مملکت خراسان و وسعت آن ولایت بعلاوهٔ آنکه مالیات آن مملکت را بالکلیه بمخارج خود صرف نموده چیزی بدیوان اعلی نمیرساند استقلال تمام یافته بخیال خود خواهی افتاده و بعضی مواصلات و ارتباطات با اهل آن ولایت آغاز نهاده با جعفرقلی خان بجنوردی کمال خصوصیت بهم رسانیده دخترخواهر او را برای پسرخود حسن خان تزویج کرد و دختر حسنخان را بجعفرقلی خان داد و اعتنائی چندان برقیمجات امنای دولت علیه نمی نمود .

حاجی میرزا آقاسی این نوع اقتدار و شوکت او را درمملکت خراسان خلاف صلاح دولت دانسته درکسر اقتدار و اعتبار او می کوشید . او نیز وزارت حاجی

میرزا آقاسی را در خدمت پادشاه مرحوم سبب خلاف و عناد خود قلم داده سر از احکام دولتی باز می‌پیچید، رفته رفته کار بجائی رسید که حاجی میرزا آقاسی خواست که باین جهت موکب همایون پادشاهی را بطرف مملکت خراسان حرکت دهد محمدقلی خان پسر آصف‌الدوله که درخدمت پادشاه مرحوم راه سخن داشت از این گونه حکایات مطلع شده بپدرخود اعلام داد، چون دید نزدیك است پرده از روی کار برخیزد و طبل یاغیگری آصف‌الدوله بلندآوازه شود حقیقت احوال و گفتگوی امنای دولت را بپدرخود اعلام نموده صلاح را در آن دید که آصف‌الدوله بدارالخلافه آمده درخدمت پادشاه مرحوم رفع اتهام ازخود نماید. آصف‌الدوله نیز امرمملکت خراسان را بسلیقهٔ خود منتظم ساخته و پسرخود حسن خان مشهور بسالار سپرده وخود با جمعی ازمشهد مقدس بیرون آمده عازم دارالخلافه گردید.

حاجی میرزا آقاسی از ارادهٔ آمدن او بدارالخلافه واقف شده حکم از پادشاه صادر نموده روانه داشته بود که ترك ارادهٔ آمدن نماید و آصف‌الدوله اظهار شوق شرفیابی حضور پادشاه را نموده هفت روزه از خراسان وارد بدارالخلافه شده در دارالخلافه مدتی مانده احترامی که متوقع بود معمول ندیده عزم زیارت بیت‌الله‌الحرام را نمود و همشیرهٔ خود را که والدهٔ پادشاه مرحوم بود باخود در این عزم متفق ساخته اجازت زیارت بیت‌الله‌الحرام را خواستند و پادشاه مرحوم رخصت و اجازه مرحمت وحکم بانجام تدارکات آن سفر فرمودند و پادشاه مرحوم بسبب بی‌اعتمادی بحسن خان وظهور پارهٔ ازحرکات نا شایسته از او میرزا محمد خان ولدآصف‌الدوله را بایالت خراسان منصوب فرموده روانهٔ خراسان ساختند ومیرزا محمد خان بمشهد مقدس رفته ارگ و توپخانه‌را که در تصرف توپچیان آذربایجانی بود باسم اینکه حاکم و معتمد دولت علیه میباشم از تصرف ایشان درآورده بتصرف برادر خود حسن خان داد خود در آستانهٔ متبرکه امام ثامن ضامن بعنوان بست نشست و آصف‌الدوله درخدمت والدهٔ پادشاه مرحوم قبل از وقوع وظهور این‌حکایات از دارالخلافه روانهٔ

شده از سرحد ایران گذشته وارد مملکت روم شده بودند .

ذکر شمهٔ از احوالات سید علی محمد مشهور بباب

سید علی محمد از سادات دارالعلم شیراز و احوالات او از قراریکه از علمای ذوی‌الاحترام مسموع شده تحریرمیشود .

سید مشارالیه در اوایل حال چند سال بتحصیل علوم دینیه پرداخته و در بین تحصیل مشغول بریاضات و مجاهدات نفسانی میشد .

از جناب علامی فهامی مجتهدالعصر والزمانی حاجی آقا حسین امام جمعهٔ خوی مسموع شد که او را در وقت گرفتاری در منزل میانج آذربایجان ملاقات کردم و از اندازهٔ تحصیل و حاصل آن استعلام نمودم میفرمود که چندان پایه در فضل و علوم ظاهری نداشت بلکه در اخلاق نیز چندان کسبی ننموده چنانکه در مجلس ملاقات برادر زادهٔ حاجی میرزا آقاسی همراه من بود ، قبل از معرفت بحال او با من اظهار الفت و وداد مینمود پس از آنکه دانست برادر زادهٔ حاجی میرزا آقاسی درمجلس است با او تکلم آغاز کرده سخنان ملایم گفته خفض جناح بسیار نسبت باو نمود وباز حاجی آقا حسین میفرمودند که چون مشغول بریاضت شده است ودر عالم ریاضت بمقامی که بایست و شایست نرسیده و نیز چندان ظرفیت نداشته از احوالاتی که در عالم ریاضت باو عارض شده درشناخت وجود خود خبط وخطا نموده است وادعاهائی را که مناسب مقام و احوال او نیست می نماید .

همچنین از جناب علامی فهامی مجتهد العصر والزمانی میرزا محمد جعفر تویسرکانی رحمه‌الله مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او رادیدم که نقش نگین انگشتری ایشان این بود که : « لااله الاالله محمد رسول‌الله علی محمد باب‌الله » و مجتهد مرحوم میفرمود که در کلماتی که بزبان عربی گفته و اسم او را قرآن نامیده غلطهای نحوی بسیار دارد و مریدان او عذر این غلطها را

را چنان میخواستند که حق تعالی بسبب گناهانی کـه از حروف عوامل در ابتدای خلقت واقع شده ایشان را بسزاو جزای آن گناهان مقید ومحبوس بیك عمل فرموده بودند وچون سید علی محمد پا بدایرهٔ و جود گذاشت شفیع گناهان حروف عوامل شده حق تعالی شفاعت او را در باب حروف عوامل قبول فرموده ایشان را از قید و حبس بیك عمل اطلاق داده حال بسبب این شفاعت حروف مطلق العنان شده اند و مقید بعملی نمیباشند واین چند کلمه رااز کلمات او میفرمودند که آیهٔ از آیات قرآن ایشان میباشد که در شأن دختر قزوینی که قرةالعین مینامند گفته است : ایتهاالفتاة القزوینیة لاتمشطی شعرك فان الملائکة یفتنون بك » : ترجمهٔ بفارسی آنکه‌ای دختر قزوینی مکن شانه مویت را بدرستی که فرشتگان عاشق تو میشوند .

القصه مجتهد مذکور انکار بلیغی از طریقهٔ ایشان مینمودند وهمچنین ازجناب حاجی سید صادق که مذاق اخباریین دارند احو ل سید علی محمد پرسیده شدبسیار دلتنگی ازاو فرمودند وبعضی نوشتجات اورا که مریدانش قرآن میگویند میخواندند و اسناد الحاد و زندقه باو میدادند و همچنین از جناب مجتهد العصروالزمانی مـلا صادق قمی سلمه‌الله انکار بلیغ از طریقهٔ او استماع نموده وطریقهٔ اورا بطریقهٔ الحاد وضلال مستند می‌فرمود ، وهم چنین از ملاذالانام حجةالاسلام جناب حاجی ملااسدالله بروجردی استماع نمود که طریقهٔ ایشان را بجز ضلال و الحاد بطریقهٔ دیگر اصلا منسوب نمیفرمودند .

القصه سید علی محمد مذکور بمقامات بسیار عالی مدعی شده چندی درعراق عرب باین دعوی مشغول بود وضعیفهٔ از مریدان او که ملقبه بقرةالعین شده بود در عراق عرب محبوس آمده پس از چندی بدست مصلحت گذار دولت ایـران از قید خلاصی یافته بقزوین رفت .

سید مشارالیه ازآنجا بدارالعلم شیراز رفته حاکم مملکت فارس از کثرت مریدان وافساد درمملکت فارس اندیشید ومحبوسش ساخته پس‌ازچندی اورا مطلق

العنان نمود ، سید از آنجا باصفهان رفته باز بسبب کثرت وغلو مریدان منوچهر خان حاکم آن ولایت اورا گرفته بدارالخلافه فرستاد و پادشاه مرحوم اورا بقلعهٔ چهریق که یکی از قلاع سرحدیهٔ آذربایجان است فرستاده درآنجا ماند و در عهد پادشاه مرحوم فسادی ازمریدان او ظاهر نشده بجز اینکه بفتوای قرةالعین که برادر زادهٔ جناب مجتهدالعصر والزمانی ملا محمد تقی قزوینی رحمه‌الله بود شخص مجهول‌الحالی جناب مجتهدالعصر والزمان را درهنگام تشریف بردن بمسجدی برای نماز صبح شهید و مقتول ساخت و پادشاه مرحوم قاتل او را گرفته قصاص فرمودند و اما آنچه براین دعاگوی دولت شاهی که برحسب اتفاق سه چهار ساعتی از مطالعهٔ دو کتاب او واضح ومحقق گردید آن است که جمیع مدعیات ومطالبات او در خدمت علمای اعلام امامیه واضح ومعین نشده ومریدانش در کتمان مدعیات وتحریرات او یا باذن و یا بدون اذن او کوشیده‌اند واظهار تمام‌عقاید باطلهٔ خود را بزبان تغلب وتسلط خود منوط و مربوط ساخته‌اند ، اللهم اخذلهم جمیعاً .

تفصیل اجمال آنکه دو کتاب ازاو بنظر رسید که‌زیاده ازسه چهارساعت صاحب کتاب نگذاشت بسبب تشنیعاتی که ازاین دعاگو برمطالب او ظهور یافت مطالعه شود،از جمله یك کتابرا جمعاً بسرخی مکتوب نموده بودند ونام اورا بیان مینامیدند زیاده از چهارصد سوره بطرزسور قرآنی نوشته شده وهمهٔ سوره ها مصدر به بسم‌الله الرحمن الرحیم بود پس از تسمیهٔ اکثرسور مبدو بحروف مقطعه بود مثل مقطعات قرآنیه بی تفاوت و بعضی بالتفاوت‌مثل المص ج و بعضی ازسور مبدو بکلمه الحمد لله یا سبحان الذی یا انا اعطیناك وهکذا واکثر کلمات آن‌کتاب ازکلمات قرآنی بود بعضی کلمات دیگررا که ازخود منضم کرده بود چون خرف درمیان لآلی واضح و پیدا بود .

این دعاگوی دولت‌شاهی سورهٔ از سورآن‌کتاب بکسی که‌همراه بود و کتابرا برای این دعاگو میخواند اعلام داده که نسخهٔ‌آن سوره را بعینها تحریرنمود ودراین تاریخ صورت‌آن سورهٔ مزخرف را با بعضی از عقاید او که درکتاب دیگر درآن قلیل

زمان مطالعه نموده مستحضر گردید برشتهٔ تحریر کشید تا برادران دینی را اشتباهی در کفر وضلال صاحب این طریق باقی نماند انشاءالله تعالی وسوره این است :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی قد نزل الایات بالحق الی عبده لعل الناس بآیات ربك یؤمنون ان اتبع ما اوحینا الیك من عندالله لیعلم الناس حکم ربك من قریب ذلك من انباء الغیب نوحیك لیؤمن الناس بآیات ربك ولتکونن فی دین الله لمن المهتدین وان هذا الکتاب قدنزلت من عند ربك فی بدع الرضوان لما توعدون وان هذا صراط ربك فی السموات و الارض یتلو علیکم آیات اللوح لتکونن بلقاء الله لمن الموقنین و ان الله ربك قد اعد للمتقین منکم جنات لایحیط بعلمها نفس ذلك من فضل الله علیك لیکونن الناس فی دین الله لمن الساجدین قل اذا وردوا بابها قد وجدوا کل الالواح فیها وقد رقت باذن ربك ارضها کوجه الماء فی المرآة واذا دخلوا بیت ربك قد وجدوا اسمائها من کل وجه من نورالله قداستقرت علیها شمس من جلال ذکر اسم ربك حیوان لم ترعین بمثلها تنادی من شجرة الطور الله لااله الا هو واذا حضروا عرشها قد لحظن علیها حوریات من نور ربك قدرقت وجوههن کوجه الزجاجة فی الزجاجة البیضاء کانهن کواکب دری توقد من شجرة الصفر الله لااله الا هو تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا لحظوهن قد لحظت الابدان بطرف اعینهن تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا نظروا کف الساق من احدیهن قد وجدوا لحظات العین وشعرهن کانهن حیوان من ماء واحد تحرك فیها خیط الحمراء باذن ربك تلقی الوجه فی شعراتهن تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا لحظت باذن ربك عین قد لحظت الابدان فیهن تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا شربوهن قدولهت الفؤاد بالشعرات کانها حیوان بمثل انفسهن تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا طلعت احدی شعرة من طرف اعینهن قداشرقت الارض والسموات منها کان نور ربك قد لحظ الخلق بوجهن تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا ارادوا شرب الماء الخمر منهن قد وجدوا ماء

الخمر فی کأس کصدرهن کانهن بکل وجهة قد اشربن الخمر من ایدیهن تبارك اسم ربك
لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا تتلون آیات اللوح قدسمعوا نداء و رقاء السیناء من
کل شعراتهن الله لااله الا هو قد انجذبوا من لحنهن کان جمال ربك قد جلی بشعرهن
تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا حضروا المؤمنین قربهن قد قسمت
الانفس فی السر باذن الله بان الله ربك ما اراد لنا فی اللقاء بغیرهن تبارك اسم ربك لااله الا هو
لم ترعین بمثلهن و اذا راوا قمیصهن و راء سبعین الف وجه قد شهدوا بان الخمر فی
کأس الزجاجة تلاحظهن تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا سألوا
عن حکم ربك منهن قد اجبن من ربك فی الورقاء الحمراء عن الشجرة البیضاء الله لااله
الا هو تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا خرجوا باذن ربك من عرشهن
قدوجدوا مائها تجری علی الارض الیاقوت من حیوان من ماء بیضاء یذکر نشأة الشجرة فی السیناء
الله لااله الا هو ثم من لبن ثم من عسل ثم من خمر کان کل واحده منهن تسقی بماء اجمعهن
تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا اراد واخمر الحمراء قد وجد واماء
البیضا فی الکاس الحمراء وعلی ایدیهن کانهن قدحضرن من قبل ذلك لامر الله اکبر تبارك
اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا شربوا کأساً من ایدیهن قد وجدوا کل
اسم ربك لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا شربوا کأساً من ایدیهن قد وجدوا کل
الانهار تجری فی الکأس باذن الله تبارك اسم ربك لااله الا هو لم ترعین بمثلهن هنالك قد
ولهت الافئده بذکر الله اکبر طبتم فیها ذلك ماقد وعدالله لکم فی القرآن من قبل فاذکر
والله ربکم فان ذلك لهو الفوز العظیم .

و اما اعتقادات او آنکه سید مذکور خودش را پیغمبر مرسل دانسته و نزول
وحی وکتاب ازجانب جناب اقدس الهی بخود دعوی نموده است وچنانکه دین اسلام
ناسخ ادیان سابقه و قرآن ناسخ توراة و انجیل است این سید نیز دین خودرا ناسخ
دین اسلام و بیان خود را ناسخ قرآن میداند و چنانکه در کتابی که بسیاهی و زبان
فارسی نوشته بودند ومشتمل بود بر فصول وابواب بطرزی خاص مثل اینکه بجای فصل و باب

نوشته بودند : « الواحدالرابع من خامس العاشر » مطالعه شد تصریح نموده بود باینکه در هر زمانیکه من یظهره الله ظاهر شود لا محاله هر لاحق افضل از سابق است و هرچه در عالم است تا تسلیم بحکم من یظهرالله نشود از حکم اسلام و لوازم آن خارج است و اشخاصی را که حق تعالی برای اقامهٔ دین ظاهر میفرماید برای این است که جمیع ما علی الارض بتصرف ایشان درآید و تا این امر درعالم بانجام نرسد همیشه از طرف حق تعالی شخصی ظاهر خواهد شد و حکم آن شخص مطاع است تا زمانیکه دیگری ظاهر شود ولا محاله ثانی افضل از اول است و هکذا و باز در آن کتاب تصریح کرده بود که جایز نیست تدریس بهیچ علمی مثل فقه واصول ومنطق وغیر اینها مگر بیان و از نحو بقدریکه فاعل از مفعول تمیز داده شود و باز تصریح کرده بود که مقابر انبیاء و اولیاء باید بعد از ظهور من یظهره الله مرتفع شود چنانکه قبر موسی و ابراهیم و سایر انبیاء بعد از ظهور محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم مرتفع شده است و آثاری ازآنها باقی نیست و همچنین باید بیت الله نیز مرتفع شود چنانکه بیت المقدس درظهور من یظهره الله مرتفع شد.

القصه سید مزبور در دارالسلطنهٔ تبریز دراواخر سنهٔ هزار ودویست وشصت و شش با یکنفر از متابعینش بقتل رسیده. این نوع مزخرفات ازایشان باقی ماند وصدق حدیث معروف که ازاحد ائمه صلوات الله علیهم اجمعین صادرشده ومرحوم شیخ احمد در شرح زیارت آن حدیث را نقل کرده است ظاهر گردید و مضمون حدیث آنست که قائم آل محمد عجل الله فرجه ظهور نخواهند فرمود تا اینکه هفتاد نفر قبل از ظهور قائم علیه السلام ادعای نبوت و رسالت بباطل و کذب کنند برای مطالعه کنندگان از همین سوره که از بیان او نقل شده واضح و مبرهن میشود که سید مرقوم هم مدعی وحی ونبوت است وهم دین خودرا ناسخ دین اسلام میداند و نیز واضح میشود که سید ربطی در کلام عرب ندارد کلام او موافق لغت وقواعد کلام عرب غلط است مگر

بقاعدهٔ که میرزا جعفر مرحوم از اعتذار مریدان او در باب حروف عوامل مذکور مینمود درست باشد.

ذکر ظهور طغیان و عصیان حسن خان پسر الله یار خان آصف‌الدوله وچگونگی احوال او

حسن خان نوادهٔ دختری خاقان مغفور وداماد ظل‌السلطان است بعد از آنکه الله یارخان ازمنصب ایشیك آقاسی باشیگری ترقی نموده بمنصب آصف‌الدولگی رسید خاقان خلد آشیان حسن خان را بجای پدرش منصوب فرموده سالارش نامیده اشتهار بسالار یافت چندی درولایت همدان چاکر وخدمتگزار شاهزاده فرخ سیر میرزا بود.

مشارالیه جوانی پر غرور و سرشار بود، نوبتی شیخ الملوك حاکم ملایـر و تویسرکان بدیدن شاهزاده فرخ سیر میرزا میرود بهمدان ودر همدان چنانکه عادت ابنای ملوك است در عالم عیش وسرور بباختن قمار و آشامیدن خمور مشغول میشوند واز اسباب قمار بآس باختن اشتغال مینمایند، از جملهٔ حریفان مجلس شیخ‌الملوك و فرخ سیر میرزا و نظرعلی میرزا پسر شیخ‌الملوك حسن خان بوده گویا ورق حسنخان سه شاه و ورق شیخ الملوك سه آس بوده حسن خان مدعی بردن مافی‌المجلس شده شیخ الملوك نیز همین ادعا را مینماید بعد ازابراز واظهار ورق های بازی شیخ‌الملوك مسلماً تنخواه مجلس را از خود دانسته و حسن خان بـاو کج خلقی کرده میگوید شاهزاده دغل بازی را موقوف کن دست من بالای دست تو است و من چهار شاهم شیخ‌الملوك تکذیب او را کرده او سه شاه ورق را سراغ داده واز جهالت و غرور یك شاه دیگر خودرا نامیده شیخ‌الملوك بااو بمنازعه و پرخاش برمیخیزد، آن جاهل نادان از مجلس برخاسته بتغیر تمام بیرون میرود و جمعی از غلامان خود را فرستاده شیخ‌الملوك و نظر علی میرزا را در همان مجلس لخت و برهنه کرده محبوسشان می نماید، علاوه بر این یك فوج از نظام همدان را بضبط ولایت تویسرکان و ملایر

میفرستند و فوج نظام تا قصبهٔ تویسرکان آمده یك دو روز نیز توقف می‌نمایند .

القصه جوانی باین نادانی در مملکت وسیع الفضای خراسان مستولی ومستقل شده بعد از گذشتن آصف الدوله از سرحد مملکت ایران لشکر های خراسان را جمع نموده و جعفر قلیخان بجنوردی را مقدمةالجیش ساخته روانهٔ طرف عراق نموده و جعفر قلی‌خان از سبزوار گذشته قریب بشاهرود و بسطام نشست و باسترآباد و سمنان نوشتجات نوشتند مضمون آنکه خدایگانی سالار عازم عراق و بنا دارند که مملکت ایران را از بد رفتاری ماکوئیان و وزارت حاجی میرزا آقاسی استخلاص دهند . نوشتجات از استرآباد وسایر بلاد بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شده حقیقت احوال ایشان در آئینهٔ خاطر پادشاهی ظاهر و هویدا آمد.پس از ظهور این جوره جسارت و حماقت پادشاه مرحوم محمد قلیخان پسر آصف‌الدوله را که از مقربان حضور بود ازنظر التفات محروم فرمودندو بولایت‌مراغه‌اش فرستادند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ خوئی‌را با فوجی ازلشکر نظام مأمور فرمودندکه رفته در مقابل جعفر قلی‌خان نشسته منتظر رسیدن لشکر از طرف دار الخلافه باشد.او نیز بتعجیل تمام رفته در شاهرود مقابل جعفر قلی خان در مکانی مناسب نشست . پادشاه مرحوم امیرزاده حمزه میرزا را منظور اشفاق و التفات پادشاهانه فرموده بـوالیگری ولایت خراسانش سرافرازی دادند وقریب بده هزار از لشکریان نظام با او ابوابجمع نموده و صمصام خان که از نوکرهای قدیم وتجربه آموز و روسیة الاصل بود با محمد علی خان ماکوئی‌ملقب بنصرة‌الدوله بهمراهی‌امیرزاده‌حمزه‌میرزامأمور بآن سفر فرمودند و مقرر داشتند که امیر زاده در امور رزم از صلاح صمصام خـان تجاوز ننمایند و و امیر زاده حمزه میرزا با توپخانه و سرباز از دارالخلافه روانهٔ مقصد شده باردوی ابراهیم خلیل‌خان رسیده‌و از آن طرف نیز حسن خان از مشهد بیرون آمده بجعفر قلی خان ملحق شد از قراریکه مسموع افتاده زیاده از هجده هزار سوار و جمعیت در نزد حسنخان و جعفر قلی خان بوده است.

پس ازحرکت اردوی حمزه میرزا ازشاهرود ووصول بسرحد خراسان اختلاف درمیان اهالی خراسان پیدا شده فوج فوج اظهار دولتخواهی نموده از اردوی حسن خان سوار شده بخدمت امیر زاده حمزه میرزا میرسند وامیرزاده حمزه میرزا بجهت تفرقه ساختن اردوی حسنخان وقلع مادهٔ ایشان باشارهٔ صمصام خان که مقدمة الجیش بود توپخانه و سرباز را حرکت داده بصمصام خان ملحق و باتفاق برسر اردوی حسن خان میروند وحسن خان وجعفر قلی خان نیز باهم فی الجمله نقار نموده و هر دو از صولت لشکر پادشاهی تاب توقف نیاورده روی بوادی فرار و ادبار میگذارند واهالی مشهد مقدس اظهاردولتخواهی کرده تمکین بنگهداری حسن خان نمی نمایندوحسن خان روی بصحرای ترکمان گذاشته مملکت خراسان بالکلیه حتی قلعهٔ کلات بتصرف والی والاشأن در آمده در کمال استقلال و استبداد وارد مشهد مقدس گردید و بعد از آستان بوسی حضرت رضاعلیه الف التحیة والثناء بضبط مملکت خراسان پرداخته اخبار این امورات را عرضه داشت پایهٔ سریر پادشاهی نمود ، پادشاه مرحوم نیز بهر شهری و بهر ولایتی باصدار فرامین مطاعه اخبار و اعلام این وقایعات فرمودو اهل ایران بدعای سلامتی وجود پادشاه مشغول شدند .

ذکر واقعهٔ بجنورد و کشته شدن محمد علی خان ماکوئی ملقب بنصرة الدوله

بعد از ضبط مملکت خراسان و تسخیر آن ولایت محمد علی خان ماکوئی که در منصب نظام امیر تومان بود بتعین والی والاشأن امیرزاده حمزه میرزا با چهار هزار سرباز بمملکت بجنورد رفته آن مملکت را که در دست کسان جعفر قلیخان بود بحیطهٔ تصرف در آورده مشغول بانتظام امور آن سامان شده حسن خان وجعفر قلیخان که در بدر وادی ادبار بودند با هزار سوار در آن صحرا بی سر و سامان میگشتند باطایفهٔ ترکمانان دشت سازش نموده چهارپنج ماهی درآن طرفها خودداری

نمودند و از قراریکه مسموع شد با رعایای شهر بجنورد در خفیه آمیزش نموده چون رعایای آن شهر بسبب ورود سربازا فی الجمله نقار از محمد علیخان بهم رسانیده بودند بجعفر قلی خان وحسن خان مایل شده و معاهده با ایشان کردند که عندالفرصة ایشان را مخبر نموده وارد شهر نمایند. درین بین دو فوج ازلشکریان محمد علی خان نصرة الدوله بخدمتی مأمور شده از بجنورد بیرون میروند و یك فوج دیگر نیز در شهر و محال بخدمات دیوانی متفرق شده محمد علی خان با یك فوج در شهر وارگ بجنورد مانده اهل بجنورد فرصت از دست نداده جعفر قلیخان وحسنخان را از این کیفیت مستحضر میسازند و ایشان نیز طایفهٔ ترکمانیه را بطمع غارت وتاراج باخود متفق ساخته سه‌هزار سوار مجتمع نموده باعتماد رعایای بجنورد جعفر قلیخان غفله داخل شهر بجنورد میشود و رعایای بجنورد با او اتفاق نموده سربازی را که در شهر ومحال بود کشته واسیر نموده و محمد علی خان‌را باسربازی که در ارگ بود محاصره میکنند و در بین محاصره گلوله بمحمد علیخان خورده مقتول میشود.

سربازان ارگ با وجود این احوال دل از دست نداده منتظر مدد از طرف والی والاشأن ومشهد مقدس میشوند و والی والاشأن بعد ازشنیدن این خبر جمعیت برداشته بمدد سربازان بجنورد از مشهد مقدس بیرون میآیند، جعفر قلیخان بعد از شنیدن تشریف آوردن والی تاب نیاورده دست از محاصرهٔ ارگ بجنورد کشیده و ساکنین بجنورد را همراه برداشته فرار مینماید ووالی والاشأن عود بمشهد مقدس فرموده احوالات واقعه را معروض دارالخلافه میسازد.

ذکر مجملی از احوالات میرزاده بهمن میرزا و رفتن ایشان بخانهٔ وزیر مختار روس و چگونگی آن

امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت آذربایجان با مصلحت گذاران دولت

علیهٔ روس که در دارالسلطنهٔ تبریز اقامت داشتند راه خلطه و آشنائی پیش گرفت و با سرحد داران قراباغ و ایروان و طالش در کمال خضوع و خشوع بنای سلوك گذاشته خود را درمعنی خدمتگزار دولت علیهٔ روس نامیده با وجود مراحم والتفات پادشاهی نسبت باو که ازبدو ایام طفولیت تاآن زمان فرموده بودند مقدم این حرکات ناپسندیده شده بدون استحضار امنای دولت پادشاهی خواهش نشان و حمایل از دولت روس کرد و گرفت ودر راه ورسم چاکری بنای دو بینی یاخود بینی گذاشته این جوره امورات را که در عالم سلطنت و پادشاهی از زیردستان پسندیده و لایق نیست مقدم آمده و پادشاه مرحوم این حرکات را از ایشان بعفو پادشاهانه و اغماض ملوکانه میگذرانیدند تا اینکه رای پادشاهی بر آن قرار گرفت که خسرو خان را بحکومت مملکت اردلان سر افراز فرمایند و خسرو خان منصوب بحکومت اردلان شده روانهٔ آن مملکت گردید .

معتمدین امیر زاده بهمن میرزا از دارالخلافه باو اظهار نمودند که خسرو خان از دارالخلافه بیرون رفته احتمال کلی دارد که برای گرفتن شما مأمور بآذربایجان شده باشد .

امیر زاده بهمن میرزا بمضمون الخائن خائف از خواندن این نوشتجات هراسان شده با جمعی ازمعتمدین خود سوار شده ازطریق غیر متعارف حرکت کرده خود را بدارالخلافه رسانید و بخدمت پادشاه مرحوم رسیده مورد انواع التفات و مرحمت گردید. باوجود این بعد از چند ماهی که در دارالخلافه ماند باز وهم و هراس بر خود راه داد و روزی از خانهٔ خود سوار شده از شهر بیرون رفته همه جا از کنار خندق آمده از در دروازهٔ دولت وارد ارگ مبارك شده راه خانهٔ وزیر مختار را گرفته در درب خانهٔ وزیر مختار خودرا بیخودانه از اسب دولت انداخته بحقارت تمام وارد خانهٔ وزیر مختار شده در گوشهٔ قرار گرفت .

پس از وقوع این عمل پادشاه مرحوم بهیچوجه اعتنائی بحرکت اونفرموده و

هیچ مؤاخذه را در دنیا و آخرت برای او بالاتر ازاین ندیدند که بقیهٔ عمر بحقارت و فروتنی درمیان کفر وضلال زندگانی نماید.

امیرزاده بعد ازچند هفته توقف درخانهٔ وزیرمختار از دارالخلافه روانه شده ازراه دارالمرز رشت ببندر انزلیج رسیده واز آنجا بکشتی نشسته بولایت روس رفت واهل و عیالش نیز از تبریز بخاك روس رفتند و تا حال تحریر که قریب بچهار سال می‌باشد درتفلیس وایروان زندگانی مینماید واز قراریکه مشهوراست چندبار خواهش ملاقات امپراطور را نموده و اذن ملاقات نیافته است.

ذکر مأمور شدن حضرت ولیعهد بآذربایجان و تشریف بردن ایشان بآن مملکت بهشت نشان

چون امیرزاده بهمن میرزا بنحویکه مذکور شد ازمملکت آذربایجان بیرون آمدودر همان‌اوان‌وزیر نظام نیز ازارزنة‌الروم‌معاودت‌نموده بدارالخلافه آمده بودندباین جهات‌امورلشگری‌و کشوری آن‌مملکت که‌ازمعظم‌اموردولت‌علیهٔ‌ایران‌است‌معطل‌ومعوق مانده بالکلیه از انتظام افتاده بودرای‌بیضاضیای‌پادشاه‌جمجاه‌بر آن‌قرار گرفت که‌حضرت ولیعهدرا ازدارالخلافه‌مرخص‌فرمایند که‌بدارالسلطنهٔ‌تبریز رفته‌امورات‌آن مملکت را بهرطریق که صلاح وصواب دولت دانند مضبوط و منتظم فرمایند. چون از کارخانهٔ تقدیر سررشتهٔ تدبیر دولت هر دولتمندی را بطریقی کارکنان عالم غیب نگهداری مینمایند که آن سر رشته در همهٔ زمان و همهٔ مکان در موقع خود بکار می‌آید لهذا چون زمانه اسباب دولت حضرت شهریار جهان دامت‌ایام‌دولته الی یوم‌القیامة را برصفحهٔ روزگار میچید این نصب و تعیین در اول طلوع نیر اقبال شوکت و اجلال ولیعهد جهان بود مبارك ومیمون آمده درساعتی خوب و زمانی مرغوب پای بر رکاب سعادت گذاشته و از خدمت پادشاه جهان مرخصی حاصل نموده بهم عنانی بخت و دولت واقبال و شوکت درعین زمستان وشدت برف وباران روانهٔ دارالملك آذربایجان

شدند وساکنان مملکت تبریز را از عالم غیب گویا هردم این بشارت وندا میرسید که:

خطهٔ تبریز خرّم زی که سلطان میرسد جسم بیجان ترا از تازگی جان میرسد

حضرت ولیعهد در ساعتی سعد وارد دارالسلطنهٔ تبریز شده اهالی آذربایجان خاك پای توتیا آسای آن حضرت را کحل الجواهر دیدهٔ امیدواری خود ساخته پروانه وار خود را در راه خدمت و اطاعت فدای شمع وجود آن حضرت میساختند. حضرت ولیعهد نیز عموم اهالی آن مملکت را بالطاف و مراحم بیکرانهٔ خود چنان امیدوار فرمودند که مافوقی برآن متصور نبود و در همان اوقات وزیر نظام نیز از دارالخلافه مرخص و در دارالسلطنهٔ تبریز بشرف آستان بوسی حضرت ولیعهد مشرف شده بصدق و ارادت تمام قدم در راه دولتخواهی حضرت ولیعهد گذاشته روز بروز وساعت بساعت خاطر مبارك حضرت ولیعهد را بخدمتی لایق از طرف خود رضامندی میداد بخصوص درمقدمه‌ایکه فیمابین ارامنه ومسلمانان در تبریز واقع شد وکار بنهب و غارت محلهٔ ارامنه کشید فتنهٔ بآن عظمت را باصابت رأی و حسن تدبیر فرو نشانید و در همین اوقات زوار بیت‌الله الحرام معاودت نموده الله یارخان آصف‌الدوله بجهت ظهورخیانت حسن‌خان چون روی آمدن بمملکت ایران نداشت از راه دیگر بعراق عرب رفته راه زهد و صلاح پیش گرفت و والدهٔ پادشاه مرحوم از او جدا شده بدارالسلطنهٔ تبریز رسیده از آنجا بدارالخلافه عازم گردیدند وحضرت ولیعهد درکمال اقتدار و اختیار مشغول بنظام مهام مملکت آذربایجان گشتند.

ذکر فرستادن حاجی میرزا آقاسی- حاجی میرزا عبدالله خوئی را بنیابت تولیت مشهد مقدس از جانب خود و وقوع قتل او در آستانهٔ متبرکه

حاجی میرزا آقاسی در ایام استقلال و وزارت خود هرصاحبمنصبی که در درب خانهٔ پادشاه از منصب خود معزول میشد یا باجل طبیعی در میگذشت منصب آن

صاحبمنصب را باسم خود فرمان گذرانیده خلعت از دولت علیه میگرفت و از قراری
که از معتمدین آگاه مسموع شد هجده منصب از مناصب درب خانهٔ همایون را باسم
خود فرمان گذرانیده وخلعت گرفته بود .

در این وقت که خبر وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس رضویه
صلوات‌الله و سلامه علیه بعرض امنای دولت علیه رسید حاجی میرزا آقاسی منصب
تولیت مشهد مقدس را باسم خود از دولت علیه فرمان صادر نمود وحاجی میرزا عبدالله
خوئی را که مردی صوفی مسلك و عارف پیشه بود باسم نیابت خود بآستانهٔ متبرکه
حضرت رضا صلوات‌الله و سلامه علیه و علی آبائه فرستاد و از قراریکه مسموع شد
حاجی میرزا عبدالله بعد از رسیدن بآستانهٔ متبرکه میگفته است که حضرت امام‌الجن
والانس صلوات‌الله و سلامه علیه را دو دفعه درخواب دیده‌ام که فرموده‌اند از این جا
برو که کشته میشوی . آن صوفی عارف دست از آن نیابت نکشیده خواب خود را
اگرچه صادق بود از باب اضغاث احلام شمرده مشغول بنیابت خود بود واز قراری
که مسموع شد با خدام روضهٔ رضویه بد سلوکی آغاز نهاد و یکی از معتبران خدام
را چوب کاری بسیار کرد . چون امور بسیار در پردهٔ تقدیر بود و قتل او سبب ظهور
آن مفسده ها میشد اینك اسباب قتلش را کارگذاران عالم غیب چیده در حینی که
والی والا شأن امیر زاده حمزه میرزا چنانکه مذکور خواهد شد از مشهد مقدس
بطرف سرخس بیرون رفته بود خدام و عمال وکد خدایان و ریش سفیدان مشهد
مقدس او را در شب بیست وهفتم رمضان‌المبارك سنهٔ هزار ودویست وشصت و چهار
درآستانهٔ مبارکه مقتول ساختند و علم مخالفت وخود سری برافراختند .

ذکر رفتن والی والا شأن امیرزاده حمزه میرزا بطرف سرخس وحکایاتی که واقع شد

چون حسن خان درصحرای ترکمان بی‌سر و سامان میگشت درآن اوقات
خود را بولایت سرخس انداخته با ترکمانیهٔ آن بلد بنای خلطه وآمیزش گذاشت

و ترکمانیهٔ سرخس نیز بسبب چشم زخمی که در عهد نایب‌السلطنهٔ مرحوم بایشان رسیده بود باین دولت علیه در مقام بی‌اخلاصی بودند با حسن خان درساخته او را بمیان آورده بودند.

از بودن او در سرخس امیر زاده حمزه میرزا مستحضر شده با جمعی از لشکریان نظام و سوار از مشهد مقدس بیرون آمده بعزم گرفتن حسن خان و تنبیه ترکمانان سرخس روانهٔ آن طرف شده بود، دو منزل از مشهد مقدس دور شده بود که قضیهٔ حاجی میرزا عبدالله چنانکه مذکور شد اتفاق افتاد و جمیع اهالی مشهد مقدس از این عمل متوهم شده بفکر حفظ جان و مال خود افتاده مصلحت خود را در آن دیدند که حسن خان را از سرخس آورده ببزرگی بردارند و خدمت او را نمایند وا میرزاده حمزه میرزا و لشکریان ولایت آذربایجان را از مملکت خراسان بیرون نموده تا جان وقوت وقدرت دارند در سراین خیال باشند. پس از این تمهیدات هر که را از لشکریان ترك درشهر و بازار دیدند کرفتند وراه ترددرا بکسان والی که درارك منزل داشتند بستند و کس بطلب حسن خان بسرخس فرستادند و کسان امیر زاده حمزه میرزا اخبارات واقعه در شهررا بامیرزاده نوشته اعلامش دادند.

امیرزاده حمزه میرزا فسخ عزیمت از رفتن بسرخس نموده وعود بمشهدمقدس کرده اردو را در کنار ارك زده وخود درمیان ارك منزل کردند واز آن طرف حسن خان که از بی‌سر وسامانی بجان آمده بود اجابت فرستادگان اهالی مشهد مقدس را نموده روانهٔ مشهد مقدس شد و اهالی مشهد مقدس تفنگ ویراق بسته صغیراً و کبیرا باستقبالش مبادرت نمودند وحسن خان را وارد شهر کرده کمر خدمتش را بمیان بستند و امیرزاده حمزه میرزا بااهل‌شهر بنای نزاع وجدال کذاشته از انداختن توپ و تفنگ دقیقهٔ مهمل ونامرعی نمیگذاشت و اهل شهر نیز از بیم جان بمدافعه کوشیده خودداری می‌نمودند.

ذکر وفات پادشاه مرحوم و شمهٔ از اوصاف و اخلاق پسندیدهٔ ایشان

چون بی‌وفائی و بی بقائی جزئی از اجزای ترکیب طبیعت زمان وعادت دوران و از ابتدای جهان بهمین‌روش وسیاق گردان است .

دو در دارد این باغ آراسته — دراو بند ازین هر دو بر خاسته
درآ از در باغ و بنگر تمام — ز دیگر در باغ بیرون خرام

زمانه باکدام یك از پیغمبران یا پادشاهان عهد بقا را بسر آورد واضح ومبین‌است که هرذیحیاتی‌را از چشیدن شربت‌ممات چاره نیست حق‌تعالی باشرف انبیاوسیداولیاء در کلام مجید خود خطاب‌می‌فرماید : انك میت وانهم میتون ، قلب پاك‌پادشاه مرحوم وطینت صافش ابداً مقید باین‌علایق نبوده وهرکز خاطر مبارکرا بتعلقات دنیوی‌متعلق نمی‌فرمود ومصداق این‌مقال آنکه اکر در وجود شریف آن‌پادشاه اموراتی که‌برای سیاست دولتی لازم دولت داری است ازقطع صلهٔ رحم خواه باستیصال وجودوخواه بکرفتن مال مرکوز بود پس‌چرا بعداز رفع خیانت میرزا ابوالقاسم و ستردن لوث وجودش از لوح بقاموئی از سر احدی از ذوی‌الارحام کم نفرمودند یا بدیناری از صاحبان قنطار که‌در میان اولاد خاقان مشهوربتمالك بودند طمع ننمودند قریب‌بدو کرور از جواهرات خاقان مغفور که در تحویل تاج‌الدوله بود در واقعهٔ وفات خاقان دراصفهان‌مفقود شد، کدام نفس‌بشررا سوای انبیای مرسلین و ائمه معصومین٤ این حلم‌وحوصلهٔ‌مقدورو میسوراست که اصلااظهاراین‌مطلب‌را بتاج‌الدوله نفرمایندوشمهٔ ازین مقوله کفتکو بآن ضعیفه بی‌دست وپا بمیان نیارند تا آنکه بعداز سه‌سال حق‌تعالی آن کمشده‌را بپادشاه جهان‌رسانید وتاج‌الدوله راکه‌زنی ضعیف وبی دست‌وپا بود از این خجالت وشرم ساریها رهانید ونام نیك برصفحهٔ روزکار برای پادشاه‌یادکار ماند،

نوشیروان نمرد که نام نکو کذاشت .

در میان جمیع پادشاهان اسلام پادشاهی باین همت وسخاوجود وعطانبوده و نخواهد بود .

کم خانهٔ در ایران است که اززینت مرحمت پادشاه جهان چراغی در آن افروخته نشده وهیچ زبانی در ولایت ایران نیست که برای طلب مغفرت آن حضرت کشوده نگشته و خدای تعالی او را واسلاف اورا محفوف ومشمول بشفاعت خیر المرسلین و اولاد طاهرین او گرداند بمنه وفضله وکرمه وجوده .

القصه پادشاه مرحوم را مدتی بود که مرض برمزاج همایونش عارض وطاری شده بود و اکثر اوقات وجع درپای مبارکش ظاهر میشد وباین جهت که مزاج همایون علیل وناتوان بود بعد از مراجعت از هرات دیگر مقدور نشد که بنفس همایون لشکر کشی و دشمن کشی فرمایند و همیشه اطبای حاذق از فرنگی و ایرانی بمعالجهٔ مزاج همایون مشغولی مینمودند . در پانزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و چهار مرض در مزاج همایون اشتداد پذیرفته اطباء مشغول بمعالجه شدند و دربیست و پنجم و بیست و ششم همین ماه مرض منجر باسهال شده اطباء از معالجه عاجز آمدند . چون پادشاه مرحوم نظر بعادت همه سال بییلاق شمیران تشریف فرما شده بودند و در همین سال دوقصر عالی درقریهٔ تجریش بنافرموده استادان چابك دست مشغول بانجام و اتمام آن قصر بودند در ایام مرض در آن قصر تشریف داشتند و حاجی میرزا آقاسی درعمارات قریهٔ عباس آباد که از بناهای خودش بود منزل داشت .

شبی از شبهای رمضان پادشاه مرحوم چنان درخواب می بینند که اشخاصی چند وارد منزل مبارك ایشان میشوند ، بسیار خوش رو و خوش سیما که بکسان این عالم مشابهتی نداشتند و بخوش روئی تمام بپادشاه مرحوم بشارت میدهند که در همین مکان فتوحات و بشارات بزرك بشما خواهد رسید و مکرراً اشاره بمکانی که پادشاه مرحوم خوابیده بود میتمایند . پادشاه مرحوم بعدازبیداری این خواب را بخواص وندما

تقریر میفرمایند ، هرکس بطوری و طریقی تعبیر مینمایند تا آنکه روز یکشنبهٔ پنجم و ششم شهر شوال المکرم هزار و دویست و شصت وچهار مرض اشتداد یافته پادشاه مرحوم بطلب حاجی میرزاآقاسی بتعجیل کسان میفرستند . حاجی با آن همه خلوص وارادت که اظهار مینمود در چنین وقتی و حالتی که پادشاه بحضور او اظهار اشتیاق میفرمودند تأخیر و تعلل در آمدن نموده پادشاه بعداز مأیوسی از آمدن او دانستند که زمان وصول بقرب حق تعالی نزدیك رسیده زبان بتکرار کلمهٔ توحید و شهادتین گشوده درشب دوشنبه چهار ساعت از شب گذشته جان پاك تسلیم آفریدگار نمودند ودرهمان موضع که آن خواب را دیده بودند این واقعه واقع شده تعبیر خواب بوضوح پیوست رحمة الله علیه و قریب بحالت احتضار حاجی میرزا آقاسی وارد قصر شده و خدمتکاران او را ازکیفیت مستحضر مینمایند و حاجی بدون شرفیابی حضور سوار شده عود بعباس آباد مینماید .

بعداز وقوع این واقعه آه و افغان از حرمخانهٔ مبارکه و از خدمتکاران باوج آسمان رسیده اندوه و غم و حسرت و الم برهمگنان عارض شده هرکه این واقعه می‌شنید متحیر و مبهوت شده از روش و طریقهٔ عقل وشعور باز میماند واشك حسرت و عبرت بی‌اختیار بردیده ها جاری شده بجز صبر و سکوت برقضای خداوندی چاره نبود ، انا لله و انا الیه راجعون ، کیست که در این ماتم سرا لباس بقا پوشیده یا شربت فنا ننوشد . آیهٔ کریمهٔ کل شیئ هالك الا وجهه تسلی بخش همهٔ ماتمزدگان و آرامش دهندهٔ خاطر همهٔ غمدیدگان است بجز خدای پاك کسی را این صفت میسر نیست هوالحی الذی لایموت ولیکن

زنده است کسی که در دیارش   مانده خلقی بیادگارش

الحمد لله سلامتی وجود ذیجود پادشاه جهان جابر هر کسر و نقصان است خلاق جهان سایهٔ این عدالت گستر را از فرق عموم اهالی ایران کم نگرداند ودولت

او را بدولت قائم آل محمد(ص) برساند واز پادشاه مرحوم غیر از پادشاه جهان چهار پسر وسه دختر باقی ماند واز سن شریف پادشاه مرحوم در ایام وفات چهل ودوسال منقضی شده بود.

چهار پسر پادشاه مرحوم: عباس میرزا ملك آرا و عبدالصمد میرزا عزالدوله و محمد تقی میرزا رکن‌الدوله و ابوالقاسم میرزا بودند.

ذکر وقایعاتی که در دارالخلافه روی نمود و نقل نمودن امنای دولت علیه نعش مطهر پادشاه مرحوم را بباغ لاله‌زار و بوسم امانت گذاشتن

بعد از وقوع قضیهٔ پادشاه مرحوم حاجی میرزا آقاسی از تجریش بعباس‌آباد آمده وزرای دولت علیهٔ روس و انگلیس را خواسته باتفاق ایشان اخبار نامهٔ بدارالسلطنهٔ تبریز نوشتند وکیفیت واقعهٔ عظمی را بعرض حضرت ولیعهد رسانیدند وحاجی میرزا آقاسی را خوف و هراس مستولی شده خواست که عباس میرزا پسر پادشاه مرحوم را از تجریش بعباس‌آباد آورده باشد تا چه در نظر داشت. بنا بر آن محمود پاشای ماکوئی را بتجریش فرستاده آوردن عباس میرزا برای او ممکن نشده بی نیل بمقصود مراجعت نموده خبر بحاجی میرزا آقاسی رسانید و حاجی میرزا آقاسی آن شب در عباس آباد مانده و قریب بهزار و پانصد نفراز ماکوئی و ایروانی بر سر خود جمع آورده روانهٔ ارگ همایون شد و ارگ را تصرف نموده نشست و در تجریش میرزا نصرالله صدرالممالك خوانین و امرائی راه که درآنجا بودند برسر خود جمع نموده رأیها برآن قرار گرفت که شاهزادگان و امیرزادگان و امرای دارالخلافه را خبر کرده نعش مطهر شاه مرحوم را با دست علما و مجتهدین تغسیل و تکفین نموده باجتماع تمام محفهٔ مبارکه را برداشته باستر کبری

و مهد علیا والدهٔ حضرت ولیعهد و سایر خادمان حرم روانهٔ دارالخلافه شوند و نعش مطهر را در باغ لاله زار گذاشته داخل ارگ مبارك گردند و بآنچه مصلحت بینند اقدام نمایند ، لذا جناب مجتهدالعصر و الزمانی آقا محمود و آقا محمد صالح کرمانشاهانی را احضار نموده و امیر زاده فریدون میرزا و بهرام میرزا و سایر شاهزادگان و امیرزادگان نیز حاضر شده بعد از تغسیل و تکفین پادشاه مرحوم بجهت آنکه مبادا مفسدهٔ در ارگ مبارکه واقع شود حرکت دادن نعش مطهر را بتأخیر انداختند و شاهزادگان و امیر زادگان مرخص شده بدارالخلافه رفتند.

مهد علیا و ستر کبری بسرپرستی اهل دارالخلافه و امنای دولت اقدام نموده بوزرای دول خارجه اعلام نمودند که حاجی میرزا آقاسی را از توقف در ارگ همایون با آن اجتماع وجمعیت منع نمایند و عدم رضامندی خود را بآن عمل معلوم حاجی سازند و بفزان آقا که از صاحب منصبان بزرگ توپخانهٔ مبارکه و مستحفظ ارگ پادشاهی بود حکم صادر نمودند که حاجی میرزا آقاسی را تکلیف ببیرون رفتن ازارگ نماید وامیر زاده بهرام میرزا نیز بارگ رفته درمقام نصیحت حاجی برآمده اورا ازتوقف در ارگ مبارکه تحذیر و تخویف نمود. حاجی را وهم وهراس غالب شد ، اجتماع امرا و اعیان را نیز درتجریش شنیده وفزان آقا چند عراده توپ ببروج ارگ مبارکه کشیده که مشرف برخانهٔ جناب حاجی بود و دهان توپ را بطرف خانهٔ حاجی کرده حکم مهد علیا وستر کبری را بحاجی رسانیده و وزرای دول خارجه نیز حاجی را ببیرون رفتن از ارگ مبارکه تکلیف نمودند.

حاجی لابد و ناچار چهار تکبیر وداع را برمسند وزارت ایران خوانده و سه طلاق را برگوشهٔ چادر آن عروس خوش سیما بسته سواراسب بیدولتی شده با ایروانی و ماکوئی که جمع بودند بعد از توقف یك روز و یك شب در ارگ مبارك از ارگ بیرون آمده متحیر و سرگردان کار خود مانده اکثر ایروانی و ماکوئی بباغ خان بابا

خان سردار رفته در پیش سردار ماندند وحاجی متحیرانه بچپ وراست و پس وپیش اسب دوانده بهردهی که میرفت راهش نمیدادند ، براه کرج افتاده تا رودخانهٔ کرج باپنجاه شصت سوار رفته و درآنجا نورالله خان شاهیسون بحاجی رسیده حاجی را تعاقب کرد . ازقراری که مسموع شد حاجی تفنگ دولوله ودوجفت طپانچهٔ دولوله درکمر وقاش زین داشته وقداره و زوبین و شمشیر نیز بسته بود یك طپانچهٔ ازآن همه‌اسباب خالی کرده ازکرج روبراه شاهزاده عبدالعظیم گذاشته اسب دوان وقمچی زنان از پیش نورالله خان گریزان شده نورالله خان نیز حاجی را تا دم روضهٔ شاهزاده عبدالعظیم تعاقب نموده حاجی خودرا بروضهٔ مطهره رسانیده ازغم غمخواری جهانیان آسوده و فارغ البال شد ونورالله خان اسب و اسباب حاجی را گرفته کسان حاجی را که همراه بودند برهنه نموده عود مینماید و میرزا نصرالله صدر الممالك و سایر امرا واعیان بعد از انجام این عمل حقیقت را بمهد علیا و ستر کبری معروض داشته ونعش مطهر را باعزاز واحترام تمام باشاهزادگان وامرا و اعیان و وزرای دول خارجه با توپخانه ونظام برداشته بباغ لاله زارآورده درآنجا برسم امانت گذاشته وارد ارگ مبارکه میشوند وکیفیت فرارحاجی میرزا آقاسی را ببست شاهزاده عبدالعظیم عریضه نگار شده بدارالسلطنهٔ تبریزاعلام مینمایند . امرا واهالی ایران که بالطبع بخودسری مایل و بدول خارجه نرفته و ازآداب دولتداری غافلند و اکثر اوقات درهنگام فرصت ظهور این جوره خودسریها را می نمایند در آن وقت جمعی ازخود خواهان برسر میرزا نصرالله صدر الممالك اجتماع کرده کنکاش مینمایند که باید دولت ایران را جمهور نموده وامورات دولتی را منوط بمصلحت دید جمعی باید ساخت و ازاین جمع مراد وجود خود آن خود خواهان بوده ساز این ترانه را ساز مینمایند .

مهد علیا وستر کبری که ازاین احوالات مستحضر میشوند برای حفظ ارگ مبارکهٔ دارالخلافه ودولتخانهٔ همایون وضبط خزاین و دفاین که درآن روز درقدرت

و تسخیر آن خود خواهان بود بقوت عقل دور اندیش خود را بلباس موافقت ایشان ملبس ساخته بتصدیق رأی آن خود خواهان زبان گشوده منتظر ورود پادشاه شده بضبط و ربط وتسکین غوغای عوام‌الناس که در چنان اوقات باندك کاری ظاهر میشود کوشیده ازفضل‌خدا واز بخت مساعد پادشاه دارالخلافه را که مجمع طوایف و گروه مختلف بود بقوت عقل و دانائی تا ورود پادشاه جهان درلباس امن و امان نگهداری فرمودند و رضا قلی‌خان والی کردستان که محبوس نظر و درتوپخانهٔ مبارک که بود در این هنگام فرصت جسته ازطریق نادانی وجوانی ازتجریش با فوج گروسی درساخته راه کردستان واردلان پیش گرفت وبمحال غسلان واسفندآباد آمده جمعیت کردستان برسراو جمع شده خسروخان حاکم دولتی را بخودسر از آن مملکت اخراج نموده تکیه برچار بالش حکومت زده بخوش خیالی‌خود را حاکم آن ولایت‌دانسته نشست وچون اخباری که مذکور خواهد شد ازخراسان وعراق عرب بدارالخلافه رسید مهد علیا و سترکبری آقا محمد صالح مجتهدکرمانشاهانی را نوازش ومرحمت نموده و هزار تومان برسم انعام باو وهمراهان التفات فرموده بکرمانشاهان روانه ساختندکه اهل‌آن مملکت را در جادهٔ خلوص و ارادات نگهداری نماید و همچنین عالیجناب میرزا عسکری امام جمعهٔ مشهد مقدس را مورد التفات ونوازش‌ساخته مبلغ دوهزار تومان برسم انعام مرحمت نموده روانهٔ مشهد مقدس نمودند وهم دراین‌اوقات محمد حسین خان خلج بولایت خلجستان آمده جمعی را بدارالخلافه فرستاد . امـرای دارالخلافه ازآمدن این جمعیت مستحضرشده چون کار بی‌استحضار ایشان واقع شده بود جمعی را برسر راه آن طایفه فرستاده در قریهٔ کهریزك دو فرسخی دارالخلافه ایشان را متفرق ساخته یراق چین نمودند و هم دراین اوقات سیف‌الملوك میرزا از حبس قزوین بیرون‌آمده سوار اسب حماقت شده بمحال قزوین رفته قریب بصد و هشتاد نفرسوار برسراو جمع شده و فرامین وارقام بخط خود از جهت نبودن میرزا

ونویسنده برای دعوت مردم صادر نموده حتی بسلیمان خان افشار نیز که در خارج
طهران ازطرف امرای دارالخلافه مشغول بحفظ وحراست بوده رقمی نوشته و درهمین
بین چهار هزار تومان اشرفی چاپاران دولت روس برای وزیر مختار بدارالخلافه
میبردند ، سیف‌الملوك میرزا باین تنخواه رسیده این رسیدن را مایهٔ اقبال و دولت
دانسته تنخواه را گرفته قبضی سفیهانه باین مضمون که این چاکر دولتخواه امپراطور
این تنخواه را ازکسان ایشان بعنوان قرض گرفته عندالورود بدارالخلافه از خزینهٔ
عامره رد خواهم ساخت و بقریهٔ موسوم بچندر رفته و در قریهٔ چندر بخیال سلطنت و
تصرف دارالخلافه نشست . الوار قزوین که برسرش جمع آمده بودند بمطالبهٔ تنخواه
برخاسته کار بغوغا و دعوا میکشد ، دراین بین سلیمانخان رسیده سیف‌الملوك میرزا
ازدورکه سیاهی اورا می بیند قبض خودرا ازآدم وزیرمختار گرفته خورجین تنخواه
را پیش او انداخته و قبض را بلع مینماید و این رد و بلع مفید نیفتاده سلیمان خان
رسیده سیف الملوك میرزا را دو باره دست بسته و بالاغ نشانده با زنجیر و کنده
بدارالخلافه میفرستد و در دارالخلافه در ارگ مبارکه محبوسش مینماید ولکل
اعجوبة، سبحان‌الله مقتضیات نفس انسانی تاچه پایه است وغرور وجهل ونادانی‌لاحول
ولا قوة الا بالله تاچه اندازه است ، ازمرحمت پادشاه مرحوم همین سیف‌الملوك میرزا
مدت چهارده سال درقزوین با وجودی که محبوس نظر بود بعیش و تنعمات ملوکانه
زندگانی نمود و از صفات ملکی پادشاه مرحوم با وجود حرکاتی که در دارالخلافه
قبل از وفات خاقان و بعد از وفات خاقان مغفور ازاو سر زده بود باز اورا صحیح و
سالم نگهداری فرموده بودند . خدای تعالی پادشاه مرحوم را غریق رحمت خود
گرداند.همچنین پادشاه جهان بعد ازصدور این‌حرکت ناپسندیده ازاو بازعفوملوکانه
را شامل حال او نموده بدون اذیت جانی در دارالخلافه زندگانی میکند :

بأبه اقتدی عدی فی الکرم   ومن یشابه ابه فما ظلم

ذکر احوال عراق عرب و حکایاتی که بعد از وقوع این واقعه بظهور رسیده واحوالات محبعلی خان حاکم کرمانشاهان

چون بعد ازقتل حاجی خان درقصبهٔ کرند حاکم کرمانشاهان محبعلی خان ماکوئی شد قریب بشش سال در آن مملکت حکم روا و صاحب اختیار بود وبجهت حرکتی که در باب حاجی خان ازاهل آن مملکت صادرشده بود هرگونه ظلم وتعدی که ازمحبعلی بایشان میرسید درصورت تاب وتوان تحمل نموده و الا متفرق میشدند و بهیچوجه اعتمادی نمی نمودند که امنای دولت علیه رفع ستم محبعلی خان را از ایشان نمایندوحاجی میرزا آقاسی نیز از این حرکات محبعلی خان علم واطلاع داشت دراین وقت که قضیهٔ هایلهٔ پادشاه مرحوم درقصبهٔ تجریش واقع شد حاجی میرزا آقاسی چاپاری ازعباس آباد بتعجیل تمام بکرمانشاهان فرستاده در چنین وقت که حفظ سرحد کرمانشاهان ازحفظ همهٔ سرحدات برای مصلحت دولت علیهٔ ایران اهم والزم بود چشم از مراعات این مصلحت دولتی پوشیده ایلیت را بااو منظور نموده باو نوشته بود که واقعهٔ چنین اتفاق افتاده خود را قبل ازشیوع این خبر باید ازمیان شهر کرمانشاهان بیرون آوری.

محبعلی خان بعد از رسیدن این چاپار ببهانهٔ از کرمانشاهان با توپخانه وسرباز نظام بیرون آمده تا بقریهٔ که موسوم بسهنه است آمده واز آنجا توپخانه را بطرف سنقرفرستاده و از میان نظام سرباز بیرون آمده باسوارهای معتمد خود بطرف خمسه رفته ودر خمسه باردوی همایون ملحق شده واز احوال حاجی میرزا آقاسی واحوال علیخان برادرش مستحضر گردید، خواست که خود را از اردوی همایون بیرون اندازد گرفتار سطوت پادشاهانه شده درخمسه محبوس آمد و باین سبب مملکت کرمانشاهان بهم برآمد و الله یار خان آصف الدوله که در عراق عرب بانتظار چنین ایام نشسته بود از شنیدن قضیهٔ هایلهٔ پادشاه مرحوم وخالی کردن محبعلی کرمانشاهان را خیالات فاسده در خانهٔ دماغش قوّت گرفته از نجف اشرف بکربلای معلی آمده

و باغوای ظل السلطان مشغول شده خواستند که عازم مملکت عراق عجم شوند و بآشوب و فتنه قیام و اقدام نمایند.

الله یار خان آصف الدوله تا بغداد آمده استعداد آمدن عراق را آماده نموده بود، پاشای مملکت بغداد ومصلحت گذار دولت علیهٔ انگلیس فرصت بالله یارخان نداده از او پرسیدند که سبب حرکت از نجف اشرف و آمدن ببغداد در این موقع اگر رفتن بسمت عراق است از طرف دولت علیهٔ روم مأذون باین حرکت نخواهی بود و اگر امری دیگر است اظهار نماید.

الله یار خان در جواب گفته بود کـه بعزم زیارت سامره آمده‌ام، از قراریکه مذکـور بلکه محقق شد وزیر بغداد سیصد نفر سوار از لشکریان دولت علیهٔ روم همراه الله یار خان آصف الدوله نمود که او را بزیارت سامره رسانند و از آنجا مراجعت ببغداد دهند و نگذارند قدمی از خاك دولت روم بیرون گذارد باین جهت دیگ سودای خیالاتشان که با هیمهٔ تر بیدولتی می‌افروختند خاموش شده درخانه های خویش قرین آه و تشویش نشستند و آقا محمد صالح نیز بکرمانشاهان رسیده فی الجمله در آن مملکت آرامش حاصل شد وامیر زاده فیروز میرزا درمملکت خمسه بحکومت کرمانشاهان نامزد شده از اردوی همایون مرخص شده بکرمانشاهان رفت و آن مملکت را امنیت وآسایش تمام حاصل آمد.

ذکر حکایت مازندران

دو ماه بوفات پادشاه مرحوم مانده اهالی مازندران با امیر زاده اردشیر میرزا حاکم آن مملکت که درآن زمان باسترآباد رفته بـرای نظم آن سامان اردو زده نشسته بود بی‌اندامیها کرده او را بی‌استقلال نموده بودند باین‌جهت امیرزاده خانلر میرزا در اواخر رمضان بمازندران رسیده بعد از چند روز توقف وعدم استقلال قضیهٔ پادشاه مرحوم واقع شده مراجعت بدارالخلافه نمود و درآن اوقات ملا حسین نامی

از مریدان سید علی محمد بسبب گرفتاری سید مشارالیه مریدان او را که در ولایت بودند خبر کرده از مشهد مقدس عازم و روانهٔ ولایت آذربایجان شدند و با هشتصد نفر قریب شهر ساری رسیده بود و میخواست که بطرف قلعهٔ چهریق رود که این قضیه هایله واقع شده و مملکت مازندران نیز بی‌حاکم وصاحب اختیار مانده‌علما ومجتهدین ولایت ساری با ملاحسین گفتگو آغاز کرده او را ومرده‌اش را بکفر و الحاد منسوب ساختند و بقتل ایشان فتوی دادند و مازندرانیان متعرض ایشان شدند.

ایشان چون مملکت مازندران را بی‌حاکم دیدند و پادشاه را مرحوم دانستند خیال نمودند که فرصتی برای ایشان بدست آمده درمزارشیخ طبرسی اجتماع نموده درکنار چهار دیواری که محیط آن مزار بود بکندن خندق و ریختن خاك ریز اشتغال نمودند و قرای دسترس را تصرف نموده بلکه بکسبهٔ شهر ساری نیز سرب و باروط و بعضی مایحتاج حواله کرده بتغلب و تسلط از ایشان گرفتند و مریدان از اطراف رسیده کار ایشان فی‌الجمله رونقی پیدا نمود وآذوقهٔ چند ماهه جمع نمودند،در محالات نزدیك علم استعلا برافراختند ونشستند وآتش این فتنه بالا گرفت تا زمانی که پادشاه جهان و صاحب مملکت ایران زیب بخش افسر کیان وارد دارالخلافه شده چنانکه مذکور خواهد شد انشاءالله قلع و قمع ایشان را از آن ولایت فرمودند.

ذکر وقایع کرمان که در حین وفات پادشاه مرحوم واقع شده

چون فضلعلی خان قراباغی از طرف پادشاه مرحوم بیگلربیگی مملکت کرمان بود وده سال بود که در آن ولایت حکومت بالاستقلال مینمود چون اهالی ولایت آن طرف آب ارس و کرُ چندان خبری از راه و رسم مردمی ندارند بخصوص در وقتی که بمناصب جلیله سرفرازی یابند لهذا خان بیکلربیگی که در این هنگام که خبر این قضیهٔ هایله بآن ولایت میرسد جمیع اهالی آن مملکت در دفع و رفع او و لشکریانش اتفاق مینمایند. خان بیکاربیگی درحین وصول این خبر درخارج شهر

چهار دیواری داشت رفته و نشست و محمد علیخان پسر خود را که سرتیپ فوج قراجه داغ بود بشهر فرستاد و اهالی کرمان جهت دفع تسلط او اجتماع نموده برای بیرون کردن او که در ارگ نشسته بود رفتند.

محمد علیخان درچنین وقتی با عبدالله خان سرتیپ فوج قراگوزلو و ملایر که در ارگ مستحفظ دولتی بودند خیالی اظهار کرده کار فیمابین منجر بنزاع شد و عصبیت عراقیت و ترکیت درمیان افواج نظام ظاهر شد و درآن صورت منع سرتیپان وصاحب منصبان مفید نیفتاده سربازان طرفین دست بگریبان شده بنای انداختن تفنگ گذاشتند. محمد علی خان توپی را ببرج ارگ کشیده بانداختن توپ بسربازان ملایر و قراگوزلو اقدام نموده و نایرهٔ جنگ بالا گرفته سربازان ملایری برمحمد علی‌خان استیلا یافته میخواستند او را حبس نمایند،عبدالله خان سربازان را از این اراده مانع آمده او را مطلق‌العنان و روانه ساخت و تا ورود مؤیدالدوله طهماسب میرزا امر کرمان بی‌انتظام بود، بعد از ورود ایشان که از طرف پادشاه جهان بحکومت آنجا سرافرازی یافته بودند امر آن سامان انتظام پذیرفته امن و امان حاصل آمد.

ذکر احوال خراسان بعد از رسیدن خبر قضیهٔ هایلهٔ پادشاه مرحوم تا زمان رفتن امیر زاده سلطان مراد میرزا بالشکر برسر ایشان

چنانکه مذکور شد در اواخر رمضان‌المبارك این سال مملکت خراسان بهم برآمد و اهالی مشهد مقدس سر از اطاعت والی والا شأن حمزه میرزا باز زدند و بحسن خان مطیع و منقاد شدند. امیر زاده حمزه میرزا از ارگ مشهد مقدس باشهریان بنای نزاع وجدال گذاشته این‌هنگامه گرم بود که خبر وفات پادشاه مرحوم رسید. حسنخان و اهالی مشهد از این خبر فوت قوت تمام پیدا کرده حمزه میرزا و لشکریان آذربایجان بفکر کار خود افتادند و محال و بلوك و سایر شهر های خراسان نیز سر از اطاعت والی والاشأن پیچیده در اوایل حال برای‌آوردن آذوقه

و سیورسات چند روزی سرباز وسوار میفرستادند وپس از چند روز ضعف تمام بحال لشکریان آذربایجان مستولی شده بهیچ جا حرکت نمی‌توانستند نمود .

امیر زاده حمزه میرزا احوال را که چنان دید استمداد از یارمحمد خان وزیر هرات نمود ، یارمحمد خان نیز جعفر قلیخان بجنوردی را که قبل از فوت پادشاه مرحوم حسن خان در وقت سرگردانی خود بهرات فرستاده و یار محمد خان نظر بدولت خواهی دولت علیهٔ ایران اورا گرفته محبوس داشت. بعدازرسیدن این اخبار و استمدادحمزه‌میرزا اورا محبوساً برداشته باجمعیت هرات که‌مقدار هشت‌هزار نفر میشد بمدد امیرزاده حمزه میرزا روانه شده بمشهد مقدس رسید وبا حسنخان واهالی مشهد مقدس نزاع و جدال آغاز کرد . چون لشکریان آذربایجان از کمی آذوقه بسیار عسرت می کشیدند و توقف در ارگ بسبب بی‌آذوقگی متعسرشده بود یارمحمد خان وامیرزاده حمزه میرزا مصلحت در توقف مشهد مقدس ندیده با سرباز وتوپخانه روانهٔ سمت هرات شدند و برای جعفرقلیخان صورتی اتفاق افتاد که از حبس خلاصی یافته پیش حسن خان بمشهد مقدس آمد و امیرزاده حمزه میرزا با لشکریان آذربایجان بهمراهی یارمحمد خان تا غوریان رفتند و یارمحمد خان درخدمتگزاری دولت علیه ایران کوشیده سیورسات و سایر مایحتاج اردوی آذربایجان را داده کوتاهی در انجام این‌گونه خدمات نمی نمود وحسن خان ولایت خراسان را ضبط نموده ضباط و نواب باطراف فرستاد و حاجی میرزا محمد خان برادر خود را با پسرخود اصلانخان باجمعیت بولایت سبزوار فرستاد ومیرزا محمد خان نیز بسبزوار آمده ارگ و شهر سبزوار را مضبوط نموده نشست .

ذکر رسیدن خبر قضیهٔ پادشاه مرحوم بدارالسلطنهٔ تبریز و جلوس فرمودن حضرت شهریاری بحول وقوت باری و حرکت فرمودن با لشکریان نظام و توپخانهٔ آتش فشان و جلوس در دارالخلافهٔ طهران

چنانکه مذکور شد حاجی میرزا آقاسی خبر واقعهٔ پادشاه مرحوم را در روز

یکشنبه پنجم شوال باتفاق وزرای دول خارجه بدارالسلطنهٔ تبریز بخدمت حضرت ولیعهد معروض داشت ودرشب یازدهم ماه شوال این قضیهٔ عبرت آمیز وواقعهٔ حیرت انگیز در دارالسلطنهٔ تبریز بسمع حضرت ولیعهد رسیده با وجود اینکه ازسن شریف زیاده ازهجده سال نگذشته بود ازشنیدن چنین خبری موحش چون پیران سالخورده وحکیمان تجربه آزموده اصلاً دل ازجای نبرده وآنچه لوازم طبیعت بشراست وچنین اوقات از تأسف و اندوه در خاطر مبارك راه یافته بعد از انجام لوازم تعزیت بفکر غمخواری اهالی مملکت ایران افتاده خلعت سرپرستی رعایا و برایای اهل ایران را که درعالم غیب خیاط قضا باندازهٔ قامت آن حضرت بریده بود و بجز تلبس این لباس و تکفل این مهام چاره نبود باشارهٔ کارکنان عالم غیب ملبس شده طبل جهانداری را درروی زمین بلند آوازه ساختند وبتزیین تاج جهانداری و بترتیب تخت زرنگاری برای جلوس همایون حکم واشاره فرمودند ودر ساعتی سعدکه بهمهٔ سعادات مشتمل و از همهٔ نحوسات عاری و مبرا بود در دارالسلطنهٔ تبریز بسعادت وکامرانی بارث و استحقاق برمسند سلطانی جلوس فرموده توپهای آتش فشان بغرش و شورش درآمده سلام مبارکباد را بآواز بلند بگوش مستمعان رسانیدند وکرنا و نقاره‌های شادی از هر طرف بلند آوازه گشته غمهای گذشته را از خاطر های پریشان نیك خواهان دولت علیه زدودند .اهالی آذربایجان راعموماً و ساکنین دارالسلطنهٔ تبریز را خصوصاً از این جلوس میمنت مأنوس شادی برشادی و عشرت برعشرت افزودونوای ساز عیش وخرمی رابافلاك میرسانیدند . بعد ازانجام جشن جلوس میمنت مأنوس خاتم پادشاهی را باین بیت منقش فرموده :

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

عالمیان را ازمژدهٔ داد ومعدلت آرامش وآسایش دادند . خدای تعالی وجود این

پادشاه جمجاه را پاینده دارد و سایهٔ معدلتش را از مفارق اهالی ایران کم نگرداند بمحمد و آله .

پس از تهیت جلوس مبارك که مردم آذربایجان دسته دسته و فوج فوج وجوق جوق آمده بتشرف تقبیل تراب آستانهٔ مبارك سرافرازی یافتند.رأی پادشاه مقتضی آن شد که لشکریان آذربایجان را احضار فرموده با جمعیت و ازدحام نظام و توپخانه ازدارالسلطنهٔ تبریز حرکت همایون بطرف دارالخلافه واقع شود لهذا از دولت خواهان وجان نثاران که لایق و شایستهٔ این خدمت عمده توانند بود پادشاه جهان بنظر دوراندیش ملاحظه فرموده وزیرنظام را اعقلو اکمل از همهٔ جان نثاران وجان سپاران مشاهده فرموده پرتو التفات پادشاهانه و مرحمت ملوکانه را شامل حال آن وزیر خجسته خصال فرموده و ایشان را بنوازش ومرحمت قلبی پادشاهانه امیدواری تمام داده انجام این خبرخیر اثر را بکف کفایت ایشان گذاشته ایشان را باین خدمت بزرگ مأمور داشتند وآن وزیر بیهمال متکفل خدمات مرجوعه شده در مدت یك هفته چهارده هزار نفر لشکر نظام و سوار با توپخانهٔ مبارکه سر انجام داده و باین نیکو خدمتی از همهٔ امثال و اقران پیش افتاده اردوی همایون را در بیست و دوم شوال از دارالسلطنهٔ تبریز حرکت داده و علیخان ماکوئی که درآن اوقات بجهت وزارت حاجی میرزا آقاسی در دارالسلطنهٔ تبریز برای خود نظیری ومانندی نمیدید و بخیالات دور و دراز حاجی میرزا آقاسی او را ازکوه ماکو آورده در دارالسلطنهٔ تبریز نشانده بود در این اوقات که خبر های دارالخلافه را شنید و حاجی را در شاهزاده عبدالعظیم دید خوف و هراس نموده از دارالسلطنهٔ تبریز باز بزاغهٔ ماکو رفت و پادشاه گردون جاه شاهزاده ملك قاسم میرزا راباپالت مملکت آذربایجان نامزد فرموده با اردوی کیهان پوی بسعادت وکامرانی روی بمملکت عراق در حرکت آمده از منزل اوجان و صومعه استقبال چیان از دارالخلافه و مملکت ایران فوج فوج و دسته دسته بشرف خاك بوسی عتبهٔ علیه مشرف شده روز بروز و ساعت بساعت در اردوی معلی جمعیت برجمعیت و ازدحام برازدحام می‌افزود .

حکایت

میرزا نظرعلی حکیم که در آستانهٔ معصومهٔ قم بپختن خیالات خام در دیگ سودا اشتغال مینمود از شنیدن قضیهٔ هایلهٔ پادشاه مرحوم آتش سودایش شعله ور آمده باز بنای جوشانیدن دیگ سودا را گذاشت و از قم سوار شده و بدوستان و آشنایانی که در چنان احوال برای انسان پیدا می‌شوند وعده های خوب و مرغوب داده خود را همه کارهٔ این دولت ابد بنیاد انگاشته دو شب در قم خوابیده خود را بقزوین که هفت منزل راه است رسانید و در آن ولایت جمعی از عوام کالانعام را بوعده و امید با خود همعنان ساخته مثل یکی ازسرداران ذوی‌الاقتدار جمعی ازسواران را برداشته بعزم استقبال موکب پادشاهی و دخل در امورات دولتی روانه شده در منازل سرچم ونیک پی بموکب همایون رسید و بقانون مستقبلین سواران پیشبازچی را دسته در عقب سر خود گذاشته وخود مثل یکی از امرای ذوی‌الاحترام پیاده شده خود در پیش‌روی سواران ایستاده منتظر عبور موکب همایون شد.

شهریار گردون جاه بعد از اطلاع از حکایت حکیم و آوردن مستقبلین پیش‌از رسیدن بمحاذات حکیم ده نفر سوار مأمور میفرمایند که حکیم نظر علی را از این خیالات و خود سری رهانیده دو باره او را برداشته برچاروائی سوارنموده بآستانهٔ مبارکه معصومه بردند و قبض رسیدگی از متولی باشی آن آستانه گرفته بنظر شاه جهان برسانند.

حکیم بخیالات فاسد ایستاده بود منتظر آنکه پادشاه جهان بمحض اینکه نظر مبارك را بآن طرف اندازد و حکیم را بآن هیأت و هیبت ببیند امورات بمقتضای خواهش خواهد بود که‌سواران مأمور رسیده بدون تکلم ازلاو نعم از اسبها پیاده شده حکیم بخیال اینکه جمعی از دوستانند که بشوق ملاقات آمده‌اند تبسم کنان چند قدمی بمقتضای خیالات خود پیش میگذارد که مأمورین رسیده بدون تکلم فارسی و ترکی

دست بکمربند حکیم دراز کرده شمشیر از کمر وچکمه از پا وکلاه ازسر او ربوده مرکبی که والداستر باشد پیش کشیده حکیم درحیرت وتحیر افتاده بی‌اختیار سوار آن‌حیوانش ساختند ومنزل بمنزل او را بقم رسانیده قبض وجودش را بحکم مأموریت از متولی باشی گرفتند . سبحان‌الله اوضاع روزگار که دایم در تغییر و تبدیل است چرا باید انسان حالتی را که از اختیار وقتی پیش‌آید فراموش ننماید و تا عمر دارد بسودای این خیال روزگار شیرین خود را تلخ سازد .

القصه موکب همایون از خاك آذربایجان گذشته وارد خمسه وچمن سلطانیه شدند و سه روز درآن چمن توقف فرموده بسان لشکریانی که از آذربایجان آورده بودند رسیدند .

چهارده‌هزار نفر لشکر نظام‌چنانکه‌مذکورشد درآن‌مدت‌قلیل‌بسعی‌و دولتخواهی وزیر بی‌نظیرسرانجام یافته بود ، نظر باین‌خدمت شایسته درآن‌چمن دستخط همایون صادر شده بمنصب امیرنظامی دولت علیهٔ ایران مفتخر وسر افرزش فرمودند و اردوی همایون از آنجا حرکت نموده جمیع اولاد خاقان مغفور و نایب‌السلطنهٔ مرحوم در دارالسلطنهٔ قزوین بشرف‌پای بوس رسیده گردسم‌سمندمبارك راتوتیای دیدهٔ‌امیدواری خود ساختند واردوی همایون از دارالسلطنهٔ‌قزوین حرکت‌کرده درآن منازل‌جمعیت اردوی همایون زیاده از چهل هزار نفر شده بود .

موکب همایون باجاه و جلال و شوکت و اقبال بدارالخلافه رسیده سه روز در قریهٔ یافت آباد توقف واقع شده در ساعت سعد وارد دارالخلافه شدند و جلوس ثانی بتعیین منجمان‌و اخترشناسان در دارالخلافه واقع شد . خبر بهجت‌اثر این‌جلوس همایون را باطراف و اکناف ولایات نوشته ارسال داشتند وهمهٔ اهالی مملکت ایران قبای تعزیت پادشاه مرحوم را از تن کنده لباس شادی و تهنیت پوشیده بعیش و نشاط کوشیدند .

ذکر وقایعاتی که در دارالخلافهٔ طهران قبل از مأمور شدن امیرزاده سلطان مراد میرزا بمملکت خراسان واقع شد

چون در آن ایام میرزا نصرالله صدرالممالك جمعی را با خود همداستان کرده و منصب وزارت و صدارت دولت علیهٔ ایران را باستحقاق از خود دانسته تا آن مقام که منازل حاجی میرزا آقاسی را که از دولت علیهٔ ایران برای صدر اعظم و کار گذار دولت علیه مشخص و معین شده است برای خود بدون اذن پادشاهی فراش فرستاده فرش انداخته مستعد تفویض این منصب ایستاده بودند حضرت شهریاری از ملاحظهٔ این خود خواهیها و خودسریها که در دولت داری مفاسد عظیمه را منتج است نقار خاطر از میرزا نصرالله صدرالممالك پیدا نموده روز بروز از نظر التفات مهجورش ساختند و نظر بظهور استعداد و وفور اخلاص و قابلیت خداداد که از ناصیهٔ امیر نظام با احتشام مشهود پادشاه جهان میشد او را بمنصب صدارت اعظم و وزارت کافهٔ امم منصوب فرموده دستخط همایون صادر شده بخلاع آفتاب مثالش در میان جمیع اهالی ایران معزز فرمودند و بخطاب اتابیك اعظم مفتخر ساختند و حکم همایون بشرف نفاد پیوست که در ورود اردوی همایون از یافت آباد بدارالخلافه در منازل حاجی میرزا آقاسی منزل نمایند و ایشان نیز بحکم مأموریت متکفل این خدمت بزرگ شده بلوازم امورات منصب عظیم خود قیام و اقدام نمودند وچون در بین راه که اردوی همایون رو بدارالخلافه می آمد بعضی مکاتیب ازخودخواهان دارالخلافه که غافل از حقیقت کار بودند و خود راهمه کاره میپنداشتند بنظر همایون پادشاهی رسیده بود از آنجمله میرزا ابراهیم لشکر نویس وزوائی عریضه عرض کرده بود باین مضمون که موکب همایون بتعجیل تشریف فرما شده مخدومی میرزا محمدتقی خان را بآذربایجان مراجعت دهند پادشاه جمجاه این فضولی را از آن فضولان خود پسند نپسندیده بودند در ورود دارالخلافه میرزا ابراهیم را بچوبکاری سیاست عبرةً للسایرین

تنبیه فرموده محبوساً بقلعهٔ اردبیل فرستادند لهذا خیالات آن جمع بالکلیه ازخاطرشان محو شده بفکر رفع تقصیرات خود افتادند و جناب اتابیك اعظم وصدر مکرم بقوت التفات پادشاهی باستقلال تمام در چار بالش منصب وزارت ایران تکیه زده بفکر انتظام مملکت خراسان افتاده اولاً سلیمانخان افشار را برای استحضار از حقیقت امر خراسان با نوشتجات پیش حسن خان فرستادند و نور محمدخان برادر الله یارخان را نیز از عقب او روانه ساختند ، با وجود اینکه بزمستان چندان نمانده بود بتدارك تهیهٔ سفر لشکریان بسمت خراسان مشغول شدند و حاجی میرزا آقاسی را که در حضرت شاهزاده عبدالعظیم ببست نشسته بود چون مردی پیر وملا بود اورا اطمینان خاطر داده از شاهزاده عبدالعظیم بکربلای معلایش روانه کردند، او نیز سلامتی را غنیمت شمرده روانهٔ عتبات عالیات شد و بعد از نه ماه توقف در کربلای معلی وفات یافت .

ذکر حرکت لشکر منصور با امیر زاده سلطان مراد میرزا بریش سفیدی اسکندر خان قاجار بمملکت خراسان وفتح ولایت ترشیز وبعضی از احوالات حمزه میرزا تا آخر ایام زمستان

چون جلوس همایون در دارالخلافه واقع شد قریب پنجاه روز بود که ازامیر زاده حمزه میرزا و لشکر خراسان اصلا خبری نمیرسید و کیفیت آن سامان معلوم نبود رأی پادشاه جهان بر آن قرار گرفت که لشکری آراسته مأمور ولایت خراسان فرمایند ، بجناب اتابك اعظم و صدر مکرم اشاره بانجام این رأی فرمودند و درمدت چهارده روز توقف دارالخلافه جناب اتابیك اعظم تدارك هشت هزار نفر لشکر نظام را دیده و هجده عراده توپ با همهٔ اسباب و قورخانه مهیا ساخته پادشاه جهان در روزچهارم ماه ذی‌الحجه که پانزده روز از ورود همایون گذشته بود بخارج شهر تشریف برده سان لشکر قیامت اثر را از نظر پادشاه جهان گذرانیده و امیر زاده سلطانمراد میرزا را بصاحب اختیاری لشکر نامزد فرمودند و ریش‌سفیدی و کارگذاری آن لشکر

را باسکندر خان قاجار داده در خدمت امیرزاده سلطانمراد میرزا بمملکت خراسان روان ساختند. بعد از ورود امیر زاده سلطانمراد میرزا بآن‌مملکت متعرض شدن به سبزواررا صلاح‌دولت ندانسته راه ترشیز و جوین را پیش گرفت چراکه سبزوارقصبهٔ کوچك و خراب بود و زمستان یحتمل که توقف لشکریان در آن‌ولا بطول‌می انجامید و بسبب کمی آذوقه تنگی برای لشکریان حاصل میشد باین جهات از آنجا گذشته لشکررا بطرف ولایت ترشیز برد و با ترشیزیان که دم از مخالفت و عصیان میزدند حرب وقتال نموده ترشیز را مسخر ساخته و بآن حوالی استیلا یافته اخبارات این وقایع را با سایر وقایعات خراسان معروض دارالخلافه نمود.

احوال خراسان در آن زمستان آنکه امیرزاده حمزه میرزا بعد از ورود امیر زاده سلطان مراد میرزا با لشکر وشنیدن جلوس حضرت‌شهریاری قوی دل ومستظهر گشته‌آن زمستان را در آن صفحات بسر برده و اردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا در ولایت ترشیز وآن صفحات زمستان را گذرانید وحسن‌خان درمشهد نشسته‌همه روزه عندالفرصة متعرض احوال یکدیگر میشدند و باین احوال زمستان را بانجام رسانیدند.

ذکرحکایات متفرقه که در دارالخلافه واقع شد و تعیین لشکر بمازندران وقلع وقمع ملاحسین و مردهٔ باب

پادشاه جهان بعد از روانه ساختن سلطان مراد میرزا و لشکریان خراسان بانتظام سایر مهام ایران پرداختند وحضرت شهریاری بعدازچندی بباغ لاله‌زار تشریف فرما شده نعش مطهر پادشاه مرحوم را باعزاز و احترام تمام بمحفه محفوف برحمت حضرت رب غفور گذاشته با امیرزاده مهدیقلی میرزا وشجاع‌السلطنه فتح‌الله میرزا و فخرالدوله صبیهٔ خاقان مغفور و سرباز وزنبورکخانه با آدابی لایق و شایسته روانهٔ آستانهٔ متبرکهٔ معصومهٔ قم صلوات‌الله علیها وعلی آبائها فرمودند، مأمورین‌نعش مطهر

را بآن آستانه رسانیده در صحن مقدس در مکانی مناسب مدفون ساخته، حفاظ و قراء وخدام تعیین و برقرار نموده مراجعت کردند .

پس ازانجام این کار از روی کمال مرحمت و التفات که بجناب اتابیك اعظم و صدر مکرم داشتند جناب معظم الیه را بشرف مصاهرت دولت ابد مدت سر افرازی بخشیده همشیرهٔ اعیانی خودرا بجناب اتابیك اعظم مرحمت وحکم بعیش وسرور تا هفت شبانه روز فرمودند .

جناب اتابیك اعظم ازظهور این التفات تاج تبارك افتخار براوج سموات سوده بمقتضای چنین مرحمتی چنین جشنی عظیم آراسته بلوازم سور و سرور پرداختند و امیرزاده مهدیقلی میرزا را حاکم مازندران بهشت نشان ساخته بالشکریان مازندران بدفع و رفع بابیان مأمور فرمودند و امیرزاده مهدیقلی میرزا بمملکت مازندران رفته بعد ازتسلط و اقتدارلشکر بمحاصرهٔ ملاحسین برده همه روزه بجنگ ومدافعه مشغول بودند . شبی از شبها چند نفر از مردهٔ باب خود را بمنزل امیر زاده مهدیقلی میرزا رسانیده منزل را که ازچوب و کلش ترتیب یافته بود آتش زدند .

امیرزاده مهدیقلی میرزا بجلادت هرچه تمامترخود را بیرون انداخته شاهزاده سلطان حسین میرزا ولد خاقان مغفور و داود میرزا ولد ظل‌السلطان که‌در آن منزل درخدمت امیر زاده مهدیقلی میرزا بودند فرصت رفتن نیافته هردو سوخته هلاك شدند وهمه روزه جمعی ازطرفین کشته میشدند تاآنکه سلیمان خان افشار ازمشهد مقدس جعفر قلی خان بجنوردی را اطمینان داده بدارالخلافه آورده از طرف دولت علیه بمعاونت امیرزاده مهدیقلی میرزا مأمور گردید و بسعی و اهتمام سلیمان خان افشار وعباسقلی خان لاریجانی کار برملا حسین و اتباعش تنك شده قوت و قوّت از ایشان زایل شده آنچه باقیمانده بودند اسیر وگرفتار آمدند و بحکم شرع و عرف اکثر آن مخاذیل مقتول شده کمتر کسی ازایشان بسلامت ماند وآتش آن فتنه که چهار ماه در

مازندران بالا گرفته بود فرو نشست و سلیمانخان در ازای این خدمت بعطای شمشیر مرصع از دولت سرافرازی یافت و امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت فارس سرافرازی بخشیده بجهت رفع اغتشاشی که در وفات پادشاه مرحوم دردارالعلم شیراز واقع شده بود و بقدر یك کرور مال تجار و کسبه درنفس شهر بتاراج رفته بود روانه فرمودند .

بعد از ورود بآن ولایت و انتظام آنجا چون در اصطخر فارس برزگری در هنگام زراعت خشتی غریب درصحرای آن ولایت پیدا نموده بود وصفت خشت آنست که ازهفت جوش بصورت خشت ریخته شده و بوزن چهل من چیزی بالا یاکم میباشد وصورت دو پیکر در بالای خشت مطبوع شده معلوم نیست که برای چه آن خشت را ساخته‌اند امیرزاده بهرام میرزا بعد از ورود بفارس همان خشت را بدارالخلافه فرستادند و پادشاه‌جهان همان را بعد از تماشا و ملاحظه بآستانهٔ شاهزاده عبدالعظیم فرستاده متولی باشی آنرا بآستان مبارك سپردند و سلیمانخان ملقب بخان خانان که نسبت خالیت بپادشاه جهان داشت بحکومت اصفهان سر بلند شده عازم آن‌ملك شد .

قضیهٔ دیگر آنکه صدر الممالك از دارالخلافهٔ طهران مأمور بخروج شده بحکومت قم روانه‌شد و درآن‌اوقات که قریب بعید سلطانی بود سه فوج ازلشکریان آذربایجان در میدان ارگ مبارکهٔ دارالخلافه بنای غوغا و خودسری گذاشته ببهانهٔ خواستن ملبوس و مواجب بداد و فریاد برخاستند و بتحریك جمعی سخنان بیهوده گفتن آغاز نهادند و اظهار بی اخلاصی بجناب اتابیك اعظم و صدر مکرم نمودند و جناب اتابیك اعظم برأیی درست وتدبیری صائب از ارك مبارکه بیرون رفته درخانهٔ میرزا آقاخان که ازامرای معتبر بود منزل کردند .

پادشاه جهان سربازان آذربایجان را از این حرکت بی نظامانه منع فرموده و جمیع لشکریان آذربایجان وعراق ورعایا و کسبهٔ دارالخلافه ومحالات اجماع نموده

باشارهٔ حضرت شهریاری در خدمت جناب اتابیك اعظم مجتمع آمدند و قریب پنجاه هزار نفر جمعیت حاضر شده سه فوج آذربایجان که مصدر این غوغا شده بودند بعد از دیدن این احوال بانابه و استغفار کوشیده و عذرخواهی زلات خود را ازجناب اتابیك اعظم نموده و جناب اتابیك اعظم این فتنهٔ عظیم را بطریقی ساکت فرمودند که یك نفر آسیبی نرسید و از خانهٔ میرزا آقا خان بحکم و اشارهٔ پادشاه جهان با عزت و احترام تمام بارك مبارکه عود نموده کمال استقلال بیشتر از پیشتر یافته صارم تارك بدخواهان دولت علیه شدند. پس از ظهور این دولتخواهی و اخلاص کیشی میرزا آقا خان ملقب باعتماد الدوله شده مورد نوازش و مرحمت شاهانه آمد و میرزا نصرالله صدرالممالك را در قم گیرانیده و آغا بهرام خواجه را دردارالخلافه بی اختیار ساخته هردو را محبوساً بکرمانشاهان فرستادند و بهیچ کس از امرا و اعیان که احتمال انگیز این فتنه ازایشان میرفت از غایت عقل دور اندیش متعرض نشده صلاح دولتی را در فراموش نمودن این مسئله دانستند. الحمد لله رب العالمین که پادشاهی عدالت گستر سایه برفرق اهالی ایران انداخته و وزیری چنین برای نظم ممالك ورفاه حال جهانیان تعیین فرموده خداوند بفضل و رحمت خود این پادشاه را برقرار و مستدام دارد و جهانیان را از فیض وجودش برخوردار فرماید بمحمد و آله الأمجاد.

حکایت

در این ایام فترت که تغییر در امور و رجال دولت بهم رسید و سررشتهٔ دولت گذشته از دست رفته اساس دیگر بپای کار آمد شاهزاده سیف‌الله میرزا ازطرف دولت علیه حاکم ملایر وتویسرکان گشته میرزا رضاقلی خان تویسرکانی که درکوچه های سرگردانی وحیرانی دردارالخلافهٔ طهران هشت سال بود که بیسر و سامان میگشت بانداختن دام تزویروحیله فرصت یافته بخدمت شاهزاده سیف‌الله میرزا خود را رسانده برنگ دولتخواهان خودرا جلوه دادن آغاز نمود، شاهزاده بی خبراز خصایص میرزای مشارالیه باواعتماد نموده از دارالخلافه او را برداشته روانهٔ ملایر وتویسرکان شدند.

در بین راه اول زمزمهٔ که درخدمت شاهزاده ساز نمود و اول دولتخواهی که در کار ایشان بنیاد و آغاز نهاد آن بود که شما باید باجهانگیر میرزا و برادرانش که تمکین شمارا نخواهند کرد بد سلوکی آغاز نمائید ومیرزا رضا قلی میدانست که در ولایت دشمن بسیار دارد و مردم از شرارت او ترسانند و تمکین تسلط او را نخواهند کرد .

این مقدمات را در خدمت شاهزاده حاکم می چید که اگر از اهل ولایت صدائی بیرون آید بگردن این دعاگو اندازد تا آنکه بملایر رسیده چون مردی چاپلوس و فریبنده است و در اوّل مرحلهٔ نوکری در نظر صاحب کار خود را چنان مینماید که در راه صاحب کار خود از گذشتن مال وجان و اولاد وعیال خود مضایقه ندارد و فنای صرف وصرف فناست شاهزاده را فریفته و خلعت وزارت گرفته شاهزاده را که مختار بود مجبور مَحض نموده در کنج اطاقش نشانیده و خود بمیان افتاده اولاً بنای انتقام کشیدن از مردم ولایت گذاشته بعضی ازسادات را باسگ درمیدان بسته چوبکاری نمود وزن بعضی‌ازفقرا را جریمه نموده ببهانهٔ بدست فراش و داروغه داد ، ثانیاً چون از قواعد کلیهٔ اواین است که عندالفرصة کارخود را میکند ازمال دیوانی ریخته وپاشیده وآن سال قریب‌بسه هزار تومان بکیسه‌های طمع خود ریخته هزار تومان قرض خود را داده و قریهٔ پیلانگرک را بدو هزار تومان خریده آن عیار مکار بشادی و نشاط برخاسته بشاهزاده سیف‌الله میرزا چنان نمود که مملکت ملایر و تویسرکان چون انگشتری گردان من‌است‌واهل تویسرکان و ملایر چون ابتدای دولت بود متحمل ظلمهای او می شدند تا اینکه در دارالخلافه بخدمت جناب اتابیک‌اعظم جمعی از دست او عارض‌شدند و جناب اتابیک اعظم مکرراً چاپارفرستاده او را احضار بدارالخلافه نمود و دشمنان ولایتی او دراین وقت فرصت جسته عریضه نگار شده بخدمت جناب‌اتابیک اعظم عرض شرارت وفساد

اورا نمودند. ازقضا وقتی میرزا رضا قلی بدارالخلافه رسید که جناب اتابیك اعظم در خانهٔ میرزا آقا خان تشریف داشتند و میرزا آقا خان نظر بآشنائی میرزا رضا قلی با میرزا فضل‌الله برادرش که هشت سال پیش‌ازاین چنانکه مذکورشد درتویسرکان پیدا کرده‌بود شفاعت او را نموده واو عارضین را ازخود رضامندی داده درخدمت جناب اتابیك اعظم فی‌الجمله راه یافته در نوشتجات سیف‌الله میرزا و در رقعجات خود که بخدمت اتابیك اعظم می فرستاد ساز بدگوئی ابن دعاگو را راست نمود. دراین بین دشمنان ولایتی او بدارالخلافه رفتندکه از حقیقت دشمنی او که با اهل ولایت دارد امنای دولت علیه را مستحضر سازند. او نیز بسیف‌الله میرزا عریضه نوشته سیف‌الله میرزا را وا داشت که بقوهٔ حکومت بعضی را در مقابل بعضی‌که در دارالخلافه برای شکایت رفته‌اند روانه نماید.

القصه اتابیك اعظم اعتنا بعارضین نکرده او راکه بسیار خوش ظاهر مینماید بملایر و تویسرکان رخصت معاودت دادند، سیف‌الله میرزا دراین‌سه‌چهار ماه بلدیت از احوال‌ولایت بهم رسانید ودانست که کارگذاری او دراین دو ولایت از پیش‌نمیرود او را دخیل کار ننمود، او نیز چون آرام نشستن در خانهٔ خود راکفر و زندقه می داند باز بدارالخلافه رفت و مشغول بسیاهه دادن و ابواب نمودن ولایت شده چند روزی‌برای خود راهی درپیش سررشته داران دفتر بیدا نمود و از آنجائیکه بایست خبث طینتش ظاهر شود و چراغ کذبش بی فروغ‌گردد چنان مسموع میشود که در خدمت جناب اتابیك اعظم خیانت وکذب او ظاهر شد و حال تحریر در تویسرکان بدست میرزا زکی وباباسلطان توبچی‌گرفتار است. خداوندا این چه وجود است‌که ازگفتن هیچ دروغ پروا ندارد و از بستن هیچ بهتان اندیشه نمینماید چه اعتمادی بتصرف خود درعقول مردم دارد و همهٔ مردم را درنظر شیطنت خود پشه میشمارد خدای‌تعالی بفضل خود و سیاست پادشاه جهان‌و اتابیك‌اعظم شر او را ازسر مسلمانان کوتاه نماید بمحمد وآله.

ذکر احوالات سنهٔ هزار و دویست و شصت و پنج و شصت و شش و حکایات خراسان و عراق

چون بهار سال فرخنده فال سنهٔ هزار ودویست وشصت وپنج قدم بعرصهٔ روزگار گذاشت و لشکر دی راکه در هرطرفی از اطراف جهان سر بشوریدگی و فساد بر آورده و برودتهای دورازکار دراین عرصه و دیار بظهور می‌آوردند بوزیدن بادهای بهاری و باریدن ابرهای آزاری از هروهاد ونجاد مرتفع و مندفع ساخت و در بساط چمن ودمن بعدالت هوای بهار گلهای رنگارنك و بلبلان خوش آهنك شکفتن وگفتن آغاز نهادند غارتگر باد خزان که از ضعف آفتاب فصل میزان در هر طرف جولان مینمود و اوراق اشجار را چون اقمشه و امتعهٔ تجار که راهزنان بملاحظهٔ سود وزیان ربایند میربود چون نیر اعظم را در دارالشرف خویش مانند پادشاهان قوی دست که برمسند و سریر سلطانی بسعادت و کامرانی قعود وجلوس فرمایند لایح و ظاهر دید دست از تطاول وغارت باز داشته و پای ظلم و ستم را بجادهٔ عدل وداد گذاشته خموش آمد و پادشاه جهان راکه جهان را از فر وجودش سرافرازی و خاقان زمان را که زمان را از مهابت سیاستش خموشی از هردست درازی است برسم پادشاهان وبقانون کیان در دارالخلافهٔ طهران مسندآرای مملکت ایران گشته و ببسط بساط جشن نوروزی ایما و اشاره فرمودند شاهزادگان و امرا و خوانین که از اطراف و اکناف ممالك در دارالخلافه جمع آمده بودند هریك را بالتفات پادشاهانه و مراحم خدیوانه نواختند و درخور هریك خلعتهای فاخره و قباهای زر دوز و زرنگار مرحمت فرموده زینت بخش بر ودوش افتخار چاکران و جان نثاران دولت علیهٔ روز افزون شدند. پس از انقضای جشن نوروزی التفات پادشاهانه بتنظیم امورات ملك و ملت و بتنسیق مهام شوکت و دولت انداخته حکم جهان مطاع در باب لشکریانی که در خراسان در آن زمستان اقامت نموده بودند صادر شد. امیرزاده حمزه میرزا را با لشکرهای

ابوابجمعی خود بدارالخلافه احضار و امیرزاده سلطان مراد میرزا را بتسخیر تمامی مملکت خراسان و بقلع و قمع مادهٔ فتنهٔ حسن خان حکم و اشارت فرمودند. اما امیرزاده حمزه میرزا بعدازرسیدن‌حکم‌همایون با یار محمد خان تعارفات لایق و شایسته نموده ودوعراده‌توپ نیز باوداده با اردوی ابوابجمعی‌خود متوجه‌دارالخلافه شد و یار محمدخان معتمد خود امیر محمد خان را با عریضهٔ اخلاص و عبودیت و خدمتگزاری بآستانهٔ پادشاه جهان ارسال نمود. امیرزاده‌حمزه‌میرزا درولایت‌نیشابور با امیرزاده سلطان مراد میرزا ملاقات‌کرده روانهٔ دارالخلافه شد و در اواخر بهار بشرف‌بساط بوس شهریاری مشرف شده مورد تحسین و آفرین‌گشتند وپادشاه‌گردون جاه‌امیرزاده‌حمزه میرزارا ملقب بحشمة الدوله فرموده بحکومت و ایالت آذربایجان سر افرازیش بخشیدند و حشمةالدوله باکمال دلخوشی و سرافرازی روانهٔ مملکت آذربایجان شده‌بدارالسلطنهٔ تبریز رسیده‌مشغول بخدمات مرجوعهٔ خودآمدوتاحال تحریرکه اوایل سنهٔ هزار و دویست و شصت و هفت است در آن ولایت بحکمرانی اشتغال دارند . امیرزاده سلطانمراد میرزا بعد ازگذراندن زمستان و رسیدن حکم پادشاه جهان صلاح تسخیرخراسان‌را در آن دیدکه اول برسرسبزوار آمده ولایت سبزوار راکه در سر راه عراق و خراسان واقع است از تصرف طغاة و بغاة بیرون آورده راه مترددین عراق را امن و امان نماید ، باین عزم صائب و رأی درست در اوایل بهار با توپخانه و لشکر نظام برسر سبزوار آمده و سبزوار را احاطه نموده با توپ و تفنگ آتش سورت وغضب پادشاهی برسر اهالی آن‌دیار ریخته‌وحاجی میرزا محمدخان و اصلانخان تاب صدمات لشکر پادشاهی را نیاورده و اهالی سبزوار از در عجز و امان درآمده حاج‌میرزا محمدخان ازشهر گریخته‌خود را بخرابهٔ رسانیده گرفتار آمد و اصلانخان چنان‌فرار نمود که عنان درمشهدمقدس کشیده در این وقت

جان ازدست سربازان جان شکار بدر برد و ولایت سبزوار بتصرف لشکر دولت علیه آمدوامیرزاده سلطان مراد میرزا حاجی میرزا محمدخان را باکنده و زنجیر روانهٔ دربار شهریاری نموده عازم مشهد مقدس گردید وحاجی میرزا محمد خان بدارالخلافه رسیده در ارگ محبوس ومغلول ماند و امیرزاده سلطان مراد میرزا برولایت نیشابور نیز مستولی شده بولایت مشهد مقدس رسیده در خواجه ربیع منزل گزیده نصب خیام اقامت نموده بفکر تسخیر قلعهٔ مشهد افتاد و مملکت خراسان سوای چاردیوار مشهد مقدس بتصرف امنای اولیای دولت علیه آمد و حسن خان بفکر کارخود افتاده برای حفظ جان خود دست و پائی میزد و درآستانهٔ مبارکه متبرکه از قندیل طلا و نقره و سایر اسباب و سایر اوضاع هرچه میدید ومی شنید تصرف نموده باوباش و رنودکه بگرد خود جمع آورده بود مسکوك نموده میداد و از سربازان آنچه درآن مدت جمع آورده بود در جاهای بد وحمامها محبوس نموده بترکمانان میفروخت وباین نوع در مشهد مقدس خود داری مینمود و عندالفرصة جمعی را بیرون فرستاده از محالات آذوقه تدارك وبشهر می آورد وگاه گاهی باهل واردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا متعرض شده و جنگ وجدال مینمودند.

چون بر رأی امنای دولت علیه واضح شدکه برای محاصرهٔ مشهد مقدس جمعیتی که در خدمت امیر زاده سلطان مراد میرزاست کفایت نمیکند بتدارك و تهیهٔ لشکر پرداخته توپخانه و لشکر بدفعات بمدد فرستادند و امیرزاده سلطان مراد میرزا در خواجه ربیع بنای گل کاری گذاشته خانـه و حمام و طویله برای لشکریان ساختند و بکشیدن و جمع آوردن آذوقه برای لشکریان قیام و اقدام نموده بعزمی درست ورائی ثابت متوجه تسخیر مشهد مقدس شدند وهمه روزه بین الجانبین کشش و کوشش وجنگ وجدال برپا وقائم بود و کوتاهی از طرفین درین مواد واقع نمی شد.

ذکر احوال رضاقلی خان که در ولایت اردلان خودسری مینمود

برخاطر امنای دولت علیهٔ حرکت نا هنجار رضا قلی خان که در هنگام وفات پادشاه مرحوم از او صادر شده بود بسیار گران و نا هموار آمده بفکر دفع و رفع او افتادند و جمعی از نظام و توپخانه را برای گرفتن او باردلان فرستادند و غلام شاه خان برادر او را بحکومت ولایت اردلان نامزد فرمودند.

رضاقلی خان از بادهٔ غفلت و مستی که هرگز هشیار نمی‌شد فی‌الجمله بهوش آمده چارهٔ کار خود را بجز فرار ندیده با جمعی از اهل آن ولایت فرار نموده بکرمانشاهان رفت و امیرزاده فیروز میرزا حاکم کرمانشاهان‌را برای عفو تقصیرات خود شفیع ساخته امنای دولت پادشاهی او را از کرمان شاهان خواسته محبوساً بآذربایجان فرستادند و مملکت اردلان برمیرزا غلام شاه خان برقرار ومستقیم آمد.

ذکر واقعهٔ که در دارالسلطنهٔ اصفهان واقع شد

سلیمان خان چنانکه سابقاً مذکور شد بایالت اصفهان نامزد شده در مملکت اصفهان درمال دیوان.ووصول وایصال آن کفایت بجای نیاورده بلکه قریب بصد هزار تومان درمدت قلیل از مال دیوان اعلی تلف شده باین جهت از حکومت آن ولایت معزول وبدارالخلافه رفت وغلامحسینخان سپهدار بحکومت آن ولایت سرافراز شده و محمد حسنخان خلج را بنیابت خود باصفهان فرستاده و خود نیز متعاقب رسیده مشغول بانجام خدمات دیوانی گردید.

درآن‌اوقات مابین سربازان نظام ویك دو نفر از اهالی اصفهان گفتگوئی واقع شده اصفهانی بمسجد جامع بخدمت امام جمعه اصفهان رفته عارض شد و امام جمعهٔ اصفهان حمایت از او نموده و سربازان قریب بمسجد جامع آمده در وقت بیرون آمدن امام جمعه فی‌الجمله غوغائی نموده بسنگ پرانی دست گشودند وسنگی برسر

امام جمعه رسیده فی‌الجمله مجروح گردید و امام جمعه بمنزل تشریف برده اهل غوغا و شورش که همیشه آشوب طلب و فتنه دوستند اجتماع عظیم در خانهٔ امام جمعه نموده سر از اطاعت مباشرین دیوان باز زدند و غوغا آغاز نهادند.

غلام حسین خان سپهدار که در عمارت هفت دست که خارج شهر است نشسته بود از این آشوب مستحضر شده محمدحسین‌خان خلج را بخدمت امام‌جمعه میفرستند که در تسکین این فتنه و آشوب سعی نموده و عذر سربازان را از امام جمعه بخواهند، محمد حسین خان که بخدمت امام جمعه میرسد جمعی از نوابان اصفهان در مجلس امام جمعه حاضر بودند و میرزا عبدالحسین نامی نیز که از عمال اصفهان و اصل ومصدراین فساد گشته بود حضور داشت. یکی از نوابان بامحمد حسین‌خان خلج بنای خشونت و درشت گوئی گذاشته محمد حسین خان نیز با او درشتی مینماید که در این بین یکی از اهل مجلس حربه کشیده بمحمد حسین خان می‌اندازد و محمد حسین خان را زخمدار مینماید و محمد حسین خان از هول جان خود را بمیان حوض آبی که در مقابل اطاق بود می‌اندازد و یکنفر غلام سیاه از عقب خود را بحوض انداخته دو سه زخم دیگر بمحمد حسین خان میزند و محمد حسین خان را ازحوض بیرون می‌آورد.

امام جمعه جراح آورده مشغول بعلاج میشوند، زخمها علاج پذیرنشده بعد از دو روز او را نیم جان بمیان تابوت گذاشته نزدیك کسان غلامحسین خان سپهدار می‌آورندو تابوت را گذاشته میروند. کسان سپهدار محمد خان را نیم جان بخدمت سپهدار می‌آورند و محمد حسین خان بعد از دو ساعت وفات مینماید و اهل اصفهان بهم برآمده بالکلیه سر از اطاعت باز میزنند.

چون این خبر بدارالخلافه رسید پادشاه جهان جمعی از لشکریان را بمدد سپهدار نامزد فرموده حکم مطاع صادر شدکه سپهدار بعنف اصفهان را مطیع ومنقاد

نماید و سپهدار بمقتضای مصلحت دولتی یك دو محله را تنبیه و گوشمال تمام داده و امام جمعه درخدمت سپهدار متعذر شده نوابان و میرزا عبدالحسین بنای فرار را گذاشتند و باسم اینکه بدارالخلافه بعرض میرویم جمعیت نمودند و جناب میرزا سید اسدالله مجتهد پسر مجتهدالعصر و الزمانی حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه از این نوع حرکات اصفهانیان تبری نموده با جمعی تا گلپایگان وخوانسار آمدند. امنای دولت علیه او را نوازش نموده اشاره فرمودند که باصفهان مراجعت نماید.

میرزا عبدالحسین و نوابان باجتماع تمام از شهر بیرون آمده ظاهراً بعزم دارالخلافه و باطناً بنیت فرار حرکت نمودند و سپهدار جمعی را برسر راه ایشان فرستاده درمنزل اول برسر آن بیدولتان ریختند و بعضی مقتول وبعضی اسیر ونوابان که ریش سفید ایشان حیدر میرزا نامی بود با میرزا عبدالحسین در یکی از قرای کاشان متواری و مخفی شد و مملکت اصفهان از وجود رنود پاك وصاف شده سپهدار باقتدار تمام در اصفهان نشست.

در این فتنه قریب پانصد نفر از طرفین مقتول شدند، مآل میرزا عبدالحسین آن که حاکم قم ازمکان او که درکاشان مختفی بود مستحضر گشته غفلةً برسر او رانده و میرزا عبدالحسین مخبر از آمدن حاکم قم شده فرار نموده باصفهان رفت و در قریه‌ای در خانهٔ یکی‌از آشنایان خود مخفی شده همان شخص‌صاحب‌خانه احوال او را بخدمت سپهدار معلوم می‌نماید وسپهدار جمعی را فرستاده او را گرفته باصفهان میبرند و حقیقت حال او را بعرض پادشاه جهان میرسانند حکم همایون از مصدرجاه و جلال بسیاست او صادر شده سپهدار او را بطناب غضب پادشاهی انداخته هلاك می‌نماید تا عبرت دیگران و نصیحت سایر خود سران باشد. و درهمین اوقات بعرض امنای دولت علیه رسانیدند که امیرزاده بهرام میرزا را در مملکت فارس چندان تسلط و استقلال حاصل نشده از قوت و قدرت ایشان نمی‌آید که بضبط و تسلط آن

مملکت اقدام توانند نمود وباین جهات امور دیوانی آن مملکت معوق مانده و اهالی فارس از امیرزادهٔ مشارالیه چندان وهم و هراسی ندارند .

امنای دولت علیه امیر زاده فیروز میرزا را که کاردان و در خدمت دیوانی مهارت و حذاقت تام و تمام داشت از کرمانشاهان احضار فرموده بحکومت مملکت فارس روانه‌اش ساختند وامیرزاده بهرام میرزا را احضار بدارالخلافه نمودند واسکندر خان قاجار را که سردارخراسان بود وبجهتی که مذکورخواهدشد احضار از خراسان شده بود بحکومت کرمانشاهان نامزد فرمودند .

و هم در این اوقات محمدنامی دالاندار کاروانسرا درخطهٔ یزد سر بخودسری برآورده تمکین از حکام دولتی نمی‌نمود و هرحاکم که بآن ولایت میرفت بسبب وجود او بی‌تسلط شده خدمات دیوانی درعهدهٔ تعویق میماند ، شیخعلی‌خان ماکوئی از طرف خان باباخان سردار بنیابت یزد رفته بعد از ورود بیزد محمد دالان دار را نوازش بسیار کرده از خود اطمینانش داده او نیز مطمئن شده باطمینان تمام آمد و شد پیش شیخعلی خان مینمود .

روزی شیخعلی خان فرصت نموده در ارگ او را گرفته مقتولش ساخت و فتنهٔ یزد فرو نشست .

و هم در این اوقات سید یحیی دارابی درخطهٔ یزد خود را بابی نامیده مصدر فساد شده بعد از قتل محمد دالاندار درآنجا تاب نیاوده بمملکت فارس گریخت و از قراریکه مسموع میشود در مملکت فارس در محالی از محالات آنجا مصدر فساد شده جمعیتی از طرف حاکم ولایت رفته او را با سیصد نفر بقتل رسانیدند و هم در اواسط سنهٔ هزارودویست وشصت وشش عبدالله خان قراگوزلو باستصواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا لشکر بولایت بنفور برده آن محال وآن قصبه را گرفته وچند عراده توپ درآن محالات بدست آورده قریب بولایت سیستان رفته بعد از انتظام آن ولایت

بدارالأمان کرمان عود نموده و مؤیدالدوله عرض این اخبارات را بدربار پادشاهی نوشته عبدالله خان مورد نوازش پادشانه گردیده و ملقب بصارم‌الدوله شد.

و هم در این ایام ملامحمد علی زنجانی بااکثر اهل زنجان متفق شده خود را بابی نامیده و فتنهٔ عظیم در خمسه حادث نمودند و سر از اطاعت حاکم دولتی باز زده با کارگذاران و حکام و عمال دیوانی مشغول بجنگ و جدال شدند و از طرف دولت علیه نیز جمعی بدفع و رفع ایشان مأمور شده برای استقامت امر آن ولایت تا حین تحریر که اواخر سنهٔ هزار و دویست و شصت و شش میباشد درآن ولایت نسته اند.

و هم در این اوقات از مصدر جاه و جلال کمر خنجر مرصع و شمشیر و زین و یراق مکلل بالماس و یواقیت برای یارمحمد خان وزیر هرات التفات شده باولاد و سایر متعلقانش نیز خلاع فاخره فرستادند وچونکه در ایام وفات پادشاه مرحوم بخدمت شایسته چنانکه مذکورشد قیام و اقدام نموده بود از طرف‌شهریارجهان ملقب بظهیرالدوله شده وامیرخان‌فرستادهٔ او درکمال سرافرازی مرخص شده بهرات رفت.

وهم دراین ایام ایلچی ازدولت روم برای تهنیت جلوس همایون وارد دارالخلافه گردید وهم دراین اوقات اردوی پادشاهی از ییلاقات شمیران معاودت نموده درماه ذی‌الحجه وارد قم گردیده حضرت شهریـاری بزیـارت‌آستانهٔ مبارکه مشرف شده بخیرات ومبرات امر و اشاره فرمودند، فقرا و ضعفای آن‌آستانهٔ مبارکـه را بفاجر نوازی خوشدل ساخته وسه هزارتومان زر نقد برای تذهیب رواق مبارك کـه تا آن زمان مذهب نشده بود برسم نیـاز عطا نموده باستادان چابك دست حکم بتذهیب فرمودند و پس‌ازدوازده روز توقف قم بعزم‌شکار بمحال خلجستان وقریهٔ نیزار تشریف فرمـا شدند و پس از نشاط شکار از راه ساوه بدارالخلافه معاودت فرمودند و چون دعاگوی دولت ابد مدت شاهی را منظور ازتحریر این نسخه ذکر وقایع اواخر ایام

خاقان خلدآشیان وزمان پادشاهی پادشاه مرحوم بود که برسم پیشکش در خدمت پادشاه جهان گذرانیده بتذکار وجود نابود خود در انجمن حضور مبارك بپردازد در حال تحریر که اوایل سنهٔ هزار و دویست وشصت وهفت است و دو سال و چیزی بالا است که از ایام سلطنت این پادشاه گردون جاه که تا ابد سلطنتش پاینده و برقرار باد منقضی شده بود بجهت تیمن وتبرك خاتمهٔ کتاب را بذکر بعضی از وقایع این دوسال فرخنده فال که امتداد آن تا هزار سال باد بپرداخت وآخر این نسخه را بفتح مشهد مقدس و گرفتاری وقتل حسن خان و باعث شدن این فتح مبین و بامن و امان جهانیان از تصدق فرق فرقدان سای پادشاه جهان موشح و مزین گردانید ، امید این دعاگوی دولت ازمرحمت پادشاهی آنکه ذرهٔ ازپرتو التفات را شامل حال این دعاگوی دولت ساخته تا این عمرچند روزه را بفراغت وامنیت درظل مرحمت پادشاه جهان بدعاگوئی بسر برد و گذران نماید و جان نا قابل را در راه دعاگوئی دولت ابد مدت صرف نماید و این محقر پیشکش که یاد اسلاف این سلسلهٔ علیه است آنگاه پسندیده شود که درنظر همایون پسندیده آید ،

مالك ردّ و قبول هرچه کند پادشاست

گر بکشد حاکمست ور بنوازد رواست

مثنوی

خدایا تو این شاه درویش دوست	که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار	بتوفیق طاعت دلش زنده دار
خدایا در آفاق نامی کنش	بتوفیق طاعت گرامی کنش
غم از دشمن ناپسندش مباد	ز دوران گیتی گزندش مباد
برومند دارش درخت امید	سرش سبز ورویش برحمت سفید
بهشتی درخت آورد چون تو بار	پسر نامجوی و پدر نامدار
از آن خاندان خیر بیگانه دان	که باشند بد خواه این خاندان

ذکر فتح مشهد مقدس و قتل حسنخان بفضل و تأیید داور منان و اقبال پادشاه جهان

چون مدت مدید محاصرهٔ مشهد مقدس طول کشید و معوق ماندن این کار در غیرت پادشاهانه و حمیت ملوکانه شهریاری نمیگنجید اسکندر خان سردار را که با سلطان مراد میرزای والی والا شأن فی الجمله نقاری داشتند احضار بدار الخلافه فرموده و محمد ناصرخان قاجار را بالشکری نصرت نشان و توپخانهٔ آتش‌فشان بتسخیر مشهد مقدس و بامداد امیرزاده سلطان مراد میرزا مأمور و روانه فرمودند و پس از رسیدن محمد ناصرخان باردوی مشهد مقدس در تضییق حصار سعی بیشمار نموده راه آمد و شد را بالکلیه بحسنخان و کسان او بسته کار را بر محصورین تنگ گرفت و حسن خان دست درازی بسقف و بام صحن مقدس نموده سرب و روی که در مرور زمان سقوف و سطوح آن عمارات مقدسه را بآن فلزات اندود نموده بودند کنده و گلوله ریخته بلشکریان اسلام می انداخت و اسرای شیعهٔ جعفری را بترکمانان حنفی وحنبلی فروخته وجه آنرا قوت وقوّت جان میساخت و با این بد خصالیها چشم یاری از باطن حضرت امام الجن و الانس منظور مینمود و ازابتدای فتنهٔ او تا ایام گرفتاری و هلاکش تحقیقاً زیاده از ده هزار نفر از نفوس اسلام درآن ولایت تضییع شده بقتل واسر اوگرفتار شده بودند ،

لطف حق با تو مدارا ها کند　　　چونکه از حد بگذری رسوا کند

تا آنکه‌هنگام رسوائی آن مخذول‌مجهول‌رسیده بعد از یکسال‌محاصره آذوقه کمیاب شده وخوف وهراس بر اهالی مشهد مقدس استیلا یافته درخفیه امان از والی والاشأن امیرزاده سلطان مراد میرزا طلب داشتند و والی والاشأن اهل آن مملکت را بمراحم بیکرانهٔ پادشاهانه امیدواری داده و اهالی مشهد مقدس بعد ازاطمینان و

امیدواری در شبی ازشبها دروازهٔ را که قریب بسنگرهای اردو بود گشوده چند فوج ازلشکریان نظام را با صمصام خان داخل شهر ساختند وکسان حسن خان مخبر شده سراسیمه حسن خان را آگاهی دادند .

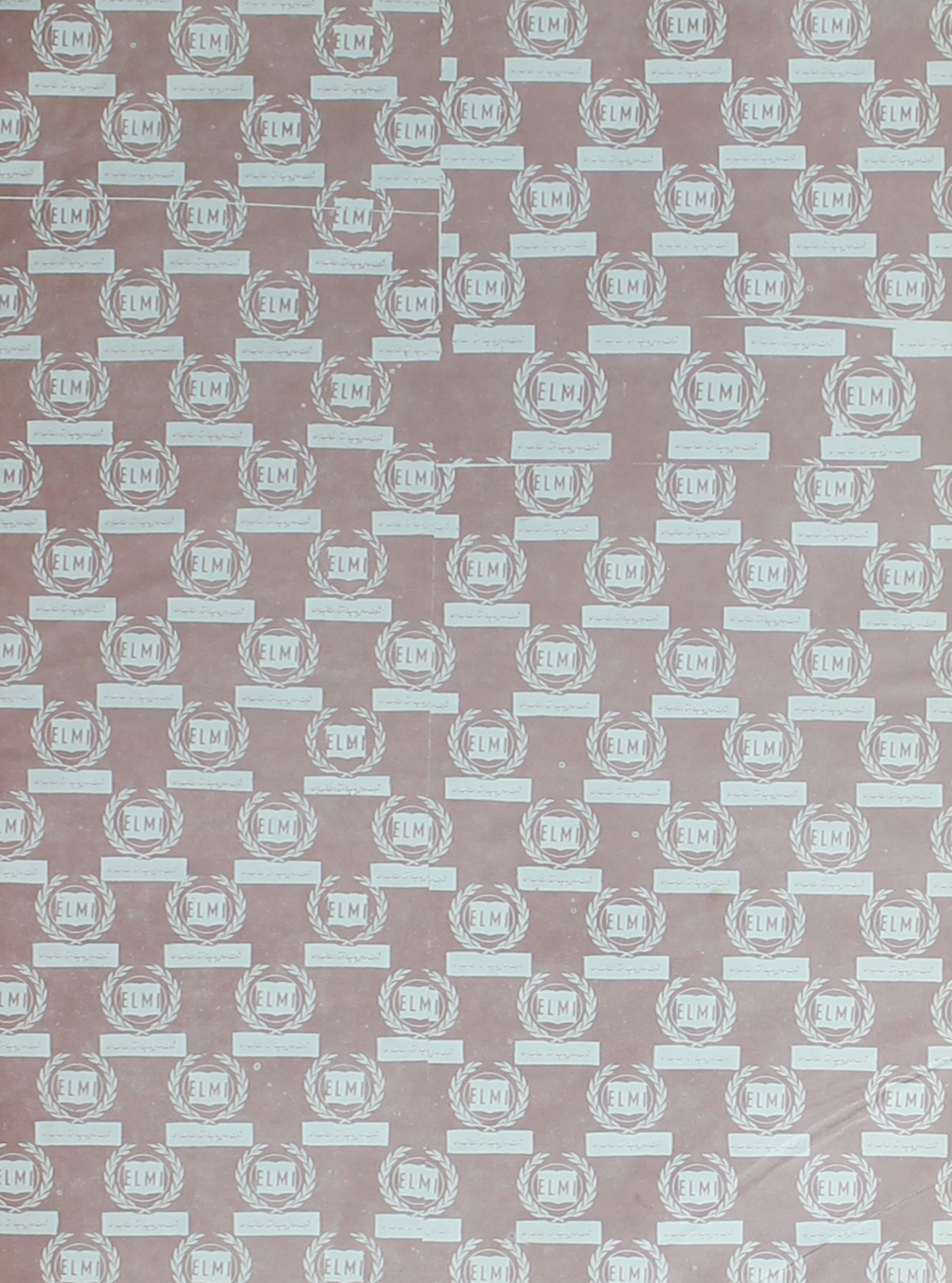
حسن خان خود را در اول حال بروضهٔ مقدسه انداخت چون بایست بسزا و جزای اعمال بد خود گرفتار آید از روضهٔ مقدسه بیرون آمده باردوی والی و الاشان خراسان رفته او و پسرش اصلانخان و برادرش محمد علی خان گرفتار آمده محبوس شدند و لشکریان پادشاه اسلام وارد مشهد شده غلغلهٔ فتح و شادمانی باوج سموات رسانیدند و بزیارت امام الجن والانس مشرف شده اشک شادمانی میریختند .

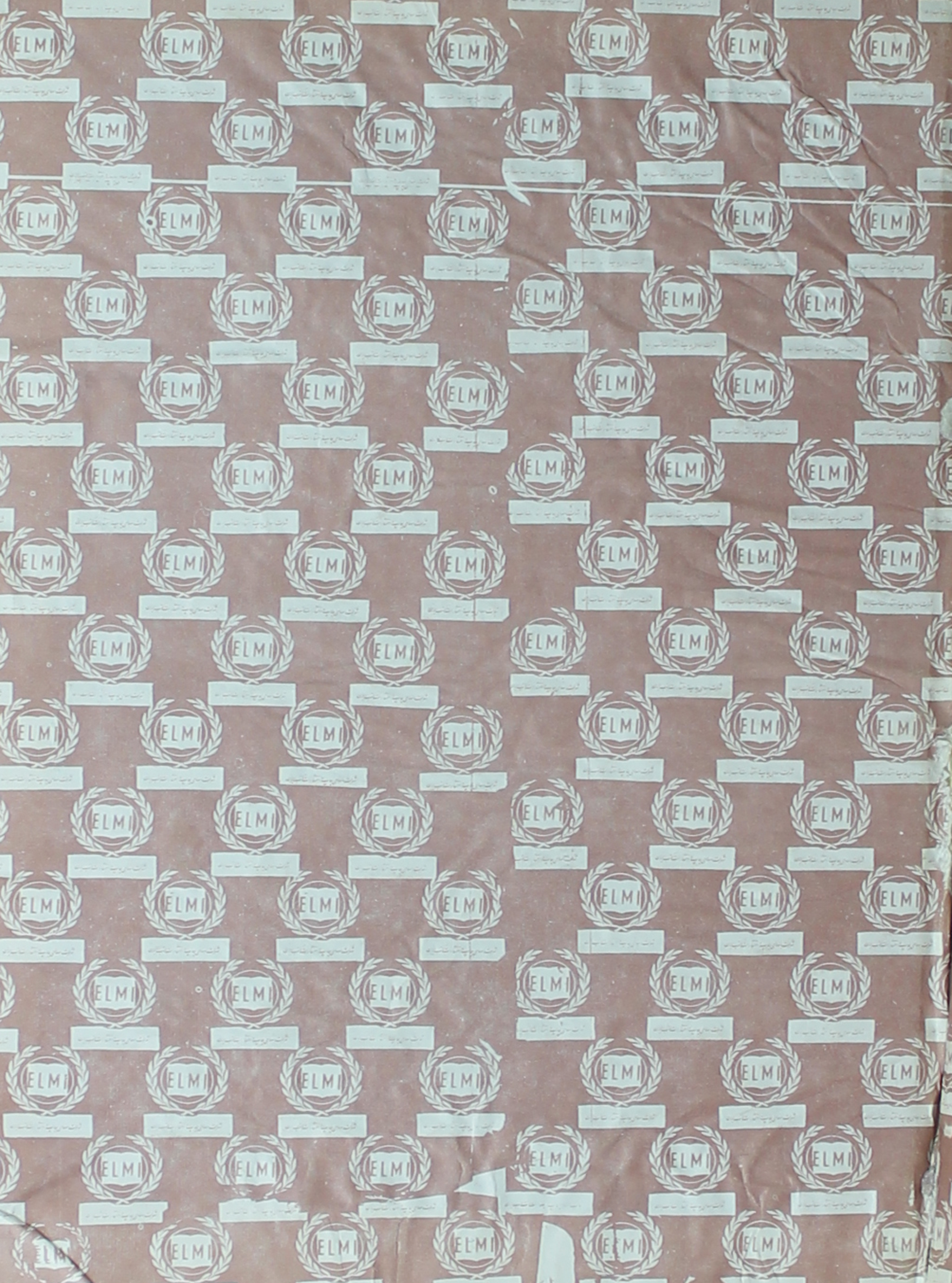
امیر زاده سلطان مراد میرزا بعد از تیسیر این فتح نمایان واین خدمت شایان عرض وقایع را بخدمت پادشاه جهان نموده و خود نیز با لشکریان دیگر وارد مشهد مقدس شده قلم عفو بر جرایم اهل آن ملک کشیده بسبب حرمت آستانهٔ امام الجن و الانس آن همه فتنه و آشوب را که اهل آن مملکت باعث شده بودند پادشاه جهان بعفو ملوکانه و اغماض پادشاهانه گذرانیدند و بشکرانهٔ این فتح مبین فتحنامه ها باطراف مملکت فرستادند وهفت شبانه روز دردارالخلافهٔ طهران روزها بعیش وطرب وشبها بچراغان سور وسرور برپا کرده مشغول شادمانی شدند وحسن خان وپسر وبرادرش از صفحهٔ جهان گمنام ونایاب گردیدند ، مملکت خراسان خلعت امن و امان پوشید و ساکنین آن مملکت فارغ البال وآسوده حال نشسته و تا حال تحریر که اواخر شهر ذی الحجة الحرام هزار و دویست و شصت و شش است امیر زاده سلطان مراد میرزا بحکمرانی آن ولایت منصوب و نظم ونظام آن سرحد بحکم پادشاه جهان مشغول بخرمی و شادکامی است لله الحمد که آخر این نسخهٔ شریفه بخرمی و شادکامی بانجام رسید اما آنگاه خرمی و شادکامی فزاید که پسندیدهٔ پادشاه جهان خلدالله ملکه آید .

بضاعت نیاوردم الا امید   خدایا ز عفوم مکن نا امید

خاتمه

DATE LABEL


ELMI



مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی

شعب: خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۱۸۷۰۹
خیابان ناصرخسرو تلفن ۵۳۱۶۰۵۱

مرکز: خیابان پامنار. کوچه حاجیها
تلفن ۵۲۱۲۸۳
۵۳۰۵۰۲



بها
قیمت مقطوع
۷۵۰ ریال